قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

الفتح

آشنایی، اعراب آیات ، آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۴۸. سوره الفتح

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره الفتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِيناً (۱)

لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَ يَهْدِيَکَ صِراطاً مُسْتَقِيماً (۲)

وَ يَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً (۳)

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِينَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِيماً حَکِيماً (۴)

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ يُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ کانَ ذلِکَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً (۵)

وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِکِينَ وَ الْمُشْرِکاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَهُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً (۶)

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَکِيماً (۷)

إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (۸)

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِيلًا (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَکَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما يَنْکُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۰)

سَيَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ

اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكَمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكَمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (١١)

بَلْ

ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (١٢)

وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَعِيراً (١٣)

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (١۴)

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً (١۵)

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً (١۶)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِيماً (١٧)

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً (١٨)

وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (١٩)

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً (٢٠)

وَ أُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (٢١)

وَ لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (٢٢)

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً (٢٣)

وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ

وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۲۴)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً (۲۵)

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۲۶)

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً (۲۷)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً (۲۸)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً (۲۹)

آشنایی با سوره

۴۸- فتح [پیروزی]

در آیه اول از پیروزی بزرگی که به یاری خدا نصیب پیامبر شد، یاد شده است. فتحی که در «صلح حدیبیه فراهم آمد. پیامبر همراه ۱۴۰۰ نفر به جنگ مشرکین بیرون آمد. امیدی به بازگشت پیروزمندانه و بسلامت نبود ولی سرانجام با قراردادن آتش بس ۱۰ ساله،

بـدون درگیری به مـدینه بازگشـتند. همین قرارداد، پیروزی هـای بزرگ دیگری بـدنبال داشت، ماننـد فتـح خیبر در سال هفتم هجری و فتـح مکه به همراه ۱۲ هزار سـرباز مسلمان در سال ۸ هجری و مسـلمان شدن تعداد زیادی از مشـرکین در این فاصله. (به فتح مکه در آیه ۲۷ این سوره اشاره شده است) اینهاست آن «فتح مبین که سوره به آن نام، مشهور گشته است. سوره بیشتر مربوط است به امور داخلی مسـلمین در ارتبـاط بـا بیعت مردم و سـخنان عـافیت طلبـان و جوسـازان و همچنین اشـاره به خلق و خوی جـاهلی مردم در گذشـته و راه مبنی بر تقوا که پیـامبر آورده در آخرین آیه ضـمن بیـان رسـالت محمـد، به خصوصـیات اصـحابش اشاره می کند از جمله به: «اشداء علی الکفار رحماء بینهم یاران پیامبر(ص) نسبت به کفار شدید و سخت گیرند اما نسـبت به یکدیگر مهربان می باشند. این سوره در سال ۶ هجری در مدینه پس از قرار داد صـلح حدیبیه نازل شده و دارای ۲۹ آیه می باشد.

شان نزول

صلح، استراتژی پیروزی

شأن نزول آیه ۱ سوره فتح

مـاه ذی القعـده سـال شـشم هجرت بـود. پیـامبر همه مسـلمانان را برای شـرکت در سـفر حـج عمره تشویق می کرد. بـا این که گروهی از این سـفر خودداری کردنـد، ولی بسـیاری از مهـاجران و انصار و اعراب بادیه نشـین، همراه پیامبر به مکه رفتنـد. این جمعیتِ یـک هزار و چهارصـد نفری، همگی لبـاس احرام پوشـیدند و جز شمشـیر که اسـلحه مسـافران محسوب می شـد، هیچ سلاـح جنگی برنداشـتند، هنگـامی که پیامبر به نقطه ای به نام «عسـفان» در نزدیکی مکه رسـید باخبر شـد که افراد قبیله قریش قصد دارند از

ورود او بـه مکـه جلـوگیری نماینـد. ازایـن رو، پیـامبر در روسـتای حـدیبیه، در بیست کیلومـتری مکه دسـتور توقـف داد. برای برطرف شدن مشکل، سفیرانی میان قریش و پیامبر با هم دیدار کردند. «عروه ابن مسعود ثقفی»، که مرد هوشیاری بود از سوی قریش نزد پیامبر آمـد. پیامبر به او گفت: برای زیارت خانه خـدا به مکه آمده ام و قصد جنگ ندارم. عروه، می دید که هنگام وضو گرفتن پیامبر، اصـحاب او اجازه نمی دادند حتی قطره ای از آب وضوی او بر زمین بیافتد. او از دیدن این صـحنه شگفت زده شد و هنگام بازگشت، به افراد قریش چنین گفت: من به دربار کسری، قیصر و نجاشی نیز رفته ام، ولی هرگز زمام داری با نفوذ به بزرگی محمـد ندیـده ام. او نزد یـارانش جایگـاه بسـیار والا‌یی دارد و اگر می پنداریـد که آنان از محمـد دست برمی دارنـد، اشـتباه بزرگی است. شـما با ایثارگران روبه رو هستید. از آن سو، پیامبر به عمر پیشـنهاد کرد که به مکه برود و اشـراف قریش را از هـدف این سـفر آگـاه سـازد. عمر گفت: قریش بـا من دشـمنی دیرینه و شدیـدی دارنـد و من از آنـان بیمناکم. او پیشـنهاد کرد عثمان این کار را انجام دهـد. عثمان به سوی مکه حرکت کرد، ولی در میان مسـلمانان شایع شـد که او را کشـته انـد. پیـامبر در آن جـا در زیر درختی بـا یـارانش تجدیـد بیعت کرد. آنان عهـد بسـتند که تا آخرین نفس مقاومت کننـد، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و قریش «سـهیل بن عمرو» را برای صـلح نزد پیامبر فرستادند. پیغام قریش برای محمد این بود که: امسال به هیچ وجه ورود محمد به مکه ممکن نیست.

پس از گفت وگوهای زیاد، پیمان صلحی میان دو طرف بسته شد که یکی از موادش این بود: آن سال مسلمانان باید از حج عمره چشم پوشند و سال آینده به مکه بیایند، به شرط آن که بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و نیز موارد دیگری از جمله ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمانان و مشرکان به امضاء رسید. این پیمان در حقیقت پیمان جلوگیری از حمله بود. پیامبر به امام علی علیه السلامدستور داد. متن پیمان را چنین آغاز کند: بسم اللّه الرحمن الرحیم. سهیل بن عمرو که نماینده مشرکان بود گفت: من با چنین جمله ای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهم. پیامبر فرمود: مانعی ندارد، بنویس بسمک اللهم. سپس پیامبر فرمود: بنویس این صلح نامه ای است که میان محمدرسول اللّه و سهیل بن عمرو نوشته شده. سهیل گفت: ما اگر تو را رسول خدا می دانستیم که با تو نمی جنگیدیم. تنها اسم خود و پدرت را بنویس. پیامبر فرمود: مانعی ندارد، بنویس این صلح نامه ای است که میان محمدبن عبداللّه با سهیل بن عمرو نوشته شده و آن چنین است: ده سال ترک جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند و هر که از قریش بدون اجازه بزرگ خود نزد محمد بیاید و مسلمان شود او را بازگردانند. از این گذشته محمد امسال وارد مکه نمی شود و باز می گردد، ولی از سال آینده یاران محمد تنها می توانند سه روز مراسم عمره را انجام دهند و باز گردند. دو طرف می پذیرند که به هم خیانت نکنند و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند. بر این پیمان صلح، گروهی از مسلمانان و

مشرکان گواهی دادند و نویسنده آن، علی بن ابی طالب بود.

پس از آن پیامبر دستور داد شترهایی را که همراه آورده بودند قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند، پذیرش این دستور برای جمعی از مسلمانان دشوار بود؛ چون خارج شدن از احرام، بدون انجام مناسک عمره در نظر آنان امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر اسلام خود پیشگام شد و سپس مسلمانان نیز پذیرفتند و دستور پیامبر را اجرا کردند و از همان جا راه مدینه را در پیش گرفتند. کوهی از غم و اندوه بر قلب مسلمانان سنگینی می کرد. آنان با هزار امید و دل بستگی به این سفر قدم گذاشته بودند. شرایط این گونه نشان می داد که در این سفر مسلمانان شکست خورده و ناکام مانده اند، ولی نمی دانستند که به سبب «صلح حدیبیه» چه پیروزی هایی برای اسلام و مسلمانان نهفته است. در همین هنگام سوره فتح نازل شد و فتح بزرگی را به پیامبر گرامی اسلام بشارت داد:

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰.

بهشت، بهترین مژدگانی

شأن نزول آیه ۵ سوره فتح

پس از ماجرای صلح حدیبیه، مسلمانان در میان استقبال مردم به مدینه آمدند. آنان به قصد حج عمره رفته بودند، ولی به سبب مخالفت کافران، این حج را نیمه تمام گذاشتند و با پیمان صلح حدیبیه از زیارت خانه خدا صرف نظر کردند و با کوهی از غم و اندوه، نومیدانه به وطن بازگشتند. این غم و اندوه دیری نپایید که آیه «انافتحنالک فتحا مبینا» نازل شد و پیروزی را به مسلمانان بشارت داد و پیامبر را نیز به تمام گردانیدن نعمتش

نویـد داد. گر چه این بشارت بزرگ از انـدوه فراوان شان نکاست، ولی آنان را به آینده اسـلام امیدوار کرد. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آلهبه یـاران خود فرمود: آیه ای بر من نازل شـد که نزد من از تمام نعمت های دنیا بهتر است. منظور پیامبر همان آیه دوم سوره فتح بود که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده ونعمتش را بر او تمام کرده بود. البته منظور قرآن گناهانی است که مردم درباره پیامبر مرتکب شـده بودند. مانند آزارهای مردم نسـبت به پیامبر و از تمام شدن نعمت پروردگار، پیروزی های بزرگی است که راه را برای گسترش اسلام فراهم خواهد ساخت، به طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام، بی هیچ مقاومتی، مهم ترین دژ دشمن راگشود. وقتی که پیامبر آیه دوم سوره فتح را برای یاران خود خواند، یکی از یاران پیامبر که از همه گرفته تر به نظر می رسید، پیش آمد و گفت: یا رسول اللّه این مژده پروردگار بر تو خوش و گوارا باد. خداوند نعمتش را درباره تو کامل کرد، ولی پیـدا نیست که وضع ما چگونه است؟ به ما چه بشارتی می دهی؟ تا این که آیه ۵ سوره فتح نیز نازل شد و یکی دیگر از ثمره های این فتح مبین را بیان کرد:

تا مردان و زنانی را که ایمان آورده اند، در باغ هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، در آورد و در آن جاویدان بدارد و بدی هایشان رااز آنان بزداید و این [فرجام نیک] در پیشگاه خدا کام یابی بزرگی است. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر مراغی، ج ۲۶، ص ۸۵.

عذر بدتر از گناه

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح

منادی،

مردم را به همراهی پیامبر برای زیارت خانه خدا فرامی خوانـد. این نخستین زیارت مسـلمانان پس از هجرت محسوب می شد. یک هزار و چهارصـد تن، دعوت پیامبر را پذیرفتند و از مدینه، راهی مکه شدند. گر چه پیامبر قصد لشکرکشـی نداشت و تنها برای زیـارت و به جا آوردن حـج عمره، فراخوان عمومی اعلام کرده بود، ولی اجتماع بزرگ مسـلمانان در مکه، می توانسـت مانور بزرگی برای ایجاد وحشت در دل مشـرکان باشـد. با این حال، گروهی از افراد سـست ایمان، از اجرای این دسـتور پیامبر روی گرداندنـد و در مـدینه ماندنـد. آنان می گفتنـد که چگونه مسـلمانان از این سـفر جان سالم به در می برنـد، در حالی که کـافران قریش در آمـادگی کامـل نظـامی و روحی به سـر می برنـد. کافران چنـدین جنگ از جمله جنگ احـد و احزاب را بر مسـلمانان تحمیل کرده بودنـد و جنگ در مکه بسـی آسانتر به نظر می رسـید. به ویژه این که مسـلمانان امکانات جنگی بسـیار اندکی داشتند. آنان می پنداشتند که این گروه اندک باپای خود، به سوی مرگ می روند و چگونه ممکن است که آنان سالم به خانه های خودبازگردنـد؟ در این سـفر صـلح حـدیبیه واقع شـد و مسـلمانان سالم، بدون خون ریزی و با امتیازهای بالایی به سوی مدینه بازگشـتند. این گروه باقی مانده در مدینه به اشتباه خود پی بردند و شرمنده شدند و برای عذرخواهی و توجیه کار خود نزد پیامبر آمدند و از ایشان درخواست بخشش کردند، ولی آیه های زیر نازل شد و با پرده دری آنان را رسوا کرد:

بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای

ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل هاشان نیست، بر زبان خویش می رانند، بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه این خداست که به آن چه می کنید، همواره آگاه است. « [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل هایتان نمودی خوش یافت و گمان بر کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. « و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. « و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد، می بخشاید و هر که را بخواهد، عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹.

عذر بدتر از گناه

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح

منادی، مردم را به همراهی پیامبر برای زیارت خانه خدا فرامی خواند. این نخستین زیارت مسلمانان پس از هجرت محسوب می شد. یک هزار و چهارصد تن، دعوت پیامبر را پذیرفتند و از مدینه، راهی مکه شدند. گر چه پیامبر قصد لشکرکشی نداشت و تنها برای زیارت و به جا آوردن حج عمره، فراخوان عمومی اعلام کرده بود، ولی اجتماع بزرگ مسلمانان در مکه، می توانست مانور بزرگی برای ایجاد وحشت در دل مشرکان باشد. با این حال، گروهی از افراد سست ایمان، از اجرای این دستور پیامبر روی گرداندند و در مدینه ماندند. آنان می گفتند که چگونه مسلمانان از این سفر جان سالم به در می برند، در حالی که کافران قریش در

آمادگی کامل نظامی و روحی به سر می برند. کافران چندین جنگ از جمله جنگ احد و احزاب را بر مسلمانان تحمیل کرده بودند و جنگ در مکه بسی آسانتر به نظر می رسید. به ویژه این که مسلمانان امکانات جنگی بسیار اندکی داشتند. آنان می پنداشتند که این گروه اندک باپای خود، به سوی مرگ می روند و چگونه ممکن است که آنان سالم به خانه های خودبازگردند؟ در این سفر صلح حدیبیه واقع شد و مسلمانان سالم، بدون خون ریزی و با امتیازهای بالایی به سوی مدینه بازگشتند. این گروه باقی مانده در مدینه به اشتباه خود پی بردند و شرمنده شدند و برای عذرخواهی و توجیه کار خود نزد پیامبر آمدند و از ایشان درخواست بخشش کردند، ولی آیه های زیر نازل شد و با پرده دری آنان را رسوا کرد:

بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل هاشان نیست، بر زبان خویش می رانند، بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه این خداست که به آن چه می کنید، همواره آگاه است. « [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل هایتان نمودی خوش یافت و گمان بر کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. « و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. « و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن

خداست. هر که را بخواهد، می بخشاید و هر که را بخواهد، عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است.» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹.

عذر بدتر از گناه

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح

منادی، مردم را به همراهی پیامبر برای زیارت خانه خدا فرامی خواند. این نخستین زیارت مسلمانان پس از هجرت محسوب می شد. یک هزار و چهارصد تن، دعوت پیامبر را پذیرفتند و از مدینه، راهی مکه شدند. گر چه پیامبر قصد لشکرکشی نداشت و تنها برای زیارت و به جا آوردن حج عمره، فراخوان عمومی اعلام کرده بود، ولی اجتماع بزرگ مسلمانان در مکه، می توانست مانور بزرگی برای ایجاد وحشت در دل مشرکان باشد. با این حال، گروهی از افراد سست ایمان، از اجرای این دستور پیامبر روی گرداندند و در مدینه ماندند. آنان می گفتند که چگونه مسلمانان از این سفر جان سالم به در می برند، در حالی که کافران قریش در آمادگی کامل نظامی و روحی به سر می برند. کافران چندین جنگ از جمله جنگ احد و احزاب را بر مسلمانان تحمیل کرده بودند و جنگ در مکه بسی آسانتر به نظر می رسید. به ویژه این که مسلمانان امکانات جنگی بسیار اندکی داشتند. آنان می پنداشتند که این گروه اندک باپای خود، به سوی مرگ می روند و چگونه ممکن است که آنان سالم به خانه های خودبازگردند؟ در این سفر صلح حدیبیه واقع شد و مسلمانان سالم، بدون خون ریزی و با امتیازهای بالایی به سوی مدینه بازگشتند. این گروه باقی مانده در مدینه به اشتباه خود پی بردند و شرمنده شدند و برای عذرخواهی و توجیه کار خود نزد پیامبر آمدند

و از ایشان درخواست بخشش کردند، ولی آیه های زیر نازل شد و با پرده دری آنان را رسوا کرد:

بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل هاشان نیست، بر زبان خویش می رانند، بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه این خداست که به آن چه می کنید، همواره آگاه است. « [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل هایتان نمودی خوش یافت و گمان بر کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. « و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. « و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد، می بخشاید و هر که را بخواهد، عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹.

عذر بدتر از گناه

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح

منادی، مردم را به همراهی پیامبر برای زیارت خانه خدا فرامی خواند. این نخستین زیارت مسلمانان پس از هجرت محسوب می شد. یک هزار و چهارصد تن، دعوت پیامبر را پذیرفتند و از مدینه، راهی مکه شدند. گر چه پیامبر قصد لشکرکشی نداشت و تنها برای زیارت و به جا آوردن حج عمره، فراخوان عمومی اعلام کرده بود، ولی اجتماع بزرگ مسلمانان در مکه، می توانست مانور بزرگی برای ایجاد وحشت در دل مشرکان باشد. با

این حال، گروهی از افراد سست ایمان، از اجرای این دستور پیامبر روی گرداندند و در مدینه ماندند. آنان می گفتند که چگونه مسلمانان از این سفر جان سالم به در می برند، در حالی که کافران قریش در آمادگی کامل نظامی و روحی به سر می برند. کافران چندین جنگ از جمله جنگ احد و احزاب را بر مسلمانان تحمیل کرده بودند و جنگ در مکه بسی آسانتر به نظر می رسید. به ویژه این که مسلمانان امکانات جنگی بسیار اندکی داشتند. آنان می پنداشتند که این گروه اندک باپای خود، به سوی مرگ می روند و چگونه ممکن است که آنان سالم به خانه های خودبازگردند؟ در این سفر صلح حدیبیه واقع شد و مسلمانان سالم، بدون خون ریزی و با امتیازهای بالایی به سوی مدینه بازگشتند. این گروه باقی مانده در مدینه به اشتباه خود پی بردند و شرمنده شدند و برای عذرخواهی و توجیه کار خود نزد پیامبر آمدند و از ایشان درخواست بخشش کردند، ولی آیه های زیر نازل شد و با پرده دری آنان را رسوا کرد:

بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل هاشان نیست، بر زبان خویش می رانند، بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه این خداست که به آن چه می کنید، همواره آگاه است. «» [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل هایتان نمودی خوش یافت و گمان

برگردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. « و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. « و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد، می بخشاید و هر که را بخواهد، عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹.

اگر مرد جنگی، بسم اللّه

شأن نزول آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح

مسلمانان در میان بهت و حیرت افرادی که به سبب ترس و عافیت طلبی از همراهی پیامبر برای رفتن به مکه و اجرای مراسم عمره سرباز زده بودند، وارد مدینه شدند و به آنان نوید دادند که به گفته پیامبر خدا در آینده ای نزدیک بر یهودیان پیروز می شوند. این بهترین مژده برای ساکنان مدینه بود. این خبر به زودی در مدینه پراکنده شد و به گوش همگان رسید. همه مسلمانان حتی کسانی که در جریان صلح حدیبیه حضور نداشتند، مایل بودند در فتح خیبر حاضر شوند. و از غنیمت های جنگی که نصیب مسلمانان، می شود بهره ببرند، ولی پیامبر فرمود: شرکت در این جنگ مخصوص کسانی است که در جریان صلح حدیبیه حضور داشته اند و غنیمت ها نیز به آنان تعلق می گیرد و کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی کرده و در مدینه باقی مانده اند، از این غنیمت ها بی نصیب خواهند ماند. این خبر برای آنان نگران کننده بود. علاوه بر رسوایی گذشته، اگر دیر می جنبیدند، از همه اموال یهود که نصیب مسلمانان می شد، محروم می ماندند. آنان می دانستند که این جنگ کشته و مجروح نخواهد داشت و پیروزی مسلمین قطعی است. پس باید از هر

راه ممکن پیامبر را راضـی می کردنـد و برای شـرکت در جنگ خیبر اجازه می گرفتند. بنابراین، همانند گذشـته با حرف های جدیـد و از پیش آمـاده شـده نزد پیـامبر آمـده و گفتنـد: مـا برای توبه و جبران خطای گذشـته و سـبک کردن بار مسـئولیت و خـدمت خالصانه به اسـلام و قرآن می خواهیم در این میـدان جهاد شـرکت کنیم. غافل از این که هـدف آنان از پیش خوانـده شده و آیه های قرآن راز آنان را فاش ساخته است.

خطاب به ایشان فرمود: اگر راست می گوییـد در جنگی دیگر حضور یابید و بجنگید؛ یعنی اگر مرد جنگی بسم اللّه این گوی و این میدان. سـرانجام پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله پس از پیروزی و فتح خیبر غنیمت ها را میان حاضـران در صـلح حدیبیه تقسیم کرد. خداوند در آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح پیامبر را از حال بازماندگان خبر داد و درباره آنان فرمود:

چون به [قصـد] گرفتن غنیمت ها روانه شدیـد، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما [هم] به دنبال شـما بیاییم. [این گونه] می خواهند دسـتور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره شـما چنین فرموده، پس به زودی خواهنـد گفت: [نه] بلکه بر ما رشک می بریـد. [نه چنین است،] بلکه جز انـدکی در نمی یابنـد. «» به بر جای ماندگان بادیه نشـین بگو: به زودی به سوی قومی سـخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسـلام آورید. پس اگر فرمان بریـد، خـدا شـما را پاداش نیک می بخشد، و اگر - هم چنان که پیشتر پشت کردید - [باز هم] روی بگردانید، شما را به عذابی پر درد

معـذب می دارد. « بر نابینـا گنـاهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست [که در جهاد شـرکت نکننـد] و هر کس خـدا و پیامبر را فرمان برد، وی را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرهایی روان است، در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد. »۳

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۷.

اگر مرد جنگی، بسم اللّه

شأن نزول آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح

مسـلمانان در میـان بهت و حیرت افرادی که به سـبب ترس و عـافیت طلبی از همراهی پیامبر برای رفتن به مکه و اجرای مراسـم عمره سـرباز زده بودنـد، وارد مـدینه شدنـد و به آنان نویـد دادند که به گفته پیامبر خدا در آینده ای نزدیک بر یهودیان پیروز می شونـد. این بهترین مژده برای ساکنـان مـدینه بود. این خبر به زودی در مـدینه پراکنـده شـد و به گوش همگان رسـید. همه مسـلمانان حتی کسانی که در جریان صـلح حـدیبیه حضور نداشـتند، مایل بودنـد در فتـح خیبر حاضـر شوند. و از غنیمت های جنگی که نصـیب مسلمانان، می شود بهره ببرند، ولی پیامبر فرمود: شرکت در این جنگ مخصوص کسانی است که در جریان صلـح حـدیبیه حضور داشـته انـد و غنیمت ها نیز به آنان تعلق می گیرد و کسانی که از فرمان پیامبر سـرپیچی کرده و در مدینه باقی مانـده انـد، از این غنیمت ها بی نصـیب خواهند ماند. این خبر برای آنان نگران کننده بود. علاوه بر رسوایی گذشـته، اگر دیر می جنبیدند، از همه اموال یهود که نصـیب مسـلمانان می شد، محروم می ماندند. آنان می دانسـتند که این جنگ کشـته و مجروح نخواهد داشت و پیروزی مسلمین قطعی است. پس باید از هر راه

ممکن پیامبر را راضی می کردند و برای شرکت در جنگ خیبر اجازه می گرفتند. بنابراین، همانند گذشته با حرف های جدید و از پیش آماده شده نزد پیامبر آمده و گفتند: ما برای توبه و جبران خطای گذشته و سبک کردن بار مسئولیت و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن می خواهیم در این میدان جهاد شرکت کنیم. غافل از این که هدف آنان از پیش خوانده شده و آیه های قرآن راز آنان را فاش ساخته است.

خطاب به ایشان فرمود: اگر راست می گویید در جنگی دیگر حضور یابید و بجنگید؛ یعنی اگر مرد جنگی بسم اللّه این گوی و این میدان. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از پیروزی و فتح خیبر غنیمت ها را میان حاضران در صلح حدیبیه تقسیم کرد. خداوند در آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح پیامبر را از حال بازماندگان خبر داد و درباره آنان فرمود:

چون به [قصد] گرفتن غنیمت ها روانه شدید، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما [هم] به دنبال شما بیاییم. [این گونه] می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره شما چنین فرموده، پس به زودی خواهند گفت: [نه] بلکه بر ما رشک می برید. [نه چنین است،] بلکه جز اندکی در نمی یابند. «» به بر جای ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورید. پس اگر فرمان برید، خدا شما را پاداش نیک می بخشد، و اگر - هم چنان که پیشتر پشت کردید - [باز هم] روی بگردانید، شما را به عذابی پر درد معذب

می دارد. « بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست [که در جهاد شرکت نکنند] و هر کس خدا و پیامبر را فرمان برد، وی را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرهایی روان است، در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد. «۳

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۷.

اگر مرد جنگی، بسم اللّه

شأن نزول آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح

مسلمانان در میان بهت و حیرت افرادی که به سبب ترس و عافیت طلبی از همراهی پیامبر برای رفتن به مکه و اجرای مراسم عمره سرباز زده بودند، وارد مدینه شدند و به آنان نوید دادند که به گفته پیامبر خدا در آینده ای نزدیک بر یهودیان پیروز می شوند. این بهترین مژده برای ساکنان مدینه بود. این خبر به زودی در مدینه پراکنده شد و به گوش همگان رسید. همه مسلمانان حتی کسانی که در جریان صلح حدیبیه حضور نداشتند، مایل بودند در فتح خیبر حاضر شوند. و از غنیمت های جنگی که نصیب مسلمانان، می شود بهره ببرند، ولی پیامبر فرمود: شرکت در این جنگ مخصوص کسانی است که در جریان صلح حدیبیه حضور داشته اند و غنیمت ها نیز به آنان تعلق می گیرد و کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی کرده و در مدینه باقی مانده اند، از این غنیمت ها بی نصیب خواهند ماند. این خبر برای آنان نگران کننده بود. علاوه بر رسوایی گذشته، اگر دیر می جنبیدند، از همه اموال یهود که نصیب مسلمانان می شد، محروم می ماندند. آنان می دانستند که این جنگ کشته و مجروح نخواهد داشت و پیروزی مسلمین قطعی است. پس باید از هر راه ممکن

پیامبر را راضی می کردند و برای شرکت در جنگ خیبر اجازه می گرفتند. بنابراین، همانند گذشته با حرف های جدید و از پیش آماده شده نزد پیامبر آمده و گفتند: ما برای توبه و جبران خطای گذشته و سبک کردن بار مسئولیت و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن می خواهیم در این میدان جهاد شرکت کنیم. غافل از این که هدف آنان از پیش خوانده شده و آیه های قرآن راز آنان را فاش ساخته است.

خطاب به ایشان فرمود: اگر راست می گویید در جنگی دیگر حضور یابید و بجنگید؛ یعنی اگر مرد جنگی بسم اللّه این گوی و این میدان. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از پیروزی و فتح خیبر غنیمت ها را میان حاضران در صلح حدیبیه تقسیم کرد. خداوند در آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح پیامبر را از حال بازماندگان خبر داد و درباره آنان فرمود:

چون به [قصد] گرفتن غنیمت ها روانه شدید، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما [هم] به دنبال شما بیاییم. [این گونه] می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره شما چنین فرموده، پس به زودی خواهند گفت: [نه] بلکه بر ما رشک می برید. [نه چنین است،] بلکه جز اندکی در نمی یابند. «» به بر جای ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورید. پس اگر فرمان برید، خدا شما را پاداش نیک می بخشد، و اگر - هم چنان که پیشتر پشت کردید - [باز هم] روی بگردانید، شما را به عذابی پر درد معذب می دارد.

«بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست [که در جهاد شرکت نکنند] و هر کس خدا و پیامبر را فرمان برد، وی را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرهایی روان است، در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد. »۳

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۷.

صلح حکیمانه

شأن نزول آیه ۲۷ سوره فتح

پیش از صلح حدیبیه، پیامبر در مدینه خواب دید که به اتفاق یارانش، برای انجام مناسک عمره، وارد مکه می شوند. وقتی پیامبر این خواب را برای یاران خود باز گو کرد، همگی خوشحال شدند و از این که پس از شش سال بسته بودن راه مکه، اکنون می توانند خانه خدا را زیارت کنند، بی صبرانه برای حرکت منتظر فرمان پیامبر بودند. در این میان، مهاجران بیش از همه شاد و سرحال به نظر می رسیدند؛ چون علاوه بر زیارت کعبه، به وطن اجدادی خویش باز می گشتند و خویشان و بستگان خود را پس از سال ها دوری، می دیدند و شاید هم بتوانند اموال مصادره شده خود را از مشرکان باز پس گیرند. همه می پنداشتند که برای ورود به مکه جنگی خونین در پیش است، ولی برخلاف انتظار، این یک مسافرت عادی بود و از لوازم جنگی خبری نبود. هنگامی که مشرکان از حرکت مسلمانان باخبر شدند، در حدیبیه، راه ورود به مکه را بر روی آنان بستند تا این که پس از گفت و گوهای دو طرف، پیمان صلح حدیبیه بسته شد و مسلمانان دانستند آن سال به مکه نخواهند رفت. بنابراین، گرفتار شک و تردید شدند و به هم گفتند:

مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد آن وعده و کجا رفت آن خواب رحمانی؟ مگر ممکن است رؤیای پیامبر هم نادرست باشد. پیامبر در پاسخ به این پرسش فرمود: مگر من به شما چه گفتم؟ آیا من از ورود شما در همین سال خبر دادم؟

در این هنگام، برای زدوده شدن هر گونه شک و تردید، آیه ۲۷ سوره فتح نازل شد. در این آیه خداوند تأکید کرد که این رؤیا بی شک رخ می دهد. با این حال، آن را بر خواست و اراده الهی موکول کرد. این نوعی آموزش به بندگان است تا هنگام خبردادن از آینده، مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند. در صلح حدیبیه اسرار مهمی نهفته بود که با گذشت زمان آشکار شد. از جمله پایه های اسلام تقویت شدو آوازه اسلام در همه جا پیچید. خیبر فتح گردید و پیامبر گرامی اسلام از این فرصت برای گسیل داشتن مبلغان، به نقاط گوناگون و فرستادن نامه های تاریخی برای سران بزرگ دنیا استفاده کرد و سودهای دیگری که افراد عادی از آن بی خبر بودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت. خداوند در آیه ۲۷ سوره فتح در این باره سخن می گوید:

حقا خدا رویای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود:] شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجدالحرام در خواهید آمد، خدا آن چه را که نمی دانستید دانست و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرارداد. «»

(۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۴۲، ص ۱۰۲.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {فَتَحْنا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف {لَکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَتْحاً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {مُبِیناً} نعت تابع

{لِیَغْفِرَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {لَکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {تَقَدَّمَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {ذَنْبِکَ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع {تَأَخَّرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَیُتِمَّ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {نِعْمَتَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَلَیْکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَیَهْدِیَکَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به /

فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {صِراطاً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {مُسْتَقِیماً} نعت تابع

{وَیَنْصُرَکَ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {نَصْراً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {عَزِیزاً} نعت تابع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِی} خبر، مرفوع یا در محل رفع {أَنْزَلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {السَّکِینَةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فِی} حرف جر {قُلُوبِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْمُؤْمِنِینَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {لِیَزْدادُوا} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِیماناً} تمییز، منصوب {مَعَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِیمانِهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلِلَّهِ} (و) حرف استیناف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {جُنُودُ} مبتدا مؤخّر {السَّماواتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَکانَ} (و) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {عَلِیماً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {حَکِیماً} خبر کان ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب

{لِیُدْخِلَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْمُؤْمِنِینَ} مفعولٌ

به، منصوب یا در محل نصب {وَالْمُؤْمِناتِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {جَنَّاتٍ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {تَجْرِی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {مِنْ} حرف جر {تَحْتِهَا} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْأَنْهارُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {خالِدِینَ} حال، منصوب {فِیها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَیُکَفِّرَ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {سَیِّئاتِهِمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَکانَ} (و) حرف اعتراض / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {ذلِکَ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَوْزاً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {عَظِیماً} نعت تابع

{وَیُعَذِّبَ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْمُنافِقِینَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَالْمُنافِقاتِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَالْمُشْرِکِینَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَالْمُشْرِکاتِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الظَّانِّینَ} نعت تابع {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ظَنَّ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {السَّوْءِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلَیْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {دائِرَةُ}

مبتـدا مؤخّر {السَّوْءِ} مضـاف اليه، مجرور يـا در محـل جر {وَغَضِبَ} (و) حرف عطف / فعـل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری يا تقـديری {اللَّهُ} فاعـل، مرفوع يـا در محـل رفع {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَلَعَنَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری يـا تقـديری / (ه) ضـمير متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير {وَأَعَدَّ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضـمير مستتر (هو) در تقدير {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {جَهَنَّمَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَساءَتْ} (و) حرف استيناف / فعل ماضـی جامد برای انشاء ذم / (ت) تأنيث / فاعل، ضمير مستتر (هی) در تقدير {مَصِيراً} تمييز، منصوب

{وَلِلَّهِ} (و) حرف استيناف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {جُنُودُ} مبتدا مؤخّر {السَّماواتِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَكانَ} (و) حرف استيناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظـاهری يـا تقـديری {اللَّهُ} اسم كـانَ، مرفوع يـا در محل رفع {عَزِيزاً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب {حَكِيماً} خبر كان ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب

{إِنَّا} حرف مشـبه بالفعـل يـا حرف نفی ناسـخ / (نـا) ضـمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {أَرْسَلْناكَ} فعل ماضـی، مبنی بر سكون / (نـا) ضـمير متصـل در محل رفع و فاعل / (ك) ضـمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر إنَّ محـذوف {شاهِداً} حال، منصوب {وَمُبَشِّراً} (و) حرف عطف / معطوف

تابع {وَنَذِيراً} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{لِتُؤْمِنُوا} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَتُعَزِّرُوهُ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَتُوَقِّرُوهُ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَتُسَبِّحُوهُ} (و) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {بُكْرَةً} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {وَأَصِيلاً} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب يا در محل نصب {يُبايِعُونَكَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ك) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {إِنَّما} حرف مكفوف (كافّه و مكفوفه) {يُبايِعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَدُ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {فَوْقَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب

{أَيْدِيهِمْ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {فَمَنْ} (ف) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {نَكَثَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هى) در تقدير / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {فَإِنَّما} (ف) رابط جواب براى شرط / حرف مكفوف (كافّه و مكفوفه) {يَنْكُثُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {عَلى} حرف جر {نَفْسِهِ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَمَنْ} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {أَوْفى} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عاهَدَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {عَلَيْهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {فَسَيُؤْتِيهِ} (ف) رابط جواب براى شرط / (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {أَجْراً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب {عَظِيماً} نعت تابع

{سَيَقُولُ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى {لَكَ} حرف جر و

اسم بعد از آن مجرور {الْمُخَلَّفُونَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنَ} حرف جر {الْأَعْرابِ} اسم مجرور یا در محل جر {شَغَلَتْنا} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَمْوالُنا} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَهْلُونا} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَاسْتَغْفِرْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَنا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِأَلْسِنَتِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لَيْسَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم لیس، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فِی} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر لیس محذوف {قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَمَنْ} (ف) حرف تفریع / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَمْلِكُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْئاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{إِنْ} حرف شرط جازم {أَرادَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِكَمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ضَرًّا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَوْ} حرف عطف {أَرادَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {نَفْعاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محـل نصب {بَلْ} حرف اضـراب {كانَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری {اللَّهُ} اسم كانَ، مرفوع یا در محل رفع {بِمـا} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعـل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {خَبِيراً} خبر كان، منصوب یا در محل نصب

{بَلْ} حرف اضـراب {ظَنَنْتُمْ} فعل ماضـی، مبنی بر سـكون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {أَنْ} حرف مشبه بالفعل (أن) مخففّـه از مثقلّـه / اسـم أنْ محـذوف {لَنْ} حرف نصـب {يَنْقَلِبَ} فعـل مضـارع، منصـوب به فتحه ظـاهری یـا تقـدیری {الرَّسُولُ} فاعـل، مرفوع یـا در محـل رفع / خـبر أنْ محـذوف {وَالْمُؤْمِنُونَ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {إِلى} حرف جر {أَهْلِيهِمْ} اسم مجرور یـا در محـل جر / (ه) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف اليه {أَبَداً} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محـل نصب {وَزُيِّنَ} (و) حرف عطف / فعـل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری یا تقـدیری {ذلِكَ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {فِي} حرف جر {قُلُوبِكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَظَنَنْتُمْ}

(و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {ظَنَّ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {السَّوْءِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَكُنْتُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {قَوْماً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {بُوراً} نعت تابع

{وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {لَمْ} حرف جزم {يُؤْمِنْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَإِنَّا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {أَعْتَدْنا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف {لِلْكافِرِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {سَعِيراً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَلِلَّهِ} (و) حرف استیناف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {مُلْكُ} مبتدا مؤخّر {السَّماواتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {يَغْفِرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر

مستتر (هو) در تقدير {وَيُعَذِّبُ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {وَكانَ} (و) حرف استيناف / فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {اللَّهُ} اسم كانَ، مرفوع يا در محل رفع {غَفُوراً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب {رَحِيماً} خبر كان ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب

{سَيَقُولُ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى {الْمُخَلَّفُونَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {إِذَا} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {انْطَلَقْتُمْ} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (ت) ضمير متصل، در محل رفع و فاعل {إِلى} حرف جر {مَغانِمَ} اسم مجرور يا در محل جر {لِتَأْخُذُوها} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {ذَرُونا} فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {نَتَّبِعْكُمْ} فعل مضارع، مجزوم به سكون / (ك) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (نحن) در تقدير {يُرِيدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {أَنْ} حرف نصب {يُبَدِّلُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {كَلامَ} مفعولٌ به،

منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَنْ} حرف نصب {تَتَّبِعُونا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {كَذٰلِكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {قَبْلُ} اسم مجرور یا در محل جر {فَسَيَقُولُونَ} (ف) رابط جواب برای شرط / (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَلْ} حرف اضراب {تَحْسُدُونَنا} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {بَلْ} حرف اضراب {كانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {لا} حرف نفی غیر عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {إِلَّا} حرف استثنا {قَلِيلًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِلْمُخَلَّفِينَ} (ل) حرف جر / اسم مجرور یا در محل جر {مِنَ} حرف جر {الْأَعْرابِ} اسم مجرور یا در محل جر {سَتُدْعَوْنَ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {إِلى} حرف

جر {قَوْمٍ} اسـم مجرور يـا در محـل جر {أُولِي} نعت تـابع {بَأْسٍ} مضـاف اليه، مجرور يـا در محـل جر {شَدِيـدٍ} نعت تـابع {تُقـاتِلُونَهُمْ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصـل در محـل رفع و فاعـل / (ه) ضـمير متصـل در محل نصب، مفعولٌ به {أَوْ} حرف عطف {يُسْلِمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {فَإِنْ} (ف) حرف عطف / حرف شرط جازم {تُطِيعُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {يُؤْتِكُمُ} فعـل مضـارع مجزوم به حـذف حرف عله (ى) / (ك) ضـمير متصـل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {أَجْراً} مفعولٌ به ثـان (دوم)، منصوب يـا در محل نصب {حَسَناً} نعت تابع {وَإِنْ} (و) حرف عطف / حرف شـرط جازم {تَتَوَلَّوْا} فعـل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل {كَما} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {تَوَلَّيْتُمْ} فعل ماضى، مبنى بر سكون / (ت) ضمير متصل، در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {قَبْلُ} اسم مجرور يا در محل جر {يُعَذِّبْكُمْ} فعـل مضـارع، مجزوم به سـكون / (ك) ضـمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير {عَذاباً} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {أَلِيماً} نعت تابع

{لَيْسَ} فعـل ماضـى، مبنى بر فتحه ظـاهرى يـا تقـديرى {عَلَى} حرف جر {الْأَعْمى} اسم مجرور يـا در محـل جر / خـبر ليس محذوف {حَرَجٌ} اسم ليس، مرفوع يا در محل رفع {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفى

غیر عامل {عَلَی} حرف جر {الْأَعْرَجِ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر مقدّم محذوف {حَرَجٌ} مبتدا مؤخّر {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {عَلَی} حرف جر {الْمَرِيضِ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر مقدّم محذوف {حَرَجٌ} مبتدا مؤخّر {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يُطِعِ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} حرف عطف و اسم بعد از آن معطوف / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يُدْخِلْهُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {جَنَّاتٍ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {تَجْرِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {مِنْ} حرف جر {تَحْتِهَا} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْأَنْهارُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَمَنْ} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يَتَوَلَّ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {يُعَذِّبْهُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَذاباً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {أَلِيماً} نعت تابع

{لَقَدْ} (ل) حرف قسم / حرف تحقیق {رَضِيَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه

ظاهری یا تقـدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محـل رفع {عَنِ} حرف جر {الْمُؤْمِنِينَ} اسم مجرور یا در محل جر {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محل نصب {يُبايِعُونَكَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ك) ضـمیر متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به {تَحْتَ} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {الشَّجَرَةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَعَلِمَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فِي} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَأَنْزَلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {السَّكِينَةَ} مفعـولٌ به، منصـوب یـا در محـل نصب {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَأَثـابَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَتْحاً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {قَرِيباً} نعت تابع

{وَمَغانِمَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {كَثِيرَةً} نعت تابع {يَأْخُذُونَها} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محـل رفع و فاعـل / (ه) ضـمیر متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به {وَكـانَ} (و) حرف استینـاف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {عَزِيزاً}

مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {حَکِیماً} نعت تابع

{وَعَدَكُمُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مَغانِمَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {كَثِيرَةً} نعت تابع {تَأْخُذُونَها} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فَعَجَّلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {هذِهِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَكَفَّ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَيْدِيَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {النَّاسِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِتَكُونَ} (و) حرف عطف / (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {آيَةً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {لِلْمُؤْمِنِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَيَهْدِيَكُمْ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {صِراطاً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {مُسْتَقِيماً} نعت تابع

{وَأُخْرى} (و) حرف عطف / عطف (هذه) {لَمْ} حرف جزم {تَقْدِرُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف

نون / (و) ضـمير متصـل در محـل رفع و فاعـل {عَلَيْهـا} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {قَدْ} حرف تحقيق {أَحاطَ} فعل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {بِها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَكانَ} (و) حرف استينـاف / فعـل ماضـى، مبنى بر فتحه ظـاهرى يا تقـديرى {اللَّهُ} اسم كانَ، مرفوع يا در محل رفع {عَلى} حرف جر {كُلِّ} اسم مجرور يا در محل جر {شَيْءٍ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {قَدِيراً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب

{وَلَوْ} (و) حرف استيناف / حرف شـرط غير جازم {قاتَلَكُمُ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ك) ضمير متصل در محـل نصب، مفعولٌ به {الَّذِينَ} فاعـل، مرفوع يـا در محـل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضـى، مبنى بر ضـمه / (و) ضـمير متصل در محـل رفع و فاعـل {لَوَلَّوُا} (ل) حرف جواب / فعـل ماضـى، مبنى بر ضـمه / (و) ضـمير متصـل در محـل رفع و فاعل {الْأَدْبارَ} مفعولٌ به، منصوب يـا در محـل نصب {ثُمَّ} حرف عطف {لا} حرف نفى غير عامـل {يَجِدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصـل در محل رفع و فاعل {وَلِيًّا} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفى غير عامل {نَصِيراً} معطوف تابع

{سُنَّةَ} فعل مقـدّر يا محـذوف / فاعل محـذوف / مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {الَّتِي} نعت تابع {قَدْ} حرف تحقيق {خَلَتْ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ت) تأنيث / فاعل،

ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {قَبْلُ} محل جر {وَلَنْ} (و) حرف عطف / حرف نصب {تَجِدَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِسُنَّةِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {تَبْدِیلاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَهُوَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِی} خبر، مرفوع یا در محل رفع {کَفَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَیْدِیَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَنْکُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَأَیْدِیَکُمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {بِبَطْنِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مَکَّةَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنْ} حرف جر {بَعْدِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {أَظْفَرَکُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَلَیْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَکَانَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} اسم کانَ، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَصِیراً} خبر

کان، منصوب یا در محل نصب

{هُمُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَصَدُّوكُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {عَنِ} حرف جر {الْمَسْجِدِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْحَرامِ} نعت تابع {وَالْهَدْىَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {مَعْكُوفاً} حال، منصوب {أَنْ} حرف نصب {يَبْلُغَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مَحِلَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَوْلا} (و) حرف عطف / حرف شرط غیر جازم {رِجالٌ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {مُؤْمِنُونَ} نعت تابع {وَنِساءٌ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {مُؤْمِناتٌ} نعت تابع {لَمْ} حرف جزم {تَعْلَمُوهُمْ} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَنْ} حرف نصب {تَطَؤُهُمْ} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فَتُصِيبَكُمْ} (ف) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مَعَرَّةٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِغَيْرِ} حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور {عِلْمٍ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {لِيُدْخِلَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری يا تقديری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {فِي} حرف جر {رَحْمَتِهِ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {لَوْ} حرف شرط غير جازم {تَزَيَّلُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {لَعَذَّبْنَا} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر سكون / (نا) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {الَّذِينَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عَذاباً} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {أَلِيماً} نعت تابع

{إِذْ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {جَعَلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {الَّذِينَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {فِي} حرف جر {قُلُوبِهِمُ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {الْحَمِيَّةَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {حَمِيَّةَ} بدل تابع {الْجاهِلِيَّةِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {فَأَنْزَلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در

محل رفع {سَكِينَتَهُ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {عَلى} حرف جر {رَسُولِهِ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَعَلَى} (و) حرف عطف / حرف جر {الْمُؤْمِنِينَ} اسم مجرور يا در محل جر {وَأَلْزَمَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {كَلِمَةَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب {التَّقْوى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَكانُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {أَحَقَّ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب {بِها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَأَهْلَها} (و) حرف عطف / عطف (أحقّ) / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَكانَ} (و) حرف استيناف / فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {اللَّهُ} اسم كانَ، مرفوع يا در محل رفع {بِكُلِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {شَيْءٍ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {عَلِيماً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب

{لَقَدْ} (ل) حرف قسم / حرف تحقيق {صَدَقَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {رَسُولَهُ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {الرُّؤْيا} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب {بِالْحَقِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{لَتَـدْخُلُنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) محـذوف در محل رفع و فاعل / نون تأكيد ثقليه {الْمَسْجِدَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {الْحَرامَ} نعت تابع {إِنْ} حرف شرط جازم {شاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {آمِنِينَ} حال، منصوب {مُحَلِّقِينَ} حال ثانيه (دوم)، منصوب {رُؤُسَكُمْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ك) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَمُقَصِّرِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {لا} حرف نفی غير عامل {تَخافُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {فَعَلِمَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {ما} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {لَمْ} حرف جزم {تَعْلَمُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {فَجَعَلَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {مِنْ} حرف جر {دُونِ} اسم مجرور يا در محل جر {ذلِكَ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {فَتْحاً} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {قَرِيباً} نعت تابع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {الَّذِی} خبر، مرفوع يا در محل رفع {أَرْسَلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {رَسُولَهُ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {بِالْهُدی} حرف جر و

اسم بعد از آن مجرور {وَدِينِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْحَقِّ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {لِيُظْهِرَهُ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَلَى} حرف جر {الدِّينِ} اسم مجرور یا در محل جر {كُلِّهِ} توکید تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَكَفى} (و) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {بِاللَّهِ} (ب) حرف زائد / فاعل، مرفوع یا در محل رفع {شَهِيداً} تمییز، منصوب

{مُحَمَّدٌ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {رَسُولُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَعَهُ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَشِدَّاءُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {عَلَى} حرف جر {الْكُفَّارِ} اسم مجرور یا در محل جر {رُحَماءُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع {بَيْنَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {تَراهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {رُكَّعاً} حال، منصوب {سُجَّداً} حال ثانیه (دوم)، منصوب {يَبْتَغُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَضْلاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ}

اسم مجرور یـا در محـل جر {وَرِضْواناً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {سِيماهُمْ} مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {فِی} حرف جر {وُجُوهِهِمْ} اسم مجرور یـا در محـل جر / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضاف الیه / خبر در تقـدیر یا محـذوف یا در محل {مِنْ} حرف جر {أَثَرِ} اسم مجرور یا در محل جر {السُّجُودِ} مضاف الیه، مجرور یـا در محل جر {ذلِكَ} مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {مَثَلُهُمْ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضـاف الیه {فِی} حرف جر {التَّوْراةِ} اسم مجرور یـا در محل جر {وَمَثَلُهُمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {فِی} حرف جر {الْإِنْجِيلِ} اسم مجرور یا در محل جر {كَزَرْعٍ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {أَخْرَجَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (هو) در تقدیر {شَطْأَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَآزَرَهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَاسْتَغْلَظَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {فَاسْتَوى} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَلى} حرف جر {سُوقِهِ} اسم مجرور یا در محل جر

/ (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {يُعْجِبُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقـدير {الزُّرَّاعَ} مفعولٌ به، منصوب يـا در محـل نصب {لِيَغِيظَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقـديرى / فاعـل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير {بِهِمُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {الْكُفَّارَ} مفعولٌ به، منصوب يـا در محل نصب {وَعَدَ} فعل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقـديرى {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {الَّذِينَ} مفعولٌ به اول، منصوب يـا در محـل نصب {آمَنُوا} فعـل ماضـى، مبنى بر ضـمه / (و) ضـمير متصـل در محل رفع و فاعل {وَعَمِلُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضـى، مبنى بر ضـمه / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل {الصَّالِحاتِ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {مِنْهُـمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {مَغْفِرَةً} مفعـولٌ به ثـان (دوم)، منصـوب يـا در محل نصب {وَأَجْراً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {عَظِيماً} نعت تابع

آوانگارى قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Inna fatahna laka fathan mubeenan.۱

Liyaghfira laka Allahu ma taqaddama min thanbika wama taakhkhara wayutimma.۲ niAAmatahu AAalayka wayahdiyaka siratan mustaqeeman

Wayansuraka Allahu nasran AAazeezan.۳

Huwa allathee anzala alssakeenata fee quloobi almu/mineena liyazdadoo eemanan.۴ maAAa eemanihim walillahi junoodu alssamawati waal-ardi wakana Allahu AAaleeman hakeeman

Liyudkhila almu/mineena waalmu/minati jannatin tajree min tahtiha al-anharu.۵ khalideena feeha wayukaffira AAanhum sayyi-atihim wakana thalika AAinda Allahi fawzan AAatheeman

WayuAAaththiba almunafiqeena waalmunafiqati waalmushrikeena waalmushrikati.۶ alththanneena biAllahi thanna alssaw-i AAalayhim da-iratu alssaw-i waghadiba Allahu AAalayhim walaAAanahum waaAAadda lahum jahannama wasaat maseeran

Walillahi junoodu.۷

alssamawati waal-ardi wakana Allahu AAazeezan hakeeman

Inna arsalnaka shahidan wamubashshiran wanatheeran.٨

Litu/minoo biAllahi warasoolihi watuAAazziroohu watuwaqqiroohu watusabbihoohu.٩
bukratan waaseelan

Inna allatheena yubayiAAoonaka innama yubayiAAoona Allaha yadu Allahi fawqa.١٠
aydeehim faman nakatha fa-innama yankuthu AAala nafsihi waman awfa bima
AAahada AAalayhu Allaha fasayu/teehi ajran AAatheeman

Sayaqoolu laka almukhallafoona mina al-aAArabi shaghalatna amwaluna.١١
waahloona faistaghfir lana yaqooloona bi-alsinatihim ma laysa fee quloobihim qul
faman yamliku lakum mina Allahi shay-an in arada bikum darran aw arada bikum
nafAAan bal kana Allahu bima taAAmaloona khabeeran

Bal thanantum an lan yanqaliba alrrasoolu waalmu/minoona ila ahleehim abadan.١٢
wazuyyina thalika fee quloobikum wathanantum thanna alssaw-i wakuntum qawman
booran

Waman lam yu/min biAllahi warasoolihi fa-inna aAAtadna lilkafireena saAAeeran.١٣

Walillahi mulku alssamawati waal-ardi yaghfiru liman yashao wayuAAaththibu man.١٤
yashao wakana Allahu ghafooran raheeman

Sayaqoolu almukhallafoona itha intalaqtum ila maghanima lita/khuthooha tharoona.١٥
nattabiAAkum yureedoona an yubaddiloo kalama Allahi qul lan tattabiAAoona
kathalikum qala Allahu min qablu fasayaqooloona bal tahsudoonana bal kanoo la
yafqahoona illa qaleelan

Qul lilmukhallafeena mina al-aAArabi satudAAawna ila qawmin olee ba/sin.١٦
shadeedin tuqatiloonahum aw yuslimoona fa-in tuteeAAoo yu/tikumu Allahu ajran
hasanan wa-in tatawallaw kama tawallaytum min qablu yuAAaththibkum AAathaban
aleeman

Laysa AAala al-aAAma harajun wala AAala al-aAAraji harajun wala AAala.١٧

almareedi harajun waman yutiAAi Allaha warasoolahu yudkhilhu jannatin tajree min
tahtiha al-anharu waman yatawalla yuAAaththibhu AAathaban aleeman

Laqad radiya Allahu AAani almu/mineena ith yubayiAAoonaka tahta alshshajarati.١٨
faAAalima ma fee quloobihim faanzala alsakeenata AAalayhim waathabahum fathan
qareeban

Wamaghanima katheeratan ya/khuthoonaha wakana Allahu AAazeezan hakeeman.١٩

WaAAadakumu Allahu maghanima katheeratan ta/khuthoonaha faAAajjala lakum.٢٠
hathihi wakaffa aydiya alnnasi AAankum walitakoona ayatan lilmu/mineena
wayahdiyakum siratan mustaqeeman

Waokhra.٢١

lam taqdiroo AAalayha qad ahata Allahu biha wakana Allahu AAala kulli shay-in
qadeeran

Walaw qatalakumu allatheena kafaroo lawallawoo al-adbara thumma la yajidoona .٢٢
waliyyan wala naseeran

Sunnata Allahi allatee qad khalat min qablu walan tajida lisunnati Allahi tabdeelan.٢٣

Wahuwa allathee kaffa aydiyahum AAankum waaydiyakum AAanhum bibatni .٢٤
makkata min baAAdi an athfarakum AAalayhim wakana Allahu bima taAAmaloona
baseeran

Humu allatheena kafaroo wasaddookum AAani almasjidi alharami waalhadya.٢٥
maAAkoofan an yablugha mahillahu walawla rijalun mu/minoona wanisaon
mu/minatun lam taAAlamoohum an tataoohum fatuseebakum minhum maAAarratun
bighayri AAilmin liyudkhila Allahu fee rahmatihi man yashao law tazayyaloo
laAAaththabna allatheena kafaroo minhum AAathaban aleeman

Ith jaAAala allatheena kafaroo fee quloobihimu alhamiyyata hamiyyata aljahiliyyati .٢٦
faanzala Allahu sakeenatahu AAala rasoolihi waAAala almu/mineena waalzamahum
kalimata alttaqwa wakanoo ahaqqa biha waahlaha wakana Allahu bikulli shay-in
AAaleeman

Laqad sadaqa Allahu rasoolahu alrru/ya bialhaqqi latadkhulunna almasjida.٢٧
alharama in shaa Allahu amineena muhalliqeena ruoosakum wamuqassireena la
takhafoona faAAalima ma lam taAAlamoo fajaAAala min dooni thalika fathan
qareeban

Huwa allathee arsala rasoolahu bialhuda wadeeni alhaqqi liyuthhirahu AAala.٢٨
alddeeni kullihi wakafa biAllahi shaheedan

Muhammadun rasoolu Allahi waallatheena maAAahu ashiddao AAala alkuffari.٢٩
ruhamao baynahum tarahum rukkaAAan sujjadan yabtaghoona fadlan mina Allahi
waridwanan seemahum fee wujoohihim min athari alssujoodi thalika mathaluhum fee
alttawrati wamathaluhum fee al-injeeli kazarAAin akhraja shat-ahu faazarahu

faistaghlatha faistawa AAala sooqihi yuAAjibu alzzurraAAa liyagheetha bihimu alkuffara waAAada Allahu allatheena amanoo waAAamiloo alssalihati minhum maghfiratan waajran AAatheeman

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه پیروزی درخشانی! (۱)

تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را

به راهی راست هدایت کند. (۲)

و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید. (۳)

اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند. و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست، و خدا همواره دانای سنجیده کار است. (۴)

تا مردان و زنانی را که ایمان آورده اند در باغهایی که از زیر [درختان آن جویبارها روان است، درآورد و در آن جاویدان بدارد، و بدیهایشان را از آنان بزداید؛ و این [فرجام نیک در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است. (۵)

و [تا] مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده اند، عذاب کند؛ بد زمانه بر آنان باد. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و [چه بد سرانجامی است ، (۶)

و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست، و خدا همواره شکست ناپذیر سنجیده کار است. (۷)

[ای پیامبر،] ما تو را [به سمت گواه و بشارتگر و هشداردهنده ای فرستادیم. (۸)

تا به خدا و فرستاده اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید، و [خدا] را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید. (۹)

در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. (۱۰)

برجای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت:

«اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه.» چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می رانند. بگو: «اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه [این خداست که به آنچه می کنید همواره آگاه است. (۱۱)

[نه چنان بود،] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت، و این [پندار] در دلهایتان نمودی خوش یافت، و گمان بد کردید، و شما مردمی در خور هلاکت بودید.» (۱۲)

و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. (۱۳)

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست: هر که را بخواهد می بخشاید و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. (۱۴)

چون به [قصد] گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت: «بگذارید ما [هم به دنبال شما بیاییم.» [این گونه می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند. بگو: «هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش در باره شما چنین فرموده.» پس به زودی خواهند گفت: «[نه،] بلکه بر ما رشگ می برید.» [نه چنین است بلکه جز اندکی درنمی یابند. (۱۵)

به برجای ماندگان بادیه نشین بگو: «به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند. پس اگر فرمان برید خدا شما را پاداش نیک می بخشد، و اگر -همچنان که پیشتر پشت کردید- [باز هم روی بگردانید، شما را به عذابی پردرد معذب می دارد.»

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست [که در جهاد شرکت نکنند]؛ و هر کس خدا و پیامبر او را فرمان برد، وی را در باغهایی که از زیر [درختان آن نهرهایی روان است درمی آورد، و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد. (۱۷)

به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد. (۱۸)

و [نیز] غنیمتهای فراوانی خواهند گرفت، و خدا همواره نیرومند سنجیده کار است. (۱۹)

و خدا به شما غنیمتهای فراوان [دیگری وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت، و این [پیروزی را برای شما پیش انداخت، و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت، و تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند. (۲۰)

و [غنیمتهای دیگر[ی نیز هست که شما بر آنها دست نیافته اید [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد، و همواره خداوند بر هر چیزی تواناست. (۲۱)

و اگر کسانی که کافر شدند، به جنگ با شما برخیزند، قطعاً پشت خواهند کرد، و دیگر یار و یاوری نخواهند یافت. (۲۲)

سنّت الهی از پیش همین بوده، و در سنّت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت. (۲۳)

و اوست همان کسی که در دل مکه -پس از پیروزکردن شما بر آنان- دستهای آنها را از شما و دستهای شما را از ایشان کوتاه گردانید، و خدا به آنچه می کنید همواره بیناست. (۲۴)

آنها بودنـد که کفر ورزیدند و شـما را از مسـجد الحرام بازداشـتند و نگذاشـتند قربانی [شـما] که بازداشـته شده بود به محلش برسـد، و اگر [در مکه مردان و زنـان بـا ایمـانی نبودنـد که [ممکن بود] بی آنکه آنـان را بشناسـید، ندانسـته پایمالشان کنیـد و تاوانشان بر شـما بمانـد [فرمان حمله به مکه می دادیم تا خـدا هر که را بخواهـد در جوار رحمت خویش درآورد. اگر [کافر و مؤمن از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم. (۲۵)

آنگاه که کافران در دلهای خود، تعصّب [آن هم تعصّب جاهلیّت ورزیدنـد، پس خـدا آرامش خود را بر فرسـتاده خویش و بر مؤمنان فرو فرسـتاد، و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع آنان به [رعایت]آن [آرمان سزاوارتر و شایسته [اتصاف به آن بودند، و خدا همواره بر هر چیزی داناست. (۲۶)

حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقّق بخشید [که دیده بود:] شـما بدون شکّ، به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن کوتاه کرده ایـد، با خاطری آسوده در مسـجد الحرام درخواهیـد آمـد. خـدا آنچه را که نمی دانستید دانست، و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد. (۲۷)

اوست کسـی که پیـامبر خود را به [قصـد] هـدایت، بـا آیین درست روانه سـاخت، تا آن را بر تمام ادیان پیروز گردانـد و گواه بودن خدا کفایت می کند. (۲۸)

محمـد [ص پیامبر خـداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سـختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سـجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند.

علامت [مشخصّه آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مثَل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد ، تا از [انبوهی آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. (۲۹)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!...

«۲» تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد [و حقّانیت تو را ثابت نموده] و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید؛

«۳» و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند.

«۴» او کسی است که آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛ لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است.

«۵» هدف [دیگر از آن فتح مبین] این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی [از بهشت] وارد کند که نهرها از زیر [درختانش] جاری است، در حالی که جاودانه در آن می مانند، و گناهانشان را می بخشد، و این نزد خدا رستگاری بزرگی است!

«۶» و [نیز] مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند؛ [آری] حوادث ناگواری [که برای مؤمنان انتظار می کشند] تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم

را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است!

«۷» لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.!

«۸» به یقین ما تو را گواه [بر اعمال آنها] و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم،

«۹» تا [شما مردم] به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح گویید.

«۱۰» کسانی که با تو بیعت می کنند [در حقیّقت] تنها با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

«۱۱» بزودی متخلّفان از اعراب بادیه نشین [عذرتراشی کرده] می گویند: ([حفظ] اموال و خانواده های ما، ما را به خود مشغول داشت [و نتوانستیم در سفر حدیبیّه تو را همراهی کنیم]، برای ما طلب آمرزش کن!) آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند! بگو: (چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه زیانی برای شما بخواهد، و یا اگر نفعی اراده کند [مانع گردد]؟! و خداوند به همه کارهایی که انجام می دهید آگاه است!)

«۱۲» ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود بازنخواهند گشت؛ و این [پندار غلط] در دلهای شما زینت یافته بود و گمان بد کردید؛ و سرانجام [در دام شیطان افتادید و] هلاک شدید!

«۱۳» آن کس که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده [سرنوشتش دوزخ است]، چرا که ما برای کافران آتش فروزان

آماده کرده ایم!

«۱۴» مـالکیت و حـاکمیت آســمانها و زمیـن از آن خـداست؛ هر کس را بخواهـد [و شایسـته بدانـد] می بخشـد، و هر کس را بخواهد مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است.

«۱۵» هنگامی که شـما برای به دست آوردن غنایمی حرکت کنیـد، متخلّفان [حـدیبیّه] می گویند: (بگذارید ما هم در پی شـما بیائیم، آنها می خواهنـد کلام خـدا را تغییر دهند؛ بگو: (هرگز نباید بدنبال ما بیایید؛ این گونه خداوند از قبل گفته است!) آنها به زودی می گویند: (شما نسبت به ما حسد می ورزید!) ولی آنها جز اندکی نمی فهمند!

«۱۶» به متخلّفان از اعراب بگو: (بزودی از شما دعوت می شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسـلام بیاورند؛ اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شـما می دهد؛ و اگر سرپیچی نمایید - همان گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید - شما را با عذاب دردناکی کیفر می دهد!)

«۱۷» بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست [اگر در میـدان جهاد شـرکت نکنند]؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغهای [از بهشت] وارد می کنـد که نهرها از زیر [درختانش] جاری است؛ و آن کس که سـرپیچی کنـد، او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد!

«۱۸» خداونـد از مؤمنـان - هنگـامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردنـد - راضـی و خشـنود شـد؛ خـدا آنچه را در درون دلهایشـان [از ایمـان و صـداقت] نهفته بـود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشـان نـازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنـوان پاداش نصیب آنها فرمود؛

«۱۹» و [همچنین] غنایم بسیاری که آن را

به دست می آورید؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است!

«۲۰» خداونـد غنـایم فراوانی به شـما وعـده داده بـود که آنهـا را به دست می آوریـد، ولی این یکی را زودتر برای شـما فراهم ساخت؛ و دست تعدّی مردم [= دشمنان] را از شما بازداشت تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند!

«۲۱» و نیز غنـایم و فتوحات دیگری [نصـیبتان می کنـد] که شـما توانایی آن را نداریـد، ولی قـدرت خـدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز تواناست!

«۲۲» و اگر کافران [در سرزمین حدیبیّه] با شما پیکار می کردند بزودی فرار می کردند، سپس ولی و یاوری نمی یافتند!

«۲۳» این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!

«۲۴» او کسـی است که دست آنها را از شـما، و دست شما را از آنان در دل مکّه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست!

«۲۵» آنها کسانی هسـتند که کافر شدند و شـما را از [زیارت] مسجد الحرام و رسیدن قربانیهایتان به محل قربانگاه بازداشتند؛ و هرگـاه مردان و زنـان بـا ایمانی در این میان بـدون آگاهی شـما، زیر دست و پا، از بین نمی رفتنـد که از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می رسید، [خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد]! هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند؛ و اگر مؤمنان و کفّار [در مکه] از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم!

«۲۶» [به خاطر بیاورید] هنگامی

را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیّت داشتند؛ و [در مقابل،] خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنـان نـازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسـته تر و اهل آن بودنـد؛ و خداونـد به همه چیز دانا است.

«۲۷» خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ بطور قطع همه شـما بخواست خدا وارد مسـجد الحرام می شویـد در نهایت امنیّت و در حالی که سـرهای خود را تراشـیده یا کوتاه کرده ایـد و از هیـچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شـما نمی دانستید [و در این تأخیر حکمتی بود]؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی [برای شما] قرار داده است.

«۲۸» او کسـی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرسـتاده تا آن را بر همه ادایان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد!

«۲۹» محمّد [ص] فرسـتاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصـیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج سـاخته، سـپس به تقویت آن پرداخته تـا محکم شـده و بر پای خود ایسـتاده است و بقـدری نموّ و رشـد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن است که کافران را

به خشم آورد [ولی] کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده انـد، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم؛ (۱)

تا خدا [با این پیروزی آشکار] آنچه را [به وسیله دشمنان از توطئه ها و موانع و مشکلات در راه پیشرفت دعوتت به اسلام] در گذشته پیش آمده و آینده پیش خواهد آمد از میان بردارد، و نعمتش را بر تو کامل کند، و به راهی راست راهنمایی ات نماید؛ (۲)

و خدا تو را به نصرتی توانمندانه و شکست ناپذیر یاری دهد. (۳)

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. و سپاهیان آسمان و زمین فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. (۴)

تا مردان و زنان مؤمن را در بهشت هایی درآورد که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است در حالی که در آن جاودانه اند، و گناهانشان را از آنان محو کند، و این [سرانجام نیک] نزد خدا کامیابی بزرگ است. (۵)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد. خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشت گاهی است. (۶)

سپاهیان آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۷)

ما تو را گواه [بر اعمال

امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم؛ (۸)

تا [همه شما مردم] به خدا و پیامبرش ایمان آورید و او را یاری دهید و بزرگش بشمارید و بامداد و شام گاه تسبیحش گویید. (۹)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ قدرت خدا بالاتر از همه قدرتهاست. پس کسی که پیمان می شکند فقط به زیان خود می شکند، و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خدا به زودی پاداشی بزرگ به او می دهد. (۱۰)

کسانی از بادیه نشینان که از جنگ [با دشمن] تخلف کردند به زودی [از روی بهانه جویی] به تو می گویند: اموال و خانواده مان ما را به خود مشغول کردند [به این سبب نتوانستیم به جنگ آییم]؛ پس برای ما آمرزش بخواه. با زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست. بگو: اگر خدا زیانی یا سودی را برای شما بخواهد چه کسی می تواند در برابر خدا از شما دفاع کند؟ بلکه خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۱)

[تخلف شما از جنگ، ربطی به اموال و خانواده تان نداشت] بلکه پنداشتید پیامبر و مؤمنان هرگز به کسان خود بازنمی گردند، و این پندار باطل در دل هایتان آراسته شد، و گمان بد بردید [که خدا پیامبر و مؤمنان را یاری نخواهد کرد] و شما [به سبب این پندار باطل و گمان بد] قومی نابودشدنی هستید. (۱۲)

و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد [زیانی به خدا و پیامبر نمی رساند]، ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. (۱۳)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست،

هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

هنگـامی که شـما برای به دست آوردن غنایمی روانه [میـدان جنگی] می شویـد، متخلفان [از جنگ حـدیبیه] به زودی خواهند گفت: بگذارید ما هم به دنبال شـما بیاییم. [این سـبک مغزان سودجو] می خواهند وعده خدا را [که به مؤمنان وعده پیروزی و غنیمت داد و به منافقـان وعـده محرومیت از غنیمت و رحمت داده است] تغییر دهنـد. بگو: هرگز دنبـال ما نخواهیـد آمـد؛ این گونه خـدا پیش از این [درباره شـما] فرموده است. اما [این گروه بی شـرم] به زودی خواهند گفت: شـما نسـبت به ما حسد می ورزید، [چنین نیست] بلکه آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵)

به متخلفـانِ بادیه نشـین بگو: به زودی به سوی گروهی سرسـخت و نیرومنـد دعوت خواهیـد شـد که با آنان بجنگیـد، یا آنکه اسـلام آورنـد؛ پس اگر اطاعت کنیـد خدا پاداش نیکی به شـما خواهد داد، و اگر روی برگردانید، همان گونه که پیش از این روی گرداندید، شما را به عذابی دردناک عذاب خواهد کرد. (۱۶)

بر نابینا و لنگ و بیمار [اگر در جنگ شرکت نکنند] گناهی نیست. و کسی که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، او را در بهشت هـایی درآورد که از زیرِ [درختـانِ] آن نهرها جاری است، و هر کس روی بگردانـد او را به عـذابی دردناک عـذاب می کنـد. (۱۷)

یقیناً خدا از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت [که در منطقه حدیبیه بود] با تو بیعت می کردند خشنود شد، و خدا آنچه را [از خلوص نیّت و پاکی قصد] در دل هایشان بود می دانست، در نتیجه

آرامش را بر آنان نازل کرد، و پیروزی نزدیکی را [که پیروزی در خیبر بود] به آنان پاداش داد. (۱۸)

[و پاداش دیگر] غنیمت های فراوانی است که آن را به دست می آورید؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱۹)

خدا غنیمت های فراوانی را در آینده به شما وعده داده است که به دست می آورید، و این یک غنیمت را [که فتح خیبر است] برای شما پیش انداخت، و دست های [تجاوز و ستم] مردم را از شما باز داشت تا این [پیروزی ها] برای مؤمنان نشانه ای [از حقّانیّت دین و یاری خدا] باشد و تا شما را به راهی راست هدایت کند. (۲۰)

و [غنیمت ها و پیروزی های] دیگر[ی هست] که شما تا کنون بر آنها دست نیافته اید، بی تردید خدا بر آنها احاطه دارد [و به آسانی می تواند در دسترس شما قرار دهد]؛ و خدا همواره بر هر کاری تواناست. (۲۱)

اگر کافران با شما بجنگند حتماً پشت کنان می گریزند، آن گاه سرپرست و یاوری [که از آنان دفاع کند] نمی یابند. (۲۲)

خدا روشی ثابت و قطعی مقرّر کرده است که از پیش [بر پیروزی مؤمنان و شکست کافران] جاری بوده است، و هرگز برای روش خدا تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

و اوست که پس از آنکه شما را [بی جنگ و خونریزی] بر دشمن پیروز و مسلط کرد، دست های آنان را از [جنگ با] شما و دست های شما را از [جنگ با] آنان در دل مکه [که منطقه حدیبیه است] باز داشت؛ و خدا همواره به آنچه انجام می دهید بیناست. (۲۴)

آنان کسانی هستند که کفر ورزیدند و شما را از [ورود به] مسجدالحرام

باز داشتند و نیز نگذاشتند قربانی هایی که با خود آورده بودید به محل قربانی اش برسد، و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسی در میان مکه نبودند، تا جنگ شما سبب کشته شدن آن بی گناهان شود و در نتیجه امر ناملایم و مکروهی [چون دیه] گریبان شما را بگیرد [شما را از جنگ بازنمی داشتیم، ولی بازداشتیم] تا خدا هرکه را [مانند مردان و زنان مومنی که برای شما ناشناخته بودند] بخواهد در رحمتش درآورد. [و] اگر مؤمنان از کافران جدا بودند یقیناً کافران [از اهل مکه] را به عذابی دردناک عذاب می کردیم (۲۵)

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل هایشان را از تعصّب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود، و آنان به [روح تقوا] سزاوارتر و شایسته آن بودند؛ و خدا همواره به هر چیز داناست. (۲۶)

بی تردید خدا رؤیای پیامبرش را به حق و درستی تحقق داد [که در رؤیا وعده داده بود] شما قطعاً در حال امن و امنیت در حالی که سرهایتان را تراشیده و موی [یا ناخن] کوتاه کرده اید و بیمی ندارید، وارد مسجدالحرام خواهید شد. خدا آنچه را که شما نمی دانستید [که وعده ورود به مسجدالحرام در سال آینده است] دانست و پیش از آن پیروزی نزدیکی [که صلح حدیبیه بود برای شما] قرارداد. (۲۷)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا [بر وقوع این

حقیقت] گواه باشد. (۲۸)

محمّد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست، این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا ستبر و ضخیم شده، و در نتیجه بر ساقه هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم آورد. [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است. (۲۹)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای رسول ما، غم مدار که ما تو را به فتح آشکاری در عالم فیروز میگردانیم که نه بس شهر مکه بلکه شهر دلهای اهل عالم را فتح کنی (۱)

تا از گناه گذشته و آینده تو درگذریم مفسرین در این آیه گویند مراد از گناه پیغمبر گناه او بود به عقیده مشرکان که دعوت او را به توحید خدا بزرگترین گناه او میشمردند و مقصود از گناه گذشته و آینده دعوت قبل از هجرت و بعد از هجرت بود و در اخبار از معصوم (ع) رسیده که پیغمبر را گناهی نیست و مراد گناهان امت و شیعیان اوست و نعمت خود را بر تو به حد کمال رسانیم و تو را به راه مستقیم

شرع اسلام به وحی خود هدایت کنیم (۲)

و خدا تو را به نصرتی با عزت و کرامت یاری خواهد کرد (۳)

اوست خدائی که سکینت و وقار بر دلهای مومنان آورد تا بر یقین و ایمانشان بیفزاید و کاملتر از آن که بودند گرداند و بدانید که سپاه قوای زمین و آسمانها همه لشکر خداست و خدا به حکمت نظام آفرینش داناست (۴)

این فتح یا فزودن ایمان برای آن بود که خدا می خواست مردان و زنان مومن را تاابد در بهشت هائی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند و گناهانشان را تمام ببخشد و این به حقیقت نزد خدا فیروزی بزرگ و سعادت ابد است (۵)

و نیز خدا خواست تا همه منافقان و مشرکان را از مرد و زن به کیفر شرک و نفاقعذاب کند که آنها به خدا بدگمان بودند و وعده فتح خدا را دروغ پنداشتند در صورتی که وعده خدا صدق است و روزگار بد و هلاکت ابد بر خود آنهاست و خدا بر آنان خشم و لعن کرد و جهنم را که بسیار بد منزلگاهی است برایشان مهیا ساخت (۶)

و بدانید که سپاه قوای زمین و آسمانها لشکر خداست و خدا بسیار مقتدر و به تدبیر نظام عالم داناست (۷)

ما شخص تو مثل اعلای کمال را به عالم فرستادیم که شاهد نیک و بد امت باشی و خلق را به لطف و رحمت حق بشارت دهی و از قهر و عذاب او بترسانی (۸)

تا تو خود با صالحان امتت به خدا ایمان آورده و دین او را یاری کنید و به تعپیم

جلالش صبح و شام تسبیح او گوئید (۹)

ای رسول مومنانی که در حدیبیه با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا بیعت کردند چون تو خلیفه خدائی و همان دست تو دست خداست بالای دست آنها پس از آن هر که نقض بیعت کند بر زیان و هلاك خویش به حقیقت اقدام کرده و هر که به عهدی که با خدا بسته است وفا کند به زودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد کرد بیعتاین آیه مشهور به بیعت شجره و رضوان است هزار و چهار صد مرد با پیغمبر درحدیبیه زیر درختی تا جان خود بیعت کردند که در راه دین وفاداری کنند (۱۰)

اعراب بادیه که از حضورت در جنگها و در سفر فتح مکه تخلف میورزند برای عذر و تعلل خواهند گفت که ما را محافظت اهل بیت و اموالمان از آمدن در رکابت بازداشت اینک از خدا بر گناه ما آمرزش طلب این مردم منافق چیزی که هیچ به دل عقیده ندارند به زبان می آورند یعنی معتقد گناه بر خود نبوده و برای ریاکاری طلب آمرزش از رسول میکردند به آنها بگو اگر خدا اراده کند که ضرر یا نفعی به شما رساند آن کیست که خلاف آن کاری تواند کرد بلکه خدا به هر چه می کنید آگاهست و پاداش و کیفر هر نیک و بد را خواهد داد (۱۱)

بلکه شما پنداشتید که رسول و مومنان به او همه کشته میشوند و به سوی وطن و اهلبیت خود دیگر هرگز برنخواهند گشت این خیال در دل شما به خطا جلوه کرد و بسیار گمان بد و

اندیشه باطلی کردید و مردمی درخور قهر و هلاکت بودید (۱۲)

و هر که از کفر و عناد به خدا و رسول او ایمان نیاورد ما هم بر آن کافران عذاب آتش دوزخ را مهیا ساختیم (۱۳)

و ملک آسمانها و زمین همه خاص خداست او از گنه کاران هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد عذاب میکند و خدا در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربانست (۱۴)

کسانی که در حدیبیه تخلف کردند و همراهی با شما ننمودند باز چون برای فتح خیبر و گرفتن غنایم حرکت کنید به زودی خواهند گفت بگذارید تا ما هم با شما تبعیت کنیم غرضشان اینست که سخن خدا را که فرمود غنایم خیبر را تنها حاضران حدیبیه خواهند گرفت تغییر دهند ای رسول در جواب آنها بگو شما به حقیقت هرگز ما راپیروی نمی کنید خدا از این پیش درباره شما چنین خبر داده باز آن مردم بی وفای بد عهد خواهند گفت چنین نیست بلکه شما با ما حسد میورزید و این گمان باطلی است که میکنند بلکه ایشان جز عده قلیلی همه بی ایمان و حسود و جاهل و نادانند (۱۵)

ای رسول با اعرابی که از جنگ تخلف کردند بگو اگر به حقیقت قصد متابعت دارید به زودی برای جنگ با قومی شجاع و نیرومند فارس و روم دعوت میشوید که جنگ و مبارزه کنید تا وقتی که تسلیم شوند در این دعوت اگر اطاعت کردید خدا به شما اجر نیکو خواهد داد و اگر نافرمانی کنید چنانکه ازین پیش در حدیبیه مخالفت کردید خدا شما را به عذابی دردناک

معذب خواهد کرد (۱۶)

برای شخص نابینا و مریض و لنگ در تخلف از جنگ حرج و گناهی نیست و هر که خدا و رسول او را فرمان برد او را به باغهای بهشتی داخل کند که زیر درختانش نهرها جاریست و هر که مخالفت کند به عذابی دردناک معذب میشود (۱۷)

خدا از مومنانی که زیر درخت معهود حدیبیه با تو بیعت کردند به حقیقت خشنودگشت و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل برایشان نازل فرمود و به فتحی نزدیک که فتح خیبر بود پاداش داد (۱۸)

و به غنیمتهای فراوان که از خیبریان خواهند گرفت موفق داشت و خدا بر همه امور عالم مقتدر و بر تدبیر نظم جهان دانا است (۱۹)

خدا به شما لشکر اسلام وعده گرفتن غنیمتهای بسیار داده که این یک غنیمت خیبر را برای شما تعجیل در انجام آن فرمود و دست شر مردم کافر را از سر شما کوتاه کرد تا این فتح و غنیمت آیت و دلیل اهل ایمان بر صدق وعده خدا باشد و خداشما را به راه راست سعادت ابد هدایت فرماید (۲۰)

و خدا به شما باز وعده غنیمتهای دیگری فرموده که هنوز بر آن قادر نیستید و کجاست نمی دانید. برخی از مفسرین گفتند اینجا مراد فتح فارس برخی گفتند فتح روم برخی مکه یا هر فتحی که در هر دوران مسلمین را باشد علم خدا محیط بر آنست که خدا بر هر چیز دانا و تواناست (۲۱)

و اگر کافران با شما مسلمین به جنگ برخیزند از قتال شما پشت گردانیده و فرار کنند

و دیگر هیچ ناصر و یاوری برای خود نیابند (۲۲)

سنت الهی و قانون نظام ربانی بر این بوده که حق بر باطل غالب شود و ابدا دراین سنت خدا تغییری نخواهی یافت (۲۳)

و او خدائیست که دست شر کفار را از سر شما و دست شما را هم به زمین مکه پساز فیروزیتان از سر آنها کوتاه کرد که به امر خدا پیغمبر روز فتح مکه برای حفظ جان دشمنان خانه هائی را پناه قرار داد و خدا به هر چه میکنید آگاهست (۲۴)

هم آنان بودند که به خدا کافر شدند و راه مسجد الحرام را بر شما بستند و هدی شما را از رسیدن به محل خود مکه منع کردند و اگر مردان مومن و زنان مومنه که شما اکنون نمی شناسید در مکه وجود نداشت که اگر حمله کنید آنها را ندانسته پامال هلاک میسازید پس دیه و غرامت خون آن مومنان به گردن شما میماند اگراین قضیه نبود به شما اجازه حمله به مکه داده میشد و لیکن این اجازه به تاخیر افتاد تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خود داخل گرداند و به نور اسلام هدایتکند اگر شما عناصر کفر و ایمان از یکدیگر جدا می گشتید همانا آنان که کافرندبه عذاب دردناک معذب میساختیم (۲۵)

چون کافران در دلها ناموس و حمیت، آنهم حمیت جاهلیت پروردند که نگذاشتند در عهدنامه صلح حدیبیه کلمه بسم الله و رسول الله بنویسند و مومنان را بر سر حمیت و غیرت ایمانی آوردند که خدا وقار و اطمینان خاطر بر رسول خود و بر مومنان نازل کرد و آنان

را با کلمه اخلاص و مقام تقوی ملازم کرد که آنها سزاوارتر از دیگران بر این مقام بودند و اهلیت آن داشتند و خدا به همه امور عالم داناست (۲۶)

البته خدا صدق و حقیقت خواب رسولش را آشکار و محقق ساخت که در عالم رویا دیدشما مومنان البته به مسجد الحرام با دل ایمن وارد شوید و بعد از انجام وظایف حج سرها بتراشید و اعمال تقصیر بر رفع احرام بی ترس و هراس به جای آرید و خدا آنچه را از مصالح صلح حدیبیه شما نمیدانستید و قبل از آن که فتح مکه کنید فتح نزدیک حدیبیه و خیبر را مقرر داشت (۲۷)

او خدائیست که رسول خود محمد (ص) را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافیست (۲۸)

محمد فرستاده خداست. و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را به دعا میطلبند و بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیت پدیدار است این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل مکتوباست که مثل حال آن رسول به دانه ای ماند که چون نخست سر از خاک برآورد شاخه ای نازک و ضعیف باشد بعد از آن قوت یابد تا آنکه سطبر و قوی گردد و بر ساق خودراست و محکم بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران مانند همچنین محمد ص اصحابش از

ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قدرت و قوت خود به خشم آرند. خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار شود گناهانش ببخشد و اجر عظیم عطا کند دو آیه است در قرآن که مشتمل بر تمام حروف هجاستیکی همین آیه دیگر آیه سوره آل عمران مداومت آنها خواص بسیار دارد. (۲۹)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

همانا ما گشایش آشکاری را برای تو پیش آوردیم. (۱)

تا خداوند برای تو گناهِ پیش و پس (از هجرت را که کفّار مکّه به تو نسبت می دهند) ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت نماید. (۲)

و خداوند تو را با پیروزی شکست ناپذیری یاری نماید. (۳)

اوست که آرامش را به دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند و لشکریان آسمان ها و زمین برای خداست و خداوند، دانای حکیم است. (۴)

تا خداوند مردان و زنان با ایمان را، به باغ هایی (از بهشت) که نهرهایی از زیر (درختان) آن جاری است، داخل کند، در حالی که جاودانه در آن باشند و گناهانشان را می پوشاند و این نزد خداوند، رستگاری و کامیابی بزرگی است. (۵)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خداوند گمان بد دارند، (و می گویند خداوند پیامبرش را یاری نخواهد کرد،) عذاب کند، بدی بر آنها احاطه کرده است، خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنّم را آماده کرده است که بد سرانجامی است. (۶)

و برای خداوند است، لشکریان آسمان ها و زمین

و خداوند شکست ناپذیر حکیم است. (۷)

همانا ما تو را گواه (بر اعمال) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (۸)

تا به خدا و رسولش ایمان آورید و او را یاری کنید و بزرگش بدارید و خداوند را بامدادان و شامگاهان، تسبیح گویید. (۹)

همانا کسانی که با تو بیعت می کننـد، در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بالای دست آنهاست، پس هر کس پیمان شکنی کند، به زیان خود پیمان می شـکند و هر کس به آنچه با خداوند عهد بسته وفا کند، خداوند به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. (۱۰)

بزودی اعراب بازمانـده از جنـگ و جهادگریزان، (برای توجیه خلاف خود) به تو خواهنـد گفت: اموال و خانواده هایمان ما را مشـغول و سـرگرم سـاخت (و نتوانستیم تو را همراهی کنیم). پس برای مـا (از خداونـد) طلب آمرزش کن. آنان به زبان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست. (آنان) بگو: اگر خداوند برای شـما زیانی اراده کند، یا برای شـما سودی بخواهد، کیسـت که در برابر خداوند از شما دفاع کند، بلکه خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۱)

بلکه (نافرمـانی و فرار شـما به خـاطر آن بود که) گمـان کردیـد پیـامبر و مؤمنـان هرگز (به سـلامت) به خـانواده هـای خود باز نخواهند گشت و این در دل های شما آراسته شد و گمان بد کردید و (این گونه) مردمی بدبخت شدید. (۱۲)

و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نداشته باشد، پس ما برای کافران آتش شعله ور آماده کرده ایم. (۱۳)

حکومت آسمان ها و زمین برای خداوند است، هر که را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر که را بخواهد

(و سزاوار بداند) عذاب می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

آنگاه که شما به سوی غنایم (خیبر) حرکت کردید تا آن ها را برگیرید، متخلّفان (از حدیبیّه) می گویند، بگذارید به دنبال شما بیاییم، آنان می خواهند کلام خدا را (که فرموده است: غیر از اصحاب حدیبیّه در خیبر شرکت نکنند) تغییر دهند. (به آنان) بگو: شما هرگز نبای نبال ما بیائید، این گونه خداوند (درباره شما) از قبل گفته است. پس آنان بزودی می گویند که شما نسبت به ما حسد می برید (و نمی خواهید ما نیز از غنایم بهره ای ببریم. چنین نیست) ولی آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵)

به بادیه نشینان متخلّف بگو: به زودی (برای جنگ) با گروهی زورمند دعوت خواهید شد، با آنان بجنگید یا اسلام آورند، پس اگر اطاعت کنید (و دعوت را قبول) کنید، خداوند پاداش نیک به شما خواهد داد و اگر سرپیچی کنید، همان گونه که پیش از این نافرمانی کردید، شما را عذابی دردناک عذاب خواهد کرد. (۱۶)

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست، (که به جهاد نروند) و هر کس خدا و رسولش را پیروی کند، (خداوند) او را در باغ هایی (بهشتی) که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، داخل می کند و هر کس سرپیچی کند، او را به عذابی دردناک، عذاب خواهد کرد. (۱۷)

همانا خداوند از مؤمنان راضی شد، آنگاه که (در حدیبیّه) زیر آن درخت با تو بیعت کردند، پس خداوند آنچه را در دل هایشان (از ایمان و صداقت) بود، دانست، بنابراین آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را پاداش آنان قرار داد.

و غنایم بسیاری که به چنگ خواهند آورد، و خداوند عزیز و حکیم است. (۱۹)

خداونـد، غنیمت هـای بسیاری به شـما وعـده داده است که آنها را خواهیـد گرفت، پس این (غنایم خیبر) را زودتر برای شـما فراهم سـاخت و دست مردم را از (تعرّض بر) شـما بـازداشت، تـا برای مؤمنان نشانه (و عبرتی) باشـد و شـما را به راهی راست، هدایت کند. (۲۰)

و (غنایم) دیگری (نصـیبتان می کنـد) که شـما بر آنها قـدرت نداریـد، ولی خداونـد بر آنها احاطه دارد و خداوند بر هر چیزی توانمند است. (۲۱)

و اگر کسانی که کفر ورزیدند با شـما کارزار کنند، (توان مبارزه با شـما را ندارند و) عقب نشـینی و پشت کرده و آنگاه هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت. (۲۲)

(این پیروزی شـما و ترس و شکست کفّار،) سنّت خداوند است که از پیش جاری بوده است و هرگز برای سنّت های خداوند، تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

و او کسـی است که بعد از آنکه شـما را (در حدیبیّه) بر آنان پیروز ساخت، در درون مکّه (نیز) دست آنان را از شـما و دسـت شما را از آنان کوتاه کرد و خداوند به هر کاری که می کنید بیناست. (۲۴)

آنان کسانی هسـتند که کفر ورزیدند و شـما را از مسجدالحرام و قربانی های نگاه داشته شده را از رسیدن به محل قربانگاه باز داشـتند و اگر مردان و زنـان با ایمانی (در مکّه) نبودنـد که (به خاطر فرمان حمله) آنان را نشـناخته پایمال کنیـد و ناآگاهانه از سوی مسلمین، کش شده و به شما ضرر برسد (ما فرمان جنگ و حمله به مکّه و مبارزه با

این کفّار را صادر می کردیم، ولی این فرمان را ندادیم) تا خداوند هر کس را بخواهد، در رحمت خود داخل کند. اگر (مؤمنان و مشرکان) از هم جدا بودند، قطعاً کسانی از اهل مکّه را که کفر ورزیدند، به دردناکی معذّب می کردیم. (۲۵)

آنگاه که کافران، تعصّب (آن هم) تعصّب جاهلیّت را (نسبت به شما) در قلب های خود جا داده بودند. پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد (و آنان برای صلح آماده شدند) و خداوند آنان را به حقیقت تقوی ملزم ساخت که به آن سزاوارتر و اهل آن بودند داوند به همه چیز آگاه است. (۲۶)

همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقّق بخشید. شما مسلمین ان شاء اللّه آسوده خاطر، در حالی که سرهای خود را تراشیده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید، به مسجدالحرام داخل خواهید شد. خداوند چیزی را دانست که شما نمی دانستید، پس غیر از این، پیروزی نزدیکی (در خیبر) برای شما قرار داد. (۲۷)

او کسی است که پیامبرش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خداوند گواه این موضوع باشد. (۲۸)

محمّد رسول خداست و کسانی که با او هستند، بر کفّار، سخت و در میان خودشان مهربانند. آنان را پیوسته در رکوع و سجود می بینی، که فضل و رضوان را از خدا می جویند، نشانه آنان در رخسارشان از اثر سجود نمایان است. این است وصف ایشان در تورات و وصف آنان در انجیل، نند زراعتی است که جوانه را از زمین خارج کرده،

پس آن را نیرو داده تـا سـخت شـود و بر سـاقه ی خـود بایسـتد، آن گونه که کشـاورزان را به شـگفتی و شـادی وامی دارد. تا خداوند بواسـطه مؤمنین کفّار را به خشم آورد، ولی خداوند به کسانی از کفّار که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند، وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است. (۲۹)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم. (۱)

تـا خـدا گنـاه تو - کارهای ناروایی که مشـرکان و دشـمنان درباره تو روا داشـتند - را، آنچه در گذشـته بوده و آنچه اکنون و سپستر باشد، بیامرزد - بپوشاند و بزداید - و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را راه راست بنماید (۲)

و خدای تو را یاری کند یاری کردنی توانمندانه - که در آن عزت و پیروزی باشد -. (۳)

اوست آن که آرامش را در دلهای مومنان فرو آورد تا ایمانی بر ایمان خویش بیفزاینـد. و خـدای راست لشکرهای آسـمانها و زمین، و خدا دانا و با حکمت است. (۴)

تا مردان و زنان مومن را به بهشـتهایی درآرد که از زیر [درختان] آنها جوی ها روان است، در آنجا جاویداننـد، و بـدی هاشان را از ایشان بزداید. و این در نزد خدا رستگاری و کامیابی بزرگی است. (۵)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشـرک را که به خـدای گمان بد می برند عذاب کند. گردنده بد - پیشامد بد - بر آنان باد، و خدای بر آنان خشم گرفت و لعنتشان کرد و برایشان دوزخ را آماده ساخته است، و بد بازگشت گاهی است. (۶)

و خدای

راست لشکرهای آسمانها و زمین، و خدا توانای بی همتا و دانای استوار کار است. (۷)

همانا تو را گواه - بر اعمال مردمان - و مژده دهنده و بیم کننده فرستادیم، (۸)

تا [شما مردم] به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و او (پیامبر) را تقویت و یاری کنید و بزرگ و بشکوه دارید، و او (خدای) را بامداد و شبانگاه به پاکی یاد کنید. (۹)

همانا کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدای بیعت می کنند، دست خدای بالای دستهاشان است. پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می شکند، و هر که بدانچه بر آن با خدای پیمان بسته است وفا کند پس او را مزدی بزرگ خواهد داد. (۱۰)

واپس ماندگان [از جنگ]، از بادیه نشینان، خواهند گفت: مالها و زنان و فرزندانمان ما را سرگرم داشتند - گرفتار آنها بودیم و از جنگ بازماندیم - پس برای ما آمرزش بخواه. به زبانهاشان چیزی می گویند که در دلهاشان نیست. بگو: اگر خدا درباره شما زیانی خواهد یا سودی، کیست که برای شما در برابر [خواست] خدا چیزی در توان داشته باشد؟ بلکه خداوند از آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

بلکه پنداشتید که پیامبر و مومنان هرگز به نزد کسان خویش باز نخواهند گشت و این پندار در دلهاتان آراسته شد - به آن دلخوش شدید - و گمان بد بردید - که پیامبر و یاران او هلاک شوند و دین اسلام برافتد -، و مردمی هلاک شده گشتید. (۱۲)

و هر که به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده باشد، پس [بداند که] ما برای

کافران آتشی افروخته آماده کرده ایم. (۱۳)

و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین، هر که را خواهد - شایسته بیند - بیامرزد و هر که را خواهد - سزاوار بیند - عذاب کند. و خدا آمرزگار و مهربان است. (۱۴)

واپس ماندگان، چون به سوی غنیمتها بروید تا آنها را بگیرید - در جنگ خیبر -، خواهند گفت: بگذارید تا از پی شما بیاییم. می خواهند سخن خدای را دگرگون سازند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، خدا از پیش [درباره شما] چنین فرموده است. پس خواهند گفت: بلکه بر ما حسد می برید. [نه،] بلکه جز اندکی نمی فهمند. (۱۵)

واپس ماندگان، از بادیه نشینان، را بگو: بزودی به جنگ با مردمی سخت زورمند جنگاور فراخوانده می شوید که با آنها کارزار کنید یا آنکه مسلمان شوند. پس اگر فرمان برید خدا شما را مزدی نیک بدهد، و اگر روی گردان شوید چنانکه پیش از این روی گردان شدید شما را به عذابی دردناک عذاب کند. (۱۶)

بر نابینا تنگی و گناهی نیست و بر لنگ تنگی و گناهی نیست و بر بیمار تنگی و گناهی نیست [اگر به کارزار نروند]، و هر که خدای و پیامبرش را فرمان برد او را به بهشتهایی درآورد که از زیر آنها جوی ها روان است، و هر که روی بگرداند به عذابی دردناک عذابش کند. (۱۷)

هرآینه خدای از مومنان خشنود شد آنگاه که با تو در زیر آن درخت - در حدیبیه - بیعت می کردند، آنچه را در دلهاشان بود - از راستی و پاکی نیت و وفا - دانست، پس آرامش را بر آنان فرو آورد و ایشان را پیروزیی

نزدیک - فتح خیبر - پاداش داد (۱۸)

و نیز غنیمتهای بسیار که می گیرند، و خدا توانای بی همتا و دانای با حکمت است. (۱۹)

خدا به شما غنیمتهای بسیار را وعده داده است که می گیرید، و این را زود به شما ارزانی داشت و دستهای مردم را از شما باز داشت [تا همپیمانان یهود ترسیده به جنگ بیرون نیایند]، و تا نشانه ای برای مومنان باشد و شما را به راهی راست رهبری کند. (۲۰)

و غنیمتهای دیگری [هست] که هنوز بر آنها دست نیافته اید. همانا خداوند به آنها احاطه دارد - از آنها آگاه است -، و خدا بر هر چیزی تواناست. (۲۱)

و اگر کسانی که کافر شدند با شما کارزار کنند هرآینه پشت کرده بگریزند و آنگاه هیچ کارساز و یاوری نیابند. (۲۲)

نهاد خداست که پیش از این گذشته است، و هرگز برای نهاد خدای دگرگونی نخواهی یافت. (۲۳)

و اوست که دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان در وادی مکه - زمین نزدیک مکه در حدیبیه - باز داشت پس از آنکه شما را بر آنها پیروزی داد - و توانستید بی جنگ و خونریزی به سرزمین آنها درآیید -، و خدا بدانچه می کنید بیناست. (۲۴)

ایشانند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام - نمازگاه شکوهمند - بازداشتند و قربانی - شترانی که برای قربانی آورده بودید - را بازداشتند و نگذاشتند که به قربانگاهش - منی - برسد، و اگر [در مکه] مردان و زنان مومنی نبودند که شما ایشان را نمی شناختید و بی آگاهی در زیر پای می گرفتید - می کشتید - پس، از

آنان گزندی ناخوشایند - اندوهی به سبب قتل مومنان و پرداخت دیه که کفاره کشتن مومن به خطاست - به شما می رسید، [خداوند دست شما را از آنان باز نمی داشت، لیکن شما را از کشتن اهل مکه باز داشت] تا خدای هر که را خواهد به مهر و بخشایش خویش درآرد. اگر از هم جدا می بودند هرآینه کافرانشان را عذاب می کردیم عذابی دردناک. (۲۵)

[به یاد آرید] آنگاه که کافران [مکه] در دلهای خویش تعصب جاهلیت - خشم و کین و تکبر ناروا - را پروردند پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مومنان فرو آورد - تا جنگ نکردند و به صلح تن دادند و به مدینه بازگشتند - و سخن پرهیزگاری - توحید، وفاداری، روح ایمان - را با آنان همراه داشت و ایشان سزاوارتر به آن و اهل آن بودند، و خدا به هر چیزی داناست. (۲۶)

همانا خدا خواب پیامبرش را بحق راست آورد - تحقق بخشید - که اگر خدای خواهد هرآینه به مسجد الحرام در خواهید آمد، در ایمنی و سرتراشیده و کوتاه موی، بی آنکه بیمی داشته باشید. پس می دانست آنچه شما نمی دانستید - از صلاح کارتان در صلح حدیبیه - و جز این [برای شما] فتحی نزدیک - فتح خیبر - قرار داد - تا دل مومنان به آن فتح شاد شد و اندوه تاخیر عمره از میان برفت -. (۲۷)

اوست که پیامبرش را با رهنمونی [به راه راست] و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دینها چیره گرداند، و خدا گواهی بسنده است - بر صدق پیامبرش -. (۲۸)

محمد (ص)

فرستاده خداست، و کسانی که با اویند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند. ایشان را رکوع کنان و سجودکنان بینی که فزونبخشی و خشنودی خدای را می جویند. نشانه آنها در رخسارشان از اثر سجود پیداست - این است وصف ایشان در تورات و وصفشان در انجیل - چون کشتی که جوانه خویش بیرون آورده پس آن را نیرو داده تا ستبر شده و بر ساقه های خود راست و استوار ایستاده [آن گونه] که برزگران را خوش آید، تا [خداوند] کافران را بدیشان به خشم آرد. خداوند کسانی از ایشان را که ایمان آورده اند و کارهای نیک و شایسته کرده اند آمرزش و مزدی بزرگ وعده داده است. (۲۹)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده ایم. (۱)

تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید. (۲)

و خدا یاریت کند یاری کردنی پیروزمندانه . (۳)

اوست که بر دلهای مومنان آرامش فرستاد تا بر ایمانشان پیوسته بیفزاید. و از آن خداست لشکرهای آسمانها و زمین، و خدا دانا و حکیم است. (۴)

و تا مردان و زنان مومن را به بهشتهایی داخل کند که در آن نهرها جاری است و در آنجا جاویدانند و گناهانشان را بزداید. و این در نزد خدا کامیابی بزرگی است. (۵)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. بر گردشان بدی حلقه زند و خدا بر آنها

خشم گرفت و لعنتشان کرد و جهنم را برایشان آماده کرده است و جهنم بد سرانجامی است. (۶)

از آن خداست لشکرهای آسمانها و زمین، و خدا پیروزمند و حکیم است. (۷)

تو را گواه و مژده دهنده و بیمدهنده فرستاده ایم. (۸)

تا به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و یاریش کنید و بزرگش دارید و خدا را صبحگاه و شامگاه تسبیح گویید. (۹)

آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهایشان است. و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد. (۱۰)

از اعراب بادیه نشین، آنان که از جنگ تخلف کرده اند به تو خواهند گفت: دارایی و کسان ما، ما را از جنگ باز داشتند، پس برای ما آمرزش بخواه . به زبان چیزی می گویند که در دلشان نیست. بگو: اگر خدا برایتان زیانی بخواهد یا سودی بخواهد، چه کسی می تواند در برابر خدا آن را دیگرگون کند؟ بلکه اوست که به کارهایتان آگاه است. (۱۱)

یا می پنداشتید که پیامبر و مومنان هرگز نزد کسانشان باز نخواهند گشت و دل به این خوش کرده بودید. پندار بدی داشته اید و مردمی سزاوار هلاکت بوده اید. (۱۲)

و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بداند که برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم. (۱۳)

از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین. هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند،

و خدا آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

چون برای گرفتن غنایم به راه بیفتید، آنان که از جنگ تخلف ورزیده اند خواهند گفت: بگذارید تا ما هم از پی شما بیاییم. می خواهند سخن خدا را دیگرگون کنند. بگو: شما هرگز از پی ما نخواهید آمد. خدا از پیش چنین گفته است. سپس خواهند گفت: بلکه بر ما حسد می برید؟ نه ، اینان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵)

به اعراب بادیه نشین که از جنگ تخلف ورزیده اند، بگو: به زودی برای جنگ با مردمی سخت نیرومند فراخوانده می شوید که با آنها بجنگید یا مسلمان شوند. اگر اطاعت کنید خدایتان پاداشی نیکو خواهد داد و اگر، همچنان که پیش از این سر برتافته اید، سر برتابید شما را به عذابی دردآور عذاب می کند. (۱۶)

بر کور حرجی نیست، و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست. و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، او را به بهشتهایی داخل می کند که در آن نهرها روان است. و هر که سر برتابد به عذابی دردآورش عذاب می کند. (۱۷)

خدا از مومنان آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خشنود گشت و دانست که در دلشان چه می گذرد. پس آرامش بر آنها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد. (۱۸)

و به غنیمتهای بسیار که به دست می آورند. و خدا پیروزمند و حکیم است. (۱۹)

خدا به شما وعده غنایم بسیار داده است که به چنگ می آورید، و این غنیمت را زودتر ارزانی داشت و شما را از آسیب مردمان امان بخشید،

تا برای مومنان عبرتی باشد و به راه راست هدایتتان کند. (۲۰)

و غنایم دیگری که هنوز به آنها دست نیافته اید. هر آینه خدا به آن احاطه دارد و او بر هر کاری تواناست. (۲۱)

و اگر کافران با شما به جنگ برخیزند، پشت کرده بگریزند و دیگر هیچ دوست و یاریگری نمی یابند. (۲۲)

این سنت خداست که از پیش چنین بوده است و تو در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت. (۲۳)

اوست که چون در بطن مکه بر آنها پیروزیتان داد، دست آنها را از شما و دست شما را از آنها بازداشت. و خدا به کارهایی که می کردید آگاه و بینا بود. (۲۴)

ایشان همانهایند که کفر ورزیدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند و نگذاشتند که قربانی به قربانگاهش برسد. اگر مردان مسلمان و زنان مسلمانی که آنها را نمی شناسید در میان آنها نبودند و بیم آن نبود که آنها را زیر پای درنوردید و نادانسته مرتکب گناه شوید. خدا دست شما را از آنها باز نمی داشت. و خدا هر که را بخواهد مشمول رحمت خود گرداند. اگر از یکدیگر جدا می بودند. کافرانشان را به عذابی دردآور عذاب می کردیم. (۲۵)

آنگاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی سپارند، خدا نیز آرامش خود را بر دل پیامبرش و مومنان فرو فرستاد و به تقوا الزامشان کرد که آنان به تقوا سزاوارتر و شایسته تر بودند و خدا بر هر چیزی داناست. (۲۶)

خدا رویای پیامبرش را به صدق پیوست که گفته بود: اگر خدا بخواهد، ایمن، گروهی سر تراشیده و گروهی موی

کوتاه کرده . بی هیچ بیمی به مسجدالحرام داخل می شوید. او چیزها می دانست که شما نمی دانستید. و جز آن در همین نزدیکی فتحی نصیب شما کرده بود. (۲۷)

اوست که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند. و خدا شهادت را کافی است. (۲۸)

محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است. (۲۹)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم (۱)

تا سرانجام خداوند گناه نخستین و اخیر [امت] تو را برای تو بیامرزد و نعمتش را بر تو به کمال برساند و تو را به راهی راست هدایت فرماید (۲)

و خداوند تو را به نصرتی پیروزمندانه یاری دهد (۳)

هموست که آرامش را در دلهای مومنان جای داد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند، و سپاه های آسمان و زمین خداوند راست، و خداوند دانای فرزانه است (۴)

تا سرانجام مردان مومن و زنان مومن را به بوستانهایی

که جویباران از فرو دست آن جاری است درآورد، که جاودانه در آنجا هستند، و سیئاتشان را از ایشان بزداید، و این نزد خداوند رستگاری بزرگی است (۵)

و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را که درباره خداوند بداندیشند، عذاب کند، گردش بد روزگار بر آنان باد و خداوند بر آنان خشم گرفته و لعنت آورده و برایشان دوزخ را آماده ساخته است و بد سرانجامی است (۶)

و سپاه های آسمان و زمین خداوند راست، و خداوند پیروزمند فرزانه است (۷)

همانا ما تو را گواه و مژده بخش و هشداردهنده فرستاده ایم (۸)

تا به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و او [پیامبر] را گرامی دارید و بزرگ شمارید و [خداوند را] بامدادان و شامگاهان تسبیح گویید (۹)

بی گمان کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خداوند بیعت می کنند، دست خداوند برفراز دست ایشان است، پس هر کس که پیمان شکند، همانا به زیان خویش پیمان شکسته است، و هر کس به آنچه با خداوند پیمان بسته است، وفا کند، زودا که به او پاداش بزرگ ببخشد (۱۰)

به زودی واپسماندگان اعرابی [/ جهادگریزان بادیه نشین] به تو گویند اموال ما و خانواده هایمان ما را [از همراهی با شما] مشغول داشت، پس برای ما آمرزش بخواه، به زبانهایشان چیزی را می گویند که در دلهایشان نیست، بگو پس چه کسی در برابر خداوند - اگر در حق شما زیانی یا در حق شما سودی بخواهد - از شما حمایت خواهد کرد؟ آری خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۱)

حق این است که گمان می کردید که

پیامبر و مومنان هرگز به سوی خانواده هایشان باز نمی گردند، و این امر در دلهایتان آراسته جلوه داده شد، و بداندیشی کردید و قومی ورشکسته شدید (۱۲)

و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند که] ما برای کافران آتشی افروخته آماده ساخته ایم (۱۳)

و فرمانروایی آسمانها و زمین خداوند راست، که هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، و خداوند آمرزگار مهربان است (۱۴)

چون به سوی غنایم راه برید که آن را به دست آورید، زودا که واپس ماندگان گویند ما را بگذارید که از شما پیروی کنیم. می خواهند حکم الهی را دگرگون کنند، بگو هرگز از ما پیروی نخواهید کرد، خداوند پیشاپیش درباره شما چنین گفته است، زودا که [در پاسخ شما] گویند خیر، شما به ما رشک می برید، حق این است جز اندکی در نمی یابند (۱۵)

به واپس ماندگان اعرابی [/ جهادگریزان بادیه نشین] بگو زودا که به سوی قومی ستیزه جوی سهمگین خوانده شوید که با ایشان کارزار کنید، یا آنکه آنان مسلمان شوند، پس اگر اطاعت کنید، خداوند پاداشی نیکو به شما بدهد و اگر روی برتابید، چنانکه پیشتر هم روی برتافته بودید، به عذابی دردناک عذابتان کند (۱۶)

[البته] بر نابینا ایرادی نیست، و بر لنگ ایرادی نیست، و بر بیمار هم ایرادی نیست، و هر کس از خداوند و پیامبرش اطاعت کند، به بوستانهایی که جویباران از فرو دست آن جاری است، درآوردشان، و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک عذابش کند (۱۷)

به راستی که خداوند از مومنان، چون با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، خشنود شد،

و می دانست که در دلهایشان چیست، و آنگاه آرامش [خود] را بر آنان نازل کرد و به پیروزی ای نزدیک پاداششان داد (۱۸)

و نیز غنایمی بسیار که به آن دستیابند، و خداوند پیروزمند فرزانه است (۱۹)

خداوند به شما غنایم بسیاری وعده کرده است که بر آن دست یابید، و این را برای شما پیش انداخت، و دستان مردم [مخالف] را از شما بازداشت، تا این امر نشانه عبرتی برای مومنان باشد، و شما را به راهی راست هدایت کند (۲۰)

و موردی دیگر که هنوز به آن دست نیافته اید، ولی خداوند به آن احاطه دارد، و خداوند بر همه چیز تواناست (۲۱)

و اگر کافران با شما به کارزار برخیزند، بی شک به شما پشت خواهند کرد، سپس نه یاری و نه یاوری یابند (۲۲)

این سنت الهی است که پیشتر نیز جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت (۲۳)

و هموست که پس از آنکه شما را بر ایشان پیروزی داد، در میان مکه دستان ایشان را از شما، و دستان شما را از ایشان بازداشت، و خداوند به آنچه می کنید بیناست (۲۴)

آنان بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام باز داشتند و نگذاشتند قربانی [شما] که باز داشته شده بود، به محل [قربانگاه]اش برسد، و اگر [در مکه] مردان و زنان [مستضعف] با ایمانی نبودند که [ممکن بود] بی آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالشان کنید و تاوانشان بر شما بماند [فرمان حمله به مکه می دادیم] تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد. اگر [کافران و مومنان] از هم

متمایز می شدند، قطعا از میان آنان کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم (۲۵)

چنین بود که کافران در دلهایشان حمیت - حمیت جاهلیت - آوردنـد، ولی خداوند آرامشـش را بر پیامبرش و بر مومنان نازل کرد و آنان را پایبند حکم تقوا ساخت، و به آن سزاوارتر و اهل آن بودند، و خداوند به همه چیز داناست (۲۶)

به راستی که خداوند رویای پیامبرش را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان و حلق و تقصیر کرده وارد مسجد الحرام خواهیـد شـد بی آنکـه بیمی داشـته باشـید، و او چیزی را که شـما نمی دانیـد می دانـد و جز این نیز پیروزی ای نزدیک نصیب شما گردانده است (۲۷)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، و خداوند گواهی را بس (۲۸)

محمـد پیامبر الهی است و کسانی که با او هسـتند بر کافران سـختگیر و با خودشان مهربانند، آنان را راکع و ساجد بینی که در طلب بخشـش و خشـنودی خداونـد، نشـانه آنـان در چهره هایشـان از اثر سـجود [آشـکار] است، و این است توصـیف آنان در تورات، و توصـیف آنان در انجیل هست، همانند نهالی که جوانه اش را برآورد، و آن را نیرومند سازد و سـتبر گردد و بر ساقه هایش بایسـتد، و کشاورزان را شاد و شـگفتزده سازد، تا از [دیـدن] ایشان کافران را به خشم آورد، خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است (۲۹)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

همانا پیروزی دادیم پیروزی آشکار (یا

بگشودیم برایت گشایشی آشکار) (۱)

تا بیامرزد برایت خدا آنچه را که پیشی گرفت از گناهت و آنچه را پس آمد و انجام رساند نعمتش را بر تو و رهبریت کند به راهی راست (۲)

و یاریت کند خدا یاریی سرفراز (عزّتمند) (۳)

او است آنکه فرستاد آرامش را در دلهای مؤمنان تا بیفزایند ایمانی بر ایمانشان و خدا را است لشکرهای آسمانها و زمین و خدا است دانای حکیم (۴)

تا درآرد مردان و زنان مؤمن را به بهشتهائی که روان است زیر آنها جوی ها جاودانان در آنها و بزداید از ایشان بدی های ایشان را و آن است نزد خدا رستگاری بزرگ (۵)

و عذاب کند مردان و زنان منافق (دوروی) و مردان و زنان مشرک را آنان که به خدا گمان بد برند بر ایشان بار گردش بد (پیش آمد بد) و خشم گیرد خدا بر ایشان و لعن کند ایشان را و آماده سازد برای ایشان دوزخ را و چه زشت است جایگاهی (۶)

و خدا را است لشکرهای آسمانها و زمین و خدا است عزّتمند حکیم (۷)

همانا فرستادیمت گواهی و مژده دهنده و ترساننده (۸)

تا ایمان آرید به خدا و پیمبرش و یاریش کنید (گرامیش دارید) و ارجمندش دارید و تسبیحش گویید بامدادان و شب هنگام (۹)

همانا آنان که با تو پیمان بندند (دست بیعت به تو دهند) جز این نیست که با خدا پیمان بندند دست خدا است فراز دستهای ایشان پس هر که پیمان شکنی کند جز این نیست که بر خویش پیمان شکند و آنکه پایدار ماند (وفا کند) بر آنچه پیمان بست با خدا بر آن زود است

بدو دهد پاداشی گران (بزرگ را) (۱۰)

زود است به تو گویند بازنشستگان از دشت نشینان که سرگرم داشت ما را خواسته های ما و خاندانهای ما پس آمرزش خواه برای ما گویند با زبانهای خویش آنچه را نیست در دلهاشان بگو پس که دارا گردد برای شما از خدا چیزی را اگر بخواهد به شما زیانی را یا بخواهد به شما سودی را بلکه خدا است بدانچه می کنید آگاه (۱۱)

بلکه پنداشتید که هرگز بازنگردند پیمبر و مؤمنان بسوی کسانشان هیچگاه و بیاراست این در دلهای شما و گمان بردید گمان بد را و شدید قومی تباه (۱۲)

و آنکه ایمان نیارد به خدا و پیمبرش همانا آماده ساختیم برای کافران آتش سوزان را (۱۳)

خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین بیامرزد برای هر که خواهد و عذاب کند هر که را خواهد و خدا است آمرزنده مهربان (۱۴)

زود است گویند بازنشستگان گاهی که روان شوید بسوی برده هائی که به چنگ زرید بگذارید از پی شما آئیم خواهند دگرگون کنند سخن خدا را بگو از پی ما نیائید هرگز بدینسان گفته است خدا از پیش زود است گویند بلکه شما به ما حسادت ورزید بلکه آنان درنیابند جز اندکی را (۱۵)

بگو به بازنشستگان از دشت نشینان زود است خوانده می شوید بسوی گروهی دارنده نیرویی سخت پیکارشان کنید یا (تا) اسلام آرند پس اگر فرمانبرداری کنید بدهد شما را خدا پاداش نیک و اگر پشت کنید بدانسان که پشت کردید از پیش عذاب کند شما را عذابی دردناک (۱۶)

نیست بر کور پروائی و نه بر لنگ پروائی و نه بر بیمار پروائی و آنکه

فرمانبرداری کند خدا و پیمبرش را درآردش بهشتهائی که روان است زیرا آنها جوی ها و آنکه پشت کند عذابش کند عذابی دردناک (۱۷)

همانا خوشنود شد خدا از مؤمنان گاهی که پیمان بستند (بیعت کردند) با تو زیر آن درخت پس دانست آنچه در دلهای ایشان است پس فرود آورد آرامش را بر ایشان و پاداش داد بدیشان پیروزئی نزدیک را (۱۸)

برده هائی فراوان که به چنگ آرند آنها را و خداست عزّتمند حکیم (۱۹)

وعده داد شما را خدا خواسته هائی (برده هائی) فراوان که به چنگ آرید آنها را پس شتافت برای شما در این و باز داشت دستهای مردم را از شما و تا باشد آیتی برای مؤمنان و رهبری کند شما را به راهی راست (۲۰)

و دیگری که توانا نبودید بر آن همانا خدا فراگرفت آن را و خدا است بر همه چیز توانا (۲۱)

و اگر جنگ کنند با شما آنان که کفر ورزیدند هر آینه برگردانند پشتهای خویش را سپس نیابند دوست و نه یاوری را (۲۲)

شیوه خدا که گذشت از پیش و هرگز نیابی برای شیوه خدا دگرگونی را (۲۳)

و اوست آنکه باز داشت دستهای ایشان را از شما و دستهای شما را از ایشان در شکم مکّه از پس آنکه پیروزی داد شما را بر ایشان و خدا است بدانچه کنید بینا (۲۴)

آنانند که کفر ورزیدند و بازداشتند شما را از مسجد حرام و قربانی را بسته از آنکه به جایگاه خود رسد و اگر نبود مردان مومن و زنان مؤمنه که نشناخته پایمال کنید پس برسد شما را از ایشان گنهی به نادانی تا

درآرد خدا به رحمت خویش هر که را خواهد اگر جدا می شدند هر آینه عذاب می کردیم آنان را که کفر ورزیدند از ایشان عذابی دردناک (۲۵)

گاهی که نهادنـد آنان که کفر ورزیدنـد در دل خویش خون گرمی (غیرت) را خون گرمی جاهلیّت پس فرستاد خدا آرامش خویش را بر پیمبرش و بر مؤمنان و همراه ایشان داشت گفتار پرهیزکاری (کلمه تقوی) را و آنانند سزاوارتر بدان و اهل آن و خدا است به همه چیز دانا (۲۶)

همانـا راست آورد خـدا به پیمبر خویش خواب را به درست (به حقّ) که درآئیـد در مسجد حرام اگر خـدا خواهـد آسودگان (ایمنان) تراشندگان سرهای خویش و کوتاه کنندگان (ناخن و موی) ناهراسندگان پس دانست آنچه را ندانستید پس گذارد نزدیک آن پیروزیی نزدیک را (۲۷)

او است آنکه فرستاد پیمبر خود را به رهبری و کیش حقّ تا چیره گرداندش بر کیشها همگی و بس است خدا گواهی (۲۸)

محمد (صلی اللّه علیه و آله) فرستاده خدا است و آنان که با اویند سخت گیرانند بر کفار مهربانند به خویشتن بینیشان رکوع گزاران و سجده کنان جویند فضلی از خدا و خوشنودی را نشانی (سیمای) ایشان در چهره های ایشان است از جای سجده این است مثَل آنان در تورات و مثَل آنان در انجیل چون کشتی است که برون دهـد بوته های خود را پس استوارش کند تا سطبر گردد و بر پایه های خویش ایستد شگفت آرد برزگران را تا به خشم آرد بـدیشان کافران را نویـد داد خـدا آنان را که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند از ایشان آمرزشی و پاداشی بزرگ را (۲۹)

ترجمه انگلیسی قرائی

,In the Name of Allah, the All-beneficent

.the All-merciful

,Indeed We have inaugu-rated for you a clear victory ١

that Allah may forgive you what is past of your sin and what is to come, and that He ٢
,may perfect His blessing upon you and guide you on a straight path

.and Allah will help you with a mighty help ٣

It is He who sent down composure into the hearts of the faithful that they might ۴
enhance their faith. To Allah belong the hosts of the heavens and the earth, and Allah
.is all-knowing, all-wise

That He may admit the faithful, men and women, into gardens with streams running ۵
in them, to remain in them [forever], and that He may absolve them of their misdeeds.
.That is a great success with Allah

That He may punish the hypocrites, men and women, and the polytheists, men and ۶
women, who entertain a bad opinion of Allah. For them shall be an adverse turn of
fortune: Allah is wrathful with them and He has cursed them, and prepared for them
.hell, and it is an evil destination

To Allah belong the hosts of the heavens and the earth, and Allah is all-mighty, all- ٧
.wise

,Indeed We have sent you as a witness, and as a bearer of good news and warner ٨

that you may have faith in Allah and His Apostle, and that you may support him and ٩
.revere him, and that you may glorify Him morning and evening

Indeed those who swear allegiance to you, swear ١٠

allegiance only to Allah: the hand of Allah is above their hands. So whosoever breaks
his oath, breaks it only to his own detriment, and whoever fulfills the covenant he has
.made with Allah, He will give him a great reward

The Bedouins who were left behind will tell you, 'Our possessions and our families ١١
kept us occupied. So plead [to Allah] for our forgiveness!' They say with their tongues
what is not in their hearts. Say, 'Who can be of any avail to you against Allah, should
He desire to cause you harm or desire to bring you benefit? Rather Allah is well aware
'.of what you do

Rather you thought that the Apostle and the faithful will not return to their folk ١٢
ever, and that was made to seem decorous to your hearts, and you entertained evil
.thoughts, and you were a ruined lot

As for those who have no faith in Allah and His Apostle, We have prepared a blaze ١٣
.for the faithless

To Allah belongs the kingdom of the heavens and the earth: He forgives whomever ١۴
.He wishes, and punishes whomever He wishes, and Allah is all-forgiving, all-merciful

Those who were left to stay behind will say, when you set out to capture booty: 'Let ١۵
us follow you.' They desire to change the word of Allah. Say, 'You shall never follow us!
Thus has Allah said beforehand.' Then they will say, 'You are envious of us.' Rather
.they do not understand but a little

Say ١۶

to the Bedouins who were left to stay behind, ‘You will be called against a people of a great might: they will embrace Islam, or you will fight them. So if you obey, Allah will give you a good reward; but if you turn away like you turned away before, He will ’.punish you with a painful punishment

There is no blame on the blind, nor is there any blame on the lame, nor is there ١٧
blame on the sick; and whoever obeys Allah and His Apostle, He will admit him into gardens with streams running in them, and whoever refuses to comply, He will punish .him with a painful punishment

Allah was certainly pleased with the faithful when they swore allegiance to you ١٨
under the tree. He knew what was in their hearts, so He sent down composure on them, and requited them with a victory near at hand

.and abundant spoils that they will capture, and Allah is all-mighty, all-wise ١٩

Allah has promised you abundant spoils which you will capture. He has expedited ٢٠
this one for you, and withheld men’s hands from you, so that it may be a sign for the .faithful, and that He may guide you to a straight path

And other [spoils] which you have not yet captured: Allah has comprehended them, ٢١
.and Allah has power over all things

If the faithless fight you, they will turn their backs [to flee]. Then they will not find ٢٢
.any protector or helper

[It is] ٢٣

Allah's precedent that has passed before, and you will never find in Allah's precedent .any change

It is He who withheld their hands from you, and your hands from them, in the valley ۲۴ of Makkah, after He had given you victory over them, and Allah sees best what you .do

They are the ones who disbelieved and barred you from the Sacred Mosque, and ۲۵ kept the offering from reaching its destination. And were it not for [certain] faithful men and faithful women, whom you did not know—lest you should trample them, and thus blame for [killing] them should fall on you unawares; [He held you back] so that Allah may admit into His mercy whomever He wishes. And had they been sepa-rate, .We would have surely punished the faithless among them with a painful punish-ment

When the faithless nourished bigotry in their hearts, the bigotry of pagan ۲۶ ignorance, Allah sent down His composure upon His Apostle and upon the faithful, and made them abide by the word of Godwariness, for they were the worthiest of it and .de-served it, and Allah has knowledge of all things

Certainly Allah has fulfilled His Apostle's vision in all truth: You will surely enter the ۲۷ Sacred Mosque, God willing, in safety, with your heads shaven or hair cropped, without any fear. So He knew what you did not know, and He assigned [you] besides .that a victory near at hand

,It is He who has sent His Apostle with guidance and the true religion ۲۸

.that He may make it prevail over all religions, and Allah suffices as witness

Muhammad, the Apostle of Allah, and those who are with him are hard against the ۲۹
faithless and merciful amongst themselves. You see them bowing and prostrating [in worship], seeking Allah's grace and [His] pleasure. Their mark is [visible] on their faces, from the effect of prostration. Such is their description in the Torah and their description in the Evangel. Like a tillage that sends out its shoots and builds them up, and they grow stout and settle on their stalks, impressing the sowers, so that He may enrage the faithless by them. Allah has promised those of them who have faith and do .righteous deeds forgiveness and a great reward

ترجمه انگلیسی شاکر

(Surely We have given to you a clear victory (۱

That Allah may forgive your community their past faults and those to follow and (complete His favor to you and keep you on a right way, (۲

(And that Allah might help you with a mighty help. (۳

He it is Who sent down tranquillity into the hearts of the believers that they might have more of faith added to their faith-- and Allah's are the hosts of the heavens and (the earth, and Allah is Knowing, Wise-- (۴

That He may cause the believing men and the believing women to enter gardens beneath which rivers flow to abide therein and remove from them their evil; and that (is a grand achievement with Allah (۵

And (that) He may punish

the hypocritical men and the hypocritical women, and the polytheistic men and the polytheistic women, the entertainers of evil thoughts about Allah. On them is the evil (turn, and Allah is wroth with them and has cursed them and pr (۶

(And Allah's are the hosts of the heavens and the earth; and Allah is Mighty, Wise. (۷

Surely We have sent you as a witness and as a bearer of good news and as a warner, ((۸

That you may believe in Allah and His Messenger and may aid him and revere him; (and (that) you may declare His glory, morning and evening. (۹

Surely those who swear allegiance to you do but swear allegiance to Allah; the hand of Allah is above their hands. Therefore whoever breaks (his faith), he breaks it only to (the injury of his own soul, and whoever fulfills what he has covenanted with Alla (۱۰

Those of the dwellers of the desert who were left behind will say to you: Our property and our families kept us busy, so ask forgiveness for us. They say with their tongues (what is not in their hearts. Say: Then who can control anything for you from Allah (۱۱

Nay! you rather thought that the Messenger and the believers would not return to their families ever, and that was made fairseeming to your hearts and you thought an (evil thought and you were a people doomed to perish. (۱۲

And whoever does not believe in Allah and His Messenger, then surely We

(have prepared burning fire for the unbelievers. (۱۳

And Allah's is the kingdom. of the heavens and the earth; He forgives whom He (pleases and punishes whom He pleases, and Allah is Forgiving, Merciful. (۱۴

Those who are left behind will say when you set forth for the gaining of acquisitions: Allow us (that) we may follow you. They desire to change the world of Allah. Say: By no (means shall you follow us; thus did Allah say before. But they will say: Nay! yo (۱۵

Say to those of the dwellers of the desert who were left behind: You shall soon be invited (to fight) against a people possessing mighty prowess; you will fight against them until they submit; then if you obey, Allah will grant you a good reward; and if y ((۱۶

There is no harm in the blind, nor is there any harm in the lame, nor is there any harm in the sick (if they do not go forth); and whoever obeys Allah and His Messenger, He will cause him to enter gardens beneath which rivers flow, and whoever turns back, ((۱۷

Certainly Allah was well pleased with the believers when they swore allegiance to you under the tree, and He knew what was in their hearts, so He sent down tranquillity on (them and rewarded them with a near victory, (۱۸

(And many acquisitions which they will take; and Allah is Mighty, Wise. (۱۹

Allah promised you many acquisitions which you will take, then He hastened on this one

for you and held back the hands of men from you, and that it may be a sign for the (believers and that He may guide you on a right path. (٢٠

And others which you have not yet been able to achieve Allah has surely (encompassed them, and Allah has power over all things. (٢١

And if those who disbelieve fight with you, they would certainly turn (their) backs, then (they would not find any protector or a helper. (٢٢

Such has been the course of Allah that has indeed run before, and you shall not find a (change in Allah's course. (٢٣

And He it is Who held back their hands from you and your hands from them in the valley of Mecca after He had given you victory over them; and Allah is Seeing what (you do. (٢۴

It is they who disbelieved and turned you away from the Sacred Mosque and (turned off) the offering withheld from arriving at its destined place; and were it not for the believing men and the believing women, whom, not having known, you might have (trodden (٢۵

When those who disbelieved harbored in their hearts (feelings of) disdain, the disdain of (the days of) ignorance, but Allah sent down His tranquillity on His Messenger and on the believers, and made them keep the word of guarding (against evil), and they ((٢۶

Certainly Allah had shown to His Messenger the vision with truth: you shall most ,certainly enter the Sacred Mosque, if Allah pleases, in security

some) having their heads shaved and (others) having their hair cut, you shall not fear,)
(but He knows what y (۲۷

He it is Who sent His Messenger with the guidance and the true religion that He may
(make it prevail over all the religions; and Allah is enough for a witness. (۲۸

Muhammad is the Messenger of Allah, and those with him are firm of heart against the unbelievers, compassionate among themselves; you will see them bowing down, prostrating themselves, seeking grace from Allah and pleasure; their marks are in
(their faces (۲۹

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

We have opened up a clear victory for you (۱)

so God may forgive you for any offence of yours you have committed previously or (۲)
whatever you may do later on, complete His favor toward you and guide you along a ,Straight Road

!and so God may support you in a mighty success (۳)

He is the One Who sends down Serenity on believers' hearts so they may add faith (۴)
to the faith they already have. God [commands] the armies of Heaven and Earth; God ,is Aware, Wise

so that He may admit believing men and believing women into gardens through (۵)
which rivers flow, to live there for ever, and to cancel out their evil deeds for them. ,That will be a supreme Achievement with God

so He may punish hypocritical men and women as well as associating men and (۶)
women who conjecture such evil about God; on

them will fall an evil turn of fortune. God has become angry with them, and has cursed them and prepared Hell for them. How evil is such a goal!

(۷) God [commands] the armies of Heaven and Earth. God is Powerful, Wise!

(۸) We have sent you as a witness, herald and warner,

(۹) so you may (all) believe in God and His messenger, and revere and honor Him, and glorify Him morning and evening.

(۱۰) The ones who swear allegiance to you merely swear allegiance to God. God's hand rests above their hands, so anyone who breaks his word, only breaks it at his own peril, while We will pay a splendid fee to anyone who fulfils what he has pledged [to do] before God.

(۱۱) Those desert Arabs who have held back will tell you: "Our property and our families have kept us busy. Seek forgiveness for us!" They say something with their tongues that is not in their hearts. SAY: "Who controls anything for you against God, if He should want to cause you any harm, or wants to offer you some advantage? Rather God is Informed about whatever you are doing!

(۱۲) Instead you (all) thought that the Messenger and believers would never come home to their families. That [conduct] seemed attractive to your hearts while you thought such evil thoughts and were a worthless folk."

(۱۳) We have reserved a Blaze for disbelievers, [such as] anyone who will not believe in God and His messengers.

(۱۴) God holds control over

Heaven and Earth. He forgives anyone He wishes and punishes anyone He wishes;
.God is Forgiving, Merciful

The ones who held back will say, once you have set out to take some prizes: (۱۵)
"Allow us to follow you!" They want to change God's word. SAY: "You will never follow
us! God has already told you so." Next they will say: "Rather you envy us." Instead
.they only understand a little

Tell those desert Arabs who have held back: "You will be called upon to fight (۱۶)
against a folk who are extremely violent; you will fight them unless they surrender. If
you obey, God will pay you a handsome fee, while if you turn away just as you turned
".away before, He will punish you with painful torment

There is no objection for the blind nor is there any objection for the lame, nor any (۱۷)
objection for the sick [if they do not fight]. He will show anyone who obeys God and His
messenger into gardens through which rivers flow, while He will punish anyone who
.turns away with painful torment

God was pleased with believers as they swore allegiance to you under the tree. (۱۸)
He recognized what was in their hearts and sent down Serenity upon them, and
compensated them with a nearby victory

.as well as many prizes they still may take. God is Powerful, Wise (۱۹)

God has promised you will take many prizes; he furnished these promptly for you (۲۰)
and fended men's hands off from you so

;it might serve as a sign for believers and guide you along a Straight Road

God has already included other things you do not yet have in your possession. God (٢١)
.is Capable of everything

If those who disbelieve should ever fight you, they will still turn their backs [and (٢٢)
,run away]; then they will not find any patron nor supporter

according to God's practice which has occurred before. You will never find any (٢٣)
!change in God's practice

He is the One Who fended off their hands from you and your hands from them in (٢۴)
the centre of Mecca after He let you vanquish them. God is Observant of anything you
.do

They are the ones who disbelieved and blocked you from [reaching] the Hallowed (٢۵)
Mosque so the offerings were hindered from reaching their destination. If it had not
been for some men who believed and some women who believed whom you did not
recognize and would have trampled down, an outrage would have afflicted you
because of them without [your] even knowing it, so that God will show anyone He
wishes into His mercy. If they had dispersed, We would still have punished those of
.them who disbelieved with painful torment

While those who disbelieved were setting up fanaticism, the fanaticism of (٢۶)
Ignorance in their own hearts, God sent His serenity down upon His messenger and
on believers, and obliged them to respect the formula of heedfulness. They were
truer to it and much more entitled to it. God

is Aware of everything!

(۲۷) God has indeed verified the vision for His messenger, so you may enter the Hallowed Mosque safely, if God wishes, with your heads shaven and clipped. Do not fear: He knows what you do not know and grants besides that, a victory nearby.

(۲۸) He is the One Who has sent His messenger with guidance and the True Religion so He may have it prevail over all (other) religion. God suffices as a Witness!

(۲۹) Muhammad is God's messenger while those who are with him should be strict with disbelievers, merciful among themselves. You will see them bowing down, kneeling, craving bounty and approval from God. Their sign [shows] on their faces from the trace of bowing down on their knees [in worship]. Such is their description in the Torah, while their description in the Gospel is like a field crop which puts forth its shoots so it swells up, till it grows thick enough to stand straight on its stalk in the way farmers admire, so that disbelievers are exasperated by them. God has promised forgiveness and a splendid fee to any of those who believe and perform honorable deeds.

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

Surely We have given thee a manifest victory, (۱)

that God may forgive thee thy former and thy latter sins, and complete Hisblessing upon thee, and guide thee on a straight path, (۲)

and that God may help thee with mighty help. (۳)

It is He who sent down

the Shechina (sakina:symbol, security) into thehearts of the believers, that they might add faith to their faith--to Godbelong the hosts of the heavens and the earth; God is (All-knowing,All-wise-- (۴

and that He may admit the believers, men and women alike, into gardensunderneath which rivers flow, therein to dwell forever, and acquit them oftheir evil deeds; that is (in God's sight a mighty triumph; (۵

and that He may chastise the hypocrites, men and women alike, and theidolaters, men and women alike, and those who think evil thoughts of God;against them shall be the evil turn of fortune. God is wroth with them, andhas cursed them, and has (prepared for them Gehenna (Hell)--an evilhomecoming! (۶

(To God belong the hosts of the heavens and the earth;God is All-mighty, All-wise. (۷

(Surely We have sent thee as a witness, good tidings to bear, and warning, (۸

that you may believe in God and His Messenger and succour Him, and reverenceHim, (and that you may give Him glory at the dawn and in the evening. (۹

Those who swear fealty to thee swear fealty in truth to God; God's hand isover their hands. Then whosoever breaks his oath breaks it but to his ownhurt; and whoso fulfils (his covenant made with God, God will give him amighty wage. (۱۰

The Bedouins who were left behind will say to thee, `We were occupiedby our possessions and our families; so ask forgiveness for us!' They saywith their tongues what is not in their hearts. Say: `Who can avail youaught

against God, if He desires hurt for you, or desires profit foryou? Nay, but God is ever (aware of the things you do. (١١

Nay, but you thought that the Messenger and the believers would never returnto their families, and that was decked out fair in your hearts, and youthought evil thoughts, (and you were a people corrupt.' (١٢

Whoso believes not in God and His Messenger, We have prepared for theunbelievers (a Blaze. (١٣

To God belongs the kingdom of the heavens and of the earth; whomsoever Hewill He forgives, and whomsoever He will He chastises; God is All-forgiving,All-(compassionate. (١۴

The Bedouins who were left behind will say, when you set forth afterspoils, to take them, `Let us follow you,' desiring to change God's words.Say: `You shall not follow us; so God said before.' Then they will say,`Nay, but you are jealous of us.' Nay, but (they have not understood excepta little. (١۵

Say to the Bedouins who were left behind: `You shall be called against apeople possessed of great might to fight them, or they surrender. If youobey, God will give you a goodly wage; but if you turn your backs, as youturned your backs before, He (will chastise you with a painfulchastisement.' (١۶

There is no fault in the blind, and there is no fault in the lame, and thereis no fault in the sick. And whosoever obeys God and His Messenger, He willadmit him into gardens underneath which rivers flow; but whosoever turns hisback, him He will chastise with a painful

(chastisement. (١٧

God was well pleased with the believers when they were swearing fealty tothee under the tree, and He knew what was in their hearts, so He sent downthe Shechina ((sakina) upon them, and rewarded them with a nigh victory (١٨

(and many spoils to take; and God is ever All-mighty, All-wise. (١٩

God has promised you many spoils to take; these He has hastened toyou, and has restrained the hands of men from you, and that it may be asign to the believers, and (to guide you on a straight path, (٢٠

and other spoils you were not able to take ; God had encompassed themalready. God (is powerful over everything. (٢١

If the unbelievers had fought you, they would have turned their backs, andthen found (neither protector nor helper; (٢٢

the wont of God, as in the past before, and thou shalt never find anychanging the (wont of God. (٢٣

It is He who restrained their hands from you, and your hands from them, inthe hollow (of Mecca, after that He made you victors over them. God seesthe things you do. (٢۴

They are the ones who disbelieved, and barred you from the Holy Mosqueand the offering, detained so as not to reach its place of sacrifice.If it had not been for certain men believers and certain women believerswhom you knew not, lest you should trample them, and there befall youguilt unwittingly on their account that God may admit into His mercywhom He will, had they been separated clearly, then We would

(have chastisedthe unbelievers among them with a painful chastisement. (۲۵

When the unbelievers set in their hearts fierceness, the fierceness ofpagandom, then God sent down His Shechina (Hell) upon His Messenger and thebelievers, and fastened to them the word of godfearing to which they havebetter right and are (worthy of; and God has knowledgeof everything. (۲۶

God has indeed fulfilled the vision He vouchsafed to His Messenger truly:`You shall enter the Holy Mosque, if God wills, in security, your headsshaved, your hair cut short, (not fearing.' He knew what you knew not, andappointed ere that a nigh victory. (۲۷

It is He who has sent His Messenger with the guidance and the religion oftruth, that (He may uplift it above every religion. God suffices as awitness. (۲۸

Muhammad is the Messenger of God, and those who are with him are hardagainst the unbelievers, merciful one to another. Thou seest thembowing, prostrating, seeking bounty from God and good pleasure. Theirmark is on their faces, the trace of prostration. That is their likenessin the Torah, and their likeness in the Gospel: as a seed that putsforth its shoot, and strengthens it, and it grows stout and rises straightupon its stalk, pleasing the sowers, that through them He may enragethe unbelievers. God has promised those of them who believe and do deedsof (righteousness forgiveness and a mighty wage. (۲۹

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(Lo! We have given thee (O Muhammad) a signal victory, (۱

That Allah may forgive thee of thy sin that

which is past and that which is to come, and may perfect His favor unto thee, and may (guide thee on a right path, (٢

(And that Allah may help thee with strong help (٣

He it is Who sent down peace of reassurance into the hearts of the believers that they might add faith unto their faith. Allah's are the hosts of the heavens and the earth, and (Allah is ever Knower, Wise (٤

That He may bring the believing men and the believing women into Gardens underneath which rivers flow, wherein they will abide, and may remit from them their (evil deeds. That, in the sight of Allah, is the supreme triumph (٥

And may punish the hypocritical men and the hypocritical women, and the idolatrous men and the idolatrous women, who think an evil thought concerning Allah. For them is the evil turn of fortune, and Allah is wroth against them and hath cursed them, and (hath made ready for them hell, a hapless journey's end. (٦

(Allah's are the hosts of the heavens and the earth, and Allah is ever Mighty, Wise. (٧

Lo! We have sent thee (O Muhammad) as a witness and a bearer of good tidings and a (warner, (٨

That ye (mankind) may believe in Allah and His messenger, and may honor Him, and (may revere Him, and may glorify Him at early dawn and at the close of day. (٩

Lo! those who swear allegiance unto thee (Muhammad), swear allegiance only unto Allah. The Hand of

Allah is above their hands. So whosoever breaketh his oath, breaketh it only to his soul's hurt; while whosoever keepeth his covenant with Allah, on him will He bestow (immense reward. (١٠

Those of the wandering Arabs who were left behind will tell thee: Our possessions and our households occupied us, so ask forgiveness for us! They speak with their tongues that which is not in their hearts. Say: Who can avail you aught against Allah, if he (intend you hurt or intend you profit? Nay, but Allah is ever Aware of what ye do. (١١

Nay, but ye deemed that the messenger and the believers would never return to their own folk, and that was made fair seeming in your hearts, and ye did think an evil (thought, and ye were worthless folk. (١٢

And as for him who believeth not in Allah and His messenger Lo! We have prepared a (flame for disbelievers. (١٣

And Allah's is the Sovereignty of the heavens and the earth. He forgiveth whom He (will, and punisheth whom He will. And Allah is ever Forgiving, Merciful. (١۴

Those who were left behind will say, when ye set forth to capture booty: Let us go with you. They fain would change the verdict of Allah. Say (unto them, O Muhammad): Ye shall not go with us. Thus hath Allah said beforehand. Then they will say: Ye are (envious of us. Nay, but they understand not, save a little. (١۵

Say unto those of the wandering Arabs who were left

behind: Ye will be called against a folk of mighty prowess, to fight them until they surrender; and if ye obey, Allah will give you a fair reward; but if ye turn away as ye did turn away before, He will punish you with a painful doom. (١۶)

There is no blame for the blind, nor is there blame for the lame, nor is there blame for the sick (that they go not forth to war). And whoso obeyeth Allah and His messenger, He will make him enter Gardens underneath which rivers flow; and whoso turneth back, him will He punish with a painful doom. (١٧)

Allah was well pleased with the believers when they swore allegiance unto thee beneath the tree, and He knew what was in their hearts, and He sent down peace of reassurance on them, and hath rewarded them with a near victory; (١٨)

And much booty that they will capture. Allah is ever Mighty, Wise. (١٩)

Allah promiseth you much booty that ye will capture, and hath given you this in advance, and hath withheld men's hands from you, that it may be a token for the believers, and that He may guide you on a right path. (٢٠)

And other (gain), which ye have not been able to achieve, Allah will compass it. Allah is Able to do all things. (٢١)

And if those who disbelieve join battle with you they will take to flight, and afterward they will find no protecting friend nor helper. (٢٢)

It is the

law of Allah which hath taken course aforetime. Thou wilt not find for the law of Allah (aught of power to change. (۲۳

And He it is Who hat withheld men's hands from you, and hath withheld your hands from them, in the valley of Mecca, after He had made you victors over them. Allah is (Seer of what ye do. (۲۴

These it was who disbelieved and debarred you from the Inviolable Place of Worship, and debarred the offering from reaching its goal. And if it had not been for believing men and believing women, whom ye know not lest ye should tread them under foot and thus incur guilt for them unknowingly; that Allah might bring into His mercy whom He will. If (the believers and the disbelievers) had been clearly separated We verily (had punished those of them who disbelieved with painful punishment. (۲۵

When those who disbelieve had set up in their hearts zealotry, the zealotry of the Age of Ignorance, then Allah sent down His peace of reassurance upon His messenger and upon the believers and imposed on them the word of self restraint, for they were (worthy of it and meet for it. And Allah is Aware of all things. (۲۶

Allah hath fulfilled the vision for His messenger in very truth. Ye shall indeed enter the Inviolable Place of Worship, if Allah will, secure, (having your hair) shaven and cut, not fearing. But He knoweth that which ye know not, and hath given you a near victory .beforehand

He it is Who hath sent His messenger with the guidance and the religion of truth, that (He may cause it to prevail over all religion. And Allah sufficeth as a witness. (۲۸

Muhammad is the messenger of Allah. And those with him are hard against the disbelievers and merciful among themselves. Thou (O Muhammad) seest them bowing and falling prostrate (in worship), seeking bounty from Allah and (His) acceptance. The mark of them is on their foreheads from the traces of prostration. Such is their likeness in the Torah and their likeness in the Gospel like as sown corn that sendeth forth its shoot and strengtheneth it and riseth firm upon its stalk, delighting the sowers that He may enrage the disbelievers with (the sight of) them. Allah hath promised, unto such of them as believe and do good works, forgiveness (and immense reward. (۲۹

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(Verily We have granted thee a manifest Victory. (۱

That Allah may forgive thee thy faults of the past and those to follow; fulfil His favor to (thee; and guide thee on the Straight Way; (۲

(And that Allah may help thee with powerful help. (۳

It is He who sent down Tranquillity into the hearts of the Believers that they may Add Faith to their Faith; for to Allah belong the Forces of the heavens and the earth; and (Allah is full of Knowledge and Wisdom; (۴

That He may admit the men and women who believe to

Gardens beneath which rivers flow to dwell therein for aye and remove their ills from (them; and that is in the sight of Allah the highest achievement (For man) (۵

And that He may punish the Hypocrites men and women and the Polytheists men and women who imagine an evil opinion of Allah. On them is a round of Evil: the Wrath of Allah is on them: He has cursed them and got Hell ready for them: and evil is it for a (destination. (۶

For to Allah belong the Forces of the heavens and the earth; and Allah is Exalted in (Power Full of Wisdom. (۷

(We have truly sent thee as a witness as a bringer of Glad Tidings and as a Warner: (۸

In order that ye (o men) may believe in Allah and His Apostle that ye may assist and (honor Him and celebrate his praises morning and evening. (۹

Verily those who plight their fealty to thee do no less than plight their fealty to Allah: the Hand of Allah is over their hands: Then anyone who violates His oath does so to the harm of his own soul and anyone who fulfills what he has covenanted with Allah (Allah will soon grant him a great Reward. (۱۰

The desert Arabs who lagged behind will say to thee: "We were engaged in (looking after) our flocks and herds and our families; do thou then ask forgiveness for us." :They say with their tongues what is not in their hearts. Say

Who then has any power at all (to intervene) on your behalf with Allah if His will is to" give you some loss or to give you some profit? but Allah is well acquainted with all that (ye do. (١١

Nay ye thought that the Apostle and the Believers would never return to their" families; this seemed pleasing in your hearts and ye conceived an evil thought for ye (are a people lost (in wickedness)." (١٢

And if any believe not in Allah and His Apostle We have prepared for those who reject (Allah a Blazing Fire! (١٣

To Allah belongs the dominion of the heavens and the earth: He forgives whom He (wills and He punishes whom He wills: but Allah is Oft- Forgiving Most Merciful. (١۴

Those who lagged behind (will say) when ye (are free to) march and take booty (in war): "Permit us to follow you." They wish to change Allahs decree: Say: "Not thus will ye follow us: Allah has already declared (this) beforehand": then they will say "but ye (are jealous of us." Nay but little do they understand (such things). (١۵

Say to the desert Arabs who lagged behind: "Ye shall be summoned (to fight) against a people given to vehement war: then shall ye fight or they shall submit. Then if ye show obedience Allah will grant you a goodly reward but if ye turn back as ye did (before He will punish you with a grievous Penalty." (١۶

No blame is there on the blind nor

is there blame on the lame nor on one ill (if he joins not the war): but he that obeys Allah and His Apostle (Allah) will admit him to Gardens beneath which rivers flow; and (he who turns back (Allah) will punish him with a grievous Penalty. (١٧

Allahs Good Pleasure was on the believers when they swore Fealty to thee under the Tree: He knew what was in their hearts and He sent down tranquillity to them and He (rewarded them with a speedy Victory; (١٨

And many gains will they acquire (besides): and Allah is Exalted in Power Full of (Wisdom. (١٩

Allah has promised you many gains that ye shall acquire and He has given you these beforehand; and He has restrained the hands of men from you; that it may be a Sign (for the Believers and that He may guide you to a Straight Path; (٢٠

And other gains (there are) which are not within your power but which Allah has (compassed: and Allah has power over all things. (٢١

If the Unbelievers should fight you they would certainly turn their backs; then would (they find neither protector nor helper. (٢٢

Such has been) the practice. (Approved) of Allah already in the past: no change wilt) (thou find in the practice (approved) of Allah. (٢٣

And it is He who has restrained their hands from you and your hand from them in the midst of Mecca after that He gave you the victory over them. And Allah sees well all

(that ye do. (۲۴

They are the ones who denied revelation and hindered you from the Sacred Mosque and the sacrificial animals detained from reaching their place of sacrifice. Had there not been believing men and believing women whom ye did not know that ye were trampling down and on whose account a crime would have accrued to you without (your) knowledge. (Allah would have allowed you to force your way but He held back your hands) that He may admit to His mercy whom He will. If they had been apart We should certainly have punished the Unbelievers among them with a grievous (punishment. (۲۵

While the Unbelievers got up in their hearts heat and cant-the heat and cant of Ignorance Allah sent down His tranquillity to His Apostle and to the Believers and made them stick close to the command of self-restraint; and well were they entitled (to it and worthy of it. And Allah has full knowledge of all things. (۲۶

Truly did Allah fulfil the vision for His Apostle: Ye shall enter the Sacred Mosque if Allah wills with minds secure heads shaved hair cut short and without fear. For He knew (what ye knew not and He granted besides this a speedy victory. (۲۷

It is He who has sent His Apostle with Guidance and the Religion of Truth to proclaim it (over all religion: and enough is Allah for a Witness. (۲۸

Muhammad is the Apostle of Allah; and those who are with him are strong against (Unbelievers (but

compassionate amongst each other. Thou wilt see them bow and prostrate themselves (in prayer) seeking Grace from Allah and (His) Good Pleasure. On their faces are their marks (being) the traces of their prostration. This is their similitude in the Torah; and their similitude in the Gospel is: like a seed which sends forth its blade then makes it strong; it then becomes thick and it stands on its own stem (filling) the sowers with wonder and delight. As a result it fills the Unbelievers with rage at him. Allah has promised those among them who believe and do righteous deeds (Forgiveness and a great Reward. (۲۹

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

۱. En vérité Nous t'avons accordé une victoires éclatante,

۲. afin qu'Allah te pardonne tes péchés, passés et futurs, qu'Il parachève sur toi Son bienfait et te guide sur une voie droite;

۳. et qu'Allah te donne un puissant secours.

۴. C'est Lui qui a fait descendre la quiétude dans les coeurs des croyants afin qu'ils ajoutent une foi à leur foi. A Allah appartiennent les armées des cieux et de la terre; et Allah est Omniscient et Sage

۵. afin qu'Il fasse entrer les croyants et les croyantes dans des Jardins sous lesquels coulent les ruisseaux où ils demeureront éternellement, et afin de leur effacer leurs méfaits. Cela est auprès d'Allah un énorme succès.

۶. Et afin qu'Il châtie les hypocrites, hommes et femmes, et les associateurs et les associatrices, qui pensent du mal d'Allah. Qu'un mauvais sort

tombe sur eux. Allah est courroucé contre eux, les a maudits, et leur a préparé l'Enfer. !Quelle mauvaise destination

A Allah appartiennent les armées des cieux et de la terre; et Allah est Puissant et .٧ .Sage

Nous t'avons envoyé en tant que témoin, annonciateur de la bonne nouvelle et .٨ ,avertisseur

pour que vous croyiez en Allah et en Son messager, que vous l'honoriez, .٩ .reconnaissiez Sa dignité, et Le glorifiez matin et soir

Ceux qui te prêtent serment d'allégeance ne font que prêter serment à Allah: la .١٠ main d'Allah est au-dessus de leurs mains. Quiconque viole le serment, ne le viole qu'à son propre détriment; et quiconque remplit son engagement envers Allah, Il lui .apportera bientt une énorme récompense

Ceux des Bédouins qui ont été laissés en arrière diront: ‹Nos biens et nos familles .١١ nous ont retenus: implore donc pour nous le pardon›. Ils disent avec leurs langues ce qui n'est pas dans leurs coeurs. Dis: ‹Qui donc peut quelque chose pour vous auprès d'Allah s'Il veut vous faire du mal ou s'Il veut vous faire du bien? Mais Allah est .Parfaitement Connaisseur de ce que vous oeuvrez

Vous pensiez plutt que le Messager et les croyants ne retourneraient jamais plus à .١٢ leur famille. Et cela vous a été embelli dans vos coeurs; et vous avez eu de mauvaises .‹pensées. Et vous fûtes des gens perdus

Et quiconque ne croit pas en Allah et en Son messager... alors, pour les mécréants, .١٣ .Nous avons préparé une fournaise ardente

A .١۴

Allah appartient la souveraineté des cieux et de la terre. Il pardonne à qui Il veut et .châtie qui Il veut. Allah demeure cependant, Pardonneur et Miséricordieux

Ceux qui restèrent en arrière diront, quand vous vous dirigez vers le butin pour .۱۵
vous en emparer; ‹Laissez-nous vous suivre›. Ils voudraient changer la parole d'Allah. Dis: ‹Jamais vous ne nous suivrez: ainsi Allah a déjà annoncé›. Mais ils diront: ‹Vous .êtes plutt envieux à notre égard›. Mais ils ne comprenaient en réalité que peu

Dis à ceux des Bédouins qui restèrent en arrière: ‹Vous serez bientt appelés contre .۱۶
des gens d'une force redoutable. Vous les combattrez à moins qu'ils n'embrassent l'Islam. Si vous obéissez, Allah vous donnera une belle récompense, et si vous vous détournez comme vous vous êtes détournés auparavant, Il vous châtiera d'un .‹châtiment douloureux

Nul grief n'est à faire à l'aveugle, ni au boiteux ni au malade. Et quiconque obéit à .۱۷
Allah et à Son messager, Il le fera entrer dans des Jardins sous lesquels coulent les ruisseaux. Quiconque cependant se détourne, Il le châtiera d'un douloureux .châtiment

Allah a très certainement agréé les croyants quand ils t'ont prêté le serment .۱۸
d'allégeance sous l'arbre. Il a su ce qu'il y avait dans leurs coeurs, et a fait descendre sur eux la quiétude, et Il les a récompensés par une victoire proche

.ainsi qu'un abondant butin qu'ils ramasseront. Allah est Puissant et Sage .۱۹

Allah vous a promis un abondant butin que vous prendrez, et Il a hâté pour vous .۲۰

Celle-ci et repoussé de vous les mains des gens, afin que tout cela soit un signe pour
;les croyants et qu'Il vous guide dans un droit chemin

Il vous promet un autre butin que vous ne seriez jamais capables de remporter et .۲۱
.qu'Allah a embrassé en Sa puissance, car Allah est Omnipotent

Et si ceux qui ont mécru vous combattent, ils se détourneront, certes; puis ils ne .۲۲
.trouveront ni allié ni secoureur

Telle est la règle d'Allah appliquée aux générations passées. Et tu ne trouveras .۲۳
.jamais de changement à la règle d'Allah

C'est Lui qui, dans la vallée de la Mecque, a écarté leurs mains de vous, de même .۲۴
qu'Il a écarté vos mains d'eux, après vous avoir fait triompher sur eux. Et Allah voit
.parfaitement ce que vous oeuvrez

Ce sont eux qui ont mécru et qui vous ont obstrué le chemin de la Mosquée Sacrée .۲۵
[et ont empêché] que les offrandes entravées parvinssent à leur lieu d'immolation. S'il
n'y avait pas eu des hommes croyants et des femmes croyantes (parmi les
Mecquoises) que vous ne connaissiez pas et que vous auriez pu piétiner sans le
savoir, vous rendant ainsi coupables d'une action répréhensible... [Tout cela s'est fait]
pour qu'Allah fasse entrer qui Il veut dans Sa miséricorde. Et s'ils [les croyants]
s'étaient signalés, Nous aurions certes châtié d'un châtiment douloureux ceux qui
.[avaient mécru parmi [les Mecquois

Quand ceux qui ont mécru eurent mis dans leurs coeurs la fureur, [la] fureur de .۲۶
l'ignorance... Puis Allah fit descendre

Sa quiétude sur Son Messager ainsi que sur les croyants, et les obligea à une parole de piété, dont ils étaient les plus dignes et les plus proches. Allah est Omniscient.

۲۷. Allah a été véridique en la vision par laquelle Il annonça à Son messager en toute vérité: vous entrerez dans la Mosquée Sacrée si Allah veut, en toute sécurité, ayant rasé vos têtes ou coupé vos cheveux, sans aucune crainte. Il savait donc ce que vous ne saviez pas. Il a placé en deçà de cela (la trêve de Hudaybiya) une victoire proche.

۲۸. C'est Lui qui a envoyé Son messager avec la guidée et la religion de vérité [l'Islam] pour la faire triompher sur toute autre religion. Allah suffit comme témoin.

۲۹. Muhammad est le Messager d'Allah. Et ceux qui sont avec lui sont durs envers les mécréants, miséricordieux entre eux. Tu les vois inclinés, prosternés, recherchant d'Allah grâce et agrément. Leurs visages sont marqués par la trace laissée par la prosternation. Telle est leur image dans la Thora. Et l'image que l'on donne d'eux dans l'Evangile est celle d'une semence qui sort sa pousse, puis se raffermit, s'épaissit, et ensuite se dresse sur sa tige, à l'émerveillement des semeurs. [Allah] par eux [les croyants] remplit de dépit les mécréants. Allah promet à ceux d'entre eux qui croient et font de bonnes oeuvres, un pardon et une énorme récompense.

ترجمه اسپانیایی

۱. Te hemos concedido un claro éxito.

۲. Para perdonarte Alá tus primeros y tus últimos pecados, pefeccionar Su gracia en ti y

.dirigirte por una vía recta

.Para prestarte Alá un auxilio poderoso .٣

Él es Quien ha hecho descender la sakina en los corazones de los creyentes para .٤
incrementar su fe. Las legiones de los cielos y de la tierra son de Alá. Alá es
.omnisciente, sabio

Para introducir a los creyentes y a las creyentes en jardines por cuyos bajos fluyen .٥
arroyos, en los que estarán eternamente, y borrarles sus malas obras. Esto es, para
.Alá, un éxito grandioso

Para castigar a los hipócritas y a las hipócritas, a los asociadores y a las asociadoras .٦
que piensan mal de Alá. Sufrirán un revés. Alá se irritará con ellos, les maldecirá y les
!...preparará la gehena. ¡Mal fin

.Las legiones de los cielos y de la tierra son de Alá. Alá es poderoso, sabio .٧

,Te hemos enviado como testigo, como nuncio de buenas nuevas y como monitor .٨

para que los hombres crean en Alá y en Su Enviado, para que le ayuden y honren, .٩
.para que Le glorifiquen mañana y tarde

Los que te juran fidelidad, la juran, en realidad, a Alá. La mano de Alá está sobre .١٠
sus manos. Si uno quebranta una promesa la quebranta, en realidad, en detrimento
propio. Si, en cambio, es fiel a la alianza concertada con Alá, Él le dará una magnífi

Los beduinos dejados atrás te dirán: «Nuestros bienes y familias nos han retenido. .١١
¡Pide que nos perdone!» Dicen de palabra lo que no tienen en el corazón. Di: «¿Y quién

podría impedir que Alá os hiciera mal o bien, si Él lo deseara?» ¡No! ¡Alá está b

No! Creíais que el Enviado y los creyentes no iban a regresar nunca a los suyos y la ¡ .۱۲
...idea os halagó. Pensasteis mal... Sois gente perdida

Quien no cree en Alá y en su Enviado... Hemos preparado para los infieles fuego de .۱۳
.gehena

El dominio de los cielos y de la tierra pertenece a Alá. Perdona a quien Él quiere y .۱۴
.castiga a quien Él quiere. Alá es indulgente, misericordioso

Cuando os pongáis en marcha para apoderaros de botín, los dejados atrás dirán: .۱۵
«¡Dejad que os sigamos!» Quisieran cambiar la Palabra de Alá. Di: «¡No nos seguiréis!
«!...¡Así lo ha dicho Alá antes!» Ellos dirán: «¡No! ¡Es que tenéis celos de nosotros

Di a los beduinos dejados atrás: «Se os llamará contra un pueblo dotado de gran .۱۶
valor, contra el que tendréis que combatir a menos que se rinda. Si obedecéis, Alá os
dará una bella recompensa. Pero, si volvéis la espalda, como ya hicisteis en otra oca

No hay por qué reprochar al ciego, al cojo o al enfermo. Y a quien obedezca a Alá y» .۱۷
a Su Enviado, Él le introducirá en jardines por cuyos bajos fluyen arroyos. A quien, en
:«cambio, vuelta la espalda, Él le infligirá un castigo doloroso

Alá ha estado satisfecho de los creyentes cuando éstos te han jurado fidelidad al .۱۸
pie del árbol. Él sabía lo que sus corazones encerraban e hizo descender sobre

ellos la sakina, prometiéndoles, como recompensa, un éxito cercano

.y mucho botín, del que se apoderarán. Alá es poderoso, sabio .١٩

Alá os ha prometido mucho botín, del que os apoderaréis. Os ha acelerado éste y .٢٠
ha retirado de vosotros las manos de la gente, a fin de que sea signo para los
.creyentes y de dirigiros por una vía recta

Y otro cuyo logro no está en vuestras manos pero sí en las de Alá. Alá es .٢١
.omnipotente

Si los infieles hubieran combatido contra vosotros, habrían vuelto la espalda. .٢٢
.Luego, no encontrarán amigo ni auxiliar

Tal es la práctica de Alá, que ya se había aplicado antes. Y encontrarás la práctica .٢٣
.de Alá irreemplazable

Él es Quien, en el valle de La Meca, retiró de vosotros sus manos y de ellos las .٢٤
.vuestras, luego de haberos dado la victoria sobre ellos. Alá ve bien lo que hacéis

Son ellos los infieles que os apartaron de la Mezquita Sagrada e impidieron que la .٢٥
víctima llegara al lugar del sacrificio. Y, si no llega a ser por hombres creyentes y por
mujeres creyentes, a quienes no podíais reconocer, y que os exponíais, sin que

Cuando, dejados llevar los infieles de su fanatismo, el fanatismo propio del .٢٦
paganismo, Alá hizo descender Su sakina sobre Su Enviado y sobre los creyentes, y
les impuso la palabra del temor de Alá. Tenían pleno derecho a ella y la merecían. Alá
es om

:Alá ha realizado, ciertamente, el sueño de su Enviado .٢٧

En verdad, que habéis de entrar en la Mezquita Sagrada, si Alá quiere, en seguridad,»
con la cabeza afeitada y el pelo corto, sin temor». Él sabía lo que vosotros no sabíais.
Además, ha dispuesto

Él es Quien ha mandado a Su Enviado con la Dirección y con la religión verdadera, .۲۸
!para que prevalezca sobre toda otra religión. ¡Alá basta como testigo

Mahoma es el Enviado de Alá. Quienes están con él son severos con los infieles y .۲۹
cariñosos entre sí. Se les ve inclinados o prosternados, buscando favor de Alá y
satisfacerle. Se les nota en el rostro que se prosternan. Tal es su imagen en la Tora. Y

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

.۱ Wir haben dir einen offenkundigen Sieg gewنhrt,

كAllah dich schirme gegen deine Fehler, vergangene und künftige, und da كAuf da .۲
;Er Seine Gnade an dir vollende und dich leite auf den geraden Weg

.chtiger HilfeنAllah dir helfe mit m كUnd da .۳

ubigen niedersandte, damit sie GlaubenنEr ist es, Der die Ruhe in die Herzen der Gl .۴
hinzufügen ihrem Glauben - und Allahs sind die Heerscharen der Himmel und der
,- Erde, und Allah ist allwissend, allweise

rten, durchنubigen Frauen einführe in GنEr die glنubigen MنEr die gl كDa .۵
Er ihre Missetaten von ihnen nehme كen, ewig darin zu weilen, und daكdie Strme flie
- - und das ist vor Allah die hchste Glückseligkeit

Und die Heuchler und Heuchlerinnen und die Gtzendiener und Gtzendienerinnen .۶
strafe, die schlimme Gedanken über Allah

hegen. Auf solche wird ein bses Unheil niederfallen; Allah ist zornig über sie. Er hat sie .von Sich gewiesen und hat die Hlle für sie bereitet. Und eine üble Bestimmung ist das

chtig,نAllahs sind die Heerscharen der Himmel und der Erde; und Allah ist allm .٧ .allweise

,Wir haben dich als Zeugen gesandt und als Bringer froher Botschaft und als Warner .٨

ihr ihm helfet und ihn كihr an Allah und Seinen Gesandten glaubet und da كAuf da .٩ .ehret und Ihn preiset morgens und abends

Die dir Treue schwren, Allah nur schwren sie Treue; die Hand Allahs ist über ihren .١٠ nden. Wer daher den Eid bricht, bricht ihn zum Schaden seiner eignen Seele; werنH lt, wozu er sich gegen Allah verpflichtet hat, dem wird Er gewaltigen Lohnنaber das h .zuerkennen

Diejenigen unter den Wüstenarabern, die zurückblieben, werden zu dir sprechen: .١١ ftigt, drum bitte umن«Unsere Besitztümer und unsere Familien hielten uns besch Verzeihung für uns.» Sie sprechen mit ihren Zungen, was nicht in ihren Herzen ist. Sprich: «Wer vermag etwas für euch bei Allah, wenn Er euch Schaden oder Nutzen .zudenkt? Nein, Allah ist wohl kundig dessen, was ihr tut

ubigen nimmermehr zu ihrenنder Gesandte und die Gl كhntet, daنNein, ihr w .١٢ llig gemacht,نFamilien zurückkehren würden, und das wurde euren Herzen wohlgef «.und ihr hegtet einen bsen Gedanken und ihr wart ein verderbtes Volk

ubigenنUnd jene, die nicht an Allah und Seinen Gesandten glauben - für die Ungl .١٣ .haben Wir ein flammendes Feuer bereitet

Und Allahs ist das Knigreich der .١۴

Himmel und der Erde. Er verzeiht, wem Er will, und straft, wen Er will und Allah ist
.allverzeihend, barmherzig

Diejenigen, die zurückblieben, werden sagen, wenn ihr auszieht, leichte Beute zu .۱۵
nehmen: «Erlaubt uns, euch zu folgen.» Sie mchten Allahs Spruch andern. Sprich: «Ihr
sollt uns nicht folgen. Also hat Allah zuvor gesprochen.» Dann werden sie sagen: «Nein,
.aber ihr beneidet uns.» Das nicht, jedoch sie verstehen nur wenig

Sprich zu den Wüstenarabern, die zurückblieben: «Ihr sollt gegen ein Volk von . ۱۶
mpfen, bis sie sich ergeben.ںgewaltigen Kriegern aufgerufen werden; ihr sollt sie bek
Dann, wenn ihr gehorcht, wird Allah euch schnen Lohn geben; doch wenn ihr den
Rücken kehrt, wie ihr ihn zuvor gekehrt habt, so wird Er euch bestrafen mit qualvoller
«.Strafe

Kein Tadel trifft den Blinden, noch trifft ein Tadel den Lahmen, noch trifft ein Tadel .۱۷
den Kranken (wenn sie nicht ausziehen). Und wer Allah und Seinem Gesandten
en; doch wer denکrten führen, durch die Strme flieںgehorcht, den wird Er in G
.Rücken kehrt, den wird Er strafen mit schmerzlicher Strafe

ubigen, da sie dir Treue gelobten unter demںAllah war wohl zufrieden mit den Gl .۱۸
te, was in ihren Herzen war, dann senkte Er die Ruhe auf sie undکBaum, und Er wu
,belohnte sie mit einem Sieg, der nahe zur Hand war

.chtig, allweiseںUnd viel Beute, die sie machen sollen. Und Allah ist allm .۱۹

en, die ihr machen sollt, und einstweilen hat ErکAllah hat euch viel Beute verhei .۲۰
nde der Menschen vonںeuch dies gegeben und hat die H

Er euch leite auf کubigen sei und daنes ein Zeichen für die Gl کeuch abgehalten, da
.den geraden Weg

Und einen andern (Sieg), den ihr noch nicht zu erlangen vermochtet, doch Allah hat .٢١
.chtig über alle Dingeنihn in Seiner Macht. Und Allah ist m

den Rücken کtten gewiنtten, sie hنmpft hنubigen euch bekنUnd wenn die Ungl .٢٢
.tten sie weder Beschützer noch Helfer finden knnenنgekehrt: dann h

Solches ist Allahs Vorgehen, wie es zuvor gewesen; und nie wirst du in Allahs .٢٣
.Vorgehen einen Wandel finden

nde von ihnen in demنnde von euch abhielt und eure HنUnd Er ist es, Der ihre H .٢٤
Tale von Mekka, nachdem Er euch Sieg über sie gegeben. Und Allah sieht alles, was
.ihr tut

ubig waren und euch fernhielten von der Heiligen MoscheeنSie sind es, die ungl .٢٥
re es nicht um dieنtte zu erreichen. Und wنund das Opfer verhinderten, seine Opferst
ubigen Frauen gewesen, die ihr nicht kennt und die ihrنnner und die glنubigen Mنgl
euch ihrethalben ein Unrecht کttet, so daنvielleicht unwissentlich niedergetreten h
mpfen, so aber tat Er esنtte euch erlaubt zu kنtte zugerechnet werden knnen (Er hنh
ren sie getrennt gewesen,نAllah in Seine Gnade führe, wen Er will. W کnicht), auf da
ubig waren, mitنtten sicherlich jene unter ihnen (den Mekkanern), die unglنWir h
.schmerzlicher Strafe gestraft

ubigen in ihren Herzen Parteilichkeit hegten, -die Parteilichkeit derنAls die Ungl .٢٦
ubigen SeineنZeit der Unwissenheit, senkte Allah auf Seinen Gesandten und auf die Gl
sie festhalten an dem Grundsatz der Gerechtigkeit, und کRuhe und lie

.alle Dinge کwohl hatten sie Anspruch darauf und waren seiner würdig. Und Allah wei

Wahrlich, Allah hat Seinem Gesandten das Traumgesicht erfüllt: Ihr würdet . ۲۷
lich, so Allah will, in die Heilige Moschee eintreten in Sicherheit, mitکgewi
geschorenem Haupt oder mit kurzgeschnittenem Haar; ihr würdet keine Furcht
er diesem, einenکtet; und Er hat (euch), auکte, was ihr nicht wuکhaben. Doch Er wu
.Sieg bestimmt, der nahe zur Hand ist

Er ist es, Der Seinen Gesandten geschickt hat mit der Führung und der Religion der .۲۸
Er sie siegreich mache über jede andere Religion. Und Allah genügt als کWahrheit, da
.Bezeuger

Mohammed ist der Gesandte Allahs. Und die mit ihm sind, hart sind sie wider die .۲۹
ubigen, doch gütig gegeneinander. Du siehst sie sich beugen, sich niederwerfenنUngl
im Gebet, Huld erstrebend von Allah und (Sein) Wohlgefallen. Ihre Merkmale sind auf
ihren Gesichtern: die Spuren der Niederwerfungen. Das ist ihre Beschreibung in der
ten Samenkorn,نThora. Und ihre Beschreibung im Evangelium ist: gleich dem ausges
t; dann wird er dick und stehtنکling treibt, dann ihn stark werden lکdas seinen Sch
ubigen in WutنEr die Ungl کnnern zur Freude - daنmنfest auf seinem Halm, den S
entbrennen lasse bei ihrem (Anblick). Allah hat denen unter ihnen, die glauben und
.en und gewaltigen Lohnکgute Werke tun, Vergebung verhei

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

,In verità ti abbiamo concesso una vittoria evidente .۱

affinché Allah ti perdoni le tue colpe passate e future , perfezioni su di te il Suo .۲
favore e ti guidi sulla retta

via;

۳. e affinché Allah ti presti ausilio possente.

۴. Egli è Colui che ha fatto scendere la Pace nel cuore dei credenti, affinché possano accrescere la loro fede: [appartengono] ad Allah le armate dei cieli e della terra, Allah è sapiente, saggio.

۵. [lo ha fatto] per far entrare i credenti e le credenti nei Giardini in cui scorrono i ruscelli, dove rimarranno in perpetuo, per mondarli dei loro peccati – questo è successo enorme presso Allah –

۶. e per castigare gli ipocriti e le ipocrite, gli associatori e le associatrici che hanno cattiva opinione di Allah. Che la sventura si abbatta su di loro! Allah è adirato contro di loro, li ha maledetti e ha preparato per loro l'Inferno: qual triste avvenire!

۷. [Appartengono] ad Allah le armate dei cieli e della terra, Allah è eccelso, saggio.

۸. In verità ti abbiamo mandato come testimone, nunzio e ammonitore,

۹. affinché crediate in Allah e nel Suo Messaggero e affinché Lo assistiate, Lo onoriate e Gli rendiate gloria al mattino e alla sera.

۱۰. In verità coloro che prestano giuramento [di fedeltà], è ad Allah che lo prestano: la mano di Allah è sopra le loro mani . Chi mancherà al giuramento lo farà solo a suo danno; a chi invece si atterrà al patto con Allah, Egli concederà una ricompensa immensa.

۱۱. Quei beduini che sono rimasti indietro ti diranno: «Ci hanno trattenuto i nostri beni e le nostre famiglie: chiedi perdono per noi ». Con le loro lingue pronunciano cose che

non sono nei loro cuori. Di': «Chi mai potrà [intervenire] in vostro favore di fronte a Allah, che Egli voglia per voi un male o un bene? Sì, Allah è ben informato di quello che .«fate

Pensavate anzi che il Messaggero e i credenti non sarebbero mai più tornati alla .۱۲
loro famiglia. Questa convinzione è parsa bella ai vostri cuori e avete concepito un .cattivo pensiero: foste gente perduta

Abbiamo preparato la Fiamma per i miscredenti, per coloro che non credono in .۱۳
.Allah e nel Suo Inviato

Appartiene] ad Allah la sovranità sui cieli e sulla terra. Egli perdona chi vuole e] .۱۴
.castiga chi vuole. Allah è perdonatore, misericordioso

Coloro che sono rimasti indietro, quando vi metterete in marcia per impadronirvi di .۱۵
un bottino, diranno: « Lasciate che vi seguiamo». Vorrebbero cambiare la Parola di Allah. Di': « Giammai ci seguirete: Allah ha detto così in precedenza». Diranno: « Siete . gelosi di noi». Sono loro invece a capire ben poco

Di' a quei beduini che sono rimasti indietro: «Presto sarete chiamati [a combattere] .۱۶
contro gente di grande valore : dovrete combatterli finché non si sottomettono. Se obbedirete, Allah vi darà una bella ricompensa; se invece volgerete le spalle come già .«le avete voltate, vi punirà con un doloroso castigo

Non ci sarà colpa per il cieco, né per lo storpio, né per il malato . Quanto a chi .۱۷
obbedisce ad Allah e al Suo Messaggero, Allah lo introdurrà nei Giardini in cui scorrono i ruscelli. Quanto invece a

.chi volgerà le spalle, Egli lo punirà con un doloroso castigo

Già Allah si è compiaciuto dei credenti quando ti giurarono [fedeltà] sotto l'albero . .١٨
Sapeva quello che c'era nei loro cuori e fece scendere su di loro la Pace : li ha ricompensati con un'imminente vittoria

.e con l'abbondante bottino che raccoglieranno. Allah è eccelso, saggio .١٩

Allah vi promette l'abbondante bottino che raccoglierete, ha propiziato questa . ٢٠
[tregua] e ha trattenuto le mani di [quegli] uomini, affinché questo sia un segno per i credenti e per guidarvi sulla Retta via.

Vi ha promesso] altre [vittorie] che allora non erano alla vostra portata, ma Allah li] .٢١
.ha soverchiati . Allah è onnipotente

Se coloro che non credono vi combattono, certo volgeranno le spalle e non . ٢٢
.troveranno nessun alleato, nessun soccorritore

Già questa fu la consuetudine di Allah , e non troverai mai cambiamento nella . ٢٣
.consuetudine di Allah

Egli è Colui che nella valle di Mecca ha trattenuto da voi le loro mani e da loro le . ٢٤
.vostre, dopo avervi concesso la supremazia. Allah osserva quel che fate

Sono i micredenti che hanno ostruito la via [per raggiungere] la Santa Moschea e . ٢٥
hanno impedito che le vittime sacrificali giungessero al luogo del sacrificio. Se non ci fossero stati uomini credenti e donne credenti che voi non conoscevate e che avreste potuto calpestar inconsapevolmente, rendendovi così colpevoli di una guerra contro di loro ... Così Allah farà entrare chi vuole nella Sua misericordia. Se [i credenti] si fossero fatti

riconoscere, certamente avremmo colpito con doloroso castigo coloro che non credevano.

۲۶. E quando i miscredenti riempirono di furore i loro cuori, il furore dell'ignoranza, Allah fece scendere la Sua Pace sul Suo Messaggero e sui credenti e li volse all'espressione del timore [di Allah], di cui erano più degni e più vicini. Allah conosce tutte le cose.

۲۷. Allah mostrerà la veridicità della visione [concessa] al Suo Messaggero: se Allah vuole, entrerete in sicurezza nella Santa Moschea, le teste rasate [o] i capelli accorciati, senza più avere timore alcuno. Egli conosce quello che voi non conoscete e già ha decretato oltre a ciò una prossima vittoria.

۲۸. Egli è Colui che ha inviato il Suo Messaggero con la guida e la religione della verità, per farla prevalere su ogni altra religione. Allah è testimone sufficiente.

۲۹. Muhammad è il Messaggero di Allah e quanti sono con lui sono duri con i miscredenti e compassionevoli fra loro. Li vedrai inchinarsi e prosternarsi, bramando la grazia di Allah e il Suo compiacimento. Il loro segno è, sui loro volti, la traccia della prosternazione: ecco l'immagine che ne dà di loro la Torâh. L'immagine che invece ne dà il Vangelo è quella di un seme che fa uscire il suo germoglio, poi lo rafforza e lo ingrossa, ed esso si erge sul suo stelo nell'ammirazione dei seminatori. Tramite loro Allah fa corrucciare i miscredenti. Allah promette perdono e immensa ricompensa a coloro che credono e compiono il bene.

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого,

!Милосердного

,Мы даровали тебе явную победу .١

чтобы Аллах простил тебе то, что предшествовало из твоих грехов и что было .٢
,позже, и чтобы завершил Свою милость тебе и повел тебя прямым путем

.и чтобы помог тебе Аллах великой помощью .٣

Он – тот, который низвел сакину в сердца верующих, чтобы они увеличили .۴
веру с их верой; Аллаху принадлежат воинства небес и земли; Аллах Знающ,
– !Мудр

чтобы Он ввел верующих мужчин и женщин в сады, где внизу текут реки, для .۵
вечного пребывания там, и избавил их от дурных деяний, и это у Аллаха –
!великая милость

И чтобы наказал Он лицемеров и лицемерок и многобожников и .۶
многобожниц, думающих об Аллахе думы зла. Против них – поворот зла; и
разгневался Аллах на них, и проклял их, и уготовал им геенну, и скверно это
!пристанище

!Аллаху принадлежат воинства небес и земли; Аллах – Велик, Мудр .٧

,Мы послали тебя свидетелем, вестником и увешевателем .٨

чтобы вы уверовали в Аллаха и Его посланника, и помогали ему, и почитали .٩
.Его, и прославляли Его утром и вечером

Поистине, те, которые присягают тебе, присягают Аллаху. Рука Аллаха – над .١٠
их руками. А кто нарушит, тот нарушает только против самого себя. А кто
.выполняет то, о чем заключил завет с Аллахом, тому даст Он великую награду

Скажут тебе оставшиеся позади из арабов: "Отвлекло нас наше достояние и .١١
наши семьи. Проси же прощения для нас!" Говорят они своими языками то, чего
нет в их сердцах. Скажи: "А кто властвует для вас чем-нибудь у Аллаха, если Он

захочет вам повредить или захочет вам полезного?" Да, Аллах сведущ в том,
!что вы делаете

Да, вы думали, что посланник и верующие никогда не вернутся к их семьям! .١٢
Это было разукрашено в ваших сердцах, и вы думали скверную думу и были
.народом пропащим

А кто не уверовал в Аллаха и Его посланника... то Мы ведь приготовили для .١٣
.неверных огонь

Аллаху принадлежит власть над небесами и землей. Он прощает, кому .١۴
!пожелает, и наказывает, кого пожелает. Аллах - Прощающий, Милостивый

Скажут оставленные дома, когда вы отправляетесь к добыче, чтобы взять ее: .١۵
"Оставьте нас следовать за вами!" Они желают переменить слово Аллаха.
Скажи: "Вы никогда не последуете за нами! Так сказал вам Аллах раньше". И
.они тогда скажут: "Нет, вы завидуете нам!" Нет, они понимают только мало

Скажи оставленным из бедуинов: "Вы будете призваны на народ, .١۶
обладающий великой яростью. Вы будете сражаться с ними, или они
предадутся. И если вы будете повиноваться, тогда Аллах дарует вам хорошую
награду, а если отвернетесь, как отвернулись раньше, Он накажет вас
."мучительным наказанием

Нет стеснения для слепого, и нет стеснения для хромого, и нет стеснения .١٧
для больного. А кто повинуется Аллаху и Его посланнику, того Он введет в сады,
где внизу текут реки. А кто отвратится, того Он накажет мучительным
.наказанием

Был доволен Аллах верующими, когда они присягали тебе под деревом; и Он .١٨
узнал, что у них в сердцах, и низвел на них Свою сакину и дал им в награду
близкую победу

!и обильную добычу, которую они возьмут. Аллах - Великий, Мудрый .١٩

۲۰. Обещал

вам Аллах обильную добычу, которую вы возьмете, и ускорил Он вам это, и удержал руки людей от вас для того, чтобы это было знамением для верующих .и Он вывел бы вас на прямую дорогу

А другой вы не овладели, Аллах окружил ее, и был Аллах мощным над всякой .۲۱
.вещью

А если бы сражались с вами те, которые не веровали, они обратились бы .۲۲
,вспять. Потом они не найдут ни заступника, ни помощника

по установлению Аллаха, которое произошло раньше: ведь ты никогда не .۲۳
!найдешь в установлении Аллаха перемены

Он - тот, который удержал руки их от вас и ваши руки от них в долине Мекки, .۲۴
!после того как дал вам победу над ними. Аллах видит то, что вы делаете

Они - те, которые не веровали и отклонили вас от запретной мечети и .۲۵
удержали жертвенных животных, чтобы они не прибыли к своему месту. И если бы не верующие мужчины и женщины, которых вы не знали и могли бы повергнуть их, так что вас постигло бы из-за них прегрешение без ведома, чтобы Аллах ввел вас в Свою милость, кого пожелает, если бы они отделились, Мы бы, конечно, наказали тех из них, которые не веровали, мучительным .наказанием

Вот, те, которые не веровали, поместили в своих сердцах ярость, ярость .۲۶
неведения, и Аллах низвел Свою сакину на Своего посланника и на верующих и сделал неотлучным для них слово богобоязненности, и они имели право на !него и были достойны его. Аллах о всякой вещи знающ

Оправдал Аллах Своему посланнику видение по истине: "Вы непременно .۲۷
войдете в

запретную мечеть, если угодно Аллаху, в безопасности, обрив головы и укоротив, не боясь!" Он знал то, чего вы не знали, и утвердил до этого близкую .победу

Он – тот, который послал Своего посланника с прямым руководством и верой .۲۸ истины, чтобы дать ей перевес над всякой верой; довольно Аллаха как !свидетеля

Мухаммад – посланник Аллаха, и те, которые с ним, – яростны против . ۲۹ неверных, милостивы между собой. Ты видишь их преклоняющимися, падающими ниц. Они ищут милости от Аллаха и благоволения. Приметы их – на их лицах от следов падения ниц. Таков образ их в Торе, но в Евангелии образ их – посев, который извел свой побег и укрепил его; он стал твердым и выровнялся на стебле, восхищая сеятелей, – чтобы разъярить ими неверных. Обещал Аллах тем из них, которые уверовали и творили благое, прощение и !великую награду

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.üphe yok ki biz, sana apaçk bir fetih vermi izdirق -۱

Allah, ümmetinin nce yaplan ve sona kalm olan suçlarn sana ba lasn ve sana, -۲ .nîmetini tamamlasn ve seni, doru yola gtürsün diye

.Ve sana, üstün bir yardmla yardm etsin diye -۳

yle bir mâbuttur ki inançlarna inanç katsn diye inananlarn gnüllerine, tam birض -۴ sükûn ve huzûr indirmi tir ve Allah'ndr gklerin ve yeryüzünün ordular ve Allah, her eyi .bilir, hüküm ve hikmet sâhibidir

Erkek ve kadn, inananlar, ebedî olarak kalacaklar cennetlere soksun ve ktülüklerini -۵ .rtsün diye ve bu da, Allah katnda pek büyük bir kutluluktur, murâda eri tir

Ve Allah, erkek ve kadn münâfklar ve erkek ve kadn irk ko anlar azaplandrsn -۶

diye, ktülük, dnüp ba larna gelesi helâk olaslar ve Allah gazap etmi tir onlara ve .lânetlemi tir onlar ve hazrlam tr onlara cehennemi ve oras, gidilecek ne de ktü yerdir

Ve Allah'ndr gklerin ve yeryüzünün ordular ve Allah, üstündür, hüküm ve hikmet -٧ .sâhibidir

.üphe yok ki biz seni tank ve müjdeci ve korkutucu olarak gndermi izdir ق -٨

Allah'a ve Peygamberine inansnlar ve onu kuvvetlendirsinler ve ululasnlar ve sabah -٩ .ve ak am onu noksan sfatlardan tenzîh etsinler diye

üphe yok ki seninle bîatla an-lar, ancak Allah'la bîatla m lardr, Allah'n eli, onlarn ق -١٠ ellerinin üstündedir; artk kim dnerse zarar kendi nefsinedir ve kim Allah'la ahitle tii .eyde durursa ona, yaknda büyük bir ecir verilecektir

Bedevilerden geri kalanlar, diyecekler ki sana: Bizi mallarmz ve çoluumuz -١١ çocuumuz oyalad, artk sen, yarlganma dile bize; gnüllerinde olmayan dilleriyle sylerler; de ki: Gerçekten de size bir zarar eri tirmek isterse, yahut bir fayda vermek dilerse Allah'tan, herhangi bir sûretle ona âit bir eyi kim giderebilir? Hayr; Allah, bütün .yaptklarnzdan haberdardr

Hattâ siz, sandnz ki Peygamber ve inananlar, artk bir daha çoluklarna-çocuklarna -١٢ dnemeyecekler ve bu zan, gnüllerinizde bezendi ve ktü bir zanna kapldnz ve hiçbir .hayra yaramaz ktü bir topluluk hâline geldiniz

Ve kim, Allah'a ve Peygambere inanmazsa bilsin ki gerçekten de biz, kâfirlere, yakp -١٣ .kavuran bir ate tir, hazrlam zdr

Ve Allah'ndr gklerin ve yeryüzünün saltanat ve tedbîri, dilediini yar-lgar ve dilediini -١۴ .azaplandrr ve Allah, suçlar rter, rahîmdir

Geri kalanlar, siz ganîmetleri almaya giderken bizi de brakn da derler, biz de size -١۵ uyalm; onlar, Allah szünü dei tirmek isterler, de ki: Siz, kesin olarak bize uyamazsnz, Allah da nceden

byle dedi; onlar, diyecekler ki: Hayr, siz bizi kskanyorsunuz, bize haset ediyorsunuz;
.hayr, onlar, anlay lar pek az bir topluluktur

Bedevilerden, geride kalanlara de ki: Yaknda çok sava kan ve kuvvetli bir toplulukla -۱۶
sava a çaǧrlacaksnz; onlarla sonuna dek sava acaksnz, yahut da Müslüman olacak onlar; artk itâat ederseniz Allah, size güzelim bir mükâfat verir ve fakat evvelce
.dndüǧünüz gibi gene dnerseniz sizi elemli bir azapla azaplandrr

Kre vebâl yok ve topala vebâl yok ve hastaya vebâl yok ve kim, Allah'a ve - ۱۷
Peygamberine itâat ederse onu, kylarndan rmaklar akan cennetlere sokar ve kim, yüz
.çevirirse onu elemli bir azapla azaplandrr

Ve andolsun ki Allah, aǧaç altnda, seninle bîatle tikleri zaman, inananlardan râz olmu -۱۸
tur da onlara sükûn ve huzur indirmi tir ve onlara pek yakn bir fethi mükâfât olarak da
.vermi tir

Ve elde edecekleri birçok ganîmetleri ihsân etmi tir ve Allah, üstündür, hüküm ve - ۱۹
.hikmet sâhibidir

Ve Allah, size, elde edeceǧiniz birçok ganîmetler vaadetmi tir ve bunu çabuklam tr - ۲۰
ve inananlara bir delîl olsun ve size, doǧru yolda ba ar versin diye de insanlarn ellerini,
.sizden çekmi tir

Ve daha ba ka ganîmetler de vaadetmi tir ki siz, henüz onlar elde edemezsiniz, - ۲۱
.andolsun ki Allah, bilgisiyle onlar kavrayp ku atm tr ve Allah'n, her eye gücü yeter

Kâfirler, sizinle sava a giri irlerse mutlaka arkalarn dnerler de sonra bir dost da - ۲۲
.bulamazlar, bir yardmc da

Allah'n, nceden de olup bitegelen yolu-yoradamdr bu ve Allah'n yolu-yoradam, hiç -۲۳
.mi hiç deǧi mez

Ve o, bir mâbuttur ki, onlara kar zafer kazandnz da ondan sonra Mekke vâdîsinde -۲۴
onlarn ellerini sizden çekti, sizin ellerinizi de onlardan ve Allah, ne

.yaparsanz hepsini grür

Onlar, kâfir olan ve sizi Mescid-i Harâm'dan meneden ve kurbanlarnz, yerlerine ula -۲۵
trmayan ki ilerdi ve Mekke'de, sizin bilmediiniz ve bilgisizlik yüzünden çineyip
geçeceiniz ve bu yüzden de günaha gireceiniz inanm erkekler ve inanm kadnlar
olmasayd sizi Mekke'ye sokard, fakat Allah, dilediini rahmetine ithâl etsin diye,
onlardan ellerinizi çekti sizin; birbirlerinden seçilip ayrlm olsalard, onlardan kâfir
.olanlar elbette elemli bir azapla azaplandrrdk

O srada, kâfir olanlarn yüreklerinde co up kabaran gayret ve kzgnlk, câhiliyet -۲۶
devrine âit bir gayret ve kzgnlkt; derken Allah, Peygamberine ve inananlara sükûn ve
huzur verdi ve onlara, çekinme szünü gerekli kld ve bu, Tanrnn birliini bildiren sze de
.zâten onlar, daha lâykt ve o szün ehliydi onlar ve Allah, her eyi bilir

Ve andolsun ki Allah, Peygamberine gerçek bir rüya gstermi tir; Allah dilerse emîn -۲۷
olarak ve ba larnz tra ettirerek, saçlarnz kestirip ksaltarak elbette sizi Mescid-i
Harâm'a sokacak; gerçekten de o, sizin bilmediinizi bilmektedir, derken bundan ba ka
.da yakn bir fetih ve zafer gerçektir

yle bir mâbuttur o ki Peygamberini, doru yolu gstermek üzere gerçek dinle,ض -۲۸
.bütün dinlere üstün olmak için gndermi tir ve Allah'n tankl yeter

Muhammed, Allah'n peygamberidir ve onunla berâber bulunanlar, kâfirlere kar -۲۹
çetindirler, kendi aralarnda merhametli, onlar grürsün ki rükû etmekteler, secdeye
kapanmaktalar Allah'tan lütuf ve ihsân ve râzlk dileyerek; yüzlerinde, secde eserinin
alâmetleri grünmededir ve onlarn bu vasflar, Tevrat'ta da vardr ve onlara âit bu
ncil'de de var; âdetâ ekilmi bir tâneye benzer ki filiz vermi tir, derken filiziق ,vasflar
kuvvetlenmi tir, derken kalnla m tr da dümdüz boy vermi tir, gvdelerine dayanp
,yücelmi tir; ekincileri a rtr, sevindirir, kâfirleri

bununla kzdrp yerindirmek için. Allah, inananlara ve iyi i lerde bulunanlara yarlganma .ve pek büyük bir mükâfat vaad etmi tir

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

Ya Peyğəmbər!) Həqiqətən, Biz sənə (müsəlmanların fütuhatının başlanğıcını qoyan,) .١ Kə'bənin yerləşdiyi Məkkə şəhərinin, habelə bir çox başqa məmləkətlərin fəthinə !səbəb olacaq Hüdeybiyyə sülhü ilə) açıq-aşkar bir zəfər bəxş etdik

Allah (bununla) sənin əvvəlki sə sonrakı günahlarını bağışlayacaq, sənə olan . ٢ !ne'mətini tamam-kamal edəcək və səni düz yola müvəffəq edəcəkdir

!Allah sənə yenilməz qələbə verəcəkdir .٣

Mö'minlərin imanı üstünə iman artırmaq üçün onların ürəklərinə (?z dərgahından) .۴ arxayınlıq (rahatlıq və mə'nəvi möhkəmlik) göndərən Odur. Göylərdəki və yerdəki ordular (mələklər, cinlər, insanlar, heyvanlar, ildırım, qasırğa, fırtına, sel, zəlzələ, ayın tutulması, günəşin batması və i. a.) Allahın ixtiyarındadır (Allah istədiyindən onlar !vasitəsilə intiqam alar) Allah (hər şeyi) biləndir, hikmət sahibidir

Cihad əmri ona görədir ki) Allah mö'min kişiləri və qadınları əbədi qalacaqları,) .۵ (ağacları) altından çaylar axan cənnətlərə daxil etsin və onların günahlarının üstünü !(örtsün. Bu, Allah dərgahında böyük qurtuluşdur (uğurdur

Cihad əmri həm də ona görədir ki) Allah (Muhəmmədin Rəbbi nə Muhəmmədin) .۶ özünə, nə də mö'minlərə kömək edəcəkdir -deyə) Onun barəsində bədgüman (bədniyyət) olan münafiq kişi və qadınları, müşrik kişi və qadınları əzaba düçar etsin. Onların bədniyyətliyi öz başlarında çatlasın! Allahın onlara qəzəbi tutmuş və (Allah) onlara lə'nət etmişdir. (Allah) Cəhənnəmi onlar üçün hazırlamışdır. Ora necə də pis !məskəndir

Göylərdəki və yerdəki ordular Allahın ixtiyarındadır. Allah yenilməz qüvvət sahibi, .٧ !hikmət sahibidir

Ya Rəsulum!) Həqiqətən, Biz səni (bəşər övladına) bir şahid, bir müjdəçi və (Allahın) .٨
əzablı ilə) qorxudan bir peyğəmbər olaraq

.göndərdik

Biz onu göndərdik ki, siz insanlar) Allaha və Onun Rəsuluna iman gətirəsiniz, Ona) .۹
(Allaha, yaxud Peyğəmbərə) yardım edəsiniz, onu böyük sayıb ehtiramını saxlayasınız
!və (Allahı) səhər-axşam təqdis edib şə'ninə tə'riflər deyəsiniz

Ya Peyğəmbər! Hüdeybiyyə səfəri zamanı bir ağacın altında bey'əti-rizvanla) sənə) .۱۰
bey'ət edənlər, şübhəsiz ki, Allaha bey'ət etmiş olurlar. Allahın (qüdrət) əli onların
əllərinin üstündədir. Kim (bey'əti) pozsa, ancaq öz əleyhinə pozmuş olar (bunun zərəri
yalnız onun özünə dəyər). Kim Allahla etdiyi əhdi yerinə yetirsə, (Allah) ona böyük
!mükafat verər

Hüdeybiyyə səfərindən) geri qalan bədəvi ərəblər sənə deyəcəklər: "Mal-) .۱۱
dövlətimiz və ailələrimiz başımızı qatdı (səninlə yola çıxa bilmədik). (Allahdan) bizim
bağışlanmağımızı dilə!" Onlar ürəklərində olmayanı dilləri ilə deyirlər. (Onlara) de:
"Əgər Allah sizə bir zərər, yaxud bir xeyir vermək istəsə, bu işdə Allaha bir şeylə kim
!mane ola bilər?!" Bəli, Allah sizin nə etdiyinizdən xəbərdardır

Yoxsa (ey münafiqlər!) siz elə güman edirdiniz ki, Peyğəmbər və mö'minlər . ۱۲
(döyüşdə həlak olub) bir daha öz ailələrinə qayıtmayacaqlar? Bu sizin ürəyinizə xoş
gəlmiş və siz (Allah barəsində) pis fikrə düşmüşdünüz. Və (elə buna görə də) siz məhvə
!düçar edilmiş (yaxud xeyirsiz) bir qövm oldunuz

Hər kəs Allaha və Onun Peyğəmbərinə iman gətirməsə, (bilsin ki) Biz kafirlər üçün .۱۳
!cəhənnəm odu hazırlamışıq

Göylərin və yerin hökmü Allahın əlindədir. O, istədiyini bağışlayar, istədiyinə də . ۱۴
!əzab verər. Allah bağışlayandır, rəhm edəndir

Siz (Xeybərə) qənimət əldə etmək üçün getdiyiniz zaman (Hüdeybiyyə səfərinə) . ۱۵
getməyənlər (səfərdən geri qalanlar) deyəcəklər: "Qoyun biz də sizin arxanızca
gələk!" Onlar Allahın (ya Peyğəmbər! Hüdeybiyyə səfərinə getməyib evdə oturanları
heç yerə aparma!) sözünü dəyişdirmək

istəyirlər. (Ya Peyğəmbər! Onlara) de: "Siz əsla bizim arxamızca gəlməyəcəksiniz. Allah əvvəldən belə buyurmuşdur" Onlar deyəcəklər: Xeyr, siz bizə paxıllıq edirsiniz (istəmirsiniz ki, bizim də payımıza qənimət düşsün)". Xeyr, onlar özləri çox az qanan !kimsələrdir

Hüdeybiyyə səfərindən) geri qalan bədəvi ərəblərə de: "Siz (bir müddətdən sonra)) .۱۶
çox güclü bir qövmlə vuruşmağa çağırılacaqsınız. Siz onlarla vuruşacaqsınız, ya da onlar dönüb müsəlman olacaqlar (döyüşə ehtiyac qalmayacaqdır). Əgər itaət etsəniz, Allah sizə gözəl bir mükafat verər. Yox, əgər əvvəldə olduğu kimi (döyüşdən) üz ."çevirsəniz, (Allah) sizə ağrılı-acılı bir əzab verər

Cihada getməməyə görə) kora günah gəlməz, topala-şilə günah gəlməz, bir də) .۱۷
xəstəyə günah gəlməz. Kim Allaha və Peyğəmbərinə itaət etsə, (Allah) onu (ağacları) altından çaylar axan cənnətlərə daxil edər. Kim (onlardan) üz döndərsə, (Allah) onu !şiddətli bir əzaba düçar edər

Ya Peyğəmbər!) And olsun ki, (Hüdeybiyyədə) ağac altında sənə bey'ət etdikləri) .۱۸
zaman Allah mö'minlərdən razı oldu. (Allah) onların ürəklərində olanı (sənə sadiq qalacaqlarını, əhdə vəfa edəcəklərini) bildi, onlara (öz dərgahından) arxayınlıq (rahatlıq, səbir, səbat, mə'nəvi qüvvə) göndərdi və onları yaxın gələcəkdə qazanılacaq .bir qələbə (Xeybərin fəthi) ilə mükafatlandırdı

Həm də (Xeybərdə) ələ keçirəcəkləri çoxlu qənimətlərə (nail etdi). Allah yenilməz .۱۹
!qüvvət sahibi, hikmət sahibidir

Allah sizə çox-çox qənimətlər və'd buyurmuşdur; siz onları əldə edəcəksiniz. Bunu .۲۰
(Xeybərdəki bu qəniməti) isə sizə tezliklə verdi. Mö'minlərə işarə olsun və sizi doğru yola çıxartsın deyə, (Allah) insanların sizə qarşı uzanmış əllərini kəsdi (Xeybərdə .(müttəfiqlərin, yaxud Məkkə müşriklərinin müqavimətini qırdı

Hələ əldə edə bilmədiyiniz başqa qənimətlər də (Allahın sizə Məkkənin fəthini, . ۲۱
yaxud Hüneyn vuruşu, İranın fəthi və sonrakı

neçə-neçə döyüşlər zamanı əldə ediləcək qənimətlər və'd buyurmuşdur). Allah onları !(öz elmi ilə) ehtiva etmişdir. Allah hər şeyə qadirdir

Əgər (Məkkə əhlindən sonra) o kafirlər sizinlə döyüşə girişsəydilər, mütləq arxa .۲۲ .çevirib qaçacaq, özlərinə nə dost, nə də havadar tapacaqdılar

Ya Peyğəmbər!) Allahın əvvəldən qoyduğu qayda-qanun (adət) belədir. Sən Allahın) .۲۳ qayda-qanununda (adətində) heç vaxt bir dəyişiklik görə bilməzsən! (Həmişə .(peyğəmbərlər və mö'minlər qalib gəlmiş, kafirlər isə məğlub olmuşlar

Sizi onlara (müşriklərə) qalib etdikdən sonra Məkkə vadisində (Hüdeybiyyədə) . ۲۴ onların əlini sizdən, sizin də əlinizi onlardan çəkən (onları sizinlə, sizi də onlarla vuruşmağa qoymayan) Odur. Allah sizin nə etdiklərinizi görəndir! (Peyğəmbər əshabəsi ilə Hüdeybiyyədə yerləşdiyi zaman səksən silahli Məkkə müşriki müsəlmanlara hücum etmək istəmiş, lakin əsir tutulub Peyğəmbərin yanına gətirilmiş, o da onlara heç bir cəza verməyib hamısını azad etmişdi. Muhəmməd əleyhissəlamın .(bu lütfü Hüdeybiyyə sülhünün imzalanmasına səbəb olmuşdu

Küfr edənlər də, sizin Məscidülhərama daxil olmağınıza maneçilik törədənlər də, .۲۵ qurbanlıqları öz yerinə (qurbangaha) gedib çatmağa qoymayanlar da məhz onlardır (Məkkə müşrikləridir). Əgər (Məkkədə) tanımadığınız mö'min kişi və qadınları bilmədən ayaq altına alıb əzmək və bundan dolayı sizə günah gəlmək ehtimalı olmasaydı (Allah siz mö'minlərin hamılıqla Məkkəyə daxil olmasına izin verərdi). Amma Allah istədiyini ?z mərhəmətinə qovuşdursun deyə (o zaman buna izin vermədi). Əgər onlar (mö'minlərlə kafirlər) bir-birindən seçilib ayrılmış olsaydılar, Biz onlardan (Məkkə !əhlindən) kafir olanları şiddətli bir əzaba düçar edərdik

Kafirlər öz ürəklərində Cahiliyyət təkəbbürü təəssübünə qapıldıqları (Hüdeybiyyə .۲۶ sazişinə "bismillahir-rəhmanir-rəhim", "Muhəmmədun rəsulullah" sözlərini yazmaqdan imtina etdikləri, hicrətin altıncı ilində Muhəmməd əleyhissəlamın Məkkəyə daxil olmasına razılıq vermədikləri) zaman Allah Peyğəmbərinə və mö'minlərə öz

dərgahından arxayınlıq (qəlb rahatlığı, mə'nəvi möhkəmlik) göndərmiş və onlara təqva gəlməsini (la ilahə illallah, Muhəmmədun rəsulullah" sözünü) xas etmişdi. Onların bu sözə (Məkkə müşriklərindən) daha çox haqqı var idi və ona layiq idilər. Allah hər şeyi !biləndir

And olsun ki, Allah-təala ?z Peyğəmbərinin (Məkkə fəthi) rö'yasının çin olduğunu .٢٧
təsdiq etdi. (Ey mö'minlər!) Siz, inşallah, əmin-amanlıqla, (bə'ziniz) başınızı qırxdırmış, (bə'ziniz saçınızı) qısaltmış halda və (müşriklərdən) qorxmadan Məscidülhərama daxil olacaqsınız. (Allah) sizin bilmədiklərinizi bilir. O bundan əlavə (sizə) tezliklə bir qələbə (Xeybərin fəthini) də bəxş edəcəkdir. (Doğrudan da, Muhəmməd əleyhissəlam hicrətin yeddinci ilində əshabəsi ilə birlikdə Məkkəyə ümrə ziyarətinə getdi və ziyarətdən əvvəl Xeybəri fəth etdi. Buna görə də bir işə girişməzdən əvvəl mütləq "inşallah" deməK (!lazımdır

Onu (islamı) bütün dinlərdən üstün etmək (onun bütün dinlərdən üstün olduğunu .٢٨
göstərmək) üçün ?z Peyğəmbərini hidayət və haqq dinlə göndərən Odur. (Ya Rəsulum! !Sənin peyğəmbərliyinin həqiqiliyinə) Allahın şahid olması kifayət edər

Muhəmməd (əleyhissəlam) Allahın Peyğəmbəridir. Onunla birlikdə olanlar . ٢٩
(mö'minlər) kafirlərə qarşı sərt, bir-birinə (öz aralarında) isə mərhəmətlidirlər. Sən onları (namaz vaxtı) rüku edən, səcdəyə qapanan, Allahdan riza və lütf diləyən görərsən. Onların əlaməti üzlərində olan səcdə izidir. (Qiyamət günü onlar üzlərindəki mö'minlik nuru alınlarındakı möhür yeri ilə tanınırlar). Bu onların Tövratdakı vəsfidir. İncildə isə onlar elə bir əkinə bənzədilirlər ki, o artıq cücərtisini üzə çıxarmış, onu bəsləyib cana-qüvvətə gətirmiş, o da (o cücərti də) möhkəmlənib gövdəsi üstünə qalxaraq əkinçiləri heyran qoymuşdur. (Allahın bu təşbihi) kafirləri qəzəbləndirmək üçündür. Onlardan iman gətirib yaxşı əməllər edənlərə Allah məğfirət (günahlardan !bağışlanma) və böyük mükafat (Cənnət) və'd buyurmuşdur

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام

ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. (ا□ محمد) □م ن□ تم کو فتح دی□ فتح ب□ی صریح وصاف

۲. تاک□ خدا تم□ار□ اگل□ اور پچ□ل□ گنا□ بخش د□ اور تم پر اپنی نعمت پوری کرد□ اور تم□ی□ سید□□ رست□ چلائ□

۳. اور خدا تم□اری زبردست مدد کر□

۴. و□ی تو □□ جس ن□ مومنو□ ک□ دلو□ پر تسلی نازل فرمائی تاک□ ان ک□ ایمان ک□ سات□ اور ایمان ب□□□ اور آسمانو□ اور زمین ک□ لشکر (سب) خدا □ی ک□ □ی□□ اور خدا جانن□ والا (اور) حکمت والا □□

۵. (ی□) اس لئ□ ک□ و□ مومن مردو□ اور مومن عورتو□ کو ب□شتو□ می□ جن ک□ نیچ□ ن□ری□ ب□□ ر□ی □ی□ داخل کر□ و□ اس می□ □میش□ ر□ی□ گ□ اور ان س□ ان ک□ گنا□و□ کو دور کرد□□ اور ی□ خدا ک□ نزدیک ب□ی کامیابی □□

۶. اور (اس لئ□ ک□) منافق مردو□ اور منافق عورتو□ اور مشرک مردو□ اور مشرک عورتو□ کو جو خدا ک□ حق می□ بر□ بر□ خیال رک□ت□ □ی□ عذاب د□□ ان □ی پر بر□ حادث□ واقع □و□□ اور خدا ان پر غص□ □وا اور ان پر لعنت کی اور ان ک□ لئ□ دوزخ تیار کی□ اور و□ بری جگ□ □□

۷. اور آسمانو□ اور زمین ک□ لشکر خدا □ی ک□ □ی□□ اور خدا غالب (اور) حکمت والا □□

۸. اور □م ن□ (ا□ محمد) تم کو حق ظا□ر کرن□ والا اور خوشخبری سنان□ والا اور خوف دلان□ والا (بنا کر) ب□یجا □□

۹. تاک□ (مسلمانو) تم لوگ خدا پر اور اس ک□ پیغمبر پر ایمان لاؤ اور اس

کی مدد کرو اور اس کو بزرگ سمجھو۔ اور صبح وشام اس کی تسبیح کرتے رہو

۱۰. جو لوگ تم سے بیعت کرتے ہیں وہ خدا سے بیعت کرتے ہیں۔ خدا کا ہاتھ ان کے ہاتھوں پر ہے۔ پھر جو عہد کو توڑے تو عہد توڑنے کا نقصان اسی کو ہے۔ اور جو اس بات کو جس کا اس نے خدا سے عہد کیا ہے پورا کرے تو وہ اسے عنقریب اجر عظیم دے گا

۱۱. سوره الفَتْح رکوع (۴/۲) جو گنوار پیچھے رہ گئے وہ تم سے کہیں گے کہ ہم کو ہمارے مال اور اہل وعیال نے روک رکھا آپ ہمارے لئے (خدا سے) بخشش مانگیں۔ یہ لوگ اپنی زبان سے وہ بات کہتے ہیں جو ان کے دل میں نہیں ہے۔ کہہ دو کہ اگر خدا تم (لوگوں) کو نقصان پہنچانا چاہے یا تمہیں فائدہ پہنچانے کا ارادہ فرمائے تو کون ہے جو اس کے سامنے تمہارے لئے کسی بات کا کچھ اختیار رکھے (کوئی نہیں) بلکہ جو کچھ تم کرتے ہو خدا اس سے واقف ہے

۱۲. بات یہ ہے کہ تم لوگ یہ سمجھ بیٹھے تھے کہ پیغمبر اور مومن اپنے اہل وعیال میں کبھی لوٹ کر آنے ہی کے نہیں۔ اور یہی بات تمہارے دلوں کو اچھی معلوم ہوئی۔ اور (اسی وجہ سے) تم نے برے برے خیال کئے اور (آخرکار) تم ہلاکت میں پڑ گئے

۱۳. اور جو شخص خدا پر اور اس کے پیغمبر پر ایمان نہ لائے تو ہم نے (ایسے) کافروں کے لئے آگ تیار کر رکھی ہے

۱۴. اور آسمانوں اور زمین کی بادشاہی

خدا □ی کی □□□ و□ جس□ چا□□ بخش□ اور جس□ چا□□ سزا د□□ اور خدا بخشن□ والا م□ربان □□

۱۵. جب تم لوگ غنیمتی□ لین□ چلو گ□ تو جو لوگ پیچ□□ ر□ گئ□ ت□□ و□ ک□ی□ گ□ □می□ ب□ی اجازت دیجیئ□ ک□ آپ ک□ سات□ چلی□□ ی□ چا□ت□ □ی□ ک□ خدا ک□ قول کو بدل دی□□ ک□□ دو ک□ تم □رگز □مار□ سات□ ن□ی□ چل سکت□□ اسی طرح خدا ن□ پ□ل□ س□ فرما دیا □□□ پ□ر ک□ی□ گ□ (ن□ی□) تم تو □م س□ حسد کرت□ □و□ بات ی□ □□ ک□ ی□ لوگ سمج□ت□ □ی ن□ی□ مگر ب□ت کم

۱۶. جو گنوار پیچ□□ ر□ گئ□ ت□□ ان س□ ک□□ دو ک□ تم ایک سخت جنگجو قوم ک□ (سات□ ل□ائی ک□) لئ□ بلائ□ جاؤ گ□ ان س□ تم (یا تو) جنگ کرت□ ر□و گ□ یا و□ اسلام ل□ آئی□ گ□□ اگر تم حکم مانو گ□ تو خدا تم کو اچ□ا بدل□ د□ گا□ اور اگر من□ پ□یر لو گ□ جیس□ پ□لی دفع□ پ□یرا ت□ا تو و□ تم کو بری تکلیف کی سزا د□ گا

۱۷. ن□ تو اند□□ پر گنا□ □□ (ک□ سفر جنگ س□ پیچ□□ ر□ جائ□) اور ن□ لنگ□□ پر گنا□ □□ اور ن□ بیمار پر گنا□ □□□ اور جو شخص خدا اور اس ک□ پیغمبر ک□ فرمان پر چل□ گا خدا اس کو ب□شتو□ می□ داخل کر□ گا جن ک□ تل□ ن□ری□ ب□□ ر□ی □ی□□ اور جو روگردانی کر□ گا اس□ بر□ دک□ کی سزا د□ گا

۱۸. سوره الفَتْح رکوع (۴/۳) (ا□ پیغمبر) جب مومن تم س□ درخت ک□ نیچ□ بیعت کر ر□□

تھے تو خدا ان سے خوش ہوا اور جو (صدق وخلوص) ان کے دلوں میں تھا وہ اس نے معلوم کرلیا۔ تو ان پر تسلی نازل فرمائی اور انہیں جلد فتح عنایت کی

۱۹. اور بہت سی غنیمتیں جو انہوں نے حاصل کیں۔ اور خدا غالب حکمت والا ہے

۲۰. خدا نے تم سے بہت سی غنیمتوں کا وعدہ فرمایا کہ تم ان کو حاصل کرو گے سو اس نے غنیمت کی تمہارے لئے جلدی فرمائی اور لوگوں کے ہاتھ تم سے روک دیئے۔ غرض یہ تھی کہ یہ مومنوں کے لئے (خدا کی) قدرت کا نمونہ ہو اور وہ تم کو سیدھے رستے پر چلائے

۲۱. اور اَور (غنیمتیں دیں) جن پر تم قدرت نہیں رکھتے تھے (اور) وہ خدا ہی کی قدرت میں تھیں۔ اور خدا ہر چیز پر قادر ہے

۲۲. اور اگر تم سے کافر لڑتے تو پیٹھ پھیر کر بھاگ جاتے پھر کسی کو دوست نہ پاتے اور نہ مددگار

۲۳. (یہی) خدا کی عادت ہے جو پہلے سے چلی آتی ہے۔ اور تم خدا کی عادت کبھی بدلتی نہ دیکھو گے

۲۴. اور وہی تو ہے جس نے تم کو ان (کافروں) پر فتحیاب کرنے کے بعد سرحد مکہ میں ان کے ہاتھ تم سے اور تمہارے ہاتھ ان سے روک دیئے۔ اور جو کچھ تم کرتے ہو خدا اس کو دیکھ رہا ہے

۲۵. یہ وہی لوگ ہیں جنہوں نے کفر کیا اور تم کو مسجد حرام سے روک دیا اور قربانیوں کو بھی کہ اپنی جگہ پہنچنے سے رکی رہیں۔ اور اگر ایسے مسلمان مرد اور مسلمان

عورتی□ ن□ □وتی□ جن کو تم جانت□ ن□ ت□□ ک□ اگر تم ان کو پامال کر دیت□ تو تم کو ان کی طرف س□ بیخبری می□ نقصان پ□نچ جاتا□ (تو ب□ی تم□ار□ □ات□ س□ فتح □وجاتی مگر تاخیر) اس لئ□ (□وئی) ک□ خدا اپنی رحمت می□ جس کو چا□□ داخل کرل□□ اور اگر دونو□ فریق الگ الگ □وجات□ تو جو ان می□ کافر ت□□ ان □م دک□ دین□ والا عذاب دیت□

۲۶. جب کافرو□ ن□ اپن□ دلو□ می□ ضد کی اور ضد ب□ی جا□لیت کی□ تو خدا ن□ اپن□ پیغمبر اور مومنو□ پر اپنی طرف س□ تسکین نازل فرمائی اور ان کو پر□یزگاری کی بات پر قائم رک□ا اور و□ اسی ک□ مستحق اور ا□ل ت□□□ اور خدا □ر چیز س□ خبردار □□

۲۷. سوره الفَتْح رکوع (۴/۴) بیشک خدا ن□ اپن□ پیغمبر کو سچا (اور) صحیح خواب دک□ایا□ ک□ تم خدا ن□ چا□ا تو مسجد حرام می□ اپن□ سر من□وا کر اور اپن□ بال کتروا کر امن وامان س□ داخل □وگ□□ اور کسی طرح کا خوف ن□ کرو گ□□ جو بات تم ن□ی□ جانت□ ت□□ اس کو معلوم ت□ی سو اس ن□ اس س□ پ□ل□ □ی جلد فتح کرادی

۲۸. و□ی تو □□ جس ن□ اپن□ پیغمبر کو □دایت (کی کتاب) اور دین حق د□ کر ب□یجا تاک□ اس کو تمام دینو□ پر غالب کر□□ اور حق ظا□ر کرن□ ک□ لئ□ خدا □ی کافی □□

۲۹. محمد خدا ک□ پیغمبر □ی□ اور جو لوگ ان ک□ سات□ □ی□ و□ کافرو□ ک□ حق می□ سخت □ی□ اور آپس می□ رحم دل، (ا□ دیک□ن□ وال□) تو

ان کو دیک□تا □□ ک□ (خدا ک□ آگ□) ج□ک□ □وئ□ سر بسجود □ی□ اور خدا کا فضل اور اس کی خوشنودی طلب کر ر□□ □ی□□ (کثرت) سجود ک□ اثر س□ ان کی پیشانیو□ پر نشان پ□□ □وئ□ □ی□□ ان ک□ ی□ی اوصاف تورات می□ (مرقوم) □ی□□ اور ی□ی اوصاف انجیل می□ □ی□□ (و□) گویا ایک ک□یتی □ی□ جس ن□ (پ□ل□ زمین س□) اپنی سوئی نکالی پ□ر اس کو مضبوط کیا پ□ر مو□ی □وئی اور پ□ر اپنی نال پر سید□ی ک□□ی □وگئی اور لگی ک□یتی والو□ کو خوش کرن□ تاک□ کافرو□ کا جی جلائ□□ جو لوگ ان می□ س□ ایمان لائ□ اور نیک عمل کرت□ ر□□ ان س□ خدا ن□ گنا□و□ کی بخشش اور اجر عظیم کا وعد□ کیا □□

ترجمه پشتو

$ (١)

$ (٢)

$ (٣)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (٧)

$ (٨)

$ (٩)

$ (١٠)

$ (١١)

$ (١٢)

$ (١٣)

$ (١۴)

$ (١۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

ترجمه اندونزی

(Sesungguhnya Kami telah memberikan kepadamu kemenangan yang nyata.(۱

Supaya Allah memberi ampunan kepadamu terhadap dosamu yang telah lalu dan yang akan datang serta menyempurnakan nikmat-Nya atasmu dan memimpin kamu (kepada jalan yang lurus,(۲) (۱

(Dan supaya Allah menolongmu dengan pertolongan yang kuat (banyak).(۳) (۲

Dia- lah yang telah menurunkan ketenangan ke dalam hati orang- orang mukmin supaya keimanan mereka bertambah di samping keimanan mereka (yang telah ada). Dan kepunyaan Allah- lah tentara langit dan bumi dan adalah Allah Maha Mengetahui (lagi Maha Bijaksana,(۴) (۳

Supaya Dia memasukkan orang- orang mukmin laki- laki dan perempuan ke dalam surga yang mengalir di bawahnya sungai- sungai, mereka kekal di dalamnya dan supaya Dia menutupi kesalahan- kesalahan mereka. Dan yang demikian itu adalah (keberuntungan yang besar di sisi Allah,(۵) (۴

Dan supaya Dia mengazab orang- orang munafik laki- laki dan perempuan dan orang- orang musyrik laki- laki dan perempuan yang mereka itu berprasangka buruk terhadap Allah. Mereka akan mendapat giliran (kebinasaan) yang amat buruk dan Allah memurkai dan mengutuk mereka serta menyediakan bagi mereka neraka (Jahanam. Dan (neraka Jahanam) itulah sejahat- jahat tempat kembali.(۶) (۵

Dan kepunyaan Allah- lah tentara langit dan bumi. Dan adalah Allah Maha Perkasa (lagi Maha Bijaksana.(۷

Sesungguhnya Kami mengutus kamu sebagai saksi, pembawa berita gembira dan (pemberi peringatan,(۸) (۷

supaya kamu sekalian beriman kepada Allah dan Rasul-Nya, menguatkan) agama ((Nya, membesarkan-Nya. Dan bertasbih kepada-Nya di waktu pagi dan petang.(۹) (۸

Bahwasanya orang- orang yang berjanji setia kepada kamu sesungguhnya mereka berjanji setia kepada Allah. Tangan Allah di atas tangan mereka, maka barang siapa yang melanggar janjinya niscaya akibat ia melanggar janji itu akan menimpa dirinya sendiri dan barang siapa menepati janjinya kepada Allah maka Allah akan (memberinya pahala yang besar.(۱۰) (۹

Orang- orang Badui yang tertinggal (tidak turut ke Hudaibiah) akan mengatakan:" Harta dan keluarga kami telah merintangi kami, maka mohonkanlah ampunan untuk kami"; mereka mengucapkan dengan lidahnya apa yang tidak ada dalam hatinya. Katakanlah:" Maka siapakah (gerangan) yang dapat menghalang- halangi kehendak Allah jika Dia menghendaki kemudaratan bagimu atau jika Dia menghendaki manfaat (bagimu. Sebenarnya Allah Maha Mengetahui apa yang kamu kerjakan.(۱۱) (۱۰

Tetapi kamu menyangka bahwa Rasul dan orang- orang mukmin tidak sekali- kali akan kembali kepada keluarga mereka selama- lamanya dan setan telah menjadikan kamu memandang baik dalam hatimu persangkaan itu, dan kamu telah menyangka (dengan sangkaan yang buruk dan kamu menjadi kaum yang binasa.(۱۲) (۱۱

Dan barang siapa yang tidak beriman kepada Allah dan Rasul-Nya maka sesungguhnya Kami menyediakan untuk orang- orang yang kafir neraka yang (bernyala- nyala.(۱۳) (۱۲

Dan hanya kepunyaan Allah- lah kerajaan langit dan bumi. Dia memberi ampun kepada siapa yang dikehendaki-Nya dan mengazab siapa yang dikehendaki- Nya. (Dan Allah Maha Pengampun lagi Maha Penyayang.(۱۴) (۱۳

Orang- orang Badui yang tertinggal itu akan

berkata apabila kamu berangkat untuk mengambil barang rampasan:" Biarkanlah kami, niscaya kami mengikuti kamu; mereka hendak merubah janji Allah. Katakanlah:" Kamu sekali- kali tidak (boleh) mengikuti kami: demikian Allah telah menetapkan sebelumnya"; mereka akan mengatakan:" Sebenarnya kamu dengki (kepada kami". Bahkan mereka tidak mengerti melainkan sedikit sekali.(١٥) (١۴

Katakanlah kepada orang- orang Badui yang tertinggal:" Kamu akan diajak untuk (memerangi) kaum yang mempunyai kekuatan yang besar, kamu akan memerangi mereka atau mereka menyerah (masuk Islam). Maka jika kamu patuhi (ajakan itu) niscaya Allah akan memberikan kepadamu pahala yang baik dan jika kamu berpaling sebagaimana kamu telah berpaling sebelumnya, niscaya Dia akan mengazab kamu (dengan azab yang pedih".(١۶) (١٥

Tiada dosa atas orang- orang yang buta dan atas orang- orang yang pincang dan atas orang yang sakit (apabila tidak ikut berperang). Dan barang siapa yang taat kepada Allah dan Rasul-Nya; niscaya Allah akan memasukannya ke dalam surga yang mengalir di bawahnya sungai- sungai dan barang siapa yang berpaling niscaya (akan diazab-Nya dengan azab yang pedih.(١٧) (١۶

Sesungguhnya Allah telah rida terhadap orang- orang mukmin ketika mereka berjanji setia kepadamu di bawah pohon, maka Allah mengetahui apa yang ada dalam hati mereka lalu menurunkan ketenangan atas mereka dengan memberi balasan kepada (mereka dengan kemenangan yang dekat (waktunya).(١٨) (١٧

Serta harta rampasan yang banyak yang dapat mereka ambil. Dan adalah Allah Maha (Perkasa lagi Maha Bijaksana.(١٩) (١٨

Allah menjanjikan kepada kamu harta rampasan yang banyak yang dapat kamu ambil, maka disegerakan-Nya harta rampasan ini untukmu dan Dia menahan tangan manusia dari (membinasakan) mu (agar kamu mensyukuri-Nya) dan agar

hal itu menjadi bukti bagi orang- orang mukmin dan agar Dia menunjuki kamu (kepada jalan yang lurus.(٢٠) (١٩

Dan (telah menjanjikan pula kemenangan- kemenangan) yang lain (atas negeri- negeri) yang kamu belum dapat menguasainya yang sungguh Allah telah (menentukan-Nya. Dan adalah Allah Maha Kuasa atas segala sesuatu.(٢١) (٢٠

Dan sekiranya orang- orang kafir itu memerangi kamu pastilah mereka berbalik melarikan diri ke belakang (kalah) kemudian mereka tiada memperoleh pelindung (dan tidak (pula) menolong.(٢٢) (٢١

Sebagai suatu sunnatullah yang telah berlaku sejak dahulu, kamu sekali- kali tiada (akan menemukan perubahan bagi sunatullah itu.(٢٣) (٢٢

Dan Dialah yang menahan tangan mereka dari (membinasakan) kamu dan (menahan) tangan kamu dari (membinasakan) mereka di tengah kota Mekah sesudah Allah memenangkan kamu atas mereka, dan adalah Allah Maha Melihat apa yang (kamu kerjakan.(٢٤) (٢٣

Merekalah orang- orang yang kafir yang menghalangi kamu dari (masuk) Masjidilharam dan menghalangi hewan kurban sampai ke tempat (penyembelihan) nya. Dan kalau tidaklah karena laki- laki yang mukmin dan perempuan- perempuan yang mukmin yang tiada kamu ketahui, bahwa kamu akan membunuh mereka yang menyebabkan kamu ditimpa kesusahan tanpa pengetahuanmu (tentulah Allah tidak akan menahan tanganmu dari membinasakan mereka). Supaya Allah memasukkan siapa yang dikehendaki-Nya ke dalam rahmat-Nya. Sekiranya mereka tidak bercampur baur, tentulah Kami akan mengazab orang- orang kafir di antara mereka (dengan azab yang pedih.(٢٥) (٢٤

Ketika orang- orang kafir menanamkan dalam hati mereka kesombongan) yaitu (kesombongan jahiliah lalu Allah menurunkan ketenangan kepada Rasul-Nya, dan kepada orang- orang mukmin dan Allah mewajibkan kepada mereka kalimat takwa dan adalah mereka berhak dengan kalimat takwa itu dan

(patut memilikinya. Dan adalah Allah Maha Mengetahui segala sesuatu.(۲۶) (۲۵

Sesungguhnya Allah akan membuktikan kepada Rasul-Nya tentang kebenaran mimpinya dengan sebenarnya (yaitu) bahwa sesungguhnya kamu pasti akan memasuki Masjidilharam, insya Allah dalam keadaan aman, dengan mencukur rambut kepala dan mengguntingnya, sedang kamu tidak merasa takut. Maka Allah mengetahui apa yang tiada kamu ketahui dan Dia memberikan sebelum itu (kemenangan yang dekat.(۲۷) (۲۶

Dia- lah yang mengutus Rasul-Nya dengan membawa petunjuk dan agama yang hak agar dimenangkan-Nya terhadap semua agama. Dan cukuplah Allah sebagai saksi. ((۲۸) (۲۷

Muhammad itu adalah utusan Allah dan orang- orang yang bersama dengan dia adalah keras terhadap orang- orang kafir, tetapi berkasih sayang sesama mereka, kamu lihat mereka rukuk dan sujud mencari karunia Allah dan keridaan-Nya, tanda- tanda mereka tampak pada muka mereka dari bekas sujud. Demikianlah sifat- sifat mereka dalam Taurat dan sifat- sifat mereka dalam Injil, yaitu seperti tanaman yang mengeluarkan tunasnya maka tunas itu menjadikan tanaman itu kuat lalu menjadi besarlah dia dan tegak lurus di atas pokoknya; tanaman itu menyenangkan hati penanam- penanamnya karena Allah hendak menjengkelkan hati orang- orang kafir (dengan kekuatan orang- orang mukmin). Allah menjanjikan kepada orang- orang yang beriman dan mengerjakan amal yang saleh di antara mereka ampunan dan (pahala yang besar.(۲۹) (۲۸

Hai orang- orang yang beriman, janganlah kamu mendahului Allah dan Rasul-Nya dan bertakwalah kepada Allah. Sesungguhnya Allah Maha Mendengar lagi Maha (Mengetahui.(۱) (۲۹

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Sesungguhnya Kami telah membuka bagi perjuanganmu (wahai Muhammad) satu (jalan kemenangan yang jelas nyata, (۱

Allah mengampunkan salah dan silapmu yang telah lalu dan yang terkemudian, dan menyempurnakan nikmatNya kepadamu, serta menambahkanmu hidayah ke jalan (yang lurus (dalam mengembangkan Islam dan melaksanakan hukum-hukumnya). (٢

Dan dengan sebabnya Allah memberikanmu pertolongan (untuk mencapai kejayaan) dengan sepunuh-penuh dan sehandal-handal pertolongan (yang tidak ada (bandingannya). (٣

Tuhan yang membuka jalan kemenangan itu) Dia lah yang menurunkan semangat) tenang tenteram ke dalam hati orang-orang yang beriman (semasa mereka meradang terhadap angkara musuh) supaya mereka bertambah iman dan yakin beserta dengan iman dan keyakinan mereka yang sedia ada; pada hal Allah menguasai tentera langit dan bumi (untuk menolong mereka); dan Allah adalah Maha (Mengetahui, lagi Maha Bijaksana. (٤

Allah melakukan yang demikian) supaya ia memasukkan orang-orang yang beriman) - lelaki dan perempuan - ke dalam Syurga yang mengalir di bawahnya beberapa sungai; dengan keadaan kekal mereka di dalamnya, serta menghapuskan dosa-dosa mereka; dan adalah yang demikian itu pada sisi Allah merupakan kejayaan yang (besar (untuk mereka); (٥

Dan supaya Ia menyeksa orang-orang munafik - lelaki dan perempuan, dan orang-orang musyrik - lelaki dan perempuan, yang menyangka terhadap Allah dengan sangkaan yang buruk (bahawa Ia akan mengecewakan RasulNya). Atas merekalah tertimpanya bala bencana yang dibawa oleh peredaran zaman; dan (selain itu) Allah murkai mereka dan melaknatkan mereka serta menyediakan untuk mereka neraka (Jahannam; sedang neraka Jahannam itu adalah seburuk-buruk tempat kembali. (٦

Dan Allah menguasai tentera langit dan bumi (untuk menyeksa orang-orang yang (derhaka); dan Allah adalah Maha Kuasa, lagi Maha Bijaksana. (٧

Sesungguhnya Kami telah mengutusmu (wahai Muhammad) sebagai Rasul yang menjadi saksi (yang diterima

keterangannya), dan sebagai pembawa berita gembira (kepada orang-orang yang (beriman), serta pemberi amaran (kepada orang-orang yang ingkar). (٨

Kami mengutusmu wahai Muhammad) supaya engkau dan umatmu beriman kepada) Allah dan RasulNya, dan supaya kamu kuatkan ugamaNya serta memuliakanNya, dan (supaya kamu beribadat kepadaNya pada waktu pagi dan petang. (٩

Sesungguhnya orang-orang yang memberi pengakuan taat setia kepadamu (wahai Muhammad - untuk berjuang menentang musuh), mereka hanyasanya memberikan pengakuan taat setia kepada Allah; Allah mengawasi keadaan mereka memberikan taat setia itu (untuk membalasnya). Oleh itu, sesiapa yang tidak menyempurnakan janji setianya maka bahaya tidak menyempurnakan itu hanya menimpa dirinya; dan sesiapa yang menyempurnakan apa yang telah dijanjikannya kepada Allah, maka (Allah akan memberi kepadanya pahala yang besar. (١٠

Orang-orang "Araab" (kaum Arab Badwi) yang ketinggalan tidak turut (bersama-sama denganmu ke Hudaibiyah), akan berkata kepadamu (wahai Muhammad): "Kami telah dihalangi oleh urusan menjaga keselamatan harta benda dan anak isteri kami; oleh itu, pohonkanlah ampun kepada Allah untuk kami". Mereka berkata dengan lidahnya apa yang tidak ada dalam hatinya. Katakanlah (wahai Muhammad: "Jika demikian sebab ketinggalan kamu) maka adakah sesiapa yang berkuasa mempertahankan kamu daripada terkena atau menerima sesuatu ketetapan dari Allah jika Ia tetapkan kamu ditimpa bahaya atau beroleh manfaat? (Tidak ada sesiapapun, dan apa yang kamu katakan itu bukanlah menjadi sebab) bahkan Allah adalah Maha Mendalam pengetahuanNya tentang sebab ketinggalan yang kamu (lakukan itu (dan Ia akan membalasnya). (١١

Itu bukanlah sebabnya) bahkan sebabnya kamu telah menyangka bahawa)" Rasulullah dan orang-orang yang beriman (yang pergi berperang akan binasa semuanya dan) tidak akan kembali lagi kepada akan

isteri dan keluarga masing-masing selama-lamanya; dan sangkaan yang demikian itu diperelokkan (oleh Syaitan) di dalam hati kamu (serta menerimanya); dan lagi kamu telah menyangka berbagai-bagai sangkaan yang buruk (terhadap ugama Allah yang dibawa oleh RasulNya); dan (dengan itu) menjadilah kamu kaum yang rosak binasa". ((١٢

Dan (ingatlah bahawa) sesiapa yang tidak beriman kepada Allah dan RasulNya, maka sesungguhnya Kami sediakan bagi orang-orang kafir itu api neraka yang menjulang-julang. (١٣)

Dan (ingatlah juga bahawa) kuasa pemerintahan langit dan bumi adalah hak kepunyaan Allah, Ia berkuasa mengampunkan sesiapa yang dikehendakiNya, dan Ia juga berkuasa menyeksa sesiapa yang dikehendakiNya; dan Allah adalah Maha Pengampun, lagi Maha Mengasihani. (١٤)

Orang-orang (munafik) yang tidak turut berjuang (bersama-sama kamu) akan berkata semasa kamu pergi (mengepong musuh serta) mendapat harta rampasan perang: Biarkanlah kami turut serta dengan kamu!" Mereka (dengan itu) hendak mengubah janji Allah (yang menentukan hanya orang-orang yang turut hadir di Hudaibiyah sahaja yang berhak mendapat harta rampasan perang itu). Katakanlah (wahai Muhammad): "Kamu tidak dibenarkan sama sekali turut serta dengan kami; demikianlah Allah menegaskan (larangan itu) semenjak dahulu lagi". Mereka akan berkata pula: "(Bukan Tuhan yang melarang) bahkan kamu dengki kepada kami", (apa yang mereka katakan itu tidaklah benar), bahkan mereka tidak faham kecuali sedikit sahaja; (mereka hanya faham tentang kehidupan dan kesenangan dunia semata-mata). (١٥)

Katakanlah (wahai Muhammad) kepada orang-orang yang tidak turut berjuang (bersama-samamu) dari kalangan kaum-kaum Arab Badwi: "Kamu akan diajak menentang satu kaum (penceroboh) yang sangat kuat gagah supaya kamu memeranginya, atau mereka menurut perintah Islam (secara damai). Jika kamu taat (menjalankan perintah Allah ini),

Allah akan mengurniakan kamu dengan balasan yang baik (di dunia dan akhirat), dan kalau kamu berpaling ingkar seperti keingkaran dahulu, nescaya Allah akan
(menyeksa kamu dengan azab yang tidak terperi sakitnya". (١٦

Tidaklah menjadi salah kepada orang buta, dan tidaklah menjadi salah kepada orang tempang, dan tidaklah menjadi salah kepada orang sakit (tidak turut berperang, kerana masing-masing ada uzurnya). Dan (ingatlah), sesiapa yang taat kepada Allah dan RasulNya, akan dimasukkanNya ke dalam Syurga yang mengalir di bawahnya beberapa sungai; dan sesiapa yang berpaling ingkar, akan diseksaNya dengan azab
(yang tidak terperi sakitnya. (١٧

Demi sesungguhnya! Allah reda akan orang-orang yang beriman, ketika mereka memberikan pengakuan taat setia kepadamu (wahai Muhammad) di bawah naungan pohon (yang termaklum di Hudaibiyah); maka (dengan itu) ternyata apa yang sedia diketahuiNya tentang (kebenaran iman dan taat setia) yang ada dalam hati mereka, lalu Ia menurunkan semangat tenang tenteram kepada mereka, dan membalas
(mereka dengan kemenangan yang dekat masa datangnya; (١٨

Dan juga dengan banyak harta rampasan perang, yang mereka akan dapat
(mengambilnya. Dan (ingatlah), Allah adalah Maha kuasa, lagi Maha Bijaksana. (١٩

Sebagai memuliakan orang-orang yang memberi pengakuan taat setianya di) Hudaibiyah, Tuhan menujukan firmannya kepada mereka): Allah menjanjikan kepada kamu harta rampasan yang banyak yang kamu akan mengambilnya, lalu Ia menyegerakan untuk kamu harta rampasan perang ini, serta Ia telah menahan tangan manusia (pihak musuh di situ) daripada menyerang kamu; (Allah melakukan yang demikian supaya kamu beroleh manfaat) dan supaya menjadi tanda (yang membuktikan kebenaran janjiNya) bagi orang-orang yang beriman, dan juga supaya
Ia menambahkan kamu hidayah ke jalan

(yang lurus. (٢٠

Dan ada lagi harta rampasan lain yang kamu belum dapat menguasainya, (tetapi) Allah telah memelihara harta itu dengan kekuasaanNya (untuk kamu mendapatnya); (dan (ingatlah), Allah adalah Maha Kuasa atas tiap-tiap sesuatu. (٢١

Dan sekiranya orang-orang kafir (dari penduduk Makkah) itu memerangi kamu (di Hudaibiyah), tentulah mereka akan berpaling melarikan diri dengan kekalahan; kemudian mereka tidak akan beroleh sesiapapun yang menjadi pelindung atau (memberikan pertolongan. (٢٢

Kekalahan orang-orang yang menentang Rasul Allah sudah tetap menurut)) "Sunnatullah" (peraturan Allah) yang telah berlaku semenjak dahulu lagi; dan engkau (tidak akan mendapati sebarang perubahan bagi cara dan peraturan Allah itu. (٢٣

Dan Dia lah yang telah menahan tangan mereka (yang musyrik) daripada melakukan perkara yang buruk terhadap kamu, dan tangan kamu daripada berbuat demikian kepada mereka di kawasan Makkah, sesudah Ia menjadikan kamu dapat menewaskan mereka. Dan (ingatlah), Allah adalah Maha Melihat akan segala yang (kamu kerjakan. (٢٤

Mereka itulah orang-orang yang kafir dan menghalang kamu daripada masuk ke masjid Al-Haraam (Makkah Al-Mukarramah) serta (menyebabkan) binatang-binatang korban (yang kamu bawa): tertahan dari sampai ke tempat sembelihannya. Dan kalaulah tidak kerana kemungkinan kamu akan melakukan pembunuhan yang tidak sengaja terhadap beberapa orang yang beriman, lelaki dan perempuan, yang ada di antara orang-orang kafir itu, pada hal kamu tidak mengetahui mereka beriman, yang akibatnya kamu akan menanggung kesusahan dan dukacita disebabkan pembunuhan mereka, - (tentulah diizinkan kamu menyerang kaum musyrik yang mengancam kamu itu). (Tetapi tidak diizinkan) kerana Allah hendak memasukkan sesiapa yang dikehendakiNya ke dalam rahmatNya. Kalaulah mereka (penduduk Makkah - yang beriman dan yang musyrik) itu

berpisahan (di antara satu puak dengan yang lain), tentulah Kami menyeksa orang-
(orang yang kafir dari mereka dengan seksa (di dunia) yang tidak terperi sakitnya. (٢٥

Ingatlah dan kenangkanlah ihsan Tuhan kepada kamu) ketika orang-orang yang) kafir itu menimbulkan perasaan sombong angkuh yang ada dalam hati mereka (terhadap kebenaran Islam) - perasaan sombong angkuh secara Jahiliyah (yang menyebabkan kamu panas hati dan terharu), lalu Allah menurunkan semangat tenang tenteram kepada RasulNya dan kepada orang-orang yang beriman (sehingga tercapailah perdamaian), serta meminta mereka tetap berpegang kepada "Kalimah Taqwa", sedang mereka (di sisi Allah) adalah orang-orang yang sangat berhak dengan "kalimah Taqwa" itu serta menjadi ahlinya. Dan (ingatlah), Allah adalah Maha
(Mengetahui akan tiap-tiap sesuatu. (٢٦

Demi sesungguhnya! Allah tetap menyatakan benar RasulNya dalam perkara mimpi itu dengan kenyataan yang sebenar; iaitu sesungguhnya kamu tetap akan memasuki Masjid Al-Haraam - insya Allah (pada masa yang ditentukanNya) - dalam keadaan aman (menyempurnakan ibadat umrah kamu) dengan mencukur kepala kamu, dan kalau (tidak pun) menggunting sedikit rambutnya, serta kamu tidak merasa takut (akan pengkhianatan musuh sehingga kamu keluar balik dari situ). (Allah mengangguhkan berlakunya kenyataan itu) kerana Ia mengetahui (adanya feadah dalam penangguhan itu) yang kamu tidak mengetahuinya; maka Ia menyediakan sebelum (terlaksananya mimpi) itu, satu kemenangan yang dekat (masa
(berlakunnya). (٢٧

Allah yang menyatakan itu) Dia lah yang telah mengutus RasulNya (Muhammad,) s.a.w) dengan membawa hidayah petunjuk dan ugama yang benar (ugama Islam), supaya Dia memenangkannya dan meninggikannya atas segala bawaan ugama yang lain; dan cukuplah Allah menjadi Saksi (tentang kebenaran apa yang dibawa oleh
(RasulNya itu). (٢٨

Nabi

Muhammad (s.a.w) ialah Rasul Allah; dan orang-orang yang bersama dengannya bersikap keras dan tegas terhadap orang-orang kafir yang (memusuhi Islam), dan sebaiknya bersikap kasih sayang serta belas kasihan kasihan sesama sendiri (umat Islam). Engkau melihat mereka tetap beribadat rukuk dan sujud, dengan mengharapkan limpah kurnia (pahala) dari Tuhan mereka serta mengharapkan keredaanNya. Tanda yang menunjukkan mereka (sebagai orang-orang yang soleh) terdapat muka mereka - dari kesan sujud (dan ibadat mereka yang ikhlas). Demikianlah sifat mereka yang tersebut di dalam Kitab Taurat; dan sifat mereka di dalam Kitab Injil pula ialah: (bahawa mereka diibaratkan) sebagai pokok tanaman yang mengeluarkan anak dan tunasnya, lalu anak dan tunasnya itu menyuburkannya, sehingga ia menjadi kuat, lalu ia tegap berdiri di atas (pangkal) batangnya dengan keadaan yang mengkagumkan orang-orang yang menanamnya. (Allah menjadikan sahabat-sahabat Nabi Muhammad, s.a.w dan pengikut-pengikutnya kembang biak serta kuat gagah sedemikian itu) kerana Ia hendak menjadikan orang-orang kafir merana dengan perasaan marah dan hasad dengki - dengan kembang biaknya umat Islam itu. (Dan selain itu) Allah telah menjanjikan orang-orang yang beriman dan (beramal soleh dari mereka, keampunan dan pahala yang besar. (۲۹

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Bila shaka tumekupa ushindi ulio wazi .۱

Ili Mwenyeezi Mungu akusamehe makosa yako yaliyotangulia na yanayokuja, na .۲ .kukutimizia neema yake na kukuongoza katika njia iliyonyooka

.Na Mwenyeezi Mungu akusaidie kwa msaada wenye nguvu .۳

Yeye ndiye aliyeteremsha utulivu katika nyoyo za Waumini ili waongezeke imani juu .۴ ya imani yao, majeshi ya mbingu na ardhi ni ya Mwenyeezi Mungu, na Mwenyeezi Mungu ni Mwenye

.elimu. Mwenye hekima

Ili awaingize Waumini wanaume na Waumini wanawake katika Bustani ipitayo mito .٥
chini yake kukaa humo milele na awafutie makosa yao, na huko ndiko kufaulu
.kukubwa mbele ya Mwenyeezi Mungu

Na awaadhibu wanafiki wanaume na wanafiki wanawake. na washirikina wanaume .٦
na washirikina wanawake, wanaomdhani Mwenyeezi Mungu dhana mbaya bahati
mbaya iko juu yao, Na Mwenyeezi Mungu amewakasirikia na kuwalaani na
.kuwaandalia Jahannam, nayo ni marejeo mabaya

Na majeshi ya mbingu na ardhi ni ya Mwenyeezi Mungu ni Mwenye nguvu Mwenye .٧
.hekima

.Hakika tumekutuma uwe shahidi na mtoaji wa khabari njema na muonyaji .٨

Ili mumwamini Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, na mumtukuze na . ٩
.mumheshimu, na kumuadhimisha (Mwenyeezi Mungu) asubuhi na jioni

Bila shaka wanaofungamana nawe, kwa hakika wanafungamana na Mwenyeezi .١٠
Mungu, Mkono wa Mwenyeezi Mungu uko juu ya mikono yao, hivyo avunjaye, basi
anavunja kwa kuidhuru nafsi yake tu, na atekelezaye aliyomuahidi Mwenyeezi Mungu
.basi atamlipa malipo makubwa

Karibu watakuambia mabedui wakaao nyuma: Mali zetu na watu wetu . ١١
walitushughulisha, basi tuombee msamaha, Wanasema kwa ndimi zao (maneno)
yasiyokuwamo nyoyoni mwao. Sema: Ni nani awezaye kukusaidieni chochote kwa
Mwenyeezi Mungu ikiwa anataka kukudhuruni au anataka kukunufaisheni? Basi
.Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda

Lakini mlidhani kuwa, Mtume na Waumini hawatarudi kabisa kwa watu wao, na .١٢
mkapambiwa hayo katika nyoyo zenu, na mlidhani dhana mbaya, na mmekuwa watu
.wanaoangamia

Na asiye mwamini Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, basi kwa hakika . ١٣

.tumewaandalia makafiri Moto mkali

Na ufalme wa mbingu na ardhi ni wa Mwenyeezi Mungu, humsamehe amtakaye .١۴

na humuadhibu amtakaye na Mwenyeezi Mungu ni Mwingi wa kusamahe, Mwenye
.kurehemu

Karibuni watasema wale wakaao nyuma mtakapokwenda kuchukua mateka. . ١٥
Tuacheni tufuatane nanyi, Wanataka kuyabadili maneno ya Mwenyeezi Mungu. sema:
Hamtatufuata kabisa, Mwenyeezi Mungu amekwisha sema hivi zamani. Hapo
!watasema; Bali nyinyi mnatuhusudu. Siyo walikuwa hawafahamu ila kidogo

Waambie walioachwa nyuma katika watu wajangwani karibuni mtaitwa kwenda.١٦
kupigana na watu wenye mapigano makali, mtapigana nao au watasilimu, basi kama
mkimtii (Mwenyeezi Mungu) atakupeni malipo mazuri, na mkigeuka kama
.mlivyogeuka kwanza atakuadhibuni adhabu iumizayo

Kipofu hana lawama, wala kilema hana lawama, wala mgonjwa hana lawama . ١٧
(wasipokwenda vitani). Na anayemtii Mwenyeezi Mungu na Mtume wake
atamwingiza katika mabustani yapitayo mito chini yake, na atayegeuka atamuadhibu
.adhabu iumizayo

Kwa hakika Mwenyeezi Mungu amewapa radhi Waumini walipofungamana nawe . ١٨
chini ya mti, na alijua yaliyomo nyoyoni mwao. Basi akateremsha utulivu juu yao, na
.akawapa ushindi wa karibu

Na ngawira nyingi watakazozichukua na Mwenyeezi Mungu, Mwenye uwezo . ١٩
.Mwenye hekima

Mwenyeezi Mungu amekuahidini ngawira nyingi mtakazozichukua, kisha . ٢٠
akakuhimizieni haya, na akaizuia mikono ya watu isikufikieni, na ili iwe dalili (ya kheri)
.kwa Waumini na kukuongozeni njia iliyonyooka

Na (ushindi) mwingine hamjaweza kuupata, (ambao) Mwenyeezi Mungu . ٢١
.amekwisha uzunguka, na Mwenyeezi Mungu ni Muweza wa kila kitu

Na lau makafiri wangelipigana nanyi basi bila shaka wangeligeuza migongo, kisha .٢٢
.wasingelipata mlinzi wala msaidizi

Hiyo ndiyo) kawaida ya Mwenyeezi Mungu iliyotangulia zamani, hutapata) .٢٣
.mabadiliko katika kawaida ya Mwenyeezi Mungu

Nayeye ndiye aliyeizuia mikono yao kwenu, na mikono yenu kwao, katika bonde la .٢٤
Makka baada ya kukupeni ushindi

.juu yao, na Mwenyeezi Mungu anaona mnayoyatenda

Wao ndio, waliokufuru na wakakuzuilieni Msikiti Mtukufu, na wanyama wasifike .٢٥ mahala pake (pa kuchinjwa) na lau kama si waume waumini na wanawake waumini msiowafahamu kwamba mtawasaga bila kujua na kwa hiyo mtapata masikitiko kwa ajili yao, ili Mwenyeezi Mungu amwingize amtakaye katika rehema yake, Kama (Waumini na makafiri) wangelitengana lazima tungeliwaadhibu wale waliokufuru .adhabu iumizayo

Wale waliokufuru walipotia nyoyoni mwao hasira, hasira za kijinga, basi hapo .٢٦ Mwenyeezi Mungu aliteremsha utulivu wake juu ya Mtume wake na juu ya Waumini, na akawalazimisha neno la kumcha (Mwenyeezi Mungu), Mwenyeezi Mungu ni Mjuzi .wa kila kitu

Kwa hakika Mwenyeezi Mungu amemhakikishia Mtume wake ndoto yake ya haki. .٢٧ Lazima nyinyi mtaingia katika Msikiti Mtukufu inshaallah kwa salama, mkinyoa vichwa vyenu na mkipunguza nywele, hamtaogopa. na (Mwenyeezi Mungu) alijua .msiyoyajua, na kabla ya haya alikupeni ushindi ulio karibu

Yeye ndiye aliyemtuma Mtume wake kwa muongozo na kwa dini ya haki ili ishinde .٢٨ .dini zote, Mwenyeezi Mungu anatosha kuwa shahidi

Muhammad Mtume wa Mwenyeezi Mungu na walio pamoja naye ni (wenye nyoyo) .٢٩ imara mbele ya makafiri na wenye kuhurumiana wao kwa wao, utawaona wakiinama na wakisujudu wakitafuta fadhili za Mwenyeezi Mungu na radhi yake. Alama zao ni katika nyuso zao kwa athari ya kusujudu, huo ndio mfano wao katika Taurati, na mfano wao katika Injili: Kama mmea uliotoa matawi yake, kisha yakautia nguvu, ukawa mnene ukasimama sawa sawa juu ya shina lake ukawafurahisha walio upanda, ili awakasirishe makafiri kwa ajili yao. Mwenyeezi Mungu amewaahidi walioamini na kutenda mema katika

.wao msamaha na malipo makubwa

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۳۷۷

(۴۸) سوره فتح مدنی است و بیست و نه آیه دارد (۲۹)

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۷] ترجمه آیات به نام اللَّه که هم رحمان است و هم رحیم.

به درستی که ما برایت فتحی نمایان کردیم (۱).

تا خداوند آثار گناهانی که بدهکار مشرکین بودی (و به خاطر آن تو را مستحق آزار و شکنجه می دانستند) از دلهای آنان بزداید، چه گذشته ات و چه آینده ات را، و نعمت خود بر تو تمام نموده به سوی صراط مستقیم رهنمونت شود (۲).

و به نصرتی شکست ناپذیر یاریت کند (۳).

صفحه ی ۳۷۸

او همان خدایی است که سکینت و آرامش و قوت قلب را بر دلهای مؤمنین نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند، آری برای خدا همه رقم لشکر در آسمان ها و زمین هست و خدا مقتدری شکست ناپذیر و حکیمی فرزانه است (۴).

و نیز چنین کرد تا مردان و زنان مؤمن را به جناتی درآورد که از زیر آن نهرها جاری است جناتی که ایشان در آن جاودانه اند و گناهانشان را جبران کند که این در آخرت (نزد خدا) رستگاری عظیمی است (۵).

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا ظن بد می برند عذاب نموده گردونه عذاب بر سرشان گرداند، و خدا بر آنان خشم و لعنت کرد و جهنم را که بازگشتگاه بدی است برایشان آماده نمود (۶).

و خدای را لشکریانی در آسمان ها و زمین است و خدا، مقتدری شکست ناپذیر و حکیمی فرزانه است (۷).

بیان آیات [اشاره به مضامین سوره مبارکه فتح و انطباق آن با ماجرای صلح حدیبیه

مضامین آیات

این سـوره بـا فصول مختلفی که دارد انطبـاقش بر قصه صـلح حـدیبیه که در سـال شـشم از هجرت اتفـاق افتـاد روشن است، و همچنین بـا سایر وقایعی که پیرامون این قصه اتفاق افتاد،ماننـد داسـتان تخلف اعراب از شـرکت در این جنگ و نیز جلوگیری مشـرکین از ورود مسـلمانان به مکه، و نیز بیعتی که بعضـی از مسـلمانان در زیر درختی انجام دادنـد که تاریخ، تفصـیل آنها را آورده، و ما هم به زودی قسمتی از روایاتش را در بحث روایتی آینده- ان شاء اللَّه- می آوریم.

پس غرض سوره بیان منتی است که خدای تعالی به رسول خدا نهاده، و در این سـفر فتحی آشـکار نصیبش فرموده. و نیز منتی که بر مؤمنین همراه وی نهاده و مـدح شایانی است که از آنان کرده، و وعـده جمیلی است که به همه کسانی از ایشان داده که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند. و این سوره در مدینه نازل شده.

" إِنَّا فَتَحْنـا لَـكَ فَتْحاً مُبِیناً" این جمله در زمینه منت نهادن قرار دارد. و اگر مطلب را با کلمه" ان" و نسـبت دادن فتـح به نون عظمـت (نـا) و توصـیف آن به کلمه" مـبین" تاکیـد کرده، برای این است که نسـبت به این فتـح عنـایتی داشـته که بـا آن منت گذارده.

[توضیح و توجیه اینکه مقصود از فتح مبین در آیه:" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً" صلح حدیبیه است

و مراد از این" فتح" به طوری که قرائن کلام هم تایید می کند، فتحی است که خدا در صـلح حدیبیه نصـیب رسول خدا (ص) فرمود.

و توضیح اینکه: تمامی پیشرفتهایی که در این سوره اشاره ای به آنها

دارد، از روزی شروع شده که آن جناب از مدینه به سوی مکه بیرون رفت و سرانجام مسافرتش به صلح حدیبیه منتهی گردید، مانند منت نهادن بر رسول خدا (ص) و مؤمنین، و مدح مؤمنین، و خشنودیش از بیعت ایشان، و وعده جمیلی که به ایشان داده که در دنیا به غنیمت های دنیایی و در آخرت به بهشت می رساند، و مذمت عربهای متخلف که رسول خدا (ص) خواست آنان را به سوی جنگ حرکت دهد، ولی حاضر نشدند، و مذمت مشرکین در اینکه سد راه رسول خدا و همراهیان آن جناب از داخل شدن به مکه شدند، و مذمت منافقین و تصدیق خدا رؤیای رسول گرامیش را، و همچنین اینکه می فرماید:" او چیزهایی می داند که شما نمی دانید، و در پس این حوادث فتحی نزدیک قرار دارد" همه اینها اگر صریح نباشد نزدیک به صریح است که مربوط به خروج آن جناب از مدینه به سوی مکه که منتهی به صلح حدیبیه شد می باشد.

و اما اینکه این صلح فتحی مبین است که خدا به پیغمبرش روزی کرده، دقت در لحن آیات مربوط به این داستان، سرش را روشن می کند، چون بیرون شدن رسول خدا (ص) و مؤمنین به منظور حج خانه خدا، عملی بسیار خطرناک بود، آن قدر که امید برگشتن به مدینه عادتا محتمل نبود، و آیه" بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْلِيهِمْ أَبَداً" به همین معنا اشاره می کند، چون مسلمانان عده ای قلیل، یعنی هزار و چهار صد نفر بودند و با پای خود به طرف قریش می رفتند، قریشی که داغ جنگ بدر و احد و احزاب را از آنان در

دل دارنـد، قریشـی که دارای پیروانی بسـیارند و نیز دارای شوکت و قوتنـد، و مسـلمانان کجا می توانند حریف لشکر نیرومند مشرکین، آن هم در داخل شهر آنان باشند؟

و لیکن خـدای سـبحان مساله را به نفع رسول خدا (ص) و مؤمنین و به ضـرر مشـرکین تغییر داد، به طوری که مشـرکین به این مقدار راضـی شدند که برای مدت ده سال صلح کنند، با اینکه مؤمنین چنین امیدی از آنان نداشتند، ولی سرانجام چنین شد، و صلح کردند که مدت ده سال جنگ نداشته باشـند، و هر یک از قریش به طرف مسلمین رفت، و یا از طرف مسلمین به طرف قریش رفت، آزارش ندهنـد، و در امانش بداننـد. و نیز رسول خـدا (ص) آن سال را به مـدینه برگردد، و سال بعد به مکه وارد شـــــود، و مردم مکـــــــه، شـــــــهر را برای ســـــــه روز برای ایشــــــــان خـــــــالی کننـــــــــد.

و این سـرنوشت روشـنترین فتـح و پیروزی است که خـدا نصـیب پیامبرش کرد و مؤثرترین عامل برای فتح مکه در سال هشـتم هجری شـد، چون جمع کثیری از مشـرکین در این دو سال بین" صـلح و فتـح مکه" اسـلام آوردنـد، علاوه بر این، سال بعد از صلح، یعنی سال هفتم هجری، خیبر و قرای اطرافش را هم فتح کردند، و مسـلمانان شوکتی بیشتر یافتند، و دامنه اسـلام وسـعتی روشن یافت، و نفرات مسـلمین بیشتر شد، و آوازه شان منتشـر شد، و بلاد زیادی را اشغال کردند. آن گاه در سال هشتم رسول خدا (ص) برای فتح مکه حرکت کرد، در حالی که به جای هزار و چهار صد نفر در صلح حدیبیه، ده و یا دوازده

هزار نفر لشکر داشت.

بعضـی از مفسرین «۱» در بـاره" فتـح" گفته انـد: مراد از آن، فتـح مکه است، و معنـای" إِنَّا فَتَحْنـا لَکَ" این است که ما برایت مقدر کرده ایم که مکه را بعدها فتح کنی. اما این تفسیر با قرائن آیه نمی سازد.

بعضی «۲» دیگر گفته انـد: مراد از این فتـح، فتح خیبر است، و معنایش- بنا بر اینکه سوره در هنگام مراجعت رسول خدا (ص) از صلح حـدیبیه به مـدینه نازل شـده باشـد- این است که ما برایت مقدر کرده ایم که خیبر را فتح کنی. این تفسـیر نیز هماننـد تفسیر قبلی است.

بعضی «۳» دیگر گفته اند: مراد از" فتح" فتح معنوی است، که عبارت است از پیروزی بر دشمنان از نظر مستدل بودن منطق، و از نظر معجزات درخشـان و آشـکاری که کلمه حق به وسـیله آنها بر باطل غلبه کرد، و اسـلام به وسـیله آنها بر کفر غلبه یافت. این وجه هم هر چند در جای خود حرف بی اشکالی است، لیکن با سیاق آیات درست در نمی آید.

[شـرح مقصود از غفران ذنب متقدم و متاخر پیامبر (ص) در آیه:" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ ..." و ارتباط آن با فتح مبین

" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِـراطاً مُسْـتَقِیماً وَ یَنْصُـرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً" لام در کلمه" لیغفر" به طوری که از ظـاهر عبارت برمی آیـد لام تعلیل است، ظاهرش این است که غرض از این" فتـح مبین" عبارت است از" آمرزش تو نسبت به گناهان گذشته و آینده ات" و ما می دانیم که هیچ رابطه ای بین فتح مذکور با آمرزش گناهان

نیست و هیچ معنای معقولی برای تعلیل آن فتح به مغفرت به ذهن نمی رسد، پس چه باید کرد، و چطور آیه را معنا کنیم؟

(۱ و ۲ و ۳) مجمـــــــــــع البیـــــــــــان، ج ۹، ص ۱۰۹.

بعضی از مفسرین «۱» برای فرار از این اشکال گفته انـد:" لام" در جمله" لیغفر" در عین اینکه صـدای کسـره دارد لام قسـم است، و اصل آن" لیغفرن" بود که نون تاکیـد از آن حـذف شـده، و" راء" آن هم چنان به صـدای بالا باقی مانـده، تا بفهماند نون در اینجا حذف شده.

لیکن این سـخنی است غلط چون در میان عرب چنین اسـتعمالی سابقه ندارد و همچنین گفتار بعضی «۲» دیگر که برای فرار از اشـکال گفته اند: علت فتح، تنها آمرزش گناهان نیست، بلکه مجموع" آمرزش"،" اتمام نعمت"،" هدایت" و" نصـرت عزیز" علت است، پس منافات ندارد که یکی از آنها به خصوص، یعنی آمرزش گناهان فی نفسه علت فتح نباشد.

این حرف نیز بسـیار بی پایه است و هیچ ارزشـی ندارد، چون بخشش گناه نه علت فتح است و نه جزء علت و نه حتی به نوعی با مطالبی که بر آن عطف شـده ارتباط دارد تا بگوییم مساله آمرزش گناه با علل فتـح مخلوط شـده، پس هیـچ مصـححی برای اینکه به تنهایی علت معرفی شود، و نه برای اینکه با علل دیگر و ضمن آنها مخلوط شود نیست.

و کوتاه سـخن اینکه: این اشـکال خود بهترین شاهـد است بر اینکه مراد از کلمه" ذنب" در آیه شـریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست.

و نیز مراد از" مغفرت" معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب

در مقابل مخالفت نامبرده نیست، چون کلمه" ذنب" در لغت آن طور که از موارد استعمال آن استفاده می شود عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد، حال هر چه باشد. و مغفرت هم در لغت عبارت است از پرده افکندن بر روی هر چیز، ولی باید این را هم بدانیم که این دو معنا که برای دو لفظ" ذنب" و" مغفرت" ذکر کردیم (و گفتیم که متبادر از لفظ" ذنب" مخالفت امر مولوی است که عقاب در پی بیاورد، و متبادر از کلمه" مغفرت" ترک عقاب بر آن مخالفت است) معنایی است که نظر عرف مردمان متشرع به آن دو لفظ داده، و گر نه معنای لغوی ذنب همان بود که گفتیم عبارت است از هر عملی که آثار شوم داشته باشد، و معنای لغوی مغفرت هم پوشاندن هر چیز است.

حال که معنای لغوی و عرفی این دو کلمه روشن شد، می گوییم قیام رسول خدا به دعوت مردم، و نهضتش علیه کفر و وثنیت، از قبل از هجرت و ادامه اش تا بعد از آن، و

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۰.

(۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۰.

جنگهایی که بعد از هجرت با کفار مشرک به راه انداخت، عملی بود دارای آثار شوم، و مصداقی بود برای کلمه" ذنب" و خلاصه عملی بود حادثه آفرین و مساله ساز، و معلوم است که کفار قریش ما دام که شوکت و نیروی خود را محفوظ داشتند هرگز او را مشمول مغفرت خود قرار نمی دادند، یعنی از ایجاد دردسر برای آن جناب کوتاهی نمی کردند، و هرگز زوال ملیت و انهدام سنت و طریقه

خود را، و نیز خون هایی که از بزرگان ایشان ریخته شده، از یاد نمی بردند، و تا از راه انتقام و محو اسم و رسم پیامبر کینه های درونی خود را تسکین نمی دادند، دست بردار نبودند.

اما خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت، و در نتیجه گناهانی که رسول خدا (ص) در نظر مشرکین داشت پوشانید، و آن جناب را از شر قریش ایمنی داد.

پس مراد از کلمه" ذنب"- و خدا داناتر است- تبعات بد، و آثار خطرناکی است که دعوت آن جناب از ناحیه کفار و مشرکین به بار می آورد، و این آثار از نظر لغت ذنب است، ذنبی است که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می ساخت، هم چنان که موسی (ع) در جریان کشتن آن جوان قبطی خود را گناه کار قبطیان معرفی نموده می گوید:

" وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ" «۱» این معنای گناهان گذشته رسول خدا (ص) است گناهانی که قبل از هجرت کرده بود و اما گناهان آینده اش عبارت است از خونهایی که بعد از هجرت از صنادید قریش ریخت، و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت است از پوشاندن آنها، و ابطال عقوبت هایی که به دنبال دارد، و آن به این بود که شوکت و بنیه قریش را از آنان گرفت. مؤید این معنا جمله" وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ... وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً" است.

[وجوه متعددی که در بیان معنی و مفاد آیه فوق گفته شده است

این آن معنایی است که از آیه،

به ضـمیمه سیاق به نظر مـا رسـید، ولی مفسـرین مسـلک هـای مختلف دیگری دارنـد که هشت نظریه از آنهـا را در اینجـا می آوریم.

۱- مراد از ذنب رسول خدا گناهانی است که آن جناب کرد، و مراد از گناهان گذشـته گناهان قبل از بعثت، و مراد از گناهان آینده گناهان بعد از بعثت آن حضرت است «۲». بعضی دیگر گفته اند گناهان قبل از فتح مکه و بعد از آن است «۳».

---

(۱) سوره شعراء، آیه ۱۴.

(۲ و ۳) تفسـیر مجمـع البیـان، ج ۹، ص ۱۱۰.

این مسـلک در صورتی صحیح است که ما صدور معصیت از انبیاء را جائز بدانیم، و این خلاف دلیل قطعی از کتاب و سنت و عقل است، چون این ادله بر عصمت انبیاء (ع) دلالت دارند که بحثش در جلد دوم این کتاب و جاهایی دیگر گذشت.

علاوه بر این، اشکال نامربوط بودن آمرزش گناهان با فتح مبین به جای خود باقی است.

۲- مراد از مغفرت گناهـان گذشـته و آینـده، مغفرت گناهانی است که قبلا مرتکب شـده و آنچه که بعـدا مرتکب می شود. و منظور از مغفرت گناهـانی که هنوز مرتکب نشـده، وعـده به آن است، چون اگر بگوییم خود مغفرت منظور است، اشـکال می شود که گناه ارتکاب نشده مغفرت بردار نیست «۱».

اشـکال این وجه همان اشـکال وجه قبلی است، علاوه بر اینکه آمرزش گناهان بعدی مستلزم آن است که تکلیف از آن جناب برداشـته شـده باشـد، و این مخـالف نص صـریح کلام خـدای تعالی است، آن هم در آیاتی بسـیار، ماننـد آیه" إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ" «۲» و آیه" وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ"

«۳» و آیاتی دیگر که سیاقشان استثناء نمی پذیرد.

علاوه بر اینکه بعضـی از گناهان قابل آمرزش نیست، مانند شـرک به خدا، افتراء و دروغ بر او، استهزاء به آیات خدا، افساد در زمین، و هتک محارم. و آیه مورد بحث بطور مطلق فرموده: گناهان آینده ات را آمرزیده، پس باید این گونه گناهان برای آن جناب جائز باشد، و این معقول نیست که خدا بنده ای از بندگان خود را برای اقامه دینش و اصلاح زمین مبعوث کند آن وقت این پیغمـبر، همین که به نصـرت خـدا دعوتش ریشه کرد، و خـدا او را بر هر چه که خواست غلبه داد، اجـازه اش دهـد تمـامی اوامرش را مخالفت نموده، آنچه را که بنا کرده ویران سازد و آنچه را که اصـلاح کرده تباه کند، و به او بفرماید: هر چه بکنی من تو را می آمرزم و از هر دروغ و افـترایی که به من ببنـدی عفو می کنم، بـا اینکه عمـل آن پیغمبر خود دعوت و تبلیغ عملی است، این از نظر عقـل. و اما از نظر قرآن، آیه شـریفه" وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ، لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ " «۴» صریح در این است که چنین ایمنی به رسول خدا

---

(۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۰

(۲) ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس خدا را با دین خالص عبادت کن. سوره زمر، آیه ۲.

(۳) من مامور شده ام که اولین مسلمان باشم. سوره زمر، آیه ۱۲.

(۴) اگر پاره ای نسـبت های دروغ به ما ببندنـد با دست قـدرتمان او را می گیـریم، و رگ دلش را قطع می کنیم. سوره الحاقه، آیه ۴۴ و ۴۶.

(ص) داده نشده.

۳- مراد از مغفرت گناهـان گذشـته آن جناب، گناهان پـدر و مادرش آدم و حوا، و مراد از مغفرت گناهان آینـده اش آمرزش گناهان امت و به وسیله دعای آن جناب است «۱». اشکال این وجه همان اشکال وجه قبلی است.

۴- این کلام گفتاری است بر حسب فرض، هر چند که از نظر سیاق به نظر می رسد کلامی تحقیقی باشد نه فرضی، و معنایش این است که: تا خدا گناهان قدیمی و آینده ات را اگر گناهی داشته باشی بیامرزد «۲». اشکال این وجه این است که خلاف ظاهر آیه است و خلاف ظاهر دلیل می خواهد که ندارد.

۵- این کلام جنبه تعظیم و حسن خطاب دارد و معنای آن" غفر اللّٰه لک" می باشد هم چنان که چنین خطابی در آیه" عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ" «۳» آمده «۴». اشکال این وجه این است که در چنین خطابهایی معمولا لفظ دعاء به کار می برند- اینطور گفته اند.

۶- مراد از ذنب در حـق رسول خـدا (ص) ترک اولی است، یعنی مخـالفت اوامر ارشـادی، نه تمرد از امتثـال تکـالیف مولوی، چون انبیـاء بـا آن درجات قربی که دارنـد بر ترک اولی مؤاخـذه می شونـد، همانطور که دیگران بر معصیت های اصـطلاحی مؤاخذه می شوند، هم چنان که معروف است که" حسـنات الأبرار سیئات المقربین حسـنه نیکان نسبت به مقربین گناه شمرده می شود" «۵».

۷- وجهی است که جمعی از علمـای امامیه آن را پسـندیده انـد، و آن این است که مراد از مغفرت گناهان گذشـته آن جناب، گناهان گذشـته امت او، و مراد از گناهان آینـده اش گناهانی است که امتش بعـدها مرتکب می شوند و با شـفاعت آن جناب آمرزیده می شود و نسبت دادن

گناهان امت به آن جناب عیبی ندارد، چون شدت اتصال آن جناب با امت این را تجویز می کند «۶».

و این وجه و وجه قبلی اش از همه اشکالات گذشته سالم می باشند، لیکن اشکال بی ربط بودن مغفرت با فتح مکه یا حدیبیه به حال خود باقی است.

۸- پاسخی است که از سید مرتضی علم الهدی (رحمه اللَّه علیه) نقل شده که فرموده:

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۰- ۱۱۱.

(۳) خدا بیامرزدت چرا به آنان اجازه دادی. سوره توبه، آیه ۴۳.

(۴ و ۵ و ۶) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

کلمه" ذنب" مصدر است، و مصدر می تواند هم به فاعل خود اضافه شود و هم به مفعول خود، و در اینجا کلمه" ذنب" به مفعول خود اضافه شده، و مراد از" ذنب" گناهانی است که مردم نسبت به آن جناب روا داشتند، و نگذاشتند آن جناب وارد مکه شود، و مانع از ورود او به مسجد الحرام شدند. و بنا بر این، معنای آمرزش این گناه، نسخ احکام دشمنان آن جناب یعنی مشرکین است، می خواهد بفرماید: خداوند به وسیله فتح مکه و داخل شدنت در آن لکه ننگی که دشمنان می خواستند به تو بچسبانند زایل می سازد «۱».

و این وجه خیلی قریب الماخذ با وجهی است که ما ذکر کردیم، و عیبی هم ندارد، جز اینکه کمی با ظاهر آیه ناسازگار است.

در جمله" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ..." که بعد از جمله" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً" قرار گرفته، التفاتی از تکلم به غیبت به کار رفته، و شاید وجهش این باشد که از آنجا که حاصل مفاد سوره منت نهادن بر پیامبر

و مؤمنین بود، به اینکه فتح را نصیبشان کرد، و آرامش بر دلهایشان افکند، و یاریشان نمود، و سایر وعده هایی که به ایشان داد، در چنین زمینه ای مناسب بود نصرت دادن به پیغمبر و مؤمنین را به خدا نسبت دهد، چون نامبردگان، غیر خدا را نمی پرستیدند، و مشرکین، غیر خدا را به این امید که یاریشان کنند و هرگز نمی کردند می پرستیدند.

و اما اینکه چرا این سنت را در آیه اول با تعبیر" نا ما" ادا کرد، و فرمود:" ما برای تو فتح کردیم"، برای این بود که تعبیر به" ما" که به عظمت اشعار دارد، با ذکر فتح مناسب تر است و این نکته عینا در آیه" إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً ..." نیز جریان دارد.

" وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ"- بعضی از مفسرین «۲» گفته اند معنایش این است که: نعمت خود را هم در دنیا برایت تمام کند، و تو را بر دشمن غلبه داده بلند آوازه ات گرداند و دینت را رونق بخشد، و هم در آخرت تمام کند و درجه ات را بلند کند. بعضی «۳» دیگر گفته اند: یعنی نعمت خود را با فتح مکه و خیبر و طائف بر تو تمام کند.

" وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً"- بعضی «۴» گفته اند: یعنی تو را بر صراط مستقیم ثابت بدارد، صراطی که سالک خود را به سوی بهشت می کشاند. بعضی «۵» دیگر گفته اند، یعنی: تو را در تبلیغ احکام و اجرای حدود به سوی صراط مستقیم رهنمون شود.

" وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً"- بعضی «۶» در معنای" نصر عزیز" گفته اند: آن نصرتی

(۱ و ۲ و ۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۱

(۵) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶،

ص ۹۱.

(۶) مجمـــــــــــــــــــــــــــع البيـــــــــــــــــــــــــــان، ج ۹، ص ۱۱۱.

است که هیـچ جباری عنیـد و دشـمنی نیرومنـد نتوانـد کاری به ایشان بکند، و خدای تعالی چنین نصـرتی به رسول اسـلام داد، برای اینکه دین او را خلل ناپذیرترین ادیان کرد، و سلطنت او را عظیم ترین سلطنت قرار داد. بعضی «۱» گفته اند: مراد از نصر عزیز، آن نصـری است که در عـالم نمونه اش نادر و یا نایاب باشـد، و نصـرت خـدای تعالی نسـبت به پیامبر اسـلام همین طور بوده. و این معنا با مقایسه حال آن جناب در اول بعثت و با حال او در آخر ایام دعوتش روشن می شود.

دقت در سیاق این دو آیه بر اساس آن معنـایی که ما برای آیه" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَـدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَـأَخَّرَ" کردیـم، ایـن معنـا را بـه دست می دهـد که مراد از جمله" وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ" مقـدمه چینی و فراهم شـدن زمینه برای تمامیت کلمه توحید است، منظور این است که خداوند جو و افق را برای یک نصـرت عزیز برایت تصفیه می کند، و موانع آن را به وسـیله مغفرت گناهان گذشـته و آینده تو (به آن معنایی که ما کردیم) بر طرف می سازد." وَ یَهْدِیَکَ صِـراطاً مُسْتَقِیماً"- هدایت آن جناب بعد از تصـفیه جو برای پیشـرفت او، هدایت به سوی صـراط مسـتقیم است، چون این تصفیه سبب شد که آن جناب بعد از مراجعت از حدیبیه بتواند خیبر را فتح کند و سـلطه دین را در اقطار جزیره گسترش دهد، و در آخر، پیشـرفتش به فتح مکه و طائف منتهی گردد.

" وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً"- خدای تعالی آن

جناب را نصرت داد نصرتی چشمگیر، که یا کم نظیر و یا بی نظیر بود، چون مکه و طائف را برایش فتح کرد و اسلام را در سرزمین جزیره گسترش داد و شرک را ریشه کن و یهود را ذلیل و نصارای جزیره را برایش خاضع و مجوس ساکن در جزیره را برایش تسلیم نمود. و خدای تعالی دین مردم را تکمیل و نعمتش را تمام نمود و اسلام را برایشان دینی پسندیده کرد.

[مراد از" سکینت" و انزال آن بر قلوب مؤمنین

" هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ ..."

ظاهرا مراد از" سکینت" آرامش و سکون نفس و ثبات و اطمینان آن به عقائدی است که به آن ایمان آورده. و لذا علت نزول سکینت را این دانسته که:" لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ تا ایمانی جدید به ایمان سابق خود بیفزایند". در سابق در بحثی که راجع به سکینت در ذیل آیه" أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ" «۲» کردیم، گفتیم: این سکینت با روح

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۱

(۲) سوره بقره، آیه ۲۴۸.

ایمانی که در جمله" وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" «۱» آمده منطبق است.

بعضی «۲» گفته اند: سکینت به معنای رحمت است. بعضی «۳» دیگر گفته اند: عقل است. بعضی «۴» آن را به وقار و عصمتی معنا کرده اند که در خدا و رسولش هست. بعضی «۵» آن را به تمایل به سوی دینی که رسول خدا (ص) آورده معنا کرده اند.

بعضی «۶» گفته اند: سکینت نام فرشته ای است که در قلب مؤمن منزل می کند. بعضی «۷» گفته اند: چیزی است که سری مانند سر گربه دارد. و

همه اینها اقاویلی است بدون دلیل.

مراد از" انزال سکینت در قلوب مؤمنین" ایجاد آن است بعد از آنکه فاقد آن بودند، چون بسیار می شود که قرآن کریم خلقت و ایجاد را انزال می خواند، مثلا می فرماید:" وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ " «۸» و نیز" وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ " «۹»، و نیز" وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ " «۱۰»، و اگر خلقت و ایجاد را انزال خوانده، به این منظور بوده که به علو مبدء آن اشاره کند.

بعضی «۱۱» گفته اند: مراد از" انزال" اسکان و قرار دادن است، می گویند:" نزل فی مکان کذا فلانی در فلان مکان نازل شد" یعنی بار و بنه خود را در آنجا پیاده کرد.

لیکن این معنایی است که در کلام خدای تعالی معهود نیست، و یا اینکه موارد استعمال کلمه مذکور در کلام خدا بسیار است در هیچ جا به این معنا نیامده، و شاید باعث اینکه آقایان را وادار کرده این معنا را اختیار کنند این بوده که دیده اند کلمه" انزال" در آیه با حرف" فی" متعدی شده، ولی باید بدانند که آوردن کلمه" فی" به عنایت کلامیه ای بوده، یعنی در کلام این معنا رعایت شده که سکینت مربوط به دلها است، و در دلها مستقر می شود، هم چنان که در اثر رعایت واقع شدن سکینت در دلها، از جهت علو تعبیر کرده به" انزال"، هم در آیه مورد بحث و هم در آیه" فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ " «۱۲» از چنین وقوعی ______________________________

(۱) سوره مجادله، آیه ۲۲.

(۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷) تفسیر روح

المعانی، ج ۲۶، ص ۹۲.

(۸) از چارپایان هشت جفت برایتان نازل کرد. سوره زمر، آیه ۶.

(۹) ما آهن را نازل کردیم. سوره حدید، آیه ۲۵.

(۱۰) هیچ چیز نیست مگر اینکه خزینه هایش نزد ما است، و ما آن را نازل نمی کنیم مگر به اندازه ای معلوم. سوره حجر، آیه ۲۱.

(۱۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۲.

(۱۲) سوره توبه، آیه ۲۶.

تعبیر به انزال کرده است.

و مراد از اینکه فرمود: تا ایمان خود را زیاد کنند، شدت یافتن ایمان به چیزی است، چون ایمان بهر چیز عبارت است از علم به آن به اضافه التزام به آن، به طوری که آثارش در عملش ظاهر شود، و معلوم است که هر یک از علم و التزام مذکور، اموری است که شدت و ضعف می پذیرد، پس ایمان که گفتیم عبارت است از علم و التزام نیز شدت و ضعف می پذیرد.

پس معنای آیه این است که: خدا کسی است که ثبات و اطمینان را که لازمه مرتبه ای از مراتب روح است در قلب مؤمن جای داد، تا ایمانی که قبل از نزول سکینت داشت بیشتر و کامل تر شود.

گفتاری در باره ایمان و زیاد شدن آن [(بیان اینکه ایمان علم و عمل- با هم- است و شدت و ضعف ایمان ناشی از شدت و ضعف علم و عمل است)]

ایمان، تنها و صرف علم نیست، به دلیل آیات زیر که از کفر و ارتداد افرادی خبر می دهد که با علم به انحراف خود کافر و مرتد شدند، مانند آیه" إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی" «۱» و آیه" إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ

وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدى «۲» و آيه " وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ " «۳» و آيه " وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ " «۴»، پس بطورى كه ملاحظه مى فرماييد اين آيات، ارتداد و كفر و جحود و ضلالت را با علم جمع مى كند.

پس معلوم شد كه صرف علم به چيزى و يقين به اينكه حق است، در حصول ايمان كافى نيست، و صاحب آن علم را نمى شود مؤمن به آن چيز دانست، بلكه بايد ملتزم به مقتضاى علم خود نيز باشد، و بر طبق مؤداى علم عقد قلب داشته باشد، به طورى كه آثار عملى علم- هر چند فى الجمله- از وى بروز كند، پس كسى كه علم دارد به اينكه خداى تعالى، الهى است كه جز او الهى نيست، و التزام به مقتضاى علمش نيز دارد، يعنى در مقام انجام ______

(۱) كسانى كه بعد از روشن شدن راه هدايت برايشان باز هم پشت مى كنند. سوره محمد، آيه ۲۵.

(۲) آنان كه بعد از روشن شدن راه هدايت برايشان، باز كافر شدند و از راه خدا جلوگيرى كردند، و با رسول دشمنى ورزيدند. سوره محمد، آيه ۳۲.

(۳) آن را انكار كردند با اينكه به حقانيت آن يقين داشتند. سوره نمل، آيه ۱۴.

(۴) خدا در عين اينكه عالم بودند گمراهشان كرد. سوره جاثيه، آيه ۲۳.

______ صفحه ى ۳۸۹

مراسم عبوديت خود و الوهيت خدا بر مى آيد، چنين كسى مؤمن است، اما اگر علم مزبور را دارد، ولى التزام به آن را ندارد، و علمى كه علمش را بروز دهد و از عبوديتش خبر دهد ندارد چنين كسى عالم هست و مؤمن نيست.

و از اينجا

بطلان گفتار بعضی «۱» که ایمان را صرف علم دانسته اند، روشن می شود به همان دلیلی که گذشت. و نیز بطلان گفتار بعضی «۲» که گفته اند: ایمان همان عمل است، چون عمل با نفاق هم جمع می شود، و ما می بینیم منافقین که حق برایشان ظهوری علمی یافته، عمل هم می کنند، اما در عین حال ایمان ندارند.

و چون ایمان عبارت شد از علم به چیزی به التزام به مقتضای آن، به طوری که آثار آن علم در عمل هویدا شود، و نیز از آنجایی که علم و التزام هر دو از اموری است که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می پذیرد، ایمان هم که از آن دو تالیف شده قابل زیادت و نقصان و شدت و ضعف است، پس اختلاف مراتب و تفاوت درجات آن از ضروریاتی است که به هیچ وجه نباید در آن تردید کرد.

این آن حقیقتی است که اکثر علماء آن را پذیرفته اند، و حق هم همین است، دلیل نقلی هم همان را می گوید، مانند آیه مورد بحث که می فرماید: "لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ" و آیاتی دیگر. و نیز احادیثی که از ائمه اهل بیت (ع) وارد شده، و از مراتب ایمان خبر می دهد «۳».

[سخن کسانی که گفته اند: ایمان شدت و ضعف نمی پذیرد و عمل ربطی به ایمان ندارد و بیان ضعف و بی پایگی این سخن

ولی در مقابل این اکثریت عده ای هستند- مانند ابو حنیفه و امام الحرمین و غیر آن دو- که معتقدند ایمان شدت و ضعف نمی پذیرد و استدلال کرده اند به اینکه ایمان نام آن تصدیقی است که به حد جزم و قطع رسیده باشد و جزم و قطع کم

و زیاد بردار نیست، و صاحب چنین تصـدیقی اگر اطاعت کنـد، و یا گناهان را ضـمیمه تصـدیقش سازد، تصدیقش تغییر نمی کند «۴».

آن گـاه آیاتی که خلاف گفته آنان را می رسانـد تاویل کرده گفته انـد: منظور از زیادی و کمی ایمان زیادی و کمی عـددی است، چون ایمان در هر لحظه تجدید می شود، و در مثل پیامبر ایمانهایش پشت سر هم است، و آن جناب حتی یک لحظه هم از برخورد با ایمانی نو فارغ نیست، به خلاف دیگران که ممکن است بین دو ایمانشان فترتهای کم و زیادی فاصله شود.

(۱ و ۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۲ و ۹۳.

(۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲.

(۴) و شاید این نظریه را بدین جهت اظهار کرده اند که اعمال خلاف سـلاطین و خلفاء را توجیه نموده آنان را هم چنان مؤمن معرفی کننـد. (مـترجم).

پس ایمان زیاد یعنی ایمانهایی که فاصله در آنها اندک است، و ایمان کم یعنی ایمانهایی که فاصله در بین آنها زیاد است.

و نیز ایمان یک کثرت دیگر هم دارد و آن کثرت چیزهایی است که ایمان متعلق به آنها می شود، و چون احکام و شرایع دین تـدریجا نازل می شـده، مؤمنین هم تـدریجا به آنها ایمان پیدا می کردند، و ایمانشان هر لحظه از نظر عدد بیشتر می شده، پس مراد از زیاد شدن ایمان، زیاد شدن عدد آن است «۱».

ولی ضـعف این نظریه بسـیار روشن است. امـا اینکه اسـتدلال کردنـد که" ایمان نام تصـدیق جزمی است" قبول نـداریم، برای اینکه اولا گفتیم که ایمان نام تصدیق جزمی توأم با التزام است، مگر آنکه مرادشان از تصدیق، علم به التزام باشد. و ثانیا

اینکه گفتند" این تصدیق زیادی و کمی ندارد" ادعایی است بدون دلیل، بلکه عین ادعاء را دلیل قرار دادن است، و اساسش هم این است که ایمان را امری عرضی دانسته، و بقاء آن را به نحو تجدد امثال پنداشته اند، و این هیچ فایده ای برای اثبات ادعایشان ندارد، برای اینکه ما می بینیم بعضی از ایمانها هست که تندباد حوادث تکانش نمی دهد، و از بینش نمی برد، و بعضی دیگر را می بینیم که به کمترین جهت زایل می شود، و یا با سست ترین شبهه ای که عارضش می شود از بین می رود، و چنین اختلافی را نمی شود با مساله تجدد امثال و کمی فترت ها و زیادی آن، تعلیل و توجیه کرد، بلکه چاره ای جز این نیست که آن را مستند به قوت و ضعف خود ایمان کنیم، حال چه اینکه تجدد امثال را هم بپذیریم یا نپذیریم.

علاوه بر این، مساله تجدد امثال در جای خود باطل شده.

و اینکه گفتند" صاحب تصدیق، چه اطاعت ضمیمه تصدیقش کند و چه معصیت، اثری در تصدیقش نمی گذارد" سخنی است که ما آن را نمی پذیریم، برای اینکه قوی شدن ایمان در اثر مداومت در اطاعت، و ضعیف شدنش در اثر ارتکاب گناهان چیزی نیست که کسی در آن تردید کند، و همین قوت اثر و ضعف آن کاشف از این است که مبدء اثر قوی و یا ضعیف بوده، خدای تعالی هم می فرماید:" إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" «۲» و نیز فرموده:" ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ" «۳».

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۳.

(۲) کلمه طیبه به سوی او بالا می رود، و عمل

صالح در بالا بردنش مؤثر است. سوره فاطر، آیه ۱۰.

(۳) سرانجام عاقبت آنهایی که زشتی ها را مرتکب شدند این شد که به آیات خدا تکذیب و استهزاء کنند. سوره روم، آیه ۱۰.

و اما اینکه آیات داله بر زیاد و کم شدن ایمان را تاویل کردند، تاویلشان درست نیست، برای اینکه تاویل اولشان این بود که ایمان زیاد، آن ایمانهای متعددی است که بین تک تک آنها فترت و فاصله زیادی نباشد، و ایمان اندک ایمانی است که عددش کم و فاصله بین دو عدد از آنها زیاد باشد، و این تاویل مستلزم آن است که صاحب ایمان اندک در حال فترت هایی که دارد کافر و در حال تجدد ایمان مؤمن باشد، و این چیزی است که نه قرآن با آن سازگار است و نه در سراسر کلام خدا چیزی که مختصر اشعاری به آن داشته باشد دیده می شود.

و اگر خدای تعالی فرموده:" وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ " «۱» هر چند ممکن است به دو احتمال دلالت کند، یکی اینکه ایمان خودش شدت و ضعف بپذیرد- که نظر ما همین است- و یکی هم اینکه چنین دلالتی نداشته باشد، بلکه دلالت بر نفی آن داشته باشد. الا اینکه دلالت اولیش قوی تر است، برای اینکه مدلولش این است که مؤمنین در عین حال ایمانشان، مشرکند، پس ایمانشان نسبت به شرک، محض ایمان است، و شرکشان نسبت به ایمان محض شرک است، و این همان شدت و ضعف پذیری ایمان است.

و تاویل دومشان این بود که زیادی و کمی ایمان و کثرت و قلت آن بر حسب قلت و کثرت احکام

نازله از ناحیه خدا است، و در حقیقت صفتی است مربوط به حال متعلق ایمان، و علت زیادی و کمی، ایمان است نه خودش. و این صحیح نیست، زیرا اگر مراد آیه شریفه "لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ" این بود، جا داشت این نتیجه را نتیجه تشریع احکامی زیاد قرار بدهد، نه نتیجه انزال سکینت در قلوب مؤمنین- دقت فرمایید.

بعضی «۲» دیگر زیادت ایمان در آیه را حمل بر زیادی آثار آن که همان نورانیت قلب است کرده اند. این وجه نیز خالی از اشکال نیست، چون کمی و زیادی اثر بخاطر کمی و زیادی مؤثر است، و معنا ندارد ایمان قبل از سکینت که با ایمان بعد از سکینت از هر جهت مساوی است، اثر بعد از سکینتش بیشتر باشد.

بعضی «۳» هم گفته اند: ایمانی که در آیه شریفه کلمه "مع" بر سرش در آمده ایمان فطری است، و ایمان قبلیش ایمان استدلالی است، و معنای جمله این است: ما بر دلهایشان سکینت نازل کردیم تا ایمانی استدلالی بر ایمان فطری خود بیفزایند. این توجیه هم درست ______________

(۱) اکثرشان به خدا ایمان ندارند مگر اینکه مشرک هم هستند. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

(۲) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۳.

(۳) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۴.

نیست، برای اینکه هیچ دلیلی نیست که بر آن دلالت کند. علاوه بر این، ایمان فطری هم ایمانی استدلالی است، و متعلق علم و ایمان به هر حال امری نظری است نه بدیهی.

بعضی «۱» دیگر- مانند فخر رازی- گفته اند: نزاع در اینکه آیا ایمان زیادت و نقص می پذیرد یا نه، نزاعی است لفظی، آنهایی که می گویند نمی پذیرد، اصل ایمان را می گویند،

یعنی تصدیق را، و درست هم می گویند، چون تصدیق زیاده و نقصان ندارد و مراد آنهایی که می گویند: می پذیرد، منظورشان سبب کمال ایمان است، یعنی اعمال صالح که اگر زیاد باشد ایمان کامل می شود، و الا نه، و درست هم هست، و شکی در آن نیست.

لیکن این حرف به سه دلیل باطل است: اول اینکه خلط است بین تصدیق و ایمان، و حال آنکه گفتیم ایمان صرف تصدیق نیست، بلکه تصدیق با التزام است.

و دوم اینکه این نسبتی که به دسته دوم داد که منظورشان شدت و ضعف اصل ایمان نیست بلکه اعمالی است که مایه کمال ایمان است، نسبتی است ناروا، برای اینکه این دسته شدت و ضعف را در اصل ایمان اثبات می کنند، و معتقدند که هر یک از علم و التزام به علم که ایمان از آن دو مرکب می شود، دارای شدت و ضعف است.

سوم اینکه پای اعمال را به میان کشیدن درست نیست، زیرا نزاع در یک مطلب غیر از نزاع در اثری است که باعث کمال آن شود، و کسی در این که اعمال صالح و طاعات، کم و زیاد دارد، و حتی با تکرار یک عمل زیاد می شود نزاعی ندارد.

[معنای اینکه فرمود: جنود آسمان ها و زمین از آن خدا است

" وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ "- کلمه" جند" به معنای جمع انبوهی از مردم است که غرضی واحد، آنان را دور هم جمع کرده باشد، و به همین جهت به لشکری که می خواهند یک ماموریت انجام دهند" جند" گفته می شود. و سیاق آیه شهادت می دهد که مراد از جنود آسمانها، و زمین، اسبابی است که در عالم دست

در کارند، چه آنهایی که به چشم دیده می شوند، و چه آنهایی که دیده نمی شوند. پس این اسباب واسطه هایی هستند بین خدای تعالی و خلق او، و آنچه را که او اراده کند اطاعت می کنند، و مخالفت نمی ورزند.

و آوردن جمله مورد بحث بعد از جمله" هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ ..." برای این است که دلالت کند بر اینکه همه اسباب و عللی که در عالم هستی است از آن خدا است، پس او می تواند هر چه را بخواهد به هر چه که خواست برساند، و چیزی نیست که بتواند بر اراده او

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۳.

غالب شود، برای اینکه می بینیم زیاد شدن ایمان مؤمنین را به انزال سکینت در دلهای آنان مستند می کند.

" وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً"- یعنی خدا جانبی منیع دارد، به طوری که هیچ چیزی بر او غالب نمی شود. و در عملش متقن و حکیم است و هیچ عملی جز به مقتضای حکمتش نمی کند. و این جمله بیانی است تعلیلی برای جمله" وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ" هم چنان که بیان تعلیلی برای جمله" هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ ..." نیز هست. پس گویا فرموده: سکینت را برای زیاد شدن ایمان مؤمنین نازل کرد، و می تواند نازل کند، چون تمامی اسباب آسمانها و زمین در اختیار او است، چون او عزیز و حکیم علی الاطلاق است.

[بیان

" لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ..."

این آیه تعلیلی دیگر برای انزال سکینت در قلوب مؤمنین است، البته تعلیلی است به حسب معنا، هم چنان که جمله" لِیَزْدادُوا إِیماناً" تعلیلی است به حسب لفظ، گویا فرموده:

اگر مؤمنین

را اختصاص داد به سکینت و دیگران را از آن محروم کرد، برای این بود که ایمان آنان اضافه شود. و حقیقت این اضافه شدن این است که آنـان را داخل بهشت و کفار را داخل دوزخ کنـد. پس جمله" لیـدخل" یا بـدل از جمله" لیزدادوا ..." است، و یا عطف بیان آن.

و در اینکه متعلق لام در" لیـدخل" چیست؟ مفسـرین اقوال دیگری دارند، مثل اینکه متعلق باشد به جمله" فتحنا" «۱» یا جمله" یزدادوا" «۲» یا به همه مطالب قبل «۳» و از این قبیل اقوالی که فایده ای در نقل آنها نیست.

و اگر مؤمنات را در آیه، ضـمیمه مؤمنین کرد برای این است که کسی توهم نکند بهشت و تکفیر گناهان مختص مردان است، چون آیه در سـیاق سـخن از جهاد است، و جهاد و فتـح بدست مردان انجام می شود، و به طوری که گفته اند: در چنین مقامی اگر کلمه مؤمنات را نمی آورد، جای آن توهم می بود.

و ضـمیر در" خالدین" و در" يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ" هم به مؤمنین برمی گردد و هم به مؤمنات و اگر تنها ضمیر مذکر آورد به خاطر تغلیب است.

و جمله" وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً" بیان این معنا است که دخول در چنین حیاتی سـعادت حقیقی است، و شکی هم در آن نیست، چون نزد خدا هم سعادت حقیقی است و او جز حق نمی گوید.

(۱ و ۲ و ۳) روح المعـانی، ج ۲۶، ص ۹۴.

" وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ ..."

این جمله عطف است بر جمله" یدخل"، به همان معنایی که گذشت. و اگر منافقین و منافقات را قبل از مشرکین

و مشركات آورد، براى اين است كه خطر آنها براى مسلمانان از خطر اينها بيشتر است، و چون عذاب اهل نفاق سخت تر از عذاب اهل شرك است، هم چنان كه فرمود:" إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ منافقين در پايين ترين نقطه آتش قرار دارند".

" الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ"- كلمه" سوء"- به فتحه سين و سكون واو- مصدر و به معناى قبح است، به خلاف كلمه" سوء"- به ضم سين- كه اسم مصدر است، و ظن سوء همان است كه خيال مى كردند خدا نمى تواند رسول خود را يارى كند. بعضى «۱» هم گفته اند:

ظن سوء اعم از آن و از ساير پندارهاى زشت از قبيل شرك و كفر است.

" عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ"- نفرينى است بر منافقين، و يا حكمى است كه خداى تعالى عليه آنان رانده. مى فرمايد:" به زودى گردونه بلاء كه مى گردد تا هر كه را مى خواهد هلاك و عذاب كند، بر سرشان بچرخد، و يا به زودى مى چرخد.

" وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ"- اين جمله عطف است بر جمله" عَلَيْهِمْ دائِرَةُ ..."، و جمله" و ساءت مصيرا" بيان بدى بازگشتگاه آنان است، هم چنان كه جمله" وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً" در آيه قبلى بيان خوبى بازگشتگاه اهل ايمان بود.

" وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ" معناى اين جمله در سابق گذشت، و ظاهرا مى خواهد مضمون دو آيه را تعليل كند، يعنى آيه" لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ... وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ"، طبق همان بيانى كه در نظير اين آيه كه مساله انزال سكينت در قلوب مؤمنين را تعليل مى كرد آورديم.

بعضى از مفسرين «۲» گفته اند: مضمون اين

جمله تنها مربوط به آیه اخیر است، پس تهدیدی است برای منافقین و مشرکین، و می فرماید: شما در قبضه قدرت خدا هستید، و خدا از شما انتقام خواهد گرفت. ولی وجه اول روشن تر است.

بحث روایتی [روایاتی پیرامون ماجرای صلح حدیبیه و نزول آیات:" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً ..."]

در تفسیر قمی در ذیل جمله" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً" می گوید: پدرم از ابن ابی ________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۴

(۲) روح المعـــــــــانی، ج ۲۶، ص ۹۵

عمیر از ابن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: سبب نزول این آیه و این فتح چنان بود که خدای عز و جل رسول گرامی خود را در رؤیا دستور داده بود که داخل مسجد الحرام شود و در آنجا طواف کند، و با سر تراشان سر بتراشد. و رسول خدا (ص) این مطلب را به اصحاب خود خبر داد، و دستور داد تا با او خارج شوند.

همین که به ذو الحلیفه (مسجد شجره) رسیدند، احرام عمره بسته، و قربانی با خود حرکت دادند، رسول خدا (ص) هم شصت و شش قربانی با خود حرکت داد، در حالی که به احرام عمره تلبیه گفتند، و قربانیان خود را با جل و بی جل حرکت دادند.

از سوی دیگر وقتی قریش شنیدند که آن جناب به سوی مکه روان شده، خالد بن ولید را با دویست سواره فرستادند، تا بر سر راه آن جناب کمین بگیرد، و منتظر رسیدن آن جناب باشد. خالد بن ولید از راه کوهستان پا به پای لشکر آن جناب می آمد. در این بین رسول خدا (ص) و اصحابش به نماز ظهر

ایستادند، بلال أذان گفت، و رسول خدا (ص) به نماز ایستاد. خالد بن ولید به همراهان خود گفت: اگر همین الان به ایشان که سرگرم نمازند بتازیم همه را از پای در خواهیم آورد. چون من می دانم که ایشان نماز را قطع نمی کنند، و لیکن بهتر است که در این نماز حمله نکنیم، صبر کنیم تا نماز دیگرشان برسد که از نور چشمشان بیشتر دوستش می دارند، همین که داخل آن نماز شدند حمله می کنیم در این بین جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد، و دستور نماز خوف را آورد که می فرماید:" وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ ...".

امام صادق (ع) می فرماید: فردای آن روز رسول خدا (ص) به حدیبیه رسید، و آن جناب در بین راه اعرابی را که می دید دعوت می کرد تا به آن جناب بپیوندند، ولی احدی به وی نپیوست، و از در تعجب می گفتند: آیا محمد و اصحابش انتظار دارند داخل حرم شوند با اینکه قریش با ایشان در داخل شهرشان نبرد کرده و به قتلشان رساندند و ما یقین داریم که محمد و اصحابش هرگز به مدینه برنمی گردند ... «۱».

و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده که: گفت رسول خدا (ص) به عزم مکه بیرون آمد، همین که به حدیبیه رسید شترش ایستاد، و هر چه به حرکت وادارش کرد قدم از قدم برنداشت و در عوض زانو به زمین زد. اصحابش پیشنهاد کردند ناقه را بگذار و برویم، فرمود: آخر این حیوان چنین عادتی نداشت، قطعا همان خدا که فیل (ابرهه)

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۹.

را از حرکت بازداشت، این حیوان را

بازداشته.

آن گـاه عمر بن خطـاب را احضـار کرد تا او را به سوی مکه بفرسـتد، تا از اهل مکه اجازه ورود به مکه را بگیرد، و در ضـمن خودش در آنجا مراسم عمره را انجام داده قربانیش را ذبـح کند. عمر عرضه داشت من در مکه یک دوست دلسوز ندارم، و از قریش بیمنـاکم، چون خودم بـا آنـان دشـمنم، و لیکن به نزد مردی راهنمـایی می کنم که در مکه خواهان دارد، و در نظر اهل مکه عزیزتر از من است، و او عثمان بن عفان است. رسول خدا (ص) تصدیق کرد.

لا جرم عثمان را احضار نموده نزد ابی سـفیان و اشـراف مکه فرسـتاد تا به آنان اعلام بدارد: پیامبر به منظور جنگ نیامده، بلکه تنهـا منظورش زیارت خانه خـدا است، چون خانه خـدا در نظر آن جناب بسـیار بزرگ است. قریش وقتی عثمان را دیدنـد نزد خود نگه داشتند، و نگذاشتند نزد رسول برگردد.

از سوی دیگر به رسول خـدا (ص) و به مسـلمانان رساندنـد که عثمان کشـته شده، فرمود: حال که چنین است ما از اینجا تکان نمی خوریم تـا بـا این مردم بجنگیم، آن گـاه مردم را دعوت کرد تـا بـار دیگر بـا او بیعت کننـد، خودش از جای برخاست نزد درختی که آنجا بود رفت، و به آن تکیه کرد و مردم با او بر این پیمان بیعت کردند، که با مشرکین بجنگند و فرار نکنند.

عبد اللَّه بن مغفل می گوید: من آن روز بالای سـر رسول خدا (ص) ایسـتاده بودم، و شاخه ای از چوب سمره در دستم بود که مردم را از پیرامون آن جناب دور می کردم، تا یکی یکی بیعت کنند، و در

آن روز نفرمود بر سر جان با من بیعت کنید، بلکه فرمود بر این بیعت کنید که فرار نکنید.

زهری و عروه بن زبیر و مسور بن مخرمه، در روایتی گفته اند: رسول خدا (ص) از مدینه بیرون آمد و حدود هزار و چند نفر از اصحابش با او بودند، تا به ذو الحلیفه رسیدند. در آنجا رسول خدا (ص) حسب معمول در حج قران و افراد کفش پاره ای به گردن قربانی های خود انداخت، و کوهان بعضی از آنها را خون آلود ساخت و به نیت عمره احرام بست و شخصی از قبیله خزاعه را که در جنگها پیشقراول او بود پیشاپیش فرستاد تا از قریش خبر گرفته وی را آگاه سازد.

و هم چنان پیش می رفت تا گودال اشطاط که در نزدیکی غسفان است رسید. در آنجا پیشقراول خزاعی خدمتش رسیده عرضه داشت: من فامیل کعب بن لوئی و عامر بن لوئی را

صفحه ی ۳۹۷

دیدم که داشتند در اطراف، لشکر جمع می کردند، مثل اینکه بنا دارند با تو به جنگ برخیزند، و برمی خیزند و از رفتن به مکه جلوگیری می کنند. حضرت لشکر را دستور داد هم چنان پیش برانند. لشکر به راه خود ادامه داد تا آنکه در بین راه رسول خدا (ص) فرمود: طلیعه لشکر دشمن به سرکردگی خالد بن ولید در غمیم است شما به طرف دست راست خود حرکت کنید.

لشکر هم چنان پیش رفت تا به ثنیه رسید، در آنجا شتر رسول خدا (ص) زانو به زمین زد، و برنخاست. رسول خدا (ص) فرمود ناقه قصواء خسته نشده بلکه مانعی او را از حرکت جلوگیر شده، همان کسی که فیل ابرهه را جلوگیر شد.

آن

گاه فرمود: به خدا سوگند هیچ پیشنهادی که در آن رعایت حرمت های خدا شده باشد به من ندهند مگر آنکه می پذیرم. آن گاه شتر راهی کرد شتر از جای خود برخاست.

می گویند رسول خدا (ص) مسیر را عوض کرد و پیش راند، تا رسید به بلندی حدیبیه کنار گودالی آب که مردم در آن دست می زدند و ترشح می کردند، و نمی شد از آن استفاده کرد. مردم از عطش شکایت کردند، رسول خدا (ص) یک چوبه تیر از تیردان خود کشید و فرمود: این را در آب آن چاه بیندازید، و به خدا سوگند چیزی نگذشت که آب چاه جوشیدن گرفت، و آبی گوارا بالا آمد تا همه لشکریان سیراب شدند.

در همین حال بودند که بدیل بن ورقاء خزاعی با جماعتی از قبیله خزاعه که همگی مبلغین اسلام و مامورین رسول خدا (ص) بودند که در سرزمین تهامه مردم را با نصیحت به اسلام دعوت می کردند از راه رسید، و عرضه داشت من فامیل کعب بن لوئی و عامر بن لوئی را دیدم که علم و کتل معروف به عوذ المطافیل هم با خود داشتند و بنا داشتند با تو کارزار کنند، و نگذارند داخل خانه خدا شوی. حضرت فرمود: ما برای جنگ با آنان نیامده ایم، بلکه آمده ایم عمل عمره انجام دهیم، و قریش هم خوبست دست از ستیز بردارند، برای اینکه جنگ آنها را از پای در آورده و خسارت زیادی برایشان بار آورده، و من حاضرم اگر بخواهند مدتی مقرر کنند که ما بعد از آن مدت عمره بیاییم، و با مردم خود برگردیم، و اگر خواستند مانند سایر مردم به دین اسلام درآیند، و

اگر این را هم نپذیرند پیداست که هنوز سر ستیز دارند، و به آن خدایی که جانم به دست او است، بر سر دعوتم آن قدر قتال کنم که تا رگهای گردنم قطع شود و یا خدای سبحان مقدر دیگری اگر دارد انفاذ کند. بدیل گفت: من گفتار شما را به ایشان ابلاغ می کنم.

بدیل این را گفت و به سوی قریش روانه شد، و گفت من از نزد این مرد می آیم، او چنین و چنان می گوید. عروه بن مسعود ثقفی گفت: او راه رشدی به شما قریش پیشنهاد می کند، پیشنهادش را بپذیرید و اجازه بدهید من بدیدنش بروم. قریش گفتند: برو. عروه نزد رسول خدا (ص) آمد و با او گفتگو کرد. رسول خدا (ص) همان مطالبی را که به بدیل فرموده بود بیان کرد.

عروه در این هنگام گفت: ای محمد اگر در این جنگ پیروز شوی تازه اهل شهر و فامیل خودت را نابود کرده ای و آیا هیچ کس را سراغ داری که قبل از تو در عرب چنین کاری را با فامیل خود کرده باشد؟ و اگر طوری دیگر پیش آید یعنی فامیل تو غلبه کنند، من قیافه هایی در لشکرت می بینم که از سر و رویشان می بارد که در هنگام خطر پا به فرار بگذارند. ابو بکر گفت ساکت باش آیا ما از جنگ فرار می کنیم، و او را تنها می گذاریم؟

عروه پرسید: این مرد کیست؟ فرمود: ابو بکر است. گفت به آن خدایی که جانم در دست او است، اگر نبود یک عمل نیکی که با من کرده بودی، و من هنوز تلافیش را در نیاورده ام، هر آینه پاسخت را

می دادم.

راوی می گوید: سپس عروه بن مسعود شروع کرد با رسول خدا (ص) گفتگو کردن، هر چه می گفت دستی هم به ریش رسول خدا (ص) می کشید. مغیره بن شعبه در آنجا بالای سر رسول خدا (ص) ایستاده بود، و شمشیری هم در دست و کلاهخودی بر سر داشت، وقتی دید عروه مرتب دست به ریش آن جناب می کشد، با دسته شمشیر به دست عروه می زد، و می گفت دست از ریش رسول خدا (ص) پس بکش و گر نه دیگر دستت به طرف تو بر نمی گردد (یعنی دستت را قطع می کنم). عروه پرسید: این کیست؟ فرمود: مغیره بن شعبه است. عروه گفت:

ای حیله باز تو همان نیستی که خود من در اجرای حیله هایت کمک می کردم؟

راوی می گوید: مغیره در جاهلیت با یک عده طرح دوستی ریخت، و در آخر همه آنها را به نامردی کشت، و اموالشان را تصاحب کرد، آن گاه نزد رسول خدا آمد و اموال را هم آورد که می خواهم مسلمان شوم. حضرت فرمود: اسلامت را قبول می کنیم، و اما اموالت را نمی پذیریم، چون با نیرنگ و نامردی به دست آورده ای.

آن گاه عروه شروع کرد با گوشه چشم اصحاب آن جناب را وارانداز کردن، و دید که وقتی رسول خدا (ص) دستوری می دهد اصحابش در امتثال آن دستور از یکدیگر پیشی می گیرند، چون وضو می گیرد بر سر ربودن قطرات آب وضویش با یکدیگر نزاع

می کنند، و وقتی می خواهند با یکدیگر حرف بزنند آهسته صحبت می کنند، و از در تعظیم زیر چشمی به او می نگرند، و برویش خیره شده و تند نگاه نمی کنند.

می گوید عروه نزد قریش برگشت و گفت: ای مردم! به خدا سوگند من

به محضـر و دربار سـلاطین بار یافته ام، دربار قیصر و کسری و نجاشی رفته ام، به همان خدا سوگند که هیچ پادشاهی تا کنون ندیده ام که مردمش او را مانند اصـحاب محمد تعظیم کنند. وقتی دسـتوری می دهد، بر سر امتثال دستورش از یکدیگر سبقت می گیرند، و چون وضو می گیرد، برای ربودن آب وضویش یکدیگر را می کشـند، و چون می خواهند صـحبت کنند صدای خـود را پـایین آورده آهسـته تکلـم می کننـد، و هرگز به رویش خیره نمی شونـد، اینقـدر او را تعظیم می کننـد. و او پیشـنهاد درستی با شما دارد پیشنهادش را بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت: بگذارید من نزد او بروم، گفتند: برو. وقتی آن مرد به اصـحاب محمد نزدیک شد، رسول خدا (ص) به اصـحابش فرمود این که می آید فلانی است، و از قبیله ای است که قربانی کعبه را احترام می کنند شـما قربانی های خود را بسویش ببرید، وقتی بردند و صدا به لبیک بلند کردند. او گفت: سبحان اللّه! سزاوار نیست این مردم را از خانه کعبه جلوگیری کنند.

مردی دیگر در بین قریش برخـاست و گفت: اجـازه دهیـد من نزد محمـد روم. نـام این مرد مکرز بن حفص بـود. گفتنـد: برو. همین که مکرر نزدیک رسول خدا (ص) رسـید حضرت فرمود: این که می آید مکرز است، مردی است تاجر و بی حیا. مکرز شروع کرد با رسول خدا (ص) صـحبت کردن، و در بینی که صحبت می کرد، سهیل بن عمرو هم از طرف دشمن جلو آمد، و رسول خدا (ص) از نام او تفال زد، و فرمود: امر شما سهل شد، بیا بین ما و خودت عهدنامه ای بنویس.

آن گاه رسول خدا (ص) علی ابن ابی طالب (ع)

را صـدا زد، و به او فرمود: بنویس بسم اللّٰه الرحمن الرحیم. سـهیل گفت: به خـدا سوگنـد من نمی دانم رحمان چیست؟ و لـذا بنویسـید" باسـمک اللهم" مسـلمانان گفتند: نه به خدا سوگند نمی نویسـیم، مگر همان بسم اللّٰه الرحمن الرحیم را. رسول خدا (ص) فرمود: یا علی بنویس باسـمک اللهم. این نامه حکمی است که محمـد رسول خدا (ص) رانده. سـهیل گفت اگر ما تو را رسول خـدا می دانستیم، که از ورودت به خـانه خـدا جلوگیر نمی شـدیم، و بـا تو جنگ نمی کردیم، بایـد کلمه رسول اللّٰه را پـاک کنیـد، و بنویسـید ایـن نـامه حکمی اسـت کـه محمـد بـن عبـد اللّٰه رانـده. حضـرت فرمود: مـن رسـول خـدا هسـتم

هر چنـد که شـما تکذیبم کنید. آن گاه به علی (ع) فرمود: یا علی کلمه رسول اللّٰه را محو کن علی عرضه داشت: یا رسول اللّٰه دستم برای پاک کردن آن بفرمانم نیست. رسول خدا نامه را گرفت و خودش کلمه" رسول اللّٰه" را محو کرد.

آن گاه فرمود بنویس: این نوشته معاهده ای است که محمد بن عبد اللّٰه با عبد اللّٰه سهیل بن عمرو می بندد، و بر این معنا صلح کردنـد کـه تـا ده سـال دیگر در بیـن طرفین جنگی نباشـد، و مردم در بین هر دو طرف ایمن باشـند، و از آزار یکـدیگر دسـت بردارند. و نیز بر این معنا صـلح کردند که هر کس از اصحاب محمد برای حج یا عمره به مکه آمد و یا جهت کسب وارد مکه شد، بر جان و مالش ایمن باشد، و هر کس از قریش به مدینه آمد، تا از آنجا به مصر و یا شام برود، بر

جان و مالش ایمن باشد، و از این به بعد سینه های ما از کینه و نیرنگ پاک باشد، نه دیگر به روی هم شمشیر بکشیم، و نه یکدیگر را اسیر کنیم. و اینکه هر کس از دو طرف دوست داشت که داخل در عقد و بیعت محمد شود آزاد باشد، و هر کس که از دو طرف خواست داخل در عقد و بیعت قریش شود آزاد باشد.

خزاعه از خوشحالی جست و خیز کردند، و گفتند ما در عقد و عهد محمدیم، و بنی بکر به جست و خیز در آمدند که ما در عقد و عهد قریش هستیم.

رسول خدا (ص) فرمود: به شرطی که مانع ما از زیارت و طواف خانه نشوید. سهیل گفت: به خدا سوگند آیا عرب نمی نشینند و به یکدیگر نمی گویند که قریش را خفه گیر کردند؟ پس موافقت کنید سال دیگر این عمره را انجام دهید، رسول خدا (ص) موافقت کرد و این را هم نوشتند. سهیل گفت: من هم شرطی دارم و آن اینکه هر کس از ما به میان شما آمد، و لو به دین شما باشد به ما برگردانید، و هر کس از شما به میان ما آمد ما هم برگردانیم. مسلمانها سر و صدا کردند که سبحان اللّه! چگونه ممکن است کسی که از بین مشرکین آمده و مسلمان شده دوباره به مشرکین پس داده شود؟ رسول خدا (ص) فرمود: کسی که از بین ما به طرف مشرکین برود بگذار خدا او را دور کند. و کسی که از مشرکین بین ما آید به آنان برمی گردانیم، زیرا اگر خدا اسلامی واقعی در او سراغ داشته باشد، خودش راه

نجاتی برای او فراهم می کند.

سهیل گفت: شرطی دیگر دارم و آن این است که امسال به مدینه برگردی و از داخل شدن مکه صرفنظر کنی، همین که سال دیگر آمد، ما شهر مکه را خالی می کنیم شما داخل آن شوید و سه روز در آن توقف کنید، آن هم به شرطی که اسلحه با خود نیاورید مگر شمشیر در غلاف و آنچه یک سواره بدان محتاج است. و باز به شرطی که قربانیهای خود را از این

جلوتر نیاورید و در همین جا که از آن جلوگیری کرده ایم بمانند. حضرت فرمود: باشد ما (در راه خدا) قربانی می آوریم و شما آن را رد کنید. در این بین ناگهان ابو جندل بن سهیل بن عمرو در حالی که پاهایش در زنجیر بود از راه رسید. معلوم شد از پایین مکه بیرون آمده و خود را در بین مسلمانان انداخت. سهیل گفت:

ای محمد این اولین وفایی است که باید به عهد خود کنی، و این شخص را به ما برگردانی، حضرت فرمود: ما که هنوز عهدنامه را امضاء نکرده ایم، و تعهدی نداریم. سهیل گفت: به خدا سوگند حال که چنین شد دیگر ابدا با تو مصالحه نخواهم کرد. رسول خدا (ص) فرمود: پس او را در پناه من قرار بده، گفت هرگز قرار نمی دهم، فرمود: قرار بده گفت: هرگز چنین کاری نمی کنم. مکرز گفت: باشد قرارش می دهیم، در پناه تو باشد.

ابو جندل بن سهیل گفت ای مسلمانان آیا بعد از این شکنجه ها که به من داده اند، و با اینکه مسلمان آمده ام مرا به مشرکین برمی گردانید؟

عمر بن خطاب می گوید: به خدا من از روزی که مسلمان

شـدم هیـچ روزی مثل آن روز به شک نیفتادم، لا جرم نزد رسول خـدا (ص) رفته عرضه داشـتم: مگر تو پیغمبر نیستی؟ فرمود: چرا هسـتم. گفتم مگر مـا بر حق نیسـتیم و مگر دشـمن مـا بر باطـل نیست؟ فرمود: چرا همین طور است. گفتم: پس چرا در امر دینمان تن به ذلت دهیم؟ فرمود:

من رسول خـدایم و بـا اینکه خـدا یاور من است من او را نافرمانی نمی کنم. گفتم: مگر تو نبودی که به ما می گفتی به زودی داخل بیت الحرام می شویم و طواف صحیح می کنیم؟

فرمود: چرا، ولی آیا گفتم که همین امسال داخل بیت الحرام می شویم؟ گفتم: نه فرمود:

حالاـ هم می گـویم که تـو داخـل مکه می شـوی، و طـواف هم می کنی. پس رسـول خـدا (ص) یـک شـتر را قربـانی کرد، و سرتراش خواست تـا سـر خود را بتراشـد، آن گـاه زنـان مسـلمان از مکه آمدنـد، و خـدای تعالی این آیه را نازل کرد:" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ ...".

محمد بن اسـحاق بن یسار می گوید: بریده بن سفیان از محمد بن کعب برایم نقل کرد، که گفت: کاتب رسول خدا (ص) در این عهدنامه، علی بن ابی طالب بود. رسول خدا (ص) به او فرمود: بنویس این صـلحی است که محمد بن عبد اللَّه با سـهیل بن عمرو کرده، در اینجا علی (ع) دسـتش به نوشـتن نمی رفت، و نمی خواست بنویسد مگر اینکه کلمه رسول اللَّه را هم قید کند. رسول خدا فرمود:

تـو خـودت هـم یـک چنیـن روزی داری، و چنیـن نـامه ای را امضـا می کنی، در حـالی کـه مظلـوم و

ناچار باشی. ناگزیر علی (ع) مطابق آنچه مشرکین گفتند نوشت.

آن گاه رسول

خدا به مدینه برگشت، چیزی نگذشت که یک نفر از قریش به نام ابو بصیر که مسلمان شده بود از مکه گریخت، و در مدینه به محضر رسول خدا (ص) رسید، قریش دو نفر را فرستادند مدینه تا ابو بصیر را پس بگیرند. عرضه داشتند: به عهدی که با ما بستی وفا کن، و ابو بصیر را به ما برگردان، حضرت، ابو بصیر را به دست آن دو نفر داد از مدینه بیرون شدند، و هم چنان می رفتند تا به ذو الحلیفه رسیدند، در آنجا پیاده شدند تا غذا بخورند، و از خرمایی که داشتند سد جوعی بکنند. ابو بصیر به یکی از آن دو نفر گفت: چه شمشیر خوبی داری؟ راستی بسیار عالی است، آن مرد شمشیرش را از غلاف درآورد و گفت:

بله، خیلی خوبست، و من نه یک بار و نه دو بار آن را آزموده ام. ابو بصیر گفت ببینم چطور است. آن مرد شمشیرش را به دست ابو بصیر داد، ابو بصیر بیدرنگ شمشیر را بر او فرود آورد، و هم چنان فرود آورد تا به قتل رسید، مرد دیگر از ترس فرار کرده خود را به مدینه رسانید، و شروع کرد دور مسجد چرخیدن و دویدن، رسول خدا (ص) وقتی او را وحشت زده یافت پرسید این چرا چنین می کند، مرد وقتی نزدیک آن جناب آمد فریاد زد به خدا رفیقم را کشت، و مرا هم خواهد کشت.

در این بین ابو بصیر از راه رسید و عرضه داشت: یا رسول اللَّه (ص) خدا به عهد تو وفا کرد، تو عهد کرده بودی مرا به آنان برگردانی که برگرداندی و خدا مرا

هم از آنان نجات داد، رسول خدا (ص) فرمود: وای بر مادرش اگر او کس و کاری داشته باشد آتش جنگ شعله ور می شود. ابو بصیر وقتی این را شنید فهمید که رسول خدا (ص) دوباره او را به اهل مکه برمی گرداند، ناگزیر از مدینه بیرون شد، و به محلی به نام سیف البحر رفت.

نفر دوم که از بین اهل مکه فرار کرد، ابو جندل بن سهیل بود، او نیز خود را به ابی بصیر رسانید، از آن به بعد هر کس از مکه فرار می کرد، و به سوی اسلام می آمد، به ابی بصیر ملحق می شد، تا به تدریج ابو بصیر دارای جمعیتی شد، گفت به خدا سوگند اگر بشنوم قافله ای از قریش از مکه به طرف شام حرکت کرده سر راهش را می گیرم، و همین کار را کرد و راه را بر تمامی کاروانها گرفت، و افراد کاروان را کشت، و اموالشان را تصاحب کرد.

قریش سفیری نزد رسول خدا (ص) فرستادند، و آن جناب را به خدا و به حق رحم سوگند داد که نزد ابو بصیر و نفراتش بفرستد، و آنان را از این کار باز دارد، و ما از برگرداندن فراریان خود صرفنظر کردیم، هر کس از ما قریش، مسلمان شد، و نزد شما ______ صفحه ی ۴۰۳

مسلمین آمد، ایمن است، رسول خدا (ص) فرستاد تا ابو بصیر را آوردند «۱».

و در تفسیر قمی در حدیثی طولانی که اوائل آن را در اوائل همین بحث نقل کردیم می گوید: امام فرمود رسول خدا (ص) بعد از نوشتن عهدنامه حدیبیه فرمود: قربانیان خود را ذبح کنید، و سرهایتان را بتراشید. اصحاب امتناع کرده گفتند: چگونه قبل

از طواف خانه و سعی بین صفا و مروه قربانی کنیم؟ حضرت سخت اندوهناک شد، و اندوه خود را با ام سلمه درد دل کرد. ام سلمه گفت: یا رسول اللّه! شما خودت قربانی کن، و سر بتراش، رسول خدا (ص) چنین کرد، مردم هم در بین یقین و شک و دو دلی قربانی کردند «۲».

مؤلف: این معنا در روایاتی دیگر از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده، و آن روایتی که طبرسی آورده خلاصه ای است از روایتی که بخاری و ابو داوود و نسایی از مروان و مسور نقل کرده اند.

و در الدر المنثور است که بیهقی از عروه نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) وقتی از حدیبیه برمی گشت و به طرف مدینه می آمد، مردی از اصحابش گفت: به خدا ما فتحی نکردیم، برای اینکه مانع ما از زیارت خانه شدند، تنها نتیجه کار ما این شد که رسول خدا (ص) در حدیبیه معطل شود، و دو نفر از مسلمانان اهل مکه را به آنان پس دهد.

این سخن به گوش رسول خدا (ص) رسید که بعضی از مردم چنین می گویند. فرمود: بسیار بد حرفی زدند، زیرا این بزرگترین فتح برای ما بود، که مشرکین با آن همه ناراحتی که از شما دیدند، و خداوند چند نوبت شما را بر آنان ظفر داد، و شما که در کنار شهر ایشان بودید سالم و با غنیمت و ماجور برگرداند، و بدون خونریزی از بلاد ایشان دور شدید، و خود آنان تقاضای صلح نموده برای آمدن به نزد شما از خود رغبت نشان دادند، پس این بزرگترین فتح بود.

مگر روز احد فراموشتان شده که به منظور

فرار از دشـمن به بالای بلندی ها می گریختید، و صدای من تنها به آخرین نفر شما می رسید؟ آیا از یادتان رفته جنگ احزاب را که از بالای مدینه و پایین آن بر شما تاختند و چشم هایتان از شدت ترس از کاسه بیرون می زد، و دلها تا گلوگاهها رسیده، در باره خدای تعالی پندارهایی می پنداشتید؟

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۶- ۱۱۹.

(۲) تفسـیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۹.

مسـلمانان گفتنـد: خـدا و رسولش درست می گوینـد، راسـتی مـاجرای حـدیبیه فتحی عظیم و از عظیم ترین فتوح بود. به خـدا سوگند ای پیامبر خدا ما در آنچه شـما فکر کردید فکر نمی کردیم، و تو از ما به خدا و به امور داناتری. در اینجا بود که سوره فتح نازل شد «۱».

مؤلف: احادیث در داستان حدیبیه بسیار است، آنچه ما نقل کردیم قسمتی از آن بود.

[دو روایت در بیان معنای آیه:" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ ..."]

و در تفسـیر قمی به سـند خود از عمر بن یزیـد بیـاع سابری می گویـد: به امام صادق (ع) عرضه داشتیم: آیه" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ" چه معنا دارد؟

فرمود: ایشان گناهی نداشتند، حتی تصمیم بر گناهی را هم نگرفتند، و لیکن خدای تعالی گناهان شیعه اش را بر او حمل کرد، و آن گاه آمرزید «۲».

و در عیون الاخبـار در روایـاتی که مجلس مـامون با حضـرت رضا (ع) را حکایت می کنـد، به سـند خود که به ابن جهم دارد روایت کرده که گفت: در مجلس مامون حاضـر شدم، دیدم حضرت رضا (ع) نزد اوست، مامون از آن جناب می پرسید: یا بن رسول اللَّه آیا

رأی شما این نیست که انبیاء معصومند؟ فرمود: بله- تا آنجا که مامون گفت- پس بفرما ببینم معنای این کلام خدای عز و جل:" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ " چیست؟

حضرت فرمود: در نظر مشرکین عرب هیچ کس گناهکارتر و گناهش عظیم تر از رسول خدا (ص) نبود، برای اینکه آنها سیصد و شصت خدا داشتند، و رسول خدا که آمد همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند، و این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود، گفتند:" أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ یُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ آیا آن همه خدا را یکی کرده این خیلی شگفت آور است بزرگانشان برای تحریک مردم به راه افتادند که برخیزید و از خدایان خود دفاع کنید که این وظیفه ای است مهم، ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده ایم این جز سخنی خود ساخته نیست".

این جاست که وقتی خدای تعالی مکه را برای پیامبرش فتح می کند، می فرماید:

" إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ یعنی ما این فتح آشکار را برایت کردیم، تا تبعات و آثار سویی را که دعوت گذشته و آینده ات در نظر مشرکین دارد از بین ببریم تا دیگر در صدد آزارت برنیایند" و همین طور هم شد، بعد از فتح مکه عده ای مسلمان شدند، و بعضی از مکه فرار کردند، آنهایی هم که ماندند قدرت بر انکار توحید نداشتند، و با

---

(۱) الدر المنثور،

ج ۶، ص ۶۸.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

دعوت مردم آن را می پذیرفتند. پس با فتح مکه گناهانی که رسول خدا (ص) نزد مشرکین داشت آمرزیده شد، یعنی دیگر نتوانستند دست از پا خطا کنند. مامون عرضه داشت. خدا خیرت دهد یا ابا الحسن «۱».

و در تفسیر عیاشی از منصور بن حازم، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: از روزی که آیه" إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ" نازل شد، رسول خدا (ص) آرام و قرار نداشت، و مرتب از آن سخن می گفت تا آنکه سوره فتح نازل شد، دیگر از آن آیه سخنی نگفت، و آن را مثل سابق مکرر برای مردم نخواند «۲».

مؤلف: این معنا از طرق اهل سنت نیز روایت شده، ولی حدیث خالی از شبهه نیست، چون از آن برمی آید که قبول کرده کلمه" ذنب" به معنای نافرمانی خدا، و منافی با عصمت است، در حالی که گفتیم معنایش این نیست.

[روایتی در باره مراد از" سکینت" و روایتی در باره اینکه ایمان عمل است و شدت و ضعف و زیادت و نقصان دارد]

و در کافی به سند خود از جمیل روایت کرده که گفت: من از امام صادق (ع) از معنای آیه" هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ" پرسیدم که این سکینت چیست؟ فرمود: ایمان است هم چنان که دنبالش فرمود:" لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ" «۳» مؤلف: ظاهر این روایت چنین می رساند که جمله" لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ" را تفسیر برای سکینت گرفته، و در همین معنا روایتی دیگر نیز هست.

و نیز در همان کتاب به سند خود از ابی عمرو زبیری

از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: به حضورش عرضه داشتم: ای عالم مرا خبر ده از اینکه کدام یک از اعمال نزد خدا أفضل است؟ فرمود: آن چیزی که سایر اعمال جز به وسیله آن قبول نمی شود.

پرسیدم آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدایی که جز او معبودی نیست، این از همه اعمال درجه اش بالاتر و منزلتش شریف تر و برکاتش بیشتر است.

می گوید: پرسیدم: آیا مرا از ایمان خبر نمی دهی که آیا صرف گفتن شهادتین است و یا عمل کردن؟ فرمود: ایمان همه اش عمل است، و گفتن شهادتین هم عمل زبان است که خدا وجوب آن را در کتابش و نور واضحش بیان کرده، و دلیلش از ناحیه عقل هم تمام است.

کتاب هم شاهد عقل است، و به سوی رهنمودهای عقل می خواند. عرضه داشتم: فدایت شوم توضیح بدهید تا بفهمم. فرمود: ایمان، حالات و درجات و صفات و منازلی دارد، بعضی از آن ______________________

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶۰.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۷ به نقل از عیاشی.

(۳) اصـــــــــــول کـــــــــــافی، ج ۲، ص ۱۵.

مراتب مرتبه تام است، که دیگر به منتهی درجه رسیده است، و بعضی از آن ناقص است، و نقصانش روشن است، و بعضی از آن نه به آن تمامیت است و نه به این نقص، بلکه از طرف نقصان بسوی کمال ترجیح دارد.

عرضه داشتم مگر ایمان تام و ناقص، و کم و زیاد دارد؟ فرمود: بله. پرسیدم: چطور؟

فرمود: برای اینکه خدای تعالی ایمان را بر تمامی اعضای بنی آدم واجب، و در همه آنها تقسیم کرده، هیچ عضوی از اعضاء نیست مگر آنکه موظف به داشتن

ایمانی است غیر آن ایمانی که اعضای دیگر دارند.

پس هر کس خدا را دیدار کند در حالی که اعضای خود را حفظ کرده، و هر یک را در انجام وظیفه ای که داشته به کار بسته، خدا را با ایمان کامل دیدار کرده، و اهل بهشت است. و هر کس که در یکی از آنها خیانت کرده و یا از حدودی که خدا معین نموده تعدی کند خدا را ناقص الایمان ملاقات کرده است.

عرضه داشتم: نقصان و کمال ایمان را فهمیدم حال بفرمایید این زیادتی ایمان از کجا می آید؟ فرمود: از آمادگی، هم چنان که خدای عز و جل پاسخ این سؤال را چنین می دهد:

" وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ و چون سوره ای نازل می شود، بعضی ها می پرسند: کدام یک از شما است که این سوره ایمانش را زیاد کرده باشد؟ و اما آنهایی که ایمان دارند، آن سوره ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و خوشحال می شوند، و اما آنهایی که در دل مریضند همان سوره، پلیدی جدیدی بر پلیدیشان می افزاید" و نیز می فرماید:" نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ، إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً- ما اخبار آنان را به حق برایت نقل می کنیم، آنان جوانمردانی بودند که به پروردگار خود ایمان آورده بودند، و ما هدایتشان را بیشتر کردیم".

و اگر ایمان در همه افراد یکی می بود، و هیچ زیادت و نقصانی در بین نبود، دیگر احدی بر دیگری برتری نمی داشت، و نعمت ها و مردم همه برابر می شدند، و فضیلتی در کار

نمی بود، و لیکن این تمامیت ایمان است که مؤمنین را بهشتی می کند، و این زیادتی آن است که مؤمنین را از نظر درجاتی که نزد خدا دارند مختلف می سازد، و این کمی ایمان است که مقصرین را داخل آتش می سازد «۱».

---

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳.

ترجمه آیات ما تو را فرستادیم تا شاهد امت باشی و امت را بشارت و انذار دهی (۸).

تا شما امت به خدا و رسول ایمان آورده او را یاری و احترام کنید و صبح و شام تسبیحش گویید (۹).

به درستی آنهایی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند چون دست خدا بالای دستشان است بنا بر این هر کس بیعت خود را بشکند علیه خودش شکسته و هر کس وفا کند به عهدی که با خدا بر سر آن پیمان بسته خدای تعالی خیلی زود پاداش عظیمی به او می دهد (۱۰).

بیان آیات این چند آیه، فصل دوم از آیات سوره است که در آن خدای سبحان پیامبر خود را از در تعظیم و تکریم چنین معرفی می کند که او را به عنوان شاهد و مبشر و نذیر فرستاده، اطاعت او

اطاعت خدا، و بیعت با او بیعت با خدا است.

فصل اول سوره در این مقام بود که بر پیامبر خود منت بگذارد به اینکه فتح و مغفرت و اتمام نعمت و هدایت و نصرت ارزانیش داشته، و بر مؤمنین منت بگذارد به اینکه سکینت را بر دلهایشان افکنده، و در نتیجه داخل بهشتشان می کند، و نیز مشرکین و منافقین را تهدید کند به غضب و لعنت و آتش.

" إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً

وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً" مراد از شاهد بودن آن جناب، شـهادتش بر اعمال امت، يعنى بر ايمان و كفر و عمل صالح و طالح آنها است. و مساله شهادت رسول خدا (ص) در قرآن كريم مكرر آمده، و قبلا بحث مفصل پيرامون معناى اين شهادت گذشت، و گفتيم كه مراد از آن شهادت حمل در دنيا است، و اما اداء شهادتها جايش در آخرت است.

و مبشـر بودن آن جناب به اين بود كه افراد با ايمان و با تقوى را به قرب خـدا و ثواب جزيل او بشارت مى داد. و نـذير بودنش بدين جهت بود كه كفار و اعراض كنندگان را به عذاب دردناك خدا انذار و تخويف مى كرد.

" لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا" در قرائت مشهور همه فعلهاى چهارگانه با" تاء" كه علامت خطاب است قرائت شده.

و در قرائت ابن كثير و ابو عمرو با" ياء" كه علامت غيبت است قرائت شده، و قرائت اين دو با سياق مناسب تر است «۱».

و به هر حال لام در جمله" لتؤمنوا" لام تعليل است، مى فرمايـد: اگر ما تو را به عنوان شاهد و مبشـر و نذير فرسـتاديم براى اين بود كه به خدا و رسولش ايمان بياوريد. (و بنا بر قرائت دوم: ايمان بياورند).

و" تعزير" كه مصدر" تعزروه" است- به طورى كه گفته اند «۲»- به معناى نصرت است. و" توقير" كه مصدر" توقروه" است به معناى تعظيم است، هم چنان كه در جاى ديگر فرموده:" ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً" «۳»، و ظاهرا ضميرهايى كه در سه فعل آيه آمده همه به خداى تعالى برمى گردد. و معناى آيه

این است که: ما تو را به عنوان شاهد و مبشر و نذیر فرستادیم تا مردم به خدا و رسولش ایمان آورند، و او را با دست و زبان یاری کنند و تعظیم و

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۲.

(۳) چرا برای خدا وقاری امید نمی دارید. سوره نوح، آیه ۱۳.

تسبیح- که منظور تسبیح در نماز است- بنمایند هم در بامداد و هم در عصر.

ولی بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: ضمیر در دو فعل" تعزروه" و" توقروه" به رسول خدا (ص) برمی گردد، و ضمیر در" تسبحوه" به خدای تعالی عود می کند. ولی یک نکته این توجیه را موهون می سازد و آن اتحاد سیاق است که با وحدت سیاق نمی شود مرجع ضمائر را مختلف کرد.

[معنای" بیعت" و اینکه بیعت با پیامبر (ص) بیعت با خدا است

" إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ..."

کلمه" بیعت" یک نوع پیمان است که بیعت کننده خود را مطیع بیعت شونده می سازد. راغب در مفردات می گوید: وقتی می گویند با سلطان بیعت کرد که بیعتش متضمن بذل طاعت باشد، البته طاعت به قدر مقدور «۲».

و این کلمه از ماده" بیع"- که معنای معروفی دارد- گرفته شده، و چون رسم عرب (و همچنین در ایران) این بود که وقتی می خواستند معامله را قطعی کنند، به یکدیگر دست می دادند، و گویا با این عمل مساله نقل و انتقال را نشان می دادند- چون نتیجه نقل و انتقال که همان تصرف است بیشتر بدست ارتباط دارد- لذا دست به دست یکدیگر می زدند، و به همین جهت دست زدن به دست دیگری در هنگام بذل اطاعت را" مبایعه"

و" بیعت" می خواندند، و حقیقت معنایش این بود که بیعت کننده دست خود را به بیعت شونده می بخشید، و به سلطان بیعت شونده می گفت: این دست من مال تو است، هر کاری می خواهی با آن انجام بده.

پس اینکه فرمود:" إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ" در حقیقت می خواهد بیعت با رسول خدا (ص) را به منزله بیعت با خدا قلمداد کند، به این ادعاء که این همان است، هر اطاعتی که از رسول خدا (ص) بکنند در حقیقت از خدا کرده اند، چون طاعت او طاعت خدا است. آن گاه همین نکته را در جمله" یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ" بیشتر بیان و تاکید کرده می فرماید: دست او دست خدا است. هم چنان که در آیه:

" وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی «۳» نیز دست او را دست خدا خوانده است.

و در اینکه کارها و خصائص رسول خدا (ص) کار خدا و شأن ______________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۹۶.

(۲) مفردات راغب، ماده" بیع".

(۳) تو سنگریزه نینداختی وقتی انداختی، بلکه خدا انداخت. سوره انفال، آیه ۱۷.

خدا است، آیات بسیاری در قرآن عزیز آمده، مانند آیه" مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ" «۱» و آیه" فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ" «۲»، و آیه" لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ" «۳».

" فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ"- کلمه" نکث" به معنای پیمان شکنی و نقض بیعت است. جمله مورد بحث تفریع و نتیجه گیری از جمله" إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ" است و معنای مجموع آن دو چنین است: حال که بیعت تو بیعت خدا است پس کسی که بیعت تو

را بشکند شکننده بیعت خدا است، و به همین جهت بجز خودش کسی متضرر نمی شود، هم چنان که اگر وفا کند کسی جز خودش از آن بیعت سود نمی برد، چون خدا غنی از همه عالم است.

" وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً "- این جمله وعده جمیلی است به کسانی که عهد و بیعت خدا را حفظ می کنند، و به آن وفا می نمایند.

و این آیه خالی از اشاره به این نکته نیست که رسول خدا (ص) در هنگام بیعت دست خود را روی دست مردم می گذاشت، نه اینکه مردم دست روی دست آن جناب بگذارند.

[اقوال مفسرین در معنای جمله:" يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ " که در آیه مربوط به بیعت است

مفسرین در معنای جمله" يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ " اقوال دیگری دارند:

بعضی «۴» گفته اند: استعاره ای است تخییلیه، که به منظور تاکید مطالب قبل آمده، و این را تقریر می کند که بیعت با رسول، بیعت با خدا است، بدون هیچ گونه تفاوت، پس کانه اینطور به خیالها انداخته که خدا هم یکی از بیعت شوندگان است، آن وقت برای خدا دستی اثبات می کند که بالای دست بیعت کنندگان جای دست رسول قرار می گیرد.

ولی چنین توجیهی با ساحت قدس خدای تعالی سازگار نیست، و بزرگتر از آن است که آدمی او را به وجهی به خیالش اندازد که از آن منزه است.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از کلمه" ید" قوت و نصرت است، پس" ید اللَّه" به معنای نصرت اللَّه و قوت اللَّه می باشد، می خواهد بفرماید قوت و نصرت خدا فوق قوت و نصرت مردم ______________________

(۱) هر کس رسول را اطاعت کند در حقیقت خدا

را اطاعت کرده. سوره نساء، آیه ۸۰.

(۲) آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را تکذیب می کنند. سوره انعام، آیه ۳۳.

(۳) تو از خود هیچ اختیاری نداری. سوره آل عمران، آیه ۱۲۸.

(۴ و ۵) روح المعـــــــــــــــــــــــــانی، ج ۲۶، ص ۹۶ - ۹۷.

______________________________ صفحه ی ۴۱۱

است، و یعنی ای پیامبر اعتمادت به نصرت خدا باشد، نه به نصرت آنان.

ولی این هم بـا مقـام آیه جور نیست، برای اینکه مقـام، مقام اعظام بیعت رسول خـدا است، و اینکه بیعت مردم با آن جناب قـدر مهم است که گویی بیعت با خود خـدا است، و اعتماد از نصـرت خـدا هر چنـد کار خوبی است، لیکن اجنبی از مقام آیه است.

بعضی «۱» دیگر گفته انـد: مراد از کلمه" یـد" عطیه و نعمت است، یعنی نعمت خـدا بر مسـلمین که یـا ثواب است و یـا توفیق بیعت، فوق نعمت و خدمتی است که آنها به تو کرده اند و با تو بیعت نمودند.

بعضی «۲» دیگر گفتـه انـد: نعمت خـدا بر مردم که هـدایتشان کرده عظیم تر از خـدمتی است که آنهـا به تـو کردنـد، و تـو را اطاعت نمودند. و از این قبیل توجیه ها که ما فایده ای در بحث پیرامون آنها نمی بینیم.

بحث روایتی [(روایتی در ذیل جمله:" يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" و روایتی در باره کیفیت بیعت)]

در الـدر المنثور است که ابن عدی، ابن مردویه، خطیب و ابن عساکر در کتاب تاریخ خود از جابر بن عبد اللَّه روایت کرده اند که گفت: وقتی آیه" وَ تُعَزِّرُوهُ" بر پیغمبر نازل شد، به اصـحاب خود فرمود: می دانید یعنی چه؟ عرضه داشتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

یعنی او را یاری می کنید «۳».

و در عیون

الاخبار به سند خود از عبد اللَّه بن صالح هروى روايت كرده كه گفت: من به على بن موسى الرضا (ع) عرضه داشتم: يا بن رسول اللَّه! شما در باره اين حديث كه راويان حكايتش مى كنند كه مؤمنين خدا را از همان منزلهاى بهشتى خود زيارت مى كنند، چه مى فرمايى؟ فرمود: اى ابا صلت! خداى تعالى پيغمبر خود را از تمامى خلائق حتى از ملائكه و انبياء برترى داده، و طاعت او را طاعت خود خوانده، و بيعت با او را بيعت با خود خوانده، و زيارتش در دنيا و آخرت را زيارت خود خوانده و در باره اطاعتش فرموده:" مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ"، و در باره بيعتش فرموده:" إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" و خود رسول خدا (ص) فرموده:" هر كس مرا زيارت

(۱ و ۲) روح المعانى، ج ۲۶، ص ۹۶- ۹۷.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۱.

كند، چه در حياتم و چه بعد از مرگم، خدا را زيارت كرده"، و درجه او در بهشت بالاترين درجات است، و كسى كه رسول خدا را در درجه اى كه دارد در بهشت و در منزل خودش زيارت كند، خداى تبارك و تعالى را زيارت كرده «۱».

و در ارشاد مفيد در حديثى كه بيعت حضرت رضا را حكايت مى كند آمده: مامون نشست و براى حضرت رضا (ع) دو پشتى بزرگ گذاشت، خودش روى فرش نشست و حضرت رضا را در آن جايگاه نشانيد، در حالى كه عمامه اى بر سر و شمشيرى حمايل داشت. آن گاه دستور داد به پسرش عباس كه اولين كسى باشد كه با آن

جناب بیعت می کند.

حضرت رضا دست مبارک خود را طوری بلند کرد که کف دستش رو به صورت عباس و سایر مردم بود. مامون عرضه داشت دست خود را دراز کن تا بیعت کنند. فرمود: رسول خدا (ص) اینطور بیعت می گرفت پس مردم آمدند، و با آن جناب در حالی که دستش بالای دست مردم بود بیعت کردند «۲».

---

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳.

(۲) ارشاد مفید، ص ۳۱۱.

سرپرستی اموال و خانواده ما را از شرکت در جهاد بازداشت از خدا برایمان طلب مغفرت کن. ولی این سخنی است که به زبان خود می گویند و دلهایشان چیز دیگر می گوید. به ایشان بگو اگر خدا بخواهد گرفتارتان کند و یا سودی برایتان بخواهد کیست که چنین اختیار و قدرتی را دارا باشد که جلو آن را بگیرد، بلکه خدا به آنچه می کنید دانا و با خبر است (۱۱).

این بود که پنداشتید رسول و مؤمنین از این جنگ به هیچ وجه به خانواده خود برنمی گردند و همین پندار در دلتان موجه جلوه کرد و ظن سویی بردید و مردمی هالک بودید (۱۲).

و کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورده بداند که ما برای کافران آتشی تهیه کرده ایم (۱۳).

ملک آسمانها و زمین از آن خدا است او هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند و خدا همواره آمرزگار مهربان است (۱۴).

به زودی آنهایی که از شرکت در جهاد تخلف کردند وقتی که می روید که غنیمت های جنگی را بگیرید خواهند

گفت بگذارید ما هم با شما بیاییم. اینان می خواهند کلام خدای را مبدل نمایند. بگو: نه، شما هرگز ما را پیروی نمی کنید و این را خدای تعالی قبلا به من خبر داده. وقتی این را بشنوند خواهند گفت: شما به ما حسد می ورزید ولی باید بدانند که جز اندکی فهم ندارند (۱۵).

بگو به اعرابی که تخلف کردند اگر راست می گویید به زودی به جنگی دیگر دعوت خواهید شد جنگ با مردمی دلاور که باید یا مسلمان شوند و یا با ایشان بجنگند اگر در آن روز اطاعت کردید خداوند اجری نیک به شما خواهد داد و اگر آن روز هم مثل جنگ قبلی تخلف ورزیدید خداوند به عذابی دردناک معذبتان می کند (۱۶).

در مساله جهاد بر افراد نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر تخلف کنند) و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند خداوند او را در جناتی داخل می کند که از دامنه آن نهرها روانست و کسی که اعراض کند خداوند تعالی به عذابی دردناک معذبش می کند (۱۷).

بیان آیات این آیات فصل سومی است از آیات سوره، و در آن متعرض حال عربهایی است که از یاری رسول خدا (ص) تقاعد ورزیدند، و در سفر حدیبیه شرکت نکردند، و به طوری که گفته اند آنها اعراب و قبائل اطراف مدینه بودند، یعنی جهینه، مزینه، غفار، اشجع، اسلم و دئل که از امر آن جناب تخلف کرده و گفتند: محمد و طرفدارانش به جنگ مردمی می روند که دیروز در کنج خانه خود به دست ایشان کشته دادند، و بطور قطع از این

سفر برنمی گردند و دیگر دیار و زن و فرزند خود

را نخواهند دید.

خدای سبحان در این آیات به رسول گرامی اش خبر داد که اینان به زودی تو را می بینند، و از نیامدنشان اعتذار می جویند که سرگرم کارهای شخصی و رسیدگی به اهل و به مالها بودیم، و از تو می خواهند برایشان طلب مغفرت کنی، ولی خدا آنان را در آنچه می گویند تکذیب می کند، و تذکر می دهد که سبب نیامدنشان، چیزی است غیر از آنچه که اظهار می کنند، و آن سوء ظنشان است و خبر می دهد که به زودی درخواست می کنند تا دوباره به تو بپیوندند و تو نباید بپذیری، چیزی که هست به زودی دعوتشان خواهی کرد به جنگ قومی دیگر، اگر اطاعت کردند که اجری جزیل دارند و گر نه عذابی دردناک در انتظارشان هست.

[عذری که تخلف کنندگان از همراهی با پیامبر (ص) آوردند و گفتند: اشتغال به سرپرستی اموال و خانواده هایمان ما را باز داشت و جواب به آنها که سبب واقعی تخلفشان سوء ظن و ترس از کشته شدن بوده است

" سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا ..."

در مجمع البیان گفته:" مخلف" به کسی گفته می شود که در جای کسانی که از شهر خارج می شوند باقی گذاشته شود، و این کلمه مشتق از ماده" خلف" است، و ضد آن" مقدم" می باشد «۱».

و کلمه" الاعراب"- به طوری که گفته اند- به معنای جماعتی از عربهای بادیه نشین است و بر عربهای شهرنشین اطلاق نمی گردد. و این کلمه اسم جمع است که از لفظ خودش مفرد ندارد.

" سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ"- این آیه از آینده نزدیکی خبر می دهد که متخلفین از داستان حدیبیه به رسول خدا (ص) چنین و

چنان خواهند گفت. و از عبارت آیه برمی آید که این آیات در مراجعت از حدیبیه به مدینه و قبل از ورود به آن نازل شده.

" شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا"- یعنی عاملی که ما را مشغول کرد از حرکت با اصحاب، و بازداشت از اینکه در خدمتت باشیم، اموال و زن و فرزندمان بود که کسی را نداشتیم برای سرپرستی آنان بگذاریم، و بیم آن داشتیم که در نبود ما دچار حادثه ای شوند، لذا ماندیم، و تو از خدا برای ما طلب مغفرت کن که خدا ما را بیامرزد، و به جرم تخلف مؤاخذه نفرماید.

و از اینکه طلب استغفار کردند، پیداست که تخلف از جهاد را گناه می دانسته اند، و نمی خواسته اند مساله زن و فرزند و مال و منال را عذر موجهی دانسته، بگویند به خاطر این ______________________

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۳.

عذر، گناه کرده ایم، بلکه خواسته اند بگویند: علت اینکه این گناه را مرتکب شده ایم، علاقه به زن و فرزند و مال بوده.

" یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ"- این جمله گفتار و اعتذار آنان را تکذیب می کند، و می فرماید: نه گرفتاری مال و اولاد آنان را بازداشت و نه اعتنایی به استغفار تو دارند، بلکه همه اینها را می گویند تا روپوشی باشد که به وسیله آن از شر عتاب و توبیخ مردم در امان باشند.

" قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ بِکُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِکُمْ نَفْعاً"- جوابی است حلی از اعتذاری که می جویند، و خواهند گفت مال و اولاد ما بی صاحب بود. و حاصل جواب این است که: خدای سبحان، خالق و آمر و مالک و

مـدبر هر چیز است، غیر او ربی نیست. پس هیـچ نفع و ضـرری نیست جز با اراده و مشـیت او، احدی از طرف خدا مالک هیچ چیز نیست، تا قاهر بر آن باشـد، و از ضـرر آن- اگر بخواهد ضـرر برساند- جلوگیری کند، و یا نفع آن را جلب کند، اگر خدا ضررش را خواسـته باشد، و یا از خیرش جلوگیری کند، اگر این قاهر خیر آن را نخواهد، و چون چنین است پس انصراف شما از شـرکت در لشـکر پیغمبر برای یاری دین، و اشـتغالتان به آن بهانه هایی که آوردید شـما را از خدا به هیچ وجه بی نیاز نمی کند، یعنی عذرتان را پذیرفته نمی سازد، نه ضـرری از شما دفع می کند اگر او ضررتان را خواسته باشد، و نه نفعی بسوی شما جلب می کند و یا در جلبش تعجیل می کند، اگر او خیر شما را خواسته باشد.

پس جمله" قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ ..." جواب از تعلل آنان است، به اینکه سـرگرم زندگی بودیم، تازه اگر در این دعوی راسـت گفته باشـند. و خلاـصه اش این شـد که: دلبسـتگی شـما در دفع ضـرر و جلب خیر به اسـباب ظاهری- که یکی از آنها اداره و تـدبیر امـور زن و فرزنـد است- و ترک یـک وظیفه دینی به این منظور، شـما را در دفع ضـرر و جلب منفعت هیـچ سودی نمی دهد، بلکه امر تابع اراده خدای سبحان است. پس آیه شریفه در معنای آیه" قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلَّا ما كَتَبَ اللَّهُ لَنا" است.

و تمسک به اسباب و عدم لغویت آنها هر چند کاری است مشروع، و حتی خدا به آن امر فرموده که باید تمسک به اسباب

ظاهری جست، ولی این در صورتی است که معارض با امری مهم نباشد، و چنانچه امری مهمتر از تدبیر امور زندگی پیش آید، - مثلا دفاع از دین و کشور- باید از آن اسباب چشم پوشید و به دفاع پرداخت، هر چند که در این کار ناملایماتی هم محتمل باشد. مگر اینکه در این میان خطری قطعی و یقینی در کار باشد، که با وجود آن خطر

دیگر دفاع و کوشش مؤثر نباشد، در آن صورت می شود دفاع را تعطیل کرد.

" بَلْ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً "- این جمله تعریض و کنایه به متخلفین است، و در آن به این نکته اشاره می کند که شما در این بهانه خود دروغ می گویید، اصلا علت تخلف شما مساله اشتغال به امور اموال و اولاد نبود.

" بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلی أَهْلِیهِمْ أَبَداً وَ زُیِّنَ ذلِکَ فِی قُلُوبِکُمْ ... "

این آیه علت واقعی تخلف را بیان می کند، و می فرماید تخلف شما از شرکت در جهاد برای اشتغال به امور مذکور نبود، بلکه این بود که شما پنداشتید رسول و مؤمنین هرگز از این جنگ برنمی گردند و هر کس در این سفر شرکت کرده به دست قریش که آن همه لشکر فراهم آورده و آن همه نیرو و شوکت دارد کشته خواهد شد، این بود علت تخلف شما.

" وَ زُیِّنَ ذلِکَ فِی قُلُوبِکُمْ "- و اینکه فرمود: همین بهانه در دل شما است که بدست شیطان جلوه داده شد، و شما هم طبق آن عمل کردید، و آن این بود که از حرکت به سوی جهاد تخلف کنید، تا مبادا شما هم کشته شوید و از

بین بروید.

" وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ کُنْتُمْ قَوْماً بُوراً"- کلمه" بور"- به طوری که گفته انـد «۱»- مصـدر و به معنای فساد و یا هلاکت است، که البته منظور از آن معنای اسم فاعلی آنست، و معنایش:

" و شما مردمی هالك و یا فاسد بوده اید" می باشد.

بعضی از مفسرین «۲» گفته انـد: مراد از" ظن سوء" همان پنداری بود که پنداشـتند رسول و مؤمنین از سـفر حدیبیه برنخواهند گشت. و بعیـد هم نیست، که مراد از آن، این پنـدار باشد که خدا رسولش را یاری نمی کند و دین خود را غلبه نمی دهد، که این احتمـال در ذیل آیه شـشم همین سوره گـذشت، که می فرمود:" الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ" بلکه این احتمال روشن تر به نظر می رسد.

" وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَعِیراً" در این آیات شریفه بین ایمان به خدا و ایمان به رسول جمع شده، و این برای آن است که بفهماند کفر به رسول و اطاعت نکردن از او کفر به خدا هم هست، و در این آیه لحنی است تهدیدآمیز.

در جمله" فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَعِیراً" مقتضای ظاهر این بود که بفرماید" أعتدنا

(۱ و ۲) مجمـــــــــــــــــــع البیـــــــــــــــــــان، ج ۹، ص ۱۱۴.

لهم" چون کلمه کافرین قبلا گذشـته بود و ضـمیر کار آن کلمه را می کرد، پس اگر به جای ضـمیر، خود کلمه را تکرار کرد برای این است که اشاره کند به اینکه آماده کردن سـعیر دوزخ برای آنان چه علتی داشت، چون در اصطلاح اهل ادب معروف است که تعلیق حکم بر وصف، علیت آن وصف برای حکم را می رساند در نتیجه معنا چنین می شود که: اگر ما

براى كفار آتش دوزخ فراهم كرده ايم، بدين علت است كه آنها كافرند، لذا سعيرى، يعنى آتشى، مسعر، يعنى مشتعل، برايشان فراهم كرديم. و اگر كلمه" سعيرا" را نكرده آورده براى اين است كه دلهره بيشترى ايجاد كند.

" وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً" معناى آيه روشن است. و اين آيه مطالب قبل را تاييد مى كند. و اگر در ذيل آيه كه راجع به مالكيت مطلق خدا است دو نام" غفور" و" رحيم" را آورده، براى اين است كه اشاره كند به اينكه رحمتش از غضبش پيشى دارد، تا بندگانش به اين وسيله تحريك و تشويق به استغفار و استرحام شوند.

" سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ ..."

در اين آيه خبر از يك آينده اى ديگر مى دهد، و آن اين است كه مؤمنين به زودى جنگى مى كنند كه در آن جنگ فتح نصيبشان مى شود، و غنيمت هايى عائدشان مى گردد، آن وقت آنهايى كه تخلف كردند پشيمان شده درخواست مى كنند اجازه دهند به دنبالش به صحنه جنگ آيند تا از غنيمت بهره مند شوند. و اين جنگ جنگ خيبر است كه رسول خدا (ص) و مؤمنين از آنجا گذشتند و آن را فتح نموده غنيمت هايى گرفتند.

و خداى تعالى آن غنائم را به كسانى اختصاص داد كه در سفر حديبيه با او بودند، و غير آنان را شركت نداد.

و معناى آيه اين است كه: شما به زودى روانه جنگى مى شويد كه در آن غنيمت هايى به دست خواهيد آورد، آن وقت اين متخلفين خواهند گفت: بگذاريد ما هم به شما بپيونديم.

" يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ"- بعضى

«۱» گفته اند: مراد از این کلام خدا که" می خواهند تبدیلش کنند" همان وعده ای است که خدا به اهل حدیبیه داد که به زودی ______

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۴.

غنیمت های خیبر را بعد از فتح خیبر به آنان اختصاص می دهد که به زودی داستانش در تفسیر آیه" وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ" خواهد آمد. و خدا در این آیه با جمله" إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها" به همان داستان اشاره دارد.

" قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ "- در این آیه به رسول گرامی خود می فرماید:

ایشان را نگذار دنبالت بیایند. و در پاسخ جمله" ذرونا" بگو" لن تتبعونا".

[مقصود از اینکه در باره متخلفانی که در خواستشان در مورد پیوستن به مجاهدان برای غنیمت گرفتن رد شد فرمود: جز اندکی نمی فهمند]

" فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا"- یعنی متخلفین بعد از اینکه این درخواستشان که به دنبال آنها حرکت کنند پذیرفته نشود خواهند گفت: شما به ما حسد می ورزید. و در جمله" بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا"، پاسخی است از اینکه گفتند شما به ما حسد می ورزید، ولی این جواب را صریحا متوجه خود آنان نکرد و نفرمود:" بل لا تكادون تفقهون ..."، شما حرف به خرجتان نمی رود، بلکه فرمود ایشان حرف به خرجشان نمی رود، و این بدان جهت بوده که حرف به خرجشان نمی رفته، و در مقامی که قرآن ادعاء می کند که آنها چنین هستند، دیگر معنا ندارد روی سخن را به خود آنان کند، لذا خطاب را متوجه رسول خدا کرد و فرمود:" بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا".

و دلیل نفهمیشان این است که این گفتارشان" شما با ما

حسادت می ورزید" اصلا ربطی به کلام رسول خدا (ص) ندارد و آن جناب از غیب خبرشان داده بود که خدا از پیش اینچنین خبر داده که شما هرگز ما را پیروی نمی کنید، و آنها در پاسخ گفته اند اولا شما نمی گذارید ما پیرویتان کنیم و این معنا از ناحیه خدا نیست. و ثانیا جلوگیریتان از شرکت ما در غنائم برای این است که می خواهید غنائم را خودتان به تنهایی بخورید و به ما ندهید.

و این پاسخ کلام کسی است که نه ایمان دارد و نه عقل. کسی که اینقدر قدرت تشخیص ندارد که رسول خدا (ص) معصوم است و در هیچ امری داخل و خارج نمی شود مگر به امر خدا، اگر بخواهیم حمل به صحت کنیم حد اقل این است که بگوییم مردمانی ساده و کم فهم بوده اند، که با ادعای اسلام و ایمان این طور با رسول خدا (ص) سخن گفته اند.

از اینجا معلوم می شود که مراد از" نفهمیدنشان مگر اندک" بسیط بودن عقل و ضعف فهم آنان است، که سخن اشخاص را آن طور که باید درک نمی کنند، نه اینکه بعضی از قسمتهای کلام را می فهمند و بعضی را نمی فهمند و آنچه می فهمند کمتر و آنچه را نمی فهمند بیشتر است. و نه اینکه اقلیتی از آنان می فهمند و اکثریتی نمی فهمند، کما اینکه بعضی از

مفسرین «۱» این طور معنا کرده اند.

" قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ" مفسرین اختلاف کرده اند در اینکه این قوم دارای باس شدید چه کسانیند؟ بعضی «۲» گفته اند: قبیله هوازن هستند. بعضی «۳» دیگر گفته اند: ثقیف اند. و بعضی «۴» گفته اند: هر دو طایفه اند.

بعضی «۵» گفته اند: مردم روم اند که در دو جنگ موته و تبوک شرکت کردند. و بعضی «۶» گفته اند: اهل رده هستند که ابو بکر بعد از رحلت رسول خدا (ص) با آنان جنگید. بعضی «۷» هم گفته اند: ایرانیان هستند. و بعضی «۸» گفته اند: عربها و کردهای ایران اند.

و از جمله" ستدعون" به نظر می رسد که منظور، بعضی از اقوامی است که رسول خدا (ص) بعد از فتح خیبر با آنها نبرد کرد، یعنی هوازن و ثقیف و روم و موته. و اینکه خدای تعالی از پیش خبر داد که" به متخلفین بگو شما ما را پیروی نخواهید کرد" ناظر به پیروی کردن آنان در جنگ خیبر است- این طور از سیاق استفاده می شود.

و جمله" تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ" جمله ای است استینافی که تنویع را می رساند، می فرماید: یا این است که با ایشان نبرد می کنید، و یا اینکه مسلمان می شوند، شق سوم که جزیه گرفتن باشد در آنان نیست، چون مشرک اند، و جزیه از مشرک قبول نمی شود و حکم- جزیه مخصوص اهل کتاب است. مشرک یا باید مسلمان شود و یا جنگ کند.

و نمی شود جمله" تقاتلونهم" را صفت قوم بگیریم، چون مسلمین دعوت می شوند که- با قومی قتال کنند، نه اینکه با قومی که قتال می کنند قتال کنند. همچنین نمی شود آن را حال از نائب فاعل در" ستدعون" دانست، برای اینکه مسلمین دعوت می شوند تا با قومی قتال کنند نه اینکه در حال قتال دعوت می شوند قتال کنند- آن چنان که بعضی «۹» از مفسرین خیال کرده اند.

خدای سبحان سپس کلام خود را با وعده و وعید خاتمه می دهد. وعده در مقابل اطاعت، و وعید در مقابل معصیت. می فرماید:"

فَإِنْ تُطِيعُوا" اگر اطاعت كنيد و براى قتال بيرون شويد" يُؤْتِكَمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً" خدا اجر نيكى به شما مى دهد" وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا" و اگر روى ________

(۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸) تفسير مجمع البيان، ج ۹، ص ۱۱۵.

(۹) روح المعـــــــــانى ، ج ۲۶، ص ۱۰۴.

________ صفحه ى ۴۲۱

بگردانيد و نافرمانى كنيد و خارج نشويد" كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ" همانطورى كه بار قبلى رو گردانديد، و در سفر حديبيه خارج نشديد، آن وقت" يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً" خدا در دنيا- به طورى كه از ظاهر مقام استفاده مى شود- و يا هم در دنيا و هم در آخرت شما را به عذابى اليم و دردناك معذب مى كند.

" لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ" در اين آيه حكم جهاد را از معلولين كه جهاد برايشان طاقت فرساست به لسان رفع لازمه اش برمى دارد، يعنى نمى فرمايد اينها حكم جهاد ندارند، بلكه مى فرمايد لازمه آن را كه حرج است ندارند.

آن گاه در اينجا نيز مانند آيه قبلى كلام را با وعده و وعيد خاتمه مى دهد. در وعده اش مى فرمايد: و هر كس خدا و رسول او را اطاعت كند خدا در بهشتى داخلش مى سازد كه نهرها از دامنه آن جارى است. و در وعيدش مى فرمايد و هر كس روى بگرداند خدا به عذابى دردناك معذبش مى كند. صفحه ى ۴۲۳

ترجمه آيات خداى تعالى آن روز كه مؤمنين در زير آن درخت با تو بيعت كردند از ايشان راضى شد چون از نيات درونيشان آگاه بود و به همين جهت آرامشى بر آنان نازل كرد و به عنوان پاداش، فتحى

نزدیک روزیشان کرد (۱۸).

و نیز غنیمت هایی بسیار روزیشان کرد که به دست آورند و خدا همواره مقتدری شکست ناپذیر و حکیمی فرزانه است (۱۹).

خدا به شما وعده غنیمت های بسیاری داد که به دست آورید این یک غنیمت را زودرس کرد و دست شرارت مردم را از شما کوتاه کرد (برای مصالحی ناگفتنی) و برای اینکه آیتی باشد برای مؤمنین و شما را به سوی صراط مستقیم هدایت کند (۲۰).

و غنیمت دیگری که هنوز بدان دست نیافته اید خداوند به آن احاطه دارد و خدا بر هر چیزی قادر است (۲۱).

و اگر کفار با شما جنگ کنند پا به فرار خواهند گذاشت و دیگر سرپرست و یاوری نخواهند یافت (۲۲).

این سنت خدا است که تا امروز همواره جریان داشته و تو هرگز برای سنت خدا دگرگونگی نخواهی یافت (۲۳).

و او همان کسی است که در درون مکه در زیر پنجه دشمن دست کفار را از شما و دست شما را از ایشان کوتاه کرد بعد از آنکه در جنگهای قبلی شما را بر آنان پیروزی داد و خدا بدانچه می کنید بینا است (۲۴).

و اما اینکه دست شما را از ایشان کوتاه کرد با اینکه اینان همانهایی هستند که کفر ورزیدند و از ورود شما به مسجد الحرام جلوگیری نمودند و نگذاشتند قربانیهای شما به قربانگاه برسد برای این بود که خون مردان و زنان مؤمن را که در بین کفار هستند و شما نمی شناسید حفظ کند و دست شما به خون آن بی گناهان آلوده نگشته، در نتیجه بدون آگاهی به آثار سوء آن گرفتار نشوید تا خدا هر که را بخواهد داخل در رحمت خود کند

و الا اگر آن مؤمنین ناشناخته از بین کفار جدا شده بودند ما کفار را به عذابی دردناک گرفتار می کردیم (۲۵).

برای اینکه آنها که کافر شدند حمیت های جاهلیت را در دل پروریدند و خدا در مقابل آن نیروی

________________ صفحه ی ۴۲۴

درونی کفار نیروی سکینت بر رسول و بر مؤمنین نازل کرد و کلمه تقوی را نیروی جدا ناشدنی ایشان کرد، و ایشان سزاوارترین کس به آن بودند و اهلیت آن را داشتند و خدا به هر چیزی دانا است (۲۶).

و خداوند آن رؤیا را که در خواب به تو نشان داد که ان شاء اللّٰه به زودی داخل مسجد الحرام خواهید شد در حالی که از شر کفار ایمن باشید و سر بتراشید و بدون هیچ ترسی تقصیر کنید، دیدی که چگونه آن رؤیا را به حق به کرسی نشاند. آری او چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و به همین جهت قبل از فتح مکه فتحی نزدیک قرار داد (۲۷).

او کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا دین حق را بر همه ادیان غالب سازد و این گواهی خدا کافی ترین گواهی است (۲۸).

بیان آیات این آیات فصل چهارم از آیات سوره است که در آن شرحی از مؤمنین که با رسول خدا (ص) به حدیبیه رفتند ذکر نموده، و رضایت خود را از آنان که با آن جناب در زیر درخت بیعت کردند اعلام می دارد، آن گاه بر آنان منت می گذارد که سکینت را بر قلبشان نازل کرده و به فتحی قریب و غنیمت هایی بسیار نویدشان می دهد.

و نیز خبری که در حقیقت نویدی دیگر است می دهد که مشرکین اگر

با شما جنگ کنند فرار خواهند کرد، به طوری که پشت سر خود را نگاه نکنند. و می فرماید آن رؤیایی که در خواب به پیامبرش نشان داد رؤیای صادقه بود، و بر حسب آن، به زودی داخل مسجد الحرام خواهند شد، در حالی که ایمن باشند و سر خود را بتراشند، بدون اینکه از کسی واهمه ای کنند، چون خدا رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاده تا دین حق را بر همه ادیان غلبه دهد، هر چند که مشرکین کراهت داشته باشند.

[اشاره به اینکه مقصود از رضا و سخط خدا ثواب و عقاب او است و آیه:" لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ ..." اخبار از پاداش و ثواب بیعت کنندگان است

" لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ"" رضایت" حالتی است که در برخورد با هر چیز ملایم عارض بر نفس انسان می شود، و آن را می پذیرد و از خود دور نمی کند. در مقابل رضایت، کلمه" سخط" قرار دارد، و این دو کلمه وقتی به خدای سبحان (که نه نفس دارد و نه دل) نسبت داده می شود مراد از آن ثواب و عقاب او خواهد بود، پس رضای خدا به معنای ثواب دادن و پاداش نیک دادن است، نه آن هیئتی که حادث و عارضی بر نفس است، چون خدای تعالی محال است در معرض حوادث قرار گیرد. از اینجا این را هم می فهمیم که رضایت و سخط از صفات فعل

خدایند، نه از صفات ذات او.

و کلمه رضا- به طوری که گفته اند «۱»- هم به خودی خود متعدی می شود و مفعول می گیرد، و

هم با حرف" عن". چیزی که هست اگر به خودی خود متعدی نشود ممکن است مفعولش، هم ذات باشد مثل اینکه بگویی" رضیت زیدا- از زید خوشنودم"، و هم ممکن است معنا باشد مثل اینکه بگویی" رضیت اماره زید- من از امارت و رهبری زید خوشنودم" همان طور که خداوند فرموده:" وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً" «۲». و اگر با حرف" عن" متعدی شود مفعولش تنها ذات خواهد بود همان طور که خداوند فرموده:" رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ" «۳». و اگر با حرف" باء" متعدی شود مفعولش تنها معنا خواهد بود مثل این قول خداوند:

" أَ رَضِيتُمْ بِالْحَياةِ الدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ" «۴».

و چون همان طور که گفتیم رضایت خدا صفت فعل او و به معنای ثواب و جزاء است، و جزاء همواره در مقابل عمل قرار می گیرد نه در مقابل ذات در نتیجه هر جا دیدیم که رضایت خدا به ذاتی نسبت داده شده، و با حرف" عن" متعدی گشته، همانطور که در آیه" لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ" این طور استعمال شده، باید بگوییم نوعی عنایت باعث شده که کلمه" رضا" با حرف" عن" متعدی شود و آن عنایت این است که بیعت گرفتن را که متعلق رضا است ظرف گرفته برای رضا، و دیگر چاره ای جز این نبوده که رضا متعلق به خود مؤمنین شود.

پس جمله" لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ" از ثواب و پاداشی خبر می دهد که خدای تعالی در مقابل بیعتشان در زیر درخت به ایشان ارزانی داشته.

و بیعت حدیبیه در زیر درختی به نام سمره واقع شد، و همه مؤمنینی که با آن جناب

بودنـد بیعت کردنـد. از اینجا معلوم می شود که ظرف" إِذْ يُبايِعُونَكَ" متعلق است به رضایت در جمله" لَقَدْ رَضِيَ" و لام در این جمله لام سوگند است.

[توضیحی راجع به تفریع جمله:" فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ" بر قلبش:" لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ ..."]

" فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً" این آیه به دلیل اینکه در آغازش" فاء" تفریع آمده نتیجه گیری از جمله ________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۰۷.

(۲) سوره مائده، آیه ۳.

(۳) سوره بینه، آیه ۸.

(۴) سوره توبه، آیه ۳۸. ________________

" لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ ..." است، و مراد از" ما فِي قُلُوبِهِمْ" حسن نیت و صدق آن در بیعتشان است، چون عملی مرضی خدای تعالی واقع می شود که نیت در آن صادق و خالص باشد، نه اینکه صورتش زیبا و جالب باشد.

پس معنای آیه مورد بحث این است که: خدای تعالی از صدق نیت و خلوص آنها در بیعت کردنشان با تو آگاه است.

ولی بعضی از مفسرین «۱» گفته انـد: مراد از" ما فِي قُلُوبِهِمْ" ایمان و صحت آن و حب دین و حرص بر آن است. بعضـی «۲» دیگر گفته اند: غیرت و تصمیم بر نشان ندادن نرمی در برابر مشرکین و صلح با ایشان است. و سیاق آیه با هیچ یک از این دو وجه سازگار نیست و این بر کسی پوشیده نمی باشد.

حال اگر بگویی: مراد از" ما فِي قُلُوبِهِمْ" مطلق آنچه در دلهایشان بوده نیست، بلکه مراد نیت صادق و خالص آنان در خصوص بیعت است، که قبلا هم گفته شد، و علم خدای تعالی به چنین نیت صادقانه

و خالصانه باعث خشنودی او شده، نه اینکه رضا و خشنودی او باعث و سبب علم او باشد، و لازمه این حرف آن است که رضایت را تفریع بر علم کرده و فرموده باشد:" لقد علم ما فی قلوبهم فرضی عنهم" نه اینکه علم را متفرع بر رضایت کرده باشد همانطور که در آیه کرده است.

در پاسخ می گوییم: همان طور که مسبب متفرع بر سبب است، از این جهت که وجودش موقوف به وجود آن است، همچنین سبب هم متفرع بر مسبب هست، حال چه سبب تام و چه ناقص از این جهت که انکشاف و ظهور سبب به وسیله مسبب است، و رضایت همانطور که در سابق گفتیم صفت فعلی خدای تعالی است که از مجموع علم خدا و عمل صالح عبد منتزع می شود. باید عبد عمل صالح بکند تا رضایت خدا که همان ثواب و جزای او است محقق شود. و آنچه در مقام ما رضایت از آن انتزاع می شود مجموع علم خدا است به آنچه در دلهای مؤمنین است، و به انزال سکینت بر آن دلها، و به ثوابی که به صورت فتح قریب و مغانم کثیره به آنان داد، رضایت از مجموع اینها انتزاع شده.

پس جمله" فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ ..."، متفرع است بر جمله" لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ" تا کشف کند حقیقت آن رضایت چیست، و دلالت کند بر مجموع اموری که با تحقق آنها رضایت متحقق می شود.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۰۸.

و آن گاه جمله" فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ" متفرع شده است بر جمله" فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ" و همچنین جمله

معطوف بر آن، يعنى جمله" وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ...".

و مراد از" فتـح قريب" فتح خيبر است- اين طور از سـياق اسـتفاده مى شود- و همچنين مراد از" مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها"، غنائم خيبر است. بعضى «۱» هم گفته اند: مراد از فتح قريب، فتح مكه است. ولى سياق با اين قول مساعد نيست.

و جمله" وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً" به اين معنا است كه خدا در آنچه اراده مى كند مسلط و غالب است، و نيز آنچه را اراده مى كند متقن انجام مى دهد نه گزافى و كدره اى.

" وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ ..."

مراد از اين" مَغانِمَ كَثِيرَةً" كه مؤمنين به زودى آنها را به دست مى آورند اعم از غنيمت هاى خيبر و غير خيبر است، كه بعد از مراجعت از حديبيه به دست آنان افتاد، در نتيجه جمله" فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ" اشاره است به غنيمت هاى مذكور در آيه قبلى، يعنى غنيمت هاى خيبر، كه از شدت نزديكى به منزله غنيمت بدست آمده به حساب آورده.

البته اين در صورتى است كه آيه شـريفه با آيات سابق نازل شده باشد، و اما بنا بر احتمالى كه بعضـى «۲» داده اند كه اين آيه بعـد از فتح خيبر نازل شده، در آن صورت معناى كلمه" هذه" روشن است. چيزى كه هست معروف همين است كه سوره فتح تمامى اش بعد از حديبيه و قبل از رسيدن به مدينه نازل شده.

بعضى از مفسرين «۳» گفته انـد: كلمه" هـذه" اشاره است به بيعت در حـديبيه و در زير آن درخت. ليكن خواننده به نادرستى اين قول واقف است.

[مقصود از ناس در جمله" وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ"]

" وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ"- بعضى «۴» گفته اند

مراد از کلمه" ناس" دو قبیله اسد و غطفان است که تصمیم گرفتند بعد از مراجعت رسول خدا (ص) از خیبر به مدینه حمله نموده اموال و زن و بچه مسلمین را به غارت ببرند، و لیکن خدای تعالی وحشتی در دل آنان انداخت که از این کار بازشان داشت.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از" ناس" مالک بن عوف و عیینه بن حصین با بنی اسد و غطفان است که در جنگ خیبر آمدند تا یهودیان را یاری دهند ولی خدای تعالی ترس را بر دلهایشان مسلط کرد و از نیمه راه برگشتند.

(۱ و ۲ و ۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۰۹.

(۵) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۶.

بعضی «۱» دیگر گفته اند: مراد از" ناس" اهل مکه و افراد پیرامون مکه است که دست به جنگ نزدند، و به صلح قناعت کردند.

" وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ "- این جمله عطف است بر مطالبی که در تقدیر است، و تقدیر کلام چنین است که: خدای تعالی مسلمانان را به این فتح و غنیمت های بسیار و ثوابهای اخروی وعده داد، برای اینکه چنین و چنان شود، و برای اینکه تو آیتی باشی، یعنی علامت و نشانه ای باشی، تا آنان را به حق راهنمایی کنی، و بفهمانی که پروردگارشان در وعده ای که به پیغمبر خود می دهد صادق، و در پیشگوییهایش راستگو است.

[اخبارات غیبی و پیشگویی هایی که در سوره فتح آمده است

این سوره مشتمل بر یک عده پیشگویی و اخبار غیبی است که همین ها هدایتی است برای مردم با تقوی، مثلا جلوتر از آنکه مساله حرکت به سوی مکه پیش بیاید فرموده بود:

" سَيَقُولُ

لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ شَغَلَتْنا ..."، و پیش از آنکه غنیمتی به دست آید، فرموده بود:" سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ ...". و نیز فرموده بود:" قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ ...". و همچنین در آیات مورد بحث از به دست آمدن فتح و غنیمت خبر داده بود، و در آیات بعد فرموده:" وَ أُخْری لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْها ..." و باز بعد از آن می فرماید:" لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا ...".

" وَ یَهْدِیَکُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً"- این جمله عطف است بر جمله" تکون" یعنی همه اینها برای این بود که آیتی باشی برای مؤمنین، و برای این بود که شما را به سوی صراط مستقیم که طریقی است رساننده به اعلاء کلمه حق و بسط دین، هدایت فرماید.

بعضی از مفسرین «۲» گفته اند: صراط مستقیم ثقه و اعتماد و توکل بر خدا است، در هر کاری که می کنید. ولی معنایی که ما کردیم با سیاق موافق تر است.

" وَ أُخْری لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْها قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیراً" یعنی: به شما غنیمت های دیگری وعده داده که خود شما قادر بر به دست آوردن آن نبودید، خدا به آن احاطه و تسلط داشت، و خدا بر هر چیزی قادر است.

پس کلمه" اخری"، مبتداء و جمله" لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْها" صفت آن است، و جمله" قَدْ أَحاطَ اللَّهُ بِها" خبر ثانی آن است، و خبر اولش حذف شده، که تقدیر کلام چنین است:" ثمه غنائم اخری" یعنی: در این بین غنیمت های دیگر نیز هست که خدا بر آن احاطه دارد.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۰۹.

بعضی «۱» گفته اند: کلمه" اخری" در

باطن منصوب است، تا عطف باشد بر کلمه" هذه" و تقدیر کلام" و عجل لکم غنائم اخری" است. بعضی «۲» دیگر گفته اند: منصوب است اما با فعلی که حذف شده، و تقدیر کلام" و قضی غنائم اخری" می باشد. بعضی «۳» دیگر گفته اند: در باطن مجرور است و عامل آن کلمه" رب- چه بسا" است که در تقدیر می باشد، و تقدیر کلام" و رب غنائم اخری" است. ولی هیچ یک از این وجوه خالی از وهن نیست.

و مراد از کلمه" اخری" در آیه- به طوری که گفته اند «۴»- غنیمت های جنگ هوازن است. بعضی «۵» هم گفته اند: مراد غنائم فارس و روم است. و بعضی «۶» گفته اند: مراد فتح مکه است، چیزی که هست موصوف آن حذف شده، و تقدیر کلام" و قریه اخری لم تقدروا علیها" است، یعنی: و قریه ای دیگر که قادر بر فتح آن نبودید.

وجه اول از میان این وجوه از همه نزدیک تر به ذهن است.

" وَ لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً" این آیه پیشگویی دیگری است که در آن خدای تعالی از ناتوانی کفار در قتال با مؤمنین خبر می دهد، و می فرماید که: کفار هیچ ولیی که متولی امورشان باشد و هیچ یاوری که نصرتشان دهد ندارند. و خلاصه اینکه: نه خودشان یارای قتال دارند و نه کمکی از اعراب دارند که یاریشان کنند. و این پیشگویی فی نفسه بشارتی است برای مؤمنین.

" سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" کلمه" سُنَّةَ اللَّهِ" مفعول مطلق است برای فعلی مقدر که تقدیرش" سن اللَّه سنه" است، و حاصلش این است

که: ایمان سنتی است قدیمی از خدای سبحان که انبیاء و مؤمنین به انبیاء را در صورتی که در ایمان خود صادق و در نیاتشان خالص باشند بر دشمنانشان غلبه می دهد، و تو هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت. هم چنان که در جای دیگر فرموده:

" كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي " «۷» و آنچه صدمه و شکست که مسلمانان در جنگهای خود دیدند به خاطر پاره ای مخالفت ها بوده که با خدا و رسولش مرتکب شدند.

[بیان آیاتی که راجع به جنگ نکردن با مشرکین مکه و صلح با آنان است

" وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ... "

ظاهرا مراد از نگهداری دست هر یک از دو طائفه از آزار به طائفه دیگر، همان صلحی ____________________

(۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۱۰.

(۷) خدا مقدر کرده که همواره من و پیامبرانم غالبیم. سوره مجادله، آیه ۲۱.

باشد که در حدیبیه واقع شد، چون محل آن را بطن مکه معرفی کرده و حدیبیه هم در نزدیکی مکه و بطن آن قرار دارد، و حتی آن قدر اتصال به مکه دارد که بعضی گفته اند یکی از اراضی مکه و از حدود حرم آن است. و چون هر یک از این دو طائفه دشمن ترین دشمن نسبت به طائفه دیگر بودند، قریش تمامی قدرت خود را در جمع آوری لشکر از داخل شهر خود و از قوای اطراف به کار برده بود، مؤمنین هم با رسول خدا (ص) بیعت کرده بودند که تا آخرین قطره خون خود در برابر

آنان مقاومت کنند، و رسول خدا (ص) هم تصمیم گرفته بود با آنان نبرد کند، و خدای تعالی رسول گرامی خود و مؤمنین را بر کفار پیروز کرد، برای اینکه مسلمانان داخل سرزمین کفار شده، و به داخل خانه آنان قدم نهاده بودند و در چنین وضعی جز جنگ و خونریزی هیچ احتمال دیگری نمی رفت، اما خدای سبحان دست کفار را از مؤمنین و دست مؤمنین را از کفار بازداشت و در عین حال مؤمنین را بر آنان پیروزی بخشید، و خدا به آنچه می کنند دانا است." هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ" کلمه" عکوف" که مصدر کلمه" معکوف" است- به طوری که در مجمع البیان «۱» گفته- به معنای اقامت در یک جا و ممنوع شدن از رفتن به این طرف و آن طرف است. اعتکاف در مسجد برای عبادت نیز به همین معنا است.

و معنای آیه این است که: مشرکین مکه همانهایند که به خدا کفر ورزیدند و نگذاشتند شما داخل مسجد الحرام شوید، و نیز نگذاشتند قربانیهایی که با خود آورده بودید به محل قربانی برسد، بلکه آنها را محبوس کردند. چون محل ذبح قربانی و نحر شتران در مکه است که قربانیان عمره باید آنجا قربانی شوند، و قربانیان حج در منی ذبح می شوند، و رسول خدا (ص) و مؤمنین که با او بودند به احرام عمره محرم شده و به این منظور قربانی همراه آورده بودند.

" وَ لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ" کلمه" وطا" که مصدر جمله" تطؤهم" است به معنای

لگــدمال کردن، و کلمـه" معره" بـه معنــای مکروه و ناملا‌یم اسـت. و جملـه" أن تطؤهم" بــدل اشــتمال است از مــدخول

(۱) مجمـــــع البيـــــان، ج ۹، ص ۱۲۲.

" لولا"، و جواب" لولا" حذف شده، و تقدير كلام" ما كف ايديكم عنهم" است.

و معنـای آیه این است که: اگر مردان و زنـان مؤمن ناشناسـی در بین مردم مکه نبودنـد، تـا جنـگ شـما بـاعث هلاکت آن بی گناهان شود، و در نتیجه به خاطر کشتن آن بی گناهان دچار گرفتاری می شدید، هر آینه ما دست شما را از قتال اهل مکه باز نمی داشـتیم و اگر بـاز داشـتیم برای همین بـود که دست شـما به خـون آن مؤمنین ناشـناس آلوده نشود و به جرمشـان گرفتـار ناملایمات نشوید.

" لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ"- لام در اول جمله متعلق است به کلمه ای که حـذف شـده، و تقـدیر کلام" کف ایـدیکم عنهم لیـدخل فی رحمته ..." است، یعنی خـدا دست شـما را از قتـال کفـار کوتاه کرد تا هر که از مؤمنین و مؤمنات را بخواهد داخل در رحمت خود کند، مؤمنین و مؤمناتی که در بین کفارند و مشـخص نیستند، و نیز شما را هم از اینکه مبتلا به گرفتاری شوید حفظ کند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: معنای آیه این است که: تا خدا داخل در رحمت خود کند هر یک از کفار را که بعد از صلح، اسلام آورند.

" لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً"- کلمه" تزیل" به معنای تفرق است، و ضـمیر در" تزیلوا" به همه نامبردگان در قبل از مؤمنین و کفار اهل مکه بر می گردد، و معنایش این است که: اگر

مؤمنین مکه از کفار جدا بودند، ما آنهایی را که کافر بودند عذابی دردناک می کردیم، و لیکن از آنجایی که این دو طائفه درهم آمیخته بودند عذابشان نکردیم.

" إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ ..."

راغب در مفردات می گوید: عرب از نیروی غضب وقتی فوران کند و شدت یابد تعبیر به" حمیت" می کند، می گوید:" حمیت علی فلان" یعنی علیه فلانی سخت خشم کردم. خدای تعالی هم این کلمه را آورده و فرموده:" حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ" و به استعاره از همین معنا است که می گویند:" حمیت المکان حمی"، یعنی از مکان دفاع کردم و یا آن را حفظ کردم «۲».

و ظرف در جمله" إِذْ جَعَلَ" متعلق است به جمله قبلی، یعنی" وَ صَدُّوكُمْ". بعضی «۳»

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۴.

(۲) مفردات راغب، ماده" حمی".

(۳) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۱۶.

هم گفته اند متعلق است به جمله" لَعَذَّبْنَا". و بعضی «۱» آن را متعلق دانسته اند به جمله" اذکر" تقدیری. و کلمه" جعل" به معنای القاء است، و فاعل این القاء" الَّذِينَ كَفَرُوا" است. و کلمه" حمیه" مفعول آن، و" حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ" بیان حمیت اولی است، و صفت" جاهلیه" در جای موصوف خود نشسته، و تقدیر" حمیه مله الجاهلیه" است.

و اگر کلمه" جعل" به معنای قرار دادن باشد مفعول دومش باید مقدر باشد، و تقدیر کلام" به یاد آر آن زمان که کفار حمیت را در دل خود راسخ کردند" می باشد. و اگر در جمله" إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا" با اینکه اسم" الَّذِينَ كَفَرُوا" چند کلمه قبل برده شده بود، و می توانست در جمله مورد بحث بفرماید" اذ جعلوا" مجددا کلمه" الَّذِينَ كَفَرُوا" را

تکرار کرد، برای این بود که به علت حکم اشاره کرده باشد، (و خواسته بفرماید: علت فوران حمیت کفار کفرشان بود).

و معنای آیه این است که: ایشان کسانی هستند که کفر ورزیدند، و شما را از خانه خدا جلوگیر شدند، و دلهای خود را به خاطر کفرشان پر از خشم کردند.

" فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ "- این جمله تفریع و نتیجه گیری از جمله " جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا " است، و خود نوعی از مقابله را می فهماند، کانه فرموده: آنان حمیت در دل راه دادند، خدا هم در مقابل سکینت را بر رسول و بر مؤمنین نازل کرد، و در نتیجه آرامش دل یافتند، و خشم و شجاعت دشمن سستشان نکرد، و بر عکس از خود سکینت و وقار نشان دادند، بدون اینکه دچار جهالتی شوند.

[مقصود از " كَلِمَةَ التَّقْوى و اینکه مؤمنین احق به آن و اهل آن هستند]

" وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى - یعنی تقوی را ملازم آنان کرد، به طوری که از آنان جدا نشود. و این کلمه تقوی به طوری که به نظر بسیاری از مفسرین «۲» رسیده همان کلمه توحید است. ولی بعضی «۳» گفته اند: مراد از آن ثبات بر عهد، و وفای به میثاق است. بعضی «۴» گفته اند:

همان سکینت است. و بعضی «۵» گفته اند آن " بلی " است که در " روز أ لست " گفتند. و این از همه وجوه سخفیف تر است.

و اما از نظر ما بعید نیست که مراد از آن، روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر به تقوی می کند. و خدای تعالی در آیه " أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ " «۶» از

---

(۱) روح المعانی،

ج ۲۶، ص ۱۱۶.

(۲ و ۳ و ۴ و ۵) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

(۶) اینان هستند که خدا ایمان را در دلهایشان نوشته و به روحی از خود تاییدشان کرده. سوره مجادله، آیه ۲۲.

آن خبر می دهد. گاهی هم خدای تعالی لفظ" کلمه" را به روح اطلاق کرده، از آن جمله فرموده:" وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ" «۱».

" وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها"- اما اینکه مؤمنین احق و سزاوارتر به کلمه تقوی بودند، علتش این است که استعدادشان برای تلقی چنین عطیه ای الهی تمام بود. آری، با اعمال صالح خود استعداد خود را تکمیل کرده بودند، پس همانا سزاوارتر به کلمه تقوی بودند تا دیگران. و اما اینکه اهل آن بودند باز برای این بود که به غیر ایشان کسی اهلیت چنین دریافتی را نداشت و کلمه" اهل" به معنای خاصه هر چیز است.

بعضی «۲» گفته اند: مراد این است که آنان سزاوارتر به سکینت و اهل آن بودند. و بعضی «۳» دیگر گفته اند: در این جمله تقدیم و تاخیری به کار رفته، اصل جمله" و کانوا اهلها و احق بها" بوده. ولی خود خواننده می داند که این حرف صحیح نیست.

" وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیماً"- این جمله به منزله دامنه کلامی است برای جمله" وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها" و یا برای همه مطالب گذشته. و معنایش به هر دو تقدیر روشن است.

" لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ ..."

بعضی از مفسرین «۴» گفته اند: فعل" صدق" و" کذب" که فعل

ثلاثی مجردش تشدید ندارد، دو جور می تواند هر دو مفعول خود را بگیرید. یک جور با حرف" فی" مثل اینکه بگویی" صدقت زیدا فی حدیثه" و یا" کذبت زیدا فی حدیثه" و نیز بدون حرف مثل این که گفته می شود:" صدقت زیدا الحدیث" و" کذبته الحدیث" و اما اگر همین دو کلمه به باب تفعیل برود، و تشدید بردارد، آن وقت مفعول دومش را حتما با حرف" فی" می گیرد، مثلا می گویی" صدقت زیدا فی حدیثه" و" کذبته فی حدیثه".

لام در اول جمله" لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ" لام سوگند است. و جمله" لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ" پاسخ آن سوگند است. کلمه" بالحق" حال از رؤیا، و حرف" باء" در آن باء ملابست است. و آوردن جمله" إِنْ شاءَ اللَّهُ" به منظور این است که به بندگانش بیاموزد. و معنای آیه این است که: سوگند می خورم که خدا آن رؤیایی که قبلا نشانت داده بود، تصدیق کرد، آن رؤیا این بود که به زودی، شما ای مؤمنین داخل مسجد الحرام خواهید شد ان شاء

---

(۱) کلمه ای که خود روحی از خدا بود و بر مریم القاء نمود. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

(۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۶.

(۴) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۰ و ۱۲۲.

اللَّه، در حالی که از شر مشرکین ایمن باشید، و سرها را بتراشید و تقصیر بکنید بدون اینکه ترسی از مشرکین بر شما باشد.

" فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً"- کلمه" ذلک" اشاره به همان مطلب قبل است که فرمود: به زودی در کمال ایمنی داخل مسجد الحرام می شوید. و مراد از جمله" مِنْ دُونِ ذلِكَ"" اقرب

من ذلک" است، و معنای آیه این است که: خدای تعالی از فوائد و مصالح داخل مسجد شدنتان چیزها می دانست، که شما نمی دانستید و به همین جهت قبل از داخل شدن شما به این وضع، فتحی قریب قرار داد تا داخل شدن شما به این وضع میسر گردد.

از اینجا این معنا روشن می شود که مراد از" فتح قریب" در این آیه، فتح حدیبیه است، چون این فتح بود که راه را برای داخل شدن مؤمنین به مسجد الحرام با کمال ایمنی و آسانی هموار کرد. اگر این فتح نبود ممکن نبود بدون خونریزی و کشت و کشتار داخل مسجد الحرام شوند، و ممکن نبود موفق به عمره شوند، و لیکن صلح حدیبیه و آن شروطی که در آن گنجانیده شد این موفقیت را برای مسلمانان ممکن ساخت که سال بعد بتوانند عمل عمره را به راحتی انجام دهند.

از اینجا این معنا هم روشن می گردد اینکه بعضی از مفسرین «۱» گفته اند:" مراد از فتح قریب" در آیه فتح خیبر است، سخنی است که از سیاق آیه به دور است. و اما اینکه بعضی «۲» دیگر گفته اند:" مراد از آن، فتح مکه است" از آن قول بعیدتر است و سیاق آیه این معنا را می رساند که مراد از آن این است که شک و تردید را از بعضی مؤمنین که با رسول خدا (ص) بودند بر طرف سازد، چون مؤمنین خیال می کردند اینکه رسول خدا (ص) در خواب دیده به زودی داخل مسجد الحرام می شوند، در حالی که سرها تراشیده و تقصیر هم کرده اند پیشگویی مربوط به همان سال است، و وقتی به این قصد از مدینه

به سوی مکه حرکت کردند و مشرکین جلو آنان را در حدیبیه گرفتند و از ورودشان به مسجد الحرام جلوگیری نمودند، دچار شک و تردید شدند، خدای تعالی در این آیه خواست این شک و تردید را زایل سازد.

و حاصل آیه این است که: آن رؤیای حقی که خدا به رسولش نشان داد درست نشان ____________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۰ و ۱۲۲.

(۲) روح المعـــــــــــانی ، ج ۲۶، ص ۱۲۲.

داد، رؤیـای صـادقه ای بود، لیکن اینکه داخـل شـدن شـما در مسـجد الحرام و سـر تراشـیدن و تقصـیرتان را در آن سال عقب انـداخت، برای این بود که قبلا فتح حدیبیه را نصـیب شـما بکند، تا داخل شدنتان به مسـجد الحرام میسـر گردد، چون خدا می دانست در همان سالی که رؤیا را نشان پیامبر داد شما نمی توانستید بدون ترس داخل مسجد شوید.

" هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ ..."

تفسـیر این آیه در سوره توبه آیه ۲۰۳ گـذشت. و معنای اینکه فرمود:" وَ کَفی بِاللَّهِ شَـهِیداً" این است که خـدا شاهد بر صدق نبوت رسولش است. و نیز شاهـد بر صـدق این وعـده است که دینش به زودی بر همه ادیـان غلبه می کنـد، و یـا شاهـد بر این است که رؤیـای او صادقـانه است. پس این جمله همـان طور که ملاحظه می فرماییـد، ذیلی است ناظر به مضـمون این آیه و یا آیه قبلی.

بحث روایتی [روایاتی در باره روز شجره و تجدید بیعت مسلمانان با رسول اللَّه (ص)]

در الدر المنثور در ذیل آیه" لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ ..." آمده: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از

سلمه بن اکوع روایت کرده اند که گفت: روزی در بینی که دراز کشیده بودیم تا خواب قیلوله ای کنیم منادی رسول خدا (ص) فریاد زد: ایها الناس! بیعت، بیعت، که جبرئیل امین نازل شده. ما به عجله پریدیم و نزد رسول خدا (ص) که زیر درخت سمره نشسته بود رفتیم، و با آن جناب بیعت کردیم، در باره اینجا بود که خدای تعالی می فرماید: " لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ "، و چون آن روز عثمان را به مکه فرستاده بود، خودش یک دست خود را دست عثمان حساب کرد و به دست دیگرش زد، ما گفتیم خوش به حال عثمان، هم بیعت کرد و هم در خانه کعبه طواف کرد، و ما اینجا از طواف محرومیم. رسول خدا (ص) فرمود: اگر فلان مقدار صبر می کرد طواف نمی کرد مگر بعد از طواف من «۱».

و نیز در آن کتابست که عبد بن حمید، مسلم، ابن مردویه از مفضل بن یسار روایت کرده اند که گفت: بیاد دارم که در روز شجره رسول خدا (ص) با مردم بیعت می کرد و من شاخه ای از درخت را بر بالای سر آنها گرفته بودم، و ما هزار و چهار صد نفر

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۴.

بودیم، و ما آن روز بر سر جان بیعت نکردیم، بلکه بر این معنا بیعت کردیم که فرار نکنیم «۱».

مؤلف: اینکه مسلمانان در آن روز هزار و چهار صد نفر بوده اند در روایاتی دیگر نیز آمده. و در بعضی «۲» از روایات آمده که هزار و سیصد. و در بعضی «۳» هزار و هشتصد نفر بودند. و همچنین در بعضی «۴»

آمده که بیعت بر سر فرار نکردن بوده. و در بعضی «۵» دیگر آمده بر سر جان دادن بوده است.

و نیز در همان کتاب است که احمد از جابر، و مسلم از ام بشر، از خود بشر از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: احدی از آنان که در زیر درخت بیعت کردند داخل آتش دوزخ نمی شود «۶».

باز در همان کتابست که ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت آورده که در تفسیر آیه " فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ " گفته: این سکینت تنها به کسانی نازل شد که خدا در آنان وفایی سراغ داشت «۷».

[همه شرکت کنندگان در بیعت روز شجره به پیمان خود وفا نکردند]

مؤلف: این روایت، روایت قبلی را تخصیص می زند، و می فرماید چنان نیست که همه آنهایی که بیعت کردند داخل آتش نشوند، بلکه تنها مشمولین سکینت چنین هستند، دلیلش هم آیه قبل است که می فرماید: " إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً " که ترجمه اش گذشت. و از آن برمی آید که بیعت کنندگان در آن روز همه بر بیعت خود وفا نکردند، و بعضی بیعت خود را شکستند، چون شرط کرده بود کسانی اجر عظیم دارند- و در نتیجه خدا هم از آنان راضی است- که وفا به عهد نموده آن را نشکستند. و قمی «۸» هم این معنا را در تفسیر خود آورده، و گویا گفتارش کلام امام باشد.

و نیز در الدر المنثور در ذیل جمله " إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... " آمده که ابن ابی شیبه، احمد، بخاری، مسلم،

نسایی، ابن جریر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی- در کتاب دلائل- از سـهل بن حنیف روایت کرده اند که در روز جنگ صفین گفت: نفس خـود را متهم بدانیـد (و او را مـورد اعتمـاد قرار ندهیـد، چون به زودی مسـیر خود را تغییر می دهـد) مـا در روزن حدیبیه کوشـش می کردیم آن صلحی که بین رسول خدا (ص) و مشرکین برقرار شد برقرار نشود، و تاخیر افتد، و میل داشتیم دست به جنگ نزنیم.

(۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۴.

(۸) تفسـیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۵.

عمر نزد رسول خـدا (ص) آمـد، عرضه داشت: یـا رسول اللّه! مگر مـا بر حق نیستیم، و مشـرکین بر باطـل نیسـتند؟ فرمود: آری همین طـور است. عرضه داشت: مگر کشـتگان مـا در بهشت و کشـتگان آنـان در آتش نیسـتند؟ فرمـود: بلی همین طـور است. عرضه داشت: پس چرا دین خود را لکه دار کنیم، و تن به پستی دهیم، و بـدون اینکه خـدا بین ما و آنان حکم کند برگردیم؟ فرمود: ای پسر خطاب من فرستاده خدایم، و خدا هرگز و تا ابد مرا وا نمی گذارد.

عمر برگشت و خشـمش فرو نشـست، تا آنکه نزد ابو بکر رفت و پرسـید: ای ابو بکر مگر ما بر حق نیستیم، و مشـرکین بر باطل نیسـتند؟ گفت: چرا. پرسـید مگر کشـتگان ما در بهشت و کشـتگان آنان در آتش نیسـتند؟ ابو بکر گفت: چرا. عمر گفت پس چرا ننگی در دین خود وارد آوردیم. گفت، ای پسـر خطاب! او رسول خـدا است، و خـدای تعالی هرگز او را وا نمی گـذارد. پس سوره

فتح نازل شد، و رسول خدا (ص) به دنبال عمر فرستاد، و سوره را برایش قرائت کرد. عمر گفت: یا رسول اللَّه! آیا این صلح فتح است؟ فرمود: بله «۱» و در کتاب کمال الدین به سند خود از منصور بن حازم از امام صادق (ع) روایت آورده که در تفسیر آیه" لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً" فرمود: اگر خدا کفاری که در پشت پدران مؤمنند و مؤمنینی که در پشت پدران کافرند بیرون می آورد، آن وقت کفار حاضر را عذاب می کرد «۲».

مؤلف: این معنا در روایاتی دیگر نیز آمده.

[چند روایت در باره مراد از" كَلِمَةَ التَّقْوى در جمله" وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى]

و در کافی به سند خود از جمیل روایت کرده که گفت: من از امام صادق (ع) از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید:" وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى فرمود:

کلمه تقوی همان ایمان است «۳».

و در الدر المنثور است که ترمذی و عبد اللَّه بن احمد- در کتاب" زوائد المسند"- و ابن جریر و دارقطنی- در کتاب" الافراد"- و ابن مردویه و بیهقی- در کتاب" اسماء و صفات"- از ابی بن کعب از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود:

منظور از" کلمه تقوی" در جمله" وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى کلمه" لا اله الا اللَّه" است «۴».

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۹.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰ به نقل از کمال الدین.

(۳) نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۳ به نقل از کافی.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۰.

مؤلف: الدر المنثور این معنا را به طریقی دیگر از علی (ع) و سلمه

بن اکوع و ابو هریره روایت «۱» کرده. از طرق شیعه نیز روایت شده، هم چنان که در علل به سند خود از حسن بن عبد اللَّه از آباء و از جدش حسن بن علی (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده که در ضمن حدیثی که" سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر" را تفسیر کرده فرموده: لا اله الا اللَّه به معنای وحدانیت خدا است و اینکه خدا اعمال را جز با توحید قبول نمی کند. و همین کلمه، کلمه تقوی است، که کفه ترازوی اعمال در روز قیامت با آن سنگین می شود «۲».

[روایاتی راجع به ماجرای جنگ و فتح خیبر]

و در مجمع البیان در داستان فتح خیبر می گوید: وقتی رسول خدا (ص) از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در مدینه ماند آن گاه برای جنگ خیبر خیمه زد.

ابن اسحاق به سندی که به مروان اسلمی دارد از پدرش از جدش روایت کرده که گفت: با رسول خدا (ص) به سوی خیبر رفتیم، همین که نزدیک خیبر شدیم و قلعه هایش از دور پیدا شد، رسول خدا (ص) فرمود: بایستید. مردم ایستادند، فرمود: بار الها! ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و آنچه که بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمینهای هفتگانه و آنچه بر پشت دارند، و ای پروردگار شیطانها و آنچه گمراهی که دارند، از تو خیر این قریه و خیر اهلش و خیر آنچه در آنست را مسألت می دارم، و از شر این محل و شر اهلش و شر آنچه در آنست به تو پناه می برم، آن گاه فرمود: راه بیفتید به نام خدا «۳» و

از سلمه بن اکوع نقل کرده که گفت: ما با رسول خدا (ص) به سوی خیبر رفتیم شبی در حال حرکت بودیم مردی از لشکریان به عنوان شوخی به عامر بن اکوع گفت: کمی از شِرّ و ورهایت (یعنی از اشعارت) برای ما نمی خوانی؟ و عامر مردی شاعر بود شروع کرد به سرودن این اشعار:

لاهم لو لا أنت ما حجینا *** و لا تصدقنا و لا صلینا

فاغفر فداء لک ما اقتنینا *** و ثبت الاقدام ان لاقینا

و أنزلن سکینه علینا *** انا اذا صیح بنا اتینا

و بالصیاح عولوا علینا «۴»

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۰.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۴ به نقل از علل الشرائع.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۹.

(۴) یعنی: بار الها اگر لطف و عنایت تو نبود ما نه حج می کردیم، و نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، پس بیامرز ما را، فدایت باد آنچه که ما آن را بدست آوردیم. و قدمهای ما را هنگامی که با دشمن ملاقات می کنیم ثابت فرما، و سکینت و آرامش را بر ما نازل فرما. ما هر وقت به سوی جنگ دعوت شویم براه می افتیم، و رسول خدا (ص) هم به همین که ما را دعوت کنند اکتفاء و اعتماد می کنند.

رسول خدا (ص) پرسید این که شتر خود را با خواندن شعر می راند کیست؟ عرضه داشتند عامر است. فرمود: خدا رحمتش کند. عمر که آن روز اتفاقا بر شتری خسته سوار بود شتری که مرتب خود را به زمین می انداخت، عرضه داشت یا رسول اللَّه عامر به درد ما می خورد از اشعارش استفاده می کنیم دعا کنیم زنده بماند. چون

رسول خدا (ص) در باره هر کس که می فرمود" خدا رحمتش کند" در جنگ کشته می شد.

می گویند همین که جنگ جدی شد، و دو لشکر صف آرایی کردند، مردی یهودی از لشکر خیبر بیرون آمد و مبارز طلبید و گفت:

قد علمت خیبر أنی مرحب *** شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب «۱» از لشکر اسلام عامر بیرون شد و این رجز را بگفت:

قد علمت خیبر أنی عامر *** شاکی السلاح بطل مغامر «۲»

این دو تن به هم آویختند، و هر یک ضربتی بر دیگری فرود آورد، و شمشیر مرحب به سپر عامر خورد، و عامر از آنجا که شمشیرش کوتاه بود، ناگزیر تصمیم گرفت به پای یهودی بزند، نوک شمشیرش به ساق پای یهودی خورد، و از بس ضربت شدید بود شمشیرش، در برگشت به زانوی خودش خورد و کاسه زانو را لطمه زد، و از همان درد از دنیا رفت.

سلمه می گوید: عده ای از اصحاب رسول خدا (ص) می گفتند عمل عامر بی اجر و باطل شد، چون خودش را کشت. من نزد رسول خدا (ص) شرفیاب شدم، و می گریستم عرضه داشتم یک عده در باره عامر چنین می گویند، فرمود: چه کسی چنین گفته. عرض کردم چند نفر از اصحاب. حضرت فرمود دروغ گفتند، بلکه أجری دو چندان به او می دهند.

---

(۱) یعنی: مردم خیبر مرا می شناسد، که مرحبم، و غرق اسلحه و قهرمانی هستم که همه قهرمانیم را تجربه کرده اند، و در مواقعی که تنور جنگ شعله می زند دیده اند.

(۲) لشکر خیبر می داند که من عامر، غرق در سلاح و قهرمانی هستم که تا قلب لشکر دشمن پیش می روم.

[فردا پرچم را به دست کسی

خواهم داد که ...]

می گوید: آن گاه اهل خیبر را محاصره کردیم، و این محاصره آن قدر طول کشید که دچار مخمصه شدیدی شدیم، و سپس خدای تعالی آنجا را برای ما فتح کرد، و آن چنین بود که رسول خدا (ص) لوای جنگ را به دست عمر بن خطاب داد، و عده ای از لشکر با او قیام نموده جلو لشکر خیبر رفتند، ولی چیزی نگذشت که عمر و همراهیانش فرار کرده نزد رسول خدا (ص) برگشتند، در حالی که او همراهیان خود را می ترسانید و همراهیانش او را می ترساندند، و رسول خدا (ص) دچار درد شقیقه شد، و از خیمه بیرون نیامد، و فرمود: وقتی سرم خوب شد بیرون خواهم آمد. بعد پرسید: مردم با خیبر چه کردند؟ جریان عمر را برایش گفتند فرمود: فردا حتما پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول او، وی را دوست می دارند، مردی حمله ور که هرگز پا به فرار نگذاشته، و از صف دشمن برنمی گردد تا خدا خیبر را به دست او فتح کند «۱».

بخاری و مسلم از قتیبه بن سعید روایت کرده اند که گفت: یعقوب بن عبد الرحمن اسکندرانی از ابی حازم برایم حدیث کرد، و گفت: سعد بن سهل برایم نقل کرد که: رسول خدا (ص) در واقعه خیبر فرمود فردا حتما این پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدای تعالی به دست او خیبر را فتح می کند، مردی که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول او وی را دوست می دارند، مردم آن شب را با این فکر به صبح بردند که

فردا رایت را به دست چه کسی می دهد. وقتی صبح شد مردم همگی نزد آن جناب حاضر شدند در حالی که هر کس این امید را داشت که رایت را به دست او بدهد.

رسول خدا (ص) فرمود: علی ابن ابی طالب کجاست؟ عرضه داشتند یا رسول اللّٰه او درد چشم کرده. فرمود: بفرستید بیاید. رفتند و آن جناب را آوردند.

حضرت آب دهان خود را به دیدگان علی (ع) مالید، و در دم بهبودی یافت، به طوری که گویی اصلا درد چشم نداشت، آن گاه رایت را به وی داد. علی (ع) پرسید: یا رسول اللّٰه! با آنان قتال کنم تا مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: بدون هیچ درنگی پیش روی کن تا به درون قلعه شان درآیی، آن گاه در آنجا به اسلام دعوتشان کن، و حقوقی را که خدا به گردنشان دارد برایشان بیان کن، برای اینکه به خدا سوگند اگر خدای تعالی یک مرد را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر است از اینکه نعمت های مادی و گرانبها داشته باشی.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۹.

سلمه می گوید: از لشکر دشمن مرحب بیرون شد، در حالی که رجز می خواند، و می گفت:" قد علمت خیبر أنی مرحب ..."، و از بین لشکر اسلام علی (ع) به هماوردیش رفت در حالی که می سرود:

انا الذی سمتنی امی حیدره *** کلیث غابات کریه المنظره او فیهم بالصاع کیل السندره «۱» آن گاه از همان گرد راه با یک ضربت فرق سر مرحب را شکافت و به خاک هلاکتش انداخت و خیبر به دستش فتح شد «۲».

این روایت را مسلم «۳» هم در صحیح خود

آورده.

ابو عبد اللّه حافظ به سند خود از ابی رافع، برده آزاد شده رسول خدا، روایت کرده که گفت: ما با علی (ع) بودیم که رسول خدا (ص) او را به سوی قلعه خیبر روانه کرد، همین که آن جناب به قلعه نزدیک شد، اهل قلعه بیرون آمدند و با آن جناب قتال کردند. مردی یهودی ضربتی به سپر آن جناب زد، سپر از دست حضرتش بیفتاد، ناگزیر علی (ع) درب قلعه را از جای کند، و آن را سپر خود قرار داد و این درب هم چنان در دست آن حضرت بود و جنگ می کرد تا آن که قلعه به دست او فتح شد، آن گاه درب را از دست خود انداخت. به خوبی به یاد دارم که من با هفت نفر دیگر که مجموعا هشت نفر می شدیم هر چه کوشش کردیم که آن درب را تکان داده و جابجا کنیم نتوانستیم «۴».

و نیز به سند خود از لیث بن ابی سلیم از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده که فرمود: جابر بن عبد اللّه برایم حدیث کرد که علی (ع) در جنگ خیبر درب قلعه را روی دست بلند کرد، و مسلمانان دسته دسته از روی آن عبور کردند با اینکه سنگینی آن درب به قدری بود که چهل نفر نتوانستند آن را بلند کنند «۵».

و نیز گفته که از طریقی دیگر از جابر روایت شده که گفت: سپس هفتاد نفر دور آن درب جمع شدند تا توانستند آن را به جای اولش برگردانند «۶».

و نیز به سند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت: علی ______________________

(۱) من

همانم که مادرم نامم را حیدر گذاشت، من چون شیر جنگلم که دیدنش وحشت است، و ضربت من مانند کیل سندره که احتیاج به دو بار وزن کردن ندارد احتیاج به تکرار ندارد.

(۲) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۱ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۰.

(۳) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸.

(۴ و ۵ و ۶) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

(ع) همواره در گرما و سرما، قبایی باردار و گرم می پوشید، و از گرما پروا نمی کرد، اصحاب من نزد من آمدند و گفتند: ما از امیر المؤمنین چیزی دیده ایم، نمی دانیم تو هم متوجه آن شده ای یا نه؟ پرسیدم چه دیده اید؟ گفتند: ما دیدیم که حتی در گرمای سخت با قبایی باردار و کلفت بیرون می آید، بدون اینکه از گرما پروایی داشته باشد، و بر عکس در سرمای شدید با دو جامه سبک بیرون می آید، بدون اینکه از سرما پروایی کند، آیا تو در این باره چیزی شنیده ای؟ من گفتم: نه چیزی نشنیده ام. گفتند: پس از پدرت بپرس شاید او در این باب اطلاعی داشته باشد، چون او با آن جناب همراز بود. من از پدرم ابی لیلی پرسیدم، او هم گفت: چیزی در این باب نشنیده ام.

آن گاه به حضور علی (ع) رفت و با آن جناب به راز گفتن پرداخت و این سؤال را در میان نهاد. علی (ع) فرمود: مگر در جنگ خیبر نبودی؟ عرضه داشتم چرا. فرمود یادت نیست که رسول خدا (ص) ابو بکر را صدا کرد، و بیرقی به دستش داده روانه جنگ یهود کرد، ابو بکر همین که به لشکر دشمن نزدیک شد، مردم

را به هزیمت برگردانید، سپس عمر را فرستاد و لوائی به دست او داده روانه اش کرد. عمر همین که به لشکر یهود نزدیک شد و به قتال پرداخت پا به فرار گذاشت.

رسول خدا (ص) فرمود: رایت جنگ را امروز به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست می دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند، و خدا به دست او که مردی کرار و غیر فرار است قلعه را فتح می کند، آن گاه مرا خواست، و رایت جنگ به دست من داد، و فرمود: بارالها او را از گرما و سرما حفظ کن. از آن به بعد دیگر سرما و گرمایی ندیدم. همه این مطالب از کتاب دلائل النبوه تالیف امام ابی بکر بیهقی نقل شده «۱».

طبرسی می گوید: بعد از فتح خیبر رسول خدا (ص) مرتب سایر قلعه ها را یکی پس از دیگری فتح کرد و اموال را حیازت نمود، تا آنکه رسیدند به قلعه" وطیح" و قلعه" سلالم" که آخرین قلعه های خیبر بودند آن قلعه ها را هم فتح نمود و ده روز و اندی محاصره شان کرد «۲».

ابن اسحاق می گوید: بعد از آنکه قلعه" قموص" که قلعه ابی الحقیق بود فتح شد، صفیه دختر حی بن اخطب و زنی دیگر که با او بود اسیر شدند. بلال آن دو را از کنار کشتگان یهود عبور داد، و صفیه چون چشمش به آن کشتگان افتاد، صیحه زد، و صورت خود را خراشید

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۱.

و خاک بر سر خود ریخت. چون رسول خدا (ص) این صحنه را دید فرمود: این زن فتنه انگیز را

از من دور کنید و دستور داد صفیه را پشت سر آن جناب جای دادند، و خود ردائی به روی او افکند. مسلمانان فهمیدند رسول خدا (ص) او را برای خود انتخاب فرموده، آن گاه وقتی از آن زن یهودی آن وضع را دید به بلال فرمود ای بلال مگر رحمت از دل تو کنده شده که دو تا زن داغدیده را از کنار کشته مردانشان عبور می دهی؟

از سوی دیگر صفیه در ایام عروسی اش که بنا بود به خانه کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق برود، شبی در خواب دید ماهی به دامنش افتاد، و خواب خود را به همسرش گفت.

کنانه گفت: این خواب تو تعبیری ندارد جز اینکه آرزو داری همسر محمد پادشاه حجاز شوی، و سیلی محکمی به صورتش زد، به طوری که چشمان صفیه از آن سیلی کبود شد، و آن روزی که او را نزد رسول خدا (ص) آوردند، اثر آن کبودی هنوز باقی مانده بود.

رسول خدا (ص) پرسید: این کبودی چشم تو از چیست؟ صفیه جریان را نقل کرد «۱».

ابن ابی الحقیق شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستاد که در یک جا جمع شویم با شما صحبتی دارم. حضرت پذیرفت. ابن ابی الحقیق تقاضای صلح کرد، بر این اساس که خون هر کس که در قلعه ها مانده اند محفوظ باشد، و متعرض ذریه و اطفال ایشان نیز نشوند، و جمعیت با اطفال خود از خیبر و اراضی آن بیرون شوند، و هر چه مال و زمین و طلا و نقره و چارپایان و اثاث و لباس دارند برای مسلمانان بگذارند، و تنها با یک دست لباس که به تن دارند

بروند. رسول خدا (ص) هم این پیشنهاد را پذیرفت به شرطی که از اموال چیزی از آن جناب پنهان نکرده باشند، و گر نه ذمه خدا و رسولش از ایشان بری خواهد بود. ابن ابی الحقیق پذیرفت و بر این معنا صلح کردند.

مردم فدک وقتی این جریان را شنیدند پیکی نزد رسول خدا (ص) فرستادند که به ما هم اجازه بده بدون جنگ از دیار خود برویم، و جان خود را سالم بدر ببریم، و هر چه مال داریم برای مسلمین بگذاریم. رسول خدا (ص) هم پذیرفت. و آن کسی که بین رسول خدا (ص) و اهل فدک پیام رد و بدل می کرد، محیصه بن مسعود یکی از بنی حارثه بود.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۱.

بعد از آنکه یهودیان بر این صلحنامه تن در دادند، پیشنهاد کردند که اموال خیبر را به ما واگذار که ما به اداره آن واردتر هستیم تا شما، و عوائد آن بین ما و شما به نصف تقسیم شود. رسول خدا (ص) هم پذیرفت به این شرط که هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم این حق را داشته باشیم. اهل فدک هم به همین قسم مصالحه کردند، در نتیجه اموال خیبر بین مسلمانان تقسیم شد، چون با جنگ فتح شده بود، ولی املاک فدک خالص برای رسول خدا (ص) شد، برای اینکه مسلمانان در آنجا جنگی نکرده بودند.

[آوردن گوسفند مسموم یک یهودیه برای رسول اللّٰه (ص)]

بعد از آنکه رسول خدا (ص) آرامشی یافت زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم و برادرزاده مرحب گوسفندی بریان برای رسول خدا (ص) هدیه فرستاد، قبلا پرسیده بود که

آن جناب از کدام یک از اجزای گوسفند بیشتر خوشش می آید؟ گفته بودند از پاچه گوسفند، و بدین جهت از سمی که در همه جای گوسفند ریخته بود، در پاچه آن بیشتر ریخت، و آن گاه آن را برای رسول خدا (ص) آورد، و جلو آن حضرت گذاشت. رسول خدا (ص) پاچه گوسفند را گرفت و کمی از آن در دهان خود گذاشت، و بشر بن براء ابن معرور هم که نزد آن جناب بود، استخوانی را برداشت تا آن را بلیسد، رسول خدا (ص) فرمود از خوردن این غذا دست بکشید که شانه گوسفند به من خبر داد که این طعام مسموم است. آن گاه زینب را صدا زدند، و او اعتراف کرد، پرسید: چرا چنین کردی؟ گفت برای اینکه می دانی چه بر سر قوم من آمد؟ پیش خود فکر کردم اگر این مرد پیغمبر باشد، از ناحیه غیب آگاهش می کنند، و اگر پادشاهی باشد داغ دلم را از او گرفته ام، رسول خدا (ص) از جرم او گذشت، و بشر بن براء با همان یک لقمه ای که خورده بود در گذشت.

می گوید: در مرضی که رسول خدا (ص) به آن مرض از دنیا رفت مادر بشر بن براء وارد شد بر رسول خدا (ص) تا از آن جناب عیادت کند، رسول خدا (ص) فرمود: ای ام بشر آن لقمه ای که من با پسرت در خیبر خوردیم! مدام اثرش به من برمی گردد و اینک نزدیک است رگ قلب مرا قطع کند. و مسلمانان معتقدند که رسول خدا (ص) با اینکه خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته بود به شهادت از دنیا رفت «۱».

---

(۱) مجمع البیان،

ج ۹، ص ۱۲۱.

ترجمه آیه محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و اما وصف آنان در انجیل این است که چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه هایی می زند و آن جوانه ها هم کلفت می شود و مستقیم بر پای خود می ایستد به طوری که برزگران را به شگفت می آورد (مؤمنین نیز این طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می کنند وعده مغفرت و اجری عظیم داده (۲۹).

بیان آیه این آیه خاتمه سوره است و پیامبر را توصیف می کند، و نیز آنهایی را که با اویند به

صفحه ی ۴۴۶

اوصافی می ستاید که در تورات و انجیل ستوده. و مؤمنین را که عمل صالح انجام داده اند وعده جمیل می دهد. این آیه متصل به آیه قبل است، چون در آن آیه می فرمود که او رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاده.

[اوصاف کسانی که با پیامبر (ص) بودند]

" مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ..."

ظاهرا این جمله مرکب است از مبتدا و خبر، و کلامی است تمام. بعضی «۱» گفته اند:

" محمد" خبر مبتدایی است که حذف شده و آن ضمیری است که به کلمه" رسول" در آیه سابق برمی گردد و تقدیرش" هو محمد" می باشد و" رسول اللَّه" عطف بیان و یا صفت

و یا بدل است. بعضی «۲» دیگر گفته اند:" محمد" مبتدا و" رسول اللَّه" عطف بیان، یا صفت و یا بدل است و" الَّذِینَ مَعَهُ" هم عطف بر مبتدا و جمله" أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ ..." خبر مبتدا است.

" وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ"- این جمله نیز مرکب است از مبتدا و خبر. پس کلام در این صدد است که مؤمنین به رسول خدا (ص) را توصیف کند، و" شدت" و" رحمت" که دو صفت متضاد است از صفات ایشان شمرده شده. و جمله" أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ" را مقید کرد به جمله" رُحَماءُ بَیْنَهُمْ" تا توهمی که ممکن بود بشود دفع کرده باشد، و دیگر کسی نپندارد که شدت و بی رحمی نسبت به کفار، باعث می شود مسلمانان به طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند لذا دنبال" اشداء" فرمود" رُحَماءُ بَیْنَهُمْ" یعنی در بین خود مهربان و رحیمند. و این دو جمله مجموعا افاده می کند که سیره مؤمنین با کفار شدت و با مؤمنین رحمت است.

" تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً"- کلمه" رکع" و همچنین کلمه" سجد" جمع راکع و ساجد است. و مراد از اینکه فرمود: مؤمنین را راکع و ساجد می بینی این است که مؤمنین نماز می خوانند. و کلمه" تراهم" استمرار را می رساند. و حاصل معنای جمله این است که:

مؤمنین مستمر در خواندن نمازند. و جمله مورد بحث خبر دوم است برای مبتدای گذشته، یعنی کلمه" وَ الَّذِینَ مَعَهُ".

" یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً"- کلمه" ابتغاء" که مصدر" یبتغون" است به معنای طلب است. و کلمه" فضل" به معنای عطیه است که در اینجا منظور از آن ثواب است. و

کلمه" رضوان" به معنای خشنودی است، هم چنان که کلمه" رضا" به این معنا است، ولی کلمه رضوان در رساندن این معنا بلیغ تر است.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۳.

در جمله مورد بحث دو احتمال هست: یکی اینکه بیانی باشد برای نتیجه ای که از رکوع و سجود خود در نظر دارند که در این صورت مناسب تر آنست که جمله، حال از ضمیر مفعول یعنی ضمیر" هم" در جمله" تراهم" باشد. دیگر اینکه بیانی باشد برای نتیجه زندگی مؤمنین به طور کلی، هم چنان که ظاهرش هم همین است، آن وقت در این صورت این جمله نیز خبر سومی می شود برای" وَ الَّذِینَ مَعَهُ".

" سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ"- کلمه" سیما" به معنای علامت است. و جمله" سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ" روی هم مبتدا و خبر، و جمله" مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ" حال ضمیری است که در باطن خبر است و به سیما بر می گردد. و یا بیان است برای سیما، و معنایش این است که: سجده آنان برای خدا به عنوان تذلل و تخشع برای او است و این سجده در چهره آنان اثری گذاشته، و آن اثر سیمای خشوع برای خداست، که هر کس ایشان را ببیند با آن سیما ایشان را می شناسد. و قریب به این معنا روایتی است از امام صادق (ع) که فرموده:" منظور شب زنده داری به نماز است". و روایت را صدوق در کتاب فقیه «۱»، و مفید در روضه الواعظین «۲» بدون ذکر سند از عبد اللَّه بن سنان از آن جناب نقل کرده اند.

بعضی از مفسرین «۳» گفته اند: مراد از سیما، اثر خاکی است که در

پیشانی دارند، چون مؤمنین همواره بر خاک سجده می کنند، نه بر فرش و جامه.

بعضی «۴» دیگر گفته اند: مراد، سیمای مؤمنین در روز قیامت است که محل سجده آنان در آن روز مانند چراغ می درخشد و نور می دهد.

" ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ "- کلم" مثل" به معنای صفت است، یعنی این توصیفی که ما از ایشان کردیم و گفتیم اشداء بر کفار و مهربانان در بین خود هستند ...، همان وصفی است که ما در دو کتاب تورات و انجیل ایشان را به آن اوصاف ستوده ایم.

پس جمله" وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ" عطف است بر جمله" مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ". ولی بعضی از مفسرین «۵» گفته اند: جمله" وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ" عطف بر ما قبل نیست، بلکه آغاز کلامی دیگر است، و مبتدایی است که خبرش جمله" کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ ..." می باشد، در

---

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۷۳، ح ۳۶۶.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۸، به نقل از روضه الواعظین.

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۷.

(۵) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۶.

نتیجه وصف مؤمنین در تورات همان است که فرمود:" أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ" تا جمله" مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ". و وصفشان در انجیل این است که: ایشان مانند زرعی هستند که در اطرافش جوانه زده باشد ...

" کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ "-" شطا گیاه" به معنای آن جوانه هایی است که از خود گیاه به وجود می آید و در اطراف آن می روید، و کلمه" ایزار" که مصدر" ازره" است، به معنای اعانت و یاری است. و کلمه" استغلاظ" به معنای رو به غلظت

نهادن است. و کلمه" سوق" جمع" ساق" است. و کلمه" زراع" جمع" زارع" است.

و معنای آیه این است که: مثل مؤمنین مثل زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه هایی هم در پیرامون خود رویانده باشد، و آن را کمک کند تا آن نیز قوی و غلیظ شده، مستقلا روی پای خود بایستد، بطوری که برزگران از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند.

و این آیه به این نکته اشاره می کند که خدای تعالی در مؤمنین برکت قرار داده، و روز بروز به عده و نیروی آنان اضافه می شود. و به همین جهت دنبال این کلام فرمود:" لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ" تا خداوند به وسیله آنان کفار را به خشم آورد.

[وعده خدا به مغفرت و اجر عظیم شامل همه کسانی که با پیامبر (ص) بودند (صحابه) نمی شود]

" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً"- ضمیر" منهم" به" الذین معه" برمی گردد. و کلمه" من" به طوری که از ظاهر چنین کلامی برمی آید تبعیض را می رساند، و از این کلام استفاده می شود که مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از کسانی که با رسول خدا (ص) بودند افرادی بوده باشند که در باطن ایمان نداشته اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، (چون بعضی از منافقین معروف به نفاق بودند، و بعضی از آنها معروف به ایمان)، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که آیه شریفه" وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ

نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ " «۱» از وجود چنین منافقینی خبر می دهد.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا (ص) بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعدا به شرک و کفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که ______________

(۱) بعضی از اهل مدینه به سوی نفاق گرائیدند، تو ایشان را نمی شناسی، ما می شناسیم. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

آیه شریفه" إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی ... وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَیْناکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیماهُمْ " «۱» از وجود آنان خبر می دهد.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا (ص) ایمان آورد- و واقعا هم ایمان آورد- و به سوی کفر و شرک برنگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد. هم چنان که از آیات افک هم این معنا استفاده می شود، چون بعضی از کسانی که در این واقعه دست داشتند صحابی بودند، بدری هم بودند، و در عین حال خدای تعالی در باره شان می فرماید:" إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ " «۲» با این حال آنهایی که نسبت زنا به عایشه دادند، جزء مؤمنین بودند ولی در عین حال، مغفرت و اجر عظیم ندارند. و نیز از آیه" إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا- اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید" که در باره ولید بن عقبه است برمی آید که در عین اینکه صحابی بود و جزء مؤمنین به شمار می رفت ولی فاسق شده، و به حکم آیه" فَإِنَّ اللَّهَ لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ " «۳» خدا از مردم فاسق راضی نمی شود.

و نظیر این اشتراط، یعنی شرط

ایمان واقعی و عمل صالح، اشتراط وفاء است، که در آیه شریفه" إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً" گذشت. و ابن عباس هم در روایتی که آن نیز گذشت از آیه" فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ" این طور فهمید و گفت:

سکینت بر کسی نازل می شود که خدا در دل او وفایی سراغ داشته باشد. «۴»

باز نظیر آیه مورد بحث در اشتراط، شرایط مذکور در آیه" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ ... وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ" «۵» است که می فرماید" خدای تعالی به کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح ______________________________

(۱) بدرستی، کسانی که مرتد شدند و به سوی شرک و کفر قبلی خود برگشتند، بعد از آنکه هدایت برایشان روشن گردید ... و اگر می خواستیم آنان را معرفی می کردیم، ولی تو خودت ایشان را با سیمایشان شناختی. سوره محمد، آیه ۳۰.

(۲) کسانی که زنان بی گناه و بی خیال از گناه را نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده و عذابی عظیم دارند. سوره نور، آیه ۲۳.

(۳) سوره توبه، آیه ۹۶.

(۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۴.

(۵) سوره نور، آیه ۵۵. ______________________________

کردند، وعده داده که ایشان را در زمین جانشین کند ... و هر کس بعد از ایمان آوردن کفر بورزد، آنان فاسقانند".

[نقل و رد این سخن که وعده مغفرت و اجر عظیم در آیه:" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ ..." شامل همه صحابه است

بعضی

از مفسرین «۱» گفته انـد: کلمه" من" در آیه شـریفه بیانیه است، نه تبعیضـی، و در نتیجه" وعده" در آیه یعنی وعده مغفرت و اجر عظیم، شامـل تمـامی افرادی که با پیامبر بودنـد، یعنی شامل تمامی صـحابه آن جناب، می شود، هر چنـد که منافق شـناخته شده، یا منافق شناخته نشده و یا فاقد عمل صالح و یا فاسق بوده باشند.

این حرف صـحیح نیست: زیرا به طوری که دیگران هم گفته انـد کلمه" من" اگر بیانیه باشد به هیچ وجه داخل بر ضـمیر نمی شود، و در کلام عرب چنین چیزی سابقه نـدارد. و اگر این مفسـرین به آیه" لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ" استشـهاد کنند که کلمه" من" با اینکه بیانیه است بر ضمیر" هم" داخل شده، جواب می گوییم این استشهاد وقتی درست است که ضمیر در" تزیلوا" تنهـا به مؤمنین برگردد، و ضـمیر" منهم" به کفـار برگردد، و حـال آنکه در تفسـیر آیه گفـتیم هر دو ضـمیر به مجموع مؤمنین و کفار مکه برمی گردد، و در نتیجه کلمه" من" در آنجا نیز تبعیضی است، نه بیانیه، پس استشهاد درست نیست.

و بعـد از همه این حرفها اگر وعـده مغفرت یا خود مغفرت شامل همه نامبردگان، به طور مطلق بشود و هیـچ شـرطی از ایمان و عمل صالح در کار نباشد، و همه آمرزیده باشـند- چه ایمان داشـته باشـند، و چه مشـرک باشند، چه عمل صالح کرده باشند و چه عمل فسق انجام داده باشـند- باید به طور قطع و به روشنی ملتزم شویم به اینکه تمامی تکالیف دینی در باره غیر مؤمنین لغو و بیهوده بوده، و اصلا تکلیف از آنان برداشته شده. و این مطلبی است

که قرآن و سنت آن را به شدت دفع می کند.

پس اشتراط مذکور اشتراطی است صحیح که فی نفسه هر چند آیه و روایتی آن را نگفته باشد واقعیت دارد. خدای تعالی حتی در باره انبیایش فرموده:" وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ" «۲» و اشتراط ایمان را حتی در مورد انبیایش با اینکه معصوم بودند اثبات کرده، آن وقت چگونه می توانیم در دیگران آن را معتبر نشماریم.

حال اگر بگویی: اشتراط وعده مغفرت و اجر عظیم به ایمان و عمل صالح، اشتراطی است عقلی، که بیانش گذشت، و نمی شود آن را انکار کرد، و لیکن سیاق آیه ______________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

(۲) اگر انبیاء هم شرک بورزند تمامی مساعیشان بی نتیجه می شود. سوره انعام، آیه ۸۸.

" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ" شهادت می دهد به اینکه اصحاب رسول خدا (ص) هم ایمان داشته اند و هم عمل صالح، و خلاصه واجد شرط بوده اند.

مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه کلمه" منهم" را بعد از جمله" الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" آورد که می فهماند عمل صالح. جدای از آنان نبوده، بخلاف آیه" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ" «۱» که به قول بعضی از مفسرین «۲» چنین دلالتی ندارد. باز مؤید این حرف، مدحی است که از مؤمنین کرده، و فرموده:" تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً" چون از این تعبیر استمرار در رکوع و سجود استفاده می شود.

در پاسخ می گوییم: اما اینکه کلمه" منهم" در آیه شریفه بعد از جمله" الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" آمده، برای این نیست که دلالت کند بر اینکه

عمل صالح منفک از اصحاب رسول خدا نبوده، بلکه برای این است که موضوع حکم مجموع دو طائفه" الَّذِينَ آمَنُوا" و" عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" بود، و اثر مغفرت و اجر بر صرف ایمان و بدون عمل صالح مترتب نمی شود، و کلمه" منهم" هم از آنجایی که متعلق به مجموع موضوع است، لذا جا دارد که بعد از تمام شدن موضوع یعنی بعد از ذکر" الَّذِينَ آمَنُوا" و نیز" وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" گفته شود.

و اما در آیه شریفه" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ" که ضمیر" منکم" بعد از ذکر ایمان و قبل از ذکر عمل صالحات آمده، برای این بوده که وجهه کلام و هدف آن بشارت دادن مؤمنین است، و در چنین زمینه ای مناسب تر آنست که در مخاطب قرار دادن مؤمنین شتاب شود، تا زودتر خرسند گشته و از شنیدن بشارت خوشحال گردند. پس نمی توان گفت آیه مذکور دلالت دارد بر اینکه موضوع در آن تنها ایمان است، هر چند عمل صالح نداشته باشند، ولی در آیه مورد بحث دلالت دارد بر اینکه مؤمنین مورد نظر آن منفک از عمل صالح نیستند.

و اما اینکه گفتند «۳»: جمله" تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً ..."، دلالت بر استمرار دارد، ما نیز در آن حرفی نداریم، اما استمرار تا روز نزول آیه، نه تا چندی که زنده اند، پس ممکن است افراد مورد نظر آیه تا روز نزول آیه، هم ایمان داشته باشند و هم عمل صالح، ولی بعدا ایمان خود و یا عمل صالح را از دست داده باشند، و اشکالی که در کار است مربوط است به لغویت احکام در آینده آنان، نه در گذشته، چون

آمرزش گناهان گذشته منافات ندارد با اینکه همان ________________

(۱) سوره نور، آیه ۵۵.

(۲ و ۳) روح المعـــــــــــــــــــــــــانی، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

________________________________ صفحه ی ۴۵۲

آمرزیدگان در آینده نیز مکلف باشند، نه تنها منافات ندارد، بلکه مؤکد آن نیز هست، بخلاف اینکه مغفرت مطلق باشد، و گناهان آینده را نیز شامل شود که دیگر با بقای تکلیف مولوی نمی سازد و دیگر معنا ندارد تکلیف باز هم معتبر باشد، ناگزیر باید بگوییم مشمولین این آیه بعد از نزول آیه، دیگر تکلیفی نداشته اند، و بطلان این حرف قطعی است. علاوه بر اینکه ارتفاع تکلیف مستلزم آنست که دیگر معصیتی نباشد، و حتی بزرگترین گناهان، معصیت و نافرمانی نباشد، چون دیگر فرمانی نیست تا مخالفتش نافرمانی باشد، و وقتی نافرمانی نبود، مغفرت معنا ندارد، پس مغفرت این طوری مستلزم عدم مغفرت است.

تفسیر نمونه

سوره فتح

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

محتوای سوره ((فتح))

این سوره چنانکه از نامش پیدا است پیام آور فتح و پیروزی است ، پیروزی بر دشمنان اسلام ، پیروزی چشمگیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق).

و برای درک محتوای این سوره قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای ((حدیبیه)) در سال ششم هجرت نازل شده است .

توضیح اینکه : پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم عمره به سوی مکه حرکت کند و قبلا به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب

دیدم همراه یارانم وارد مسجد الحرام شده ایم و مشغول مناسک عمره هستیم .

مسلمانان در ((ذی الحلیفه)) نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.

وضع حرکت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خوبی نشان میداد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد.

تا اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) وارد سرزمین ((حدیبیه)) شد (حدیبیه قریه ای در نزدیکی مکه بود که حدود ۲۰ کیلومتر تا مکه فاصله داشت).

ولی در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) بستند، و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنتهائی را که در زمینه امنیت زائران خانه خدا در ماه حرام داشتند زیر پاگذاردند، چرا که آنها معتقد بودند در ماههای حرام (از جمله ماه ذی القعده که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت)

و مخصوصا در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می دیدند ابدا متعرض او نمی شدند.

در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مشرکان مکه به نام ((صلح حدیبیه)) منتهی شد که بعدا از آن سخن خواهیم گفت ، ولی به هر صورت آن سال مانع ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به مکه شدند ناچار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و

از احرام بیرون آیند، و به سوی مدینه باز گردند.

در اینجا طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت ، و انبوهی از ناراحتیها و گاه شک و تردید بر افراد ضعیف الایمان غالب شد.

موقعی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه به سوی مدینه می آمد مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد، و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بیسابقهای گشت و فرمود: هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد. <۱>

و از اینجا جو خاص حاکم بر این سوره کاملا نمایان می شود.

در یک بررسی اجمالی می توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است .

۱ - سوره با مساءله بشارت فتح آغاز می شود، و آیات انجام آن نیز به همین مساءله مربوط است ، و تاءکید بر تحقق خواب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دائر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است .

۲ - بخش دیگری از سوره حوادث مربوط به صلح حدیبیه و نزول سکینه و آرامش بر دلهای مؤ منان و مساءله بیعت رضوان را بازگو می کند.

۳ - در بخش دیگری از مقام پیامبر و هدف والای او سخن می گوید.

۴ - در قسمت دیگری از کارشکنیهای منافقان و نمونه هائی از عذرهای واهیشان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می دارد.

۵ - در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می سازد.

۶ - سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می کند.

۷ - و بالاخره در بخشی نیز

از ویژگیهای پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و صفات مخصوص آنها سخن می گوید.

رویهمرفته آیات این سوره فوق العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصا برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام آفرین است .

فضیلت تلاوت سوره فتح

درباره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود:

در حدیثی از انس آمده است که می گوید: هنگامی که ما از ((حدیبیه)) باز می گشتیم در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم ، ناگهان خداوند آیه ((انا فتحنا لک فتحا مبینا)) را نازل فرمود.

پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: لقد انزلت علی آیه هی احب الی من الدنیا کلها: ((آیه ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است)) (در بعضی از روایات نیز آمده است سورهای بر من نازل شده ...). <۲>

((عبد الله بن مسعود)) می گوید: هنگام بازگشت از حدیبیه وقتی ((انا فتحنا...)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نازل شد چنان حضرت غرق سرور گشت که خدا

می داند)) <۳>

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : من قراءها فکانما شهد مع محمد (صلی اللّه علیه و آله) فتح مکه ، و فی روایه اخری فکانما کان مع من بایع محمدا تحت الشجره : ((هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله

) و در لشکر او بوده است و در روایت دیگری آمده : مانند کسی است که با محمد (صلی اللّه علیه و آله) در زیر درختی که در حدیبیه بود بیعت کرده است))! <۴>

و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : حصنوا اموالکم و نسائکم و ما ملکت ایمانکم من التلف بقرائه ((انا فتحنالک)) فانه اذا کان ممن یدمن قرائتها نادی مناد یوم القیامه حتی یسمع الخلائق ، انت من عبادی المخلصین ، الحقوه بالصالحین من عبادی ، و ادخلوه جنات النعیم ، و اسقوه من رحیق مختوم بمزاج الکافور!:

((اموال و همسران و آنچه را در ملك شما است با قرائت انا فتحنا از تلف حفظ کنید.کسی که پیوسته آن را تلاوت کند روز قیامت منادی صدا می زند آنچنان که همه خلائق می شنوند: تو از بندگان مخلص منی ، او را به بندگان صالحم ملحق سازید، و در باغهای پر نعمت بهشت او را وارد کنید، و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرابش نمائید!. <۵>

ناگفته پیداست اینهمه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت ، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است .

تفسیر :

فتح المبین !

در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داده شده است ، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) محبوبتر از تمام جهان بود، می فرماید: ((ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم)) (انا فتحنا

لک فتحا مبینا).

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود.

در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است ؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از ((صلح حدیبیه))

نصیب مسلمانان شد. <۶>

جمعی نیز آن را اشاره به مساءله ((فتح مکه)) دانسته اند.

در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به ((فتح خیبر)) می دانند.

و بعضی اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطق و برتری دلائل و معجزات آشکار دانسته اند.

و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می دانند.

ولی قرائن فراوانی در دست است که مساءله صلح حدیبیه را ترجیح می دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشردهای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شاءن نزول آن است .

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی القعده پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند.

این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران

محسوب می شد هیچ سلاح جنگی

با خود بر نداشتند.

هنگامی که پیامبر به ((عسفان)) در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند تا این که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به حدیبیه رسید (((حدیبیه)) روستائی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده ، به این نام نامیده می شد،) حضرت فرمود همینجا توقف کنید، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت .

در اینجا سفرائی میان قریش و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام ((عروه ابن مسعود ثقفی)) که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است ، ضمنا عروه در این ملاقات منظره وضوء گرفتن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را که اصحاب اجازه نمی دادند قطرهای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد، و هنگام بازگشت به قریش گفت : من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته ام ، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد (صلی اللّه علیه و آله) در میان یارانش ندیدم ، و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد (صلی اللّه علیه و

آله) بردارند اشتباه بزرگی است ، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.

در این میان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به ((عمر)) پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند، و من از آنها بیمناکم ، بهتر این است که عثمان به این کار مبادرت ورزد، ((عثمان)) به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته اند، در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تصمیم به شدت عمل گرفت ، و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام ((بیعت رضوان)) معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی

نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش ((سهیل ابن عمر)) را برای مصالحه خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرستادند، ولی تاءکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست .

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم بپوشند و سال آینده به مکه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض

مذهبی در آن گنجانیده شد.

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می داد.

((متن پیمان صلح)) از این قرار بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به علی (علیه السلام) دستور داد بنویس :

((بسم الله الرحمن الرحیم)): ((سهیل بن عمرو)) که نماینده مشرکان بود گفت : من با چنین جملهای آشنا نیستم ، بنویس بسمک اللهم !

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود بنویس : بسمک اللهم .

سپس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) با سهیل بن عمرو مصالحه کرده ، ((سهیل)) گفت : ما اگر تو را ((رسول الله)) می دانستیم با تو جنگ نمی کردیم ، تنها اسم خودت ، و اسم پدرت را بنویس ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود مانعی ندارد، بنویس : این چیزی است که محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند.

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ولیش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد

بازگرداندن او لازم نیست !.

همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس میخواهد در پیمان قریش .

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند).

از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد

مکه نمی شود اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده ، و کاتب عهدنامه علی بن ابی طالب بود. <۷>

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بعضی موارد دیگر نیز نقل کرده از جمله این که : اسلام در مکه باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند. <۸>

این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت .

در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند.

اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) شخصا پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به

مسلمانان تفهیم نمود که این استثنائی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است .

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دقیقا اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب

آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزیهائی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است ، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد. <۹>

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمانشکنی مشرکان پاسخ دندانشکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند چرا که قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود.

به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند.

۱ - عملا به فریبخوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

۲ - قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند مطلبی که

دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود.

۳ - بعد از صلح حدیبیه مسلمانان براحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملا با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

۴ - بعد از صلح

حديبيه راه براى نشر اسلام در سراسر جزيره عرب گشوده شده ، و آوازه صلح طلبى پيامبر (صلى اللّه عليه و آله) اقوام مختلفى را كه برداشت غلطى از اسلام و شخص پيامبر (صلى اللّه عليه و آله) داشتند به تجديد نظر وادار كرد، و امكانات وسيعى از نظر تبليغاتى به دست مسلمانان افتاد.

۵ - صلح حديبيه راه را براى گشودن ((خيبر)) و بر چيدن اين غده سرطانى يهود كه بالفعل و بالقوه خطر مهمى براى اسلام و مسلمين محسوب مى شد هموار ساخت .

۶ - اصولا وحشت قريش از درگيرى با سپاه هزار و چهار صد نفرى پيامبر (صلى اللّه عليه و آله) كه هيچ سلاح مهم جنگى با خود نداشتند و پذيرفتن شرائط صلح خود عامل مهمى براى تقويت روحيه طرفداران اسلام و شكست مخالفان بود كه تا اين اندازه از مسلمانان حساب بردند.

۷ - بعد از ماجراى حديبيه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله) نامه هاى متعددى به سران كشورهاى بزرگ ايران و روم و حبشه ، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت ، و آنها را به سوى اسلام دعوت كرد، و اين به خوبى نشان مى دهد كه تا چه حد صلح حديبيه اعتماد به نفس به مسلمين داده بود كه نه تنها در جزيره عرب كه در دنياى بزرگ آن روز راه خود را به پيش مى گشودند.

اكنون به تفسير آيات باز مى گرديم .

از آنچه گفته شد به خوبى مى توان درك كرد كه صلح حديبيه به راستى فتح و پيروزى بزرگى براى اسلام و مسلمين بود، و تعجب نيست كه قرآن مجيد از آن

به عنوان فتح مبین یاد کند.

از این گذشته قرائن متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می کند.

۱ - جمله ((فتحنا)) به صورت فعل ماضی است نشان می دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود.

۲ - زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤ منان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می کند مؤ ید دیگری بر این معنی است .

آیه ۲۷ این سوره که تاءکید بر رؤ یای صادقانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده می گوید: مسلما در آینده وارد مسجد الحرام در نهایت امنیت خواهید شد، و به انجام مناسک عمره می پردازید شاهد گویائی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است .

۳ - در روایات متعددی صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است از جمله :

در تفسیر ((جوامع الجوامع)) آمده است : هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البیت و صد هدینا: ((این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند))؟!

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بئس الکلام هذا، بل هو اعظم الفتوح ، قد رضی المشرکون ان یدفعوکم عن بلادهم بالراع ، و یسئلوکم القضیه ، و رغبوا الیکم فی الامان و قد راءوا منکم

ما کرهوا!: ((بد سخنی گفتی ، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون بر خورد خشونت آمیز

شما را از سرزمین خود دور کنند، و به شما پیشنهاد صلح دهند، و با آنهمه ناراحتی که قبلا دیده اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند. <۱۰>

سپس پیامبر ناراحتیهائی که در بدر و احزاب تحمل کردند به آنها یادآور شد مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند. <۱۱>

زهری که از رجال معروف تابعین است می گوید: فتحی عظیمتر از صلح حدیبیه صورت نگرفت ، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت . <۱۲>

در این احادیث به گوشه هائی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید اشاره شده است .

تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است که : انا فتحنا بعد از فتح مکه نازل گشت . <۱۳>

ولی از آنجا که صلح حدیبیه مقدمه ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود.

یا به تعبیر دیگر صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه ، و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود.

و به این ترتیب می توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل

می دهد. نتائج بزرگ فتح المبین

در این دو آیه قسمتی از نتائج پر برکت ((فتح مبین)) (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده است تشریح شده می فرماید: هدف این بود که خداوند گناهان قبل و بعد تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید (لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما).

((و تو را به پیروزی شکستناپذیری برساند)) (و ینصرک الله نصرا عزیزا).

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت ، تکمیل نعمت ، هدایت ، و نصرت .

۱ - پاسخ به چند سؤ ال مهم

در اینجا سؤ الات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیمترین ایام تاکنون به پاسخ این سؤ الات پرداخته اند.

مخصوصا سه سؤ ال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت ((مغفرت گناهان گذشته و آینده)) مطرح است .

۱ - با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست ؟

۲ - به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان فتح حدیبیه و آمرزش گناهان مطرح است .

۳ - اگر منظور از جمله ((ما تاخر)) گناهان آینده است ، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست ؟ و هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداختهاند، اما برای پی بردن به جامعترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم

به نظر می رسد و آن اینکه :

مهم این است که ما رابطه ((فتح حدیبیه)) را با مساءله ((آمرزش گناه)) پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤ الات سهگانه فوق در آن نهفته است .

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم : هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود و قد بر می افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها می سازند، و دروغها میپردازند، گناهان مختلف برای او می شمرند

و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟.

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند نگفتیم چنین است ، نگفتیم چنان است ؟

اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می شود، و تمام ((نگفتیم ها)) به افسوس و ندامت مبدل می گردد و جای خود را به ((ندانستیم ها)) می دهد!.

مخصوصا در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب ، آتشافروز، بی اعتنا به سنتهای راستین غیر قابل تفاهم ، و مانند آن می شمردند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان میپندارند یک آئین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم

و جنگ و خونریزی است .

او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است ، پیروانش به او عشق می ورزنـد، او به راسـتی همه انسانهـا را به سوی محبوبشـان الله دعوت می کنـد، و اگر دشـمنانش جنـگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است .

به این ترتیب فتـح حـدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت ، و بعـد از هجرت ، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینـده ممکن بود به او نسـبت دهنـد همه را شـست ، و چون خداوند این پیروزی را نصـیب پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) نمود میتوان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه اینکه این گناهـان ، گناهـان واقعی نبود، بلکه گناهـانی بود پنـداری و در افکـار مردم و در بـاور آنها، چنانکه در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی (علیه السلام)

می خوانیم که موسـی به پیشگاه خـدا عرضه داشت : و لهم علی ذنب فاخـاف ان یقتلون : ((فرعونیـان بر من گناهی دارنـد که میترسم به جرم آن گناه مرا بکشـند)) در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسـرائیل و کوبیـدن سـتمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم ، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.

به تعـبیر دیگر ((ذنب)) در لغت به معنی آثـار شوم و تبعـات کـاری است ، ظهور اسـلام در آغـاز، زنـدگی مشـرکان را به هم ریخت ، ولی پیروزیهای بعد

سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسودهای را که سر پناه فعلی ما است ، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم ، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت ، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.

مشرکان مکه ، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن ، ذهنیات نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مساءله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملا روشن است ، رابطهای که از ((لام)) ((لیغفر لک الله)) استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است .

اما آنها که به این نکته توجه نکرده اند در اینجا مقام عصمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را زیر سؤ ال برده اند و برای او (نعوذ بالله) گناهانی قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است ، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند.

از جمله گفته اند: مراد گناهان است !

و بعضی گفته اند: منظور گناهانی است که مردم درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت ! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل)!.

و یا آن را به معنی ((ترک اولی)) گرفته اند.

و یا به معنی

گناهان فرضی تفسیر کرده اند که اگر فرضا گناهی در آینده یا گذشته مرتکب میشدی ما آنها را می بخشیدیم .

اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل ، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می رود، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باید در همه چیز سرمشق باشد چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند.

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آمرزش گناه را از مساءله صلح حدیبیه قطع می کند.

بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤ ال را یکجا پاسخ می گوید، و ارتباط جمله های آیه را مشخص می سازد.

اینها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانهای است که خداوند در پرتو صلح ((صلح حدیبیه)) به پیامبرش داد.

اما ((اتمام نعمت پروردگار)) و ((هدایت به جاده صاف و مستقیم)) و ((نصرت شکست ناپذیر الهی)) بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به سرعت گسترش یافت قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمپاشیها را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و براهی مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای

فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.

۲ - منظور از ((ما تقدم)) و ((ما تاخر)) چیست ؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید: در سایه

این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده ، در اینکه منظور از ((متقدم)) و ((متاخر)) چیست ؟ بین مفسران گفتگو است .

بعضی ((ما تقدم)) را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته اند و ((ما تاخر)) را اشاره به گناهان امت .

بعضی دیگر ((ما تقدم)) را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و ما تاخر را مربوط به بعد از نبوت می دانند.

بعضی دیگر ((ما تقدم)) را به آنچه قبل از صلح حدیبیه بوده ، و ما تاخر را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته اند.

اما با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه ، و مخصوصا رابطه این آمرزش ، با مساءله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد تمام نسبتهای ناروا و گناهانی است که به زعم خود در ((گذشته)) و ((آینده)) به پیغمبر اکرم نسبت می دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.

شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤ ال کرد امام در پاسخ فرمود: هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهش سنگینتر از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) نبود، زیرا آنها ۳۳۰ بت می پرستیدند، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنها را به توحید دعوت کرد

بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک

خدا کرده ؟ چیز عجیبی است ...ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است .

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود ای محمد (صلی اللّه علیه و آله) ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آیندهای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آنروز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد.هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارك الله ای ابو الحسن (نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۵۶). نزول سکینه بر دلهای مؤ منان

آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین (صلح حدیبیه) نصیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرد، اما در آیه مورد بحث از موهبت عظیمی که بر همه مؤ منان مرحمت فرموده بحث می کند، می فرماید: ((او کسی است که سکینه و آرامش را بر دلهای مؤ منان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید)) (هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤ منین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم).

چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید ((در حالی که لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است ، و خداوند دانا و حکیم است)) (و لله جنود السموات

و

الارض و کان الله علیما حکیما).

این سکینه چه بود؟

باز لازم است در اینجا به داستان ((صلح حدیبیه)) بر گردیم و خود را در فضای ((حدیبیه)) و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم .

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خوابی دیده بود - رویائی الهی و رحمانی - که با یارانش وارد مسجد الحرام می شوند، و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر می کردند تعبیر این خواب و رؤ یای صالحه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو.

از سوی دیگر مسلمانان محرم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند، اما بر خلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آنها نشد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند، و از احرام بیرون آیند، کاری که برای آنها بسیار سخت و باورناکردنی بود، چرا که آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند.

از سوی سوم در مواد صلحنامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود، از جمله اینکه اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانوادهاش تحویل دهند، اما عکس آن لازم نیست !

از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلحنامه قریش حاضر نشدند کلمه ((رسول الله)) کنار نام محمد (صلی اللّه علیه و آله) باشد، و ((سهیل

)) نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد، و حتی با نوشتن ((بسم الله الرحمن الرحیم)) نیز موافقت نکرد، و اصرار داشت به جای آن ((بسمک اللهم)) نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود

واضح است این امور هر کدام به تنهائی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها، و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند: چه فتحی ؟!

اینجا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دلهای آنها باز گرداند، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد، بلکه به مصداق ((لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)) بر قدرت ایمان آنها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

((سکینه)) در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را بر طرف سازد، یا جنبه عملی ، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبائی به انسان بخشد، و البته به تناسب بحثهائی که گذشت و تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول است ، در حالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان طالوت و جالوت بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد.

جمعی از مفسران برای ((سکینه)) معانی دیگری ذکر کرده اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می کند.

جالب

اینکه در بعضـی از روایات ((سکینه)) به ((ایمان)) تفسیر شده <۱۴> و در بعضـی دیگر به نسیم بهشتی که در شکل انسانی ظاهر می شود و به مؤ منان آرامش می بخشد. <۱۵>

اینها نیز تاییدی است بر آنچه گفته شده ، چرا که ((سکینه)) زائیده

ایمان است و همچون نسیم بهشتی آرامبخش .

این نکته نیز قابل توجه است که در مورد ((سکینه)) تعبیر به ((انزال)) شده است ، و چنانکه می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمـده ، و چون از یک مقام عالی به مقام پائین است این تعبیر در آن بکار رفته است .

۱ - آرامش بی نظیر!

اگر ایمـان هیـچ ثمری جز همین مساءله آرامش نـداشت کافی بود که انسان با تمام وجود از آن اسـتقبال کنـد، تا چه رسـد به ثمرات و برکات دیگر.

بررسـی حال مؤ منان ، و افراد بی ایمان ، روشـنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر میبرنـد، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیر بهره مندنـد، و در سایه آن : هرگز از کسـی جز خدا نمی ترسـند: و لا یخشون احدا الا الله (احزاب - ۳۹).

هرگز ملامتها و سرزنش این و آن در اراده آهنینشان اثر نمی گذارد و لایخافون لومه لائم (مائده - ۵۴).

هرگز به خاطر آنچه از دست داده انـد غمگین نمی شونـد، و به آنچه دارنـد دلبسـتگی شدید ندارند، و این دو اصل سـبب می شود که آرامش روحی آنها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود

لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم (حدید - ۲۳).

و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند، و اندوهی به خود راه نمی دهند، و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: و لا تهنوا و لا تحزنوا

و انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین (آل عمران - ۱۳۹).

مؤ من در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائما بر سر خویش احساس می کند، و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.

در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصا به هنگام وزش طوفانهای حوادث کاملا محسوس است .

۲ - سلسله مراتب ایمان

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد، و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق ، دارای درجات و سلسله مراتبی است ، چرا که علم ، درجات دارد، و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است ، و حتی عشق و شور و محبت تواءم با ایمان نیز متفاوت است .

آیه مورد بحث که می گوید: ((لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)) نیز تاءکیدی بر این حقیقت است ، و به همین دلیل یک فرد مؤ من هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائما به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام بر می دارد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه !: ((ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از

آن بالا می روند))!. <۱۶>

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده : نیکی ، و صدق و یقین ، و رضا، و وفا، و علم ، و حلم ، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده ، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤ من کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم ، دو سهم ، و بعضی سه سهم قرار

داده ، تا به هفت سهم می رسد)).

سپس امام (علیه السلام) افزود: ((آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند))! <۱۷>

و از اینجا روشن می شود آنچه از بعضی نقل کرده اند که ایمان کم و زیاد ندارد، بسیار بی اساس است ، زیرا نه با واقعیتهای علمی می سازد و نه با روایات اسلامی .

۳ - دو وسیله مهم آرام

ش در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل ((سکینه)) و آرامش مؤ منان است : نخست جمله ((و لله جنود السموات و الارض)): (لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله ((و کان الله علیما حکیما)) (خداوند علیم و حکیم است).

اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است ، و دومی به او می گوید: خداوند هم نیازها و مشکلات

و گرفتاریهای تو را می داند و هم از تلاشها و کوششها و اطاعت و بندگی تو با خبر است .

و با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟. نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند هنگامی که بشارت ((فتح مبین)) و ((اتمام نعمت)) و ((هدایت)) و ((نصرت)) به پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در آیات نخستین این سوره داده شد بعضی از مسلمانان که از حوادث ((حدیبیه)) دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: هنیئا لک یا رسول الله ! لقد بین الله لک ماذا یفعل بک ، فما ذا یفعل بنا؟ فزلت : ((لیدخل المؤ منین و المؤ منات ...)): ((گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می دهد بیان کرده ، بما چه خواهد داد؟ در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤ منان بشارت داد که برای آنها نیز پاداشهای بزرگی فراهم شده . <۱۸>

به هر حال ، این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیه و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم ، و نتائج پر بار آن سخن می گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.

نخست می فرماید: ((هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهائی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است)) (لیدخل المؤ منین و المؤ منات جنات تجری

من تحتها الانهار).

((جاودانه در آن می مانند))، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود (خالدین فیها).

علاوه بر این هدف این بوده ((سیئات اعمال آنها را بپوشاند)) و مورد عفوشان قرار دهد (و یکفر عنهم سیئاتهم).

((و این نزد خدا پیروزی بزرگی است))! (و کان ذلک عند الله فوزا عظیما). <۱۹>

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤ منان ارزانی داشت : بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش ، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

کلمه ((فوز)) که در قرآن مجید معمولا ـ با توصیف عظیم ذکر شده ، و گاهی نیز همراه با ((مبین)) و ((کبیر)) آمده ، بنا به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی پیروزی و نیل به خیرات تواءم با سلامت است ، و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آنگاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار ((عبد الرحمن بن ملجم)) شکافته شد صدا زد فزت و رب الکعبه : ((سوگند به خدای کعبه پیروز شدم)) (و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد!).

آری گاهی امتحانات پروردگار آنچنان سخت و طاقتفرسا است که ایمانهای سست را از

بیخ و بن بر می کند، و قلبها را واژگون می کند، تنها مؤ منان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره مندند مقاومت می کنند، و از پیامدهای

آن در قیامت نیز بهرهمند خواهند بود و این راستی فوز عظیمی است .

ولی در برابر این گروه ، گروهی منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده : هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق ، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند (و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات).

((همانها که به خدا گمان بد می برند)) (الظانین بالله ظن السوء).

آری منافقان به هنگام حرکت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت ، چنانکه در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم : ((بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤ منون الی اهلیهم ابدا)).

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد (صلی اللّه علیه و آله) با این جمع کم ، و نداشتن اسلحه کافی ، سالم به مدینه باز نخواهد گشت ، و ستاره اسلام به زودی افول می کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می دهد:

می گوید: ((حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود)) (علیهم دائره السوء). <۲۰>

((دائره)) در لغت به معنی حوادث و رویدادهائی است که برای انسان پیش می آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه ((سوء)) منظور حوادث

نامطلوب است .

دیگر این که ((خداوند آنها را غضب کرده)) (و غضب الله علیهم).

و نیز ((خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته)) (و لعنهم).

و بالاخره ((جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته ، و چه بد سرانجامی است)) (و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا). <۲۱>

جالب توجه این که در صحنه ((حدیبیه)) غالبا مردان مسلمان بودند، و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک ، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم ، و این عذاب الیم ، مشترک شمرده ، این بخاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان ، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق ، به اهداف خود نائل نمی شوند.

اصولا اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحا مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسانها است .

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده ، می گوید: ((جنود و لشکریان آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند عزیز و حکیم است)) (و لله جنود السموات و الارض و کان الله عزیزا حکیما).

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان ، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار

دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانائی بر این ، هر گاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می شود، و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست .

قابل توجه اینکه به هنگام ذکر مؤ منان ، خداوند توصیف به ((علم و حکمت)) شده که مناسب مقام رحمت است ، ولی در مورد منافق و مشرکان توصیف به قدرت

و حکمت)) که مناسب مقام عذاب است .

منظور از جنود آسمان و زمین چیست ؟.

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه ، زلزله ها، طوفانها سیلابها و امواج و نیروهای نامرئی دیگری که ما از آن آگاهی نداریم ، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.

چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟

((سوء ظن)) گاهی نسبت به خویشتن است ، گاهی نسبت به دیگران ، و گاه نسبت به خدا، همانطور که ((حسن ظن)) نیز تقسیم سه گانه ای دارد.

اما سوء ظن نسبت به خویشتن در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است ، و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سختگیر و موشکاف باشد، و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد.

به همین دلیل علی (علیه السلام) در خطبه معروف همام در توصیف پرهیزکاران می فرماید: فهم لانفسهم متهمون ، و من اعمالهم مشفقون ، اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له ، فیقول : انا اعلم بنفسی من غیری ، و

ربی اعلم بی منی بنفسی ، اللهم لاتؤ اخذنی بما یقولون ، و اجعلنی افضل مما یظنون ، و اغفر لی ما لا یعلمون :

((آنها خویشتن را متهم می کنند، و از اعمال خود بی مناکند، هر گاه یکی از آنها ستوده شود از آنچه درباره او گفته شده ترسان می گردد، و می گوید: من از دیگران نسبت به خویشتن آگاهترم ، و پروردگارم نسبت به اعمالم از من آگاه تر است ! خداوندا! به آنچه آنها می گویند مرا مؤ اخذه مکن ، و مرا از آنچه آنها

فکر می کنند برتر قرار ده ، و آنچه را آنها نمی دانند بر من ببخش ! اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است ، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آنجا خوش باوری درست نیست . (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره حجرات خواهد آمد).

و اما سوء ظن نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده های او، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او، بسیار زشت و زننده است ، و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است .

قرآن کرارا از سوء ظن افراد بی ایمان و یا ضعیف الایمان ، مخصوصا به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفانهای آزمایش یاد می کند، که چگونه مؤ منان در این مواقع با حسن ظن تمام ، و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم میمانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می گشایند، همانطور که در داستان فتح حدیبیه نیز منافقان و همفکران آنها گمان بد بردند

و گفتند: محمد (صلى اللّه عليه و آله) و يارانش به اين سفر مى روند و باز نمى گردند، گوئى وعده هاى الهى را به فراموشى سپردند، و يا نسبت به آن بد بين بودند.

مخصوصا نمونه روشنى از آن در ميدان جنگ احزاب هنگامى كه مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد، و خداوند گمانهاى سوء گروهى را سخت نكوهش كرد: اذ جائوكم من فوقكم و من اسفل منكم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا هنالك ابتلى المؤ منون و زلزلوا زلزالا شديدا: ((بخاطر بياوريد زمانى را كه آنها (لشكر احزاب) از سمت بالا و پائين شهر شما وارد شدند (و مدينه را محاصره كردند) و زمانى را كه چشمها از شدت وحشت خيره شده ، و جانها به لب رسيده بود، و گمانهاى بدى به خدا مى برديد، در آنجا مؤ منان آزمايش شدند و تكان سختى خوردند)) (احزاب آيه ۱۰ - ۱۱).

حتى در آيه ۱۵۴ آل عمران اينگونه گمانها را ((ظن الجاهليه)) (گمانهاى دوران جاهليت) خوانده است .

به هر حال مساءله حسن ظن به خدا، و وعده رحمت و كرم و لطف و عنايت او از نشانه هاى مهم ايمان و از وسائل مؤ ثر نجات و سعادت است .

تا آنجا كه در حديثى از رسول خدا (صلى اللّه عليه و آله) آمده است : ليس من عبد يظن بالله خيرا الا كان عند ظنه به !: هيچ بندهاى گمان نيك به خدا نمى برد مگر اينكه خداوند طبق گمانش با او رفتار مى كند))!. <۲۲>

و در حديث ديگرى از

امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است : احسن بالله الظن فان الله عز و جل یقول انا عند ظن عبدی المؤ من بی ، ان خیر فخیر و ان شر فشر: ((گمان خود را به خداوند خوب کن ، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: من نزد حسن ظن بنده مؤ منم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می کنم و اگر بد باشد به بدی))!. <۲۳>

و بالاخره در حدیث دیگری از پیامبر آمده است : ان حسن الظن بالله عز و جل ثمن الجنه : ((حسن ظن به خدا بهای بهشت است)). <۲۴>

چه بهائی از این سهلتر ؟ و چه متاعی از آن پرارزشتر؟. تحکیم موقعیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و وظائف مردم در برابر او

گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از نا آگاهان شدیدا مورد انتقاد قرار گرفت ، و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نبود

حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بار دیگر مورد تاءکید قرار گیرد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را مخاطب قرار داده می گوید: ما تو را گواه و بشارت دهنده ، و بیم دهنده فرستادیم (انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا).

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهمترین مقامات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، گواه بودن و بشیر

و نـذیر بودن ، گواه بر تمـام امت اسـلام بلکه به یـک معنی گواه بر همه امتها، چنانکه در آیه ۴۱ نساء آمـده است : فکیف اذا جئنا من کل امه بشـهید و جئنا بک علی هؤ لاء شـهیدا: ((چگونه خواهـد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم ، و تو را گواه بر این گواهان))!.

و در آیه ۱۰۵ سوره توبه می فرمایـد: و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون : بگو عمل کنیـد، خدا و رسول او و مؤ منان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند!.

اصولا هر انسانی گواهان زیادی دارد.

قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست .

بعد از او ((فرشتگان)) ماءمور ضبط اعمال آدمی هستند چنانکه در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است : و جائت کل نفس معها سائق و شهید.

سپس ((اعضـای پیکر آدمی)) و حـتی پـوست تن او گـواهی می دهنـد: یـوم تشـهد علیهم السـنتهم و ایـدیهم و ارجلهم کـانوا یعملون : ((روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند)) (نور - ۲۴)

و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء:

به پوستهای تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید؟، می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم))! (فصلت - ۲۱).

((زمین)) نیز جزء گواهان است ، همانگونه که در سوره زلزال آمده : یومئذ تحدث اخبارها.

طبق بعضی از

روایات ((زمان)) نیز در آن روز در صف گواهان است ، در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : ما من یوم یمر علی بنی آدم الا قال له ذلک الیوم انا یوم جدید و انا علیک شهید، فافعل فی خیرا، و اعمل فی خیرا اشهد لک به یوم القیامه ، فانک لن ترانی بعد هذا ابدا: ((هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: من روز تازه ای هستم ، و درباره تو گواهی می دهم ، در من کار نیک کن ، و عمل خیر بجا آور، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید))!. <۲۵> <۲۶>

بدون شک گواهی خداوند به تنهائی کافی است ، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است ، و هم اثر تربیتی قویتری در انسانها دارد.

به هر حال قرآن مجید در این آیه سه ماموریت مهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را که مساءله شهادت و انذار است به عنوان سه وصف عمده بیان کرده است ، تا مقدمه ای باشد برای وظائفی که در آیه بعد آمده .

در آیه بعد پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیان شده که دو دستور درباره اطاعت خداوند و تسبیح و نیایش او است ، و سه دستور درباره ((اطاعت)) و ((دفاع)) و ((تعظیم)) مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، می فرماید: ((هدف این است که ایمان به خداوند و

رسولش بیاورید، و از او در برابر دشمنان دفاع نمائید، او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح و تقدیس کنید)) (لتؤ منوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکره و اصیلا).

((تعزروه)) از ماده ((تعزیر)) در اصل به معنی ((منع)) است ، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است ، به بعضی از مجازاتهائی که مانع از گناه می شود نیز ((تعزیر)) می گویند.

توقروه از ماده ((توقیر)) از ریشه ((وقر)) به معنی سنگینی است ، بنابراین ((توقیر)) در اینجا به معنی تعظیم و بزرگداشت است .

مطابق این تفسیر ضمیرهائی که در ((تعزروه)) و ((توقروه)) آمده ، به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باز می گردد، و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن ، و تعظیم و بزرگداشت او است (این تفسیر را شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر برگزیده اند). اما جمعی از مفسران <۲۷> معتقدند که تمام ضمیرهای آیه به خداوند باز می گردد، و منظور از ((تعزیر)) و ((توقیر)) در اینجا یاری دین خدا، و بزرگداشت او و آئین او است دلیل آنها در انتخاب این تفسیر هماهنگ شدن تمام ضمیرهای موجود در آیه است .

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که اولا: معنی اصلی

((تعزیر)) منع و دفاع در مقابل دشمن است که در مورد خداوند جز به صورت مجاز صحیح نیست ، و از آن مهمتر شاءن نزول آیه است که بعد از ماجرای حدیبیه نازل شده ،

در حالی که بعضی نسبت به مقام شامخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بی حرمتی کرده بودند، و آیه برای توجیه مسلمانان نسبت به وظائفشان در مقابل رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده .

به علاوه نباید فراموش کرد که این آیه به عنوان نتیجه ای برای آیه قبل است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به عنوان ((شاهد)) و ((بشیر)) و ((نذیر)) توصیف می کند و این امر زمینه ساز دستوراتی است که در آیه بعد آمده .

در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به مساءله ((بیعت رضوان)) می کند که در آیه ۱۸ همین سوره به طور مشروحتر آمده است .

توضیح اینکه : همانگونه که گفتیم طبق تواریخ مشهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به دنبال خوابی که دیده بود همراه با ۱۴۰۰ نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یارانش در سرزمین ((حدیبیه)) توقف فرمود، و سفیرانی میان او و قریش رد و بدل شد، تا به قرارداد صلح حدیبیه انجامید.

در این ماءموریتها یک بار عثمان از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ماءمور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده ، و تنها قصدش زیارت خانه خدا است ، ولی مشرکان عثمان را موقتا توقیف کردند، و همین امر سبب شد که در میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد، و اگر

چنین چیزی صحت می داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود ما از اینجا حرکت نمی کنیم تا با این قوم پیکار کنیم ، و برای تاءکید بر این امر مهم از

مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند، مسلمانان در زیر درختی که آنجا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آنجا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند.

این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح ناخوشایند تن در دهند.

این بیعت را از این جهت ((بیعت رضوان)) می نامند که در آیه ۱۸ همین سوره آمده است : لقد رضی الله عن المؤ منین اذ یبایعونک تحت الشجره : خدا از مؤ منان ((راضی)) شد هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند.

به هر حال ، قرآن مجید در آیه مورد بحث می گوید: ((کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنها است)) (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم).

((بیعت)) به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است ، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می داشت .

و از آنجا که به هنگام ((معامله و

بیع)) نیز دست به دست هم می دادند و قرار داد معامله را می بستند، واژه ((بیعت)) به این پیمانها اطلاق شده است ، به خصوص اینکه آنها در پیمان خود گوئی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می دادند.

و از اینجا معنی ((یدالله فوق ایدیهم)) (دست خدا بالای دست آنها است) روشن می شود، این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یک بیعت الهی است ، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته ، نه تنها با پیامبرش

که با خدا بیعت می کنند، و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است .

بنابراین کسانی که این جمله را چنین تفسیر کرده اند که ((قدرت خدا ما فوق قدرت آنها است)) یا ((نصرت و یاری خدا برتر از نصرت و یاری مردم است)) و امثال آن تناسبی با شاءن نزول آیه و مفاد آن ندارد، هر چند این مطلب در حد ذات خود مطلب صحیحی است .

سپس می افزاید: ((هر کس نقض عهد و پیمان شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان شکنی کرده و عهد خویش را شکسته)) (فمن نکث فانما ینکث علی نفسه).

((و آن کس که در برابر عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را اداء کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد)) (و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤ تیه اجرا عظیما). <۲۸>

((نکث)) از ماده ((نکث)) (بر وزن مکث) به معنی بازگشودن و

واتابیدن است ، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته . <۲۹>

در این آیه ، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت ، اما اگر آنرا بشکنند زیانش متوجه خود آنها است ، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند،

بلکه بقای جامعه و عظمت و سربلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند.

در حدیثی از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ان فی النار لمدینه یقال لها الحصینه ، افلا تسئلونی ما فیها؟ فقیل له : ما فیها یا امیر المؤ منین ؟ قال فیها ایدی الناکثین !: ((در جهنم شهری است به نام حصینه آیا از من نمی پرسید در آن شهر چیست ؟ کسی عرض کرد: ای امیر مؤ منان در آن شهر چیست ؟! فرمود: دستهای پیمان شکنان))!!

و از اینجا روشن می شود که مساءله پیمان شکنی و نقض بیعت از دیدگاه اسلام چقدر زشت و قبیح است . <۳۰>

درباره اصل موضوع ((بیعت در اسلام)) و حتی ((قبل از اسلام)) و ((کیفیت بیعت)) و ((احکام آن)) بحثهائی است که به خواست خدا ذیل آیه ۱۸ همین سوره مطرح خواهد شد. عذرتراشی متخلفان !

در آیات قبل گفتیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با یکهزار و چهارصد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.

از سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان قبائل بادیه نشین

اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلا کفار قریش حالت تهاجمی داشته ، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند،

اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می گیرند چگونه ممکن است به خانه های خود بازگردند؟!

اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذرخواهی کرده ، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند.

ولی آیات فوق نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود.

به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل ، در اینجا وضع متخلفان ضعیف الایمان را بازگو می کند، تا حلقات این بحث تکمیل گردد.

می فرماید: ((به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذرتراشی کرده ، می گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت ، و نتوانستیم در این سفر پربرکت در خدمت تو باشیم ! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن))!
(سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا

اموالنا و اهلونا فاستغفر لنا).

((آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند)) (یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم).

آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها ((بگو چه کسی می توانـد در برابر خداونـد مالك چیزی برای شـما باشد و از شـما دفاع کند اگر بخواهد به شـما زیانی برساند؟ یا اگر بخواهد

نفعی برساند چه کسی می تواند مانع گردد))؟! (قل فمن یملك لكم من الله شیئا ان اراد بكم ضرا او اراد بكم نفعا).

برای خـدا به هیـچ وجه مشـکل نیست که شـما را در خـانه هـای امنتـان و در کنـار زن و فرزنـد و اموالتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کنـد، و نیز برای او هیچ مشـکل نیست که در مرکز دشـمنان و کانون مخالفان شـما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می دهد.

آری ((خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید خبیر و آگاه است)) (بل کان الله بما تعملون خبیرا).

بلکه از اسـرار درون سـینه ها و نیات شـما نیز به خوبی با خبر است ، او به خوبی می دانـد که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شك و تردیـد و ترس و ضـعف ایمان شـما است ، و این عذرتراشـیها بر خدا مخفی نمی ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی شود.

جالب اینکه هم از لحن آیات ، و هم از تواریخ ، استفاده می شود که این آیات در اثناء بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به مدینه نازل شد، یعنی پیش

از آنکه متخلفان بیایند و عذرتراشی کنند پرده از روی کار آنها برداشت و رسوایشان کرد!

سپس برای توضیح بیشتر پرده ها را کاملا کنار زده می افزاید: ((بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤ منان هرگز به خانوادههای خود باز نخواهند گشت)) (بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤ منون الی اهلیهم ابدا).

آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مساءله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوءظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط

خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان است و باید از آن کناره گیری کرد.

آری ((این پندار غلط و این وسوسه های شیطانی در دل شما زینت یافته بود)) (و زین ذلک فی قلوبکم).

((و گمان بد کردید)) (و ظننتم ظن السوء).

چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده ، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد!

((و سرانجام به هلاکت رسیدید))! (و کنتم قوما بورا).

چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی ، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوائی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است . آری شما دلهای مرده ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید.

از آنجا که این افراد ضعیف الایمان یا منافق مردمی ترسو، و راحت طلب و طبعا از جنگ و هرگونه درگیری گریزانند، تحلیلی که درباره حوادث می کنند هیچگونه با واقعیت تطبیق ، نمی کند با این حال همیشه

در نظرشان بسیار جالب است .

و به این ترتیب ترس و عافیت طلبی و فرار از زیر بار مسئولیتها سوءظنها را در نظرشان واقعیتها جلوه می دهد، و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به خدا!

در ((نهج البلاغه)) در فرمان ((مالک اشتر)) می خوانیم : ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله : ((بخل و ترس و حرص ، صفات نکوهیده مختلفی است که همه آنها در سوء ظن به خدا جمع است)). <۳۱>

داستان حدیبیه و آیات مورد بحث ، ظهور عینی همین معنی است ، و نشان می دهد که چگونه سوءظن به پروردگار از صفات زشتی همچون بخل و حرص و ترس سرچشمه می گیرد.

از آنجا که این موضع گیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گرفت در آیه بعد می گوید: ((کسی که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش آتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان فراهم کرده ایم)) (و من لم یؤ من بالله و رسوله فانا اعتدنا للکافرین سعیرا). <۳۲>

((سعیر)) به معنی ((برافروخته)) است .

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می فرماید: ((مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند غفور و رحیم است)) (و لله ملک السموات و الارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما).

جالب اینکه در

اینجـا مسـاءله غفران و آمرزش را بر مسـاءله عـذاب مقـدم می دارد، و در آخر آیه باز هم تاءکیـد بر غفران و رحمت الهی می کنـد، چرا که هـدف از تمـام این تهدیـدها و انـذارها تربیت است ، و مسـاءله تربیت ایجـاب می کنـد که راه بازگشت به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص اینکه سرچشمه بسیاری از این موضعگیریهای منفی ، جهل و ناآگاهی است ، و در برابر

اینگونه افراد باید امید به آمرزش افزایش داده شود شاید به راه آیند.

توجیه گناه ، یک بیماری عمومی است !

هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجیه گناه نیست ، چرا که گنهکار معترف به گناه غالبا به سراغ توبه می رود، اما مصیبت زمـانی شـروع می شود که پـای توجیه گریهـا در میـان آیـد که نه تنهـا راه توبه را به روی انسـان می بنـدد، بلکه او را در گناه راسختر و جریتر می سازد.

این توجیه گری گـاه برای حفـظ آبرو و جلوگیری از رسوائی در برابر مردم است ، امـا از آن بـدتر زمـانی است که برای فریب وجـدان صورت گیرد. این توجیه گری مطلب تـازه ای نیست ، و نمونه هـای مختلف آن را در تمـام طول تاریـخ بشـر می توان یافت ، که چگونه جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیهات مضـحکی می زدند که هر انسانی را غرق تعجب می کند.

قرآن مجیـد که درس بزرگ تربیت و انسـان سازی است در این باره بحثهای فراوانی دارد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم .

بد نیست نمونه های دیگر را برای تکمیل

این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم :

۱ - مشرکان عرب برای توجیه شرک خود گاه متوسل به رسم نیاکان می شدند و می گفتند: انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون ((ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می کنیم))! (زخرف - ۲۳).

و گاه به نوعی جبر متوسل شده می گفتند: لو شاء الله ما اشرکنا و لا

آبائنا: ((اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی شدیم))! (۱۴۸ - انعام).

۲ - گاه مؤ منان ضعیف الایمان برای فرار از جنگ ، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمدند، و به این عنوان که خانه های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می کردند: و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عوره و ما هی بعوره ان یریدون الا فرارا (احزاب - ۱۳): ((گروهی از آنها از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند خانه های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می خواستند فرار کنند.

۳ - گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیبارویان رومی ، دل ما را بربایند، و به حرام بیفتیم ! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می خواستند: و منهم من یقول ائذن لی و لا تفتنی (توبه - ۴۹): ((بعضی از آنان می گوید به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز))!

و گاه به این عنوان که اموال و زن

و فرزنـد مـا را گرفتـار و به خود مشـغول سـاخته ، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) را توجیه می کردند (آیات مورد بحث).

۵ - شـیطان نیز بـا یک مقایسه غلط نافرمانی صـریح خود را در برابر خداونـد توجیه کرد و گفت : ((مرا از آتش آفریـدهای و آدم را از خاك ! چگونه ممکن است موجودی شـریفتر برای موجودی پسـتتر سجده کند))!: انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین (اعراف - ۱۲).

۶ - در عصـر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ ((فرزندکشـی)) می گفتنـد از این می ترسـیم که در جنگها دختران ما به دست دشـمنان بیفتنـد، غیرت ناموسـی مـا ایجـاب می کنـد که نوزادان دختر را زیر خـاك پنهان کنیم !، و گاه می گفتنـد اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تاءمین زندگی آنها نیستیم !(اسراء - ۳۱).

حتی از بعضی آیات قرآن بر می آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می شوند از جمله اینکه مـا پیروی از بزرگـان قوم خود کردیم و آنهـا بودنـد که مـا را گمراه کردنـد، و بجای ما تصـمیم گرفتنـد!: ((ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا)) (احزاب - ۶۷).

خلاصه اینکه بلای ((توجیه گری)) بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در برگرفته ، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گنهکاران می بندد و گاه واقعیتها را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می دهد.

بسیارند کسانی که ((ترس و جبن)) خود را

به عنوان ((احتیاط))، و ((حرص)) را به ((تاءمین آینده)) و ((تهور)) را به ((قاطعیت)) و ((ضعف نفس)) را به ((حیا)) و ((بی عرضگی)) را به ((زهد)) و ((ارتکاب حرام)) را به ((کلاه شرعی)) و ((فرار از زیر بار مسئولیت)) را به ((ثابت نبودن موضوع)) و ((ضعفها و کوتاهیها))ی خود را به ((قضا و قدر)) توجیه می کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟!

گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده ، و نتیجه وارونه می گیرند، و چه زیانهای عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده ها و افراد رسیده است ؟! خداوند همه ما را از این بلای بزرگ و خانمان سوز حفظ کند (آمین). متخلفان آماده طلب !

غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به ((فتح خیبر)) است که بعد از صلح حدیبیه و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد.

توضیح اینکه : طبق روایات هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه بازمی گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به ((فتح خیبر)) داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنها است ، و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود!

اما این دنیاپرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این جنگی که در پیش دارد قطعا پیروز می شود و

غنائم فراوانی به دست سپاه

اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده ، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند، و اجازه شرکت در میدان ((خیبر)) خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته ، و سبک کردن بار مسئولیت ، و توبه از گناه ، و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن ، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم ! غافل از اینکه آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سر آنها را فاش ساخته بود، چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم :

((هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم ، و در این جهاد شرکت نمائیم))! (سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم).

نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می بینیم این تن پروران طماع به سراغ لقمه های چرب و کم دردسر می رفتند، و از میدانهای سخت و خطرناك و دور دست گریزان بودند، چنانکه در آیه ۴۲ سوره توبه می خوانیم : هرگاه غنائمی نزدیک ، و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوك) راه دور و پرمشقت است سر باز می زنند، و به زودی سوگند می خورند که اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم ((لو کان عرضا قریبا و سفرا قاصدا لا تبعوك و لکن بعدت علیهم الشقه و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم)).

به هر حال ،

قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سودجو و فرصت طلب می گوید: ((آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند)) (یریدون ان یبدلوا کلام الله).

سپس می افزاید: ((به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیائید)) و حق ندارید در این میدان شرکت کنید (قل لن تتبعونا).

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم ، ((این مطلبی است که

خداوند از قبل گفته)) و ما را از آینده شما با خبر ساخته است (کذلکم قال الله من قبل).

خداوند دستور داده ((غنائم خیبر)) مخصوص ((اهل حدیبیه)) باشد، واحدی با آنها در این امر شرکت نکند!

ولی این متخلفان بی شرم و پرادعا، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند و به زودی می گویند: مطلب چنین نیست بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید))! (فسیقولون بل تحسدوننا).

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را تکذیب می کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در ((غزوه خیبر)) حسادت می شمرند!

قرآن در آخرین جمله می گوید: ((ولی آنها جز اندکی نمی فهمند)) (بل کانوا لا یفقهون الا قلیلا).

آری ریشه تمام بدبختی های آنها جهل و نادانی و بی خبری است که همیشه دامنگیر آنها بوده است ، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و بی خبری از سرنوشت انسانها و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.

درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی باهوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از

این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.

سرانجام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) طبق نقل تواریخ غنائم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند سهمی برای آنها قرار داد، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن ((جابر بن عبدالله)) بود. <۳۳>

در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان ((حدیبیه)) در آیه بعد پیشنهادی به آنها کرده ، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می گشاید و می فرماید: ((به متخلفان از اعراب بادیه نشین بگو به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو و پرقدرت گام بگذارید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند)) (قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون).

((اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی کنید، آنگونه که قبلا نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می کند)) (فان تطیعوا یؤ تکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما).

هرگاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده اید، و دست از راحت طلبی و دنیاپرستی برداشته اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن ، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

جالب اینکه قرآن روی

عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده ، و به اصطلاح بجای استفاده از ((ضمیر)) از ((اسم ظاهر)) استفاده می کند.

این تعبیر مخصوصا به صورت صیغه ((اسم مفعول)) آمده ، یعنی ((پشت سر گذارده شدگان)) اشاره به اینکه هنگامی که مسلمانان با ایمان مشاهده سستی و بهانه جوئیهای این گروه را می کردند آنها را پشت سر گذارده و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می شتافتند.

اما در اینکه این قوم جنگجو و پرقدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است .

جمله ((تقاتلونهم او یسلمون)) (با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند) دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک دین نمی شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است .

و با توجه به اینکه در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد از ماجرای حدیبیه و ((خیبر)) غزوه مهمی با مشرکان جز فتح ((مکه)) و غزوه ((حنین)) وجود نداشت ، آیه فوق می تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصا غزوه حنین که مردان جنگجوی سختکوشی از طایفه ((هوازن)) و ((بنی سعد)) در آن شرکت داشتند.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به غزوه ((موته)) که با رومیان انجام

گرفت بوده باشد بعید به نظر می رسد، چرا که آنها اهل کتاب بودند.

و احتمال اینکه منظور جنگهای بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از جمله جنگ با اهل ((فارس)) و ((یمامه)) بوده باشد بسیار بعیدتر است ، چرا که لحن آیات نشان می دهد مساءله مربوط به زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگهای بعد از عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تطبیق دهیم ، ظاهرا پارهای انگیزههای سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مساءله پافشاری داشته اند دخالت داشته است !

این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به آنها قول نمی دهد که در جنگهای آینده شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست ، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولا این تعبیر در مورد پاداشهای آخرت است .

در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه : در آیه ۸۳ سوره توبه ، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید: فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مره فاقعدوا مع الخالفین : ((شما هرگز با من در هیچ نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید)).

در حالی که آیه مورد بحث

از آنها دعوت به پیکار در میـدان سـخت و سـهمگین دیگری می کند؟ ولی با توجه به اینکه آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از آنها قطع امید کرده بود، و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آنها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤ ال روشن می گردد.

و از آنجا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شـرکت در جهاد نداشتند، و نباید حق آنها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است .

بخصوص اینکه بعضـی از مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به ((عذاب الیم)) جمعی از معلولین یا بیماران خـدمت پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) آمدنـد و عرض کردنـد: ای رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله)! تکلیف ما در این میـان چیست ؟ در اینجـا این آیه نازل شـد و حکم آنها را چنین بازگو کرد: ((بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند)) (لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج).

تنهـا جهـاد نیست که مشـروط به قـدرت و توانائی است ، تمام تکالیف الهی یک سلسـله شـرائط عمومی دارد که از جمله آنها ((توانائی و قدرت)) است ، و در آیات قرآن کرارا به این معنی اشاره شده است ، در آیه ۲۸۶ سوره بقره به صورت یک

اصل کلی می خوانیم : لا یکلف الله نفسا الا وسعها: ((خداوند هیچکس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند)).

این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده ، و هم با دلیل عقل .

ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند چنانکه در آیه ۹۱ سوره توبه می خوانیم : لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله : بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط اینکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند.

یعنی اگر آنها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آنچه در توان دارند با زبان مضایقه ننمایند، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد هر کس آنچه را در توان دارد باید فروگذار نکند، و به تعبیر دیگر اگر نمی توانند در جبهه شرکت کنند لااقل ((پشت جبهه)) را محکم نگهدارند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید: ((هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغهائی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد))! (و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار و من یتول یعذبه عذابا الیما).

این احتمال

نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنائی به حکمی می خورد

افرادی به فکر سوء استفاده افتاده ، خود را در صف معذوران جا می زنند، قرآن به آنها هشدار می دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد.

این نکته قابل توجه است که مساءله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص جهاد است ، اما در مساءله دفاع هر کس به قدر توانائی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنائی در این زمینه وجود ندارد.
خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرائی میان ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله) و ((قریش)) رد و بدل شد، از جمله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ((عثمان بن عفان)) را (که از بستگان ابو سفیان بود و این رابطه ظاهرا در انتخاب او تاثیر داشت) به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است ، اما قریش عثمان را موقتا توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم .

سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد و با مردم تجدید بیعت کرد،

و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند. <۳۴>

آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

چنانکه می دانیم این بیعت به عنوان ((بیعت رضوان)) (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد، و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

آیات مورد بحث درباره این ماجرا سخن می گوید.

نخست می فرماید: ((خداوند از مؤ منانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد)) (لقد رضی الله عن المؤ منین اذ یبایعونک تحت الشجره).

هدف از این ((بیعت)) انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه ، تجدید آمادگی رزمی سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.

این بیعت روح تازه ای در کالبد مسلمین دمید، چرا که دست به دست پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) می دادند، و از صمیم دل اظهار وفاداری می کردند.

خداوند به این مؤ منان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهمتر همین پاداش سخت یعنی رضایت و خشنودی او بود، همانگونه که در آیه ۷۲ سوره توبه نیز می خوانیم و رضوان الله اکبر: ((و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است)).

سپس می افزاید: ((خداوند می دانست آنچه در درون قلب آنها از صداقت و ایمان و آمادگی وفاداری نسبت به این پیمان نهفته است ، و لذا سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد)) (فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم).

آنچنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر

و دیـار خود، در میـان سـلاحهای آماده آنها، با نداشـتن اسـلحه کافی (چون برای زیارت آمـده بودنـد نه برای جنگ) ترس و وحشتی به دل راه نمی دادند، و همچون کوه استوار و پا بر جا ایستاده بودند.

و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.

اصولا الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطن باشند.

لـذا در حدیثی از امام صادق (علیه السـلام) می خوانیم : ان العبد المؤ من الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البر و وجوه الخیر، فـاذا علم الله عز و جـل ذلـک منه بصـدق نیته کتب الله له من الا ـجر مثـل مـا یکتب له لو عمله ، ان الله واسع کریم : بنـده مؤ من فقیر گـاهی می گویـد: ((خداونـدا! به من روزی ده تا چنین و چنان از کارهای خیر و نیک انجام دهم ، هر گاه خداونـد صـدق نیت از او بدانـد همان پاداشـی را برای او می نویسـد که اگر توانائی داشت انجام می داد، چرا که خداوند دارای رحمت واسعه و کریم است)). <۳۵>

و در پایـان این آیه به سومین موهبت اشـاره کرده می فرمایـد: ((و فتـح نزدیکی به عنوان پاداش نصـیب آنها فرمود)) (و اثابهم فتحا قریبا).

آری این فتح که به گفته اکثر مفسـران ((فتح خیبر)) بود (هر چند بعضـی آن را فتح مکه شـمرده اند) سومین پاداش الهی برای این مؤ منان ایثار گر بود.

تعبیر به ((قریبا)) تاییدی است بر اینکه منظور فتح خیبر است ، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله

چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق یافت .

چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنانکه در آیه بعد می فرماید: ((پاداش دیگر غنائم کثیری است که آن را به دست می آورند)) (و مغانم کثیره یاخذونها).

یکی از این غنائم همان غنائم خیبر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد، و با توجه به ثروت بی حساب یهود خیبر، این غنائم از اهمیت فوق العادهای برخوردار بود.

ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خیبر دلیل قطعی ندارد، و می تواند غنائم سایر جنگهای اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در بر گیرد.

و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملا اطمینان کنند در آخر آیه می افزاید: ((خداوند شکست ناپذیر و حکیم است)) (و کان الله عزیزا حکیما).

اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید بر اساس حکمت بود، حکمتی که گذشت زمان پرده از اسرار آن برداشت ، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم کثیر می دهد این توانائی را دارد که به وعده های خود جامه عمل بپوشاند.

به این ترتیب مسلمانان با ایمان و ایثارگر در سایه بیعت رضوان و اعلام وفاداری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن ساعات حساس پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بیخبر و ضعیفالایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟ این سخن را با گفتاری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم : او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرش با

می گوید، و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می دهد می فرماید: ((فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت ، و انزل علینـا النصـر، حتی اسـتقر الاسـلام ملقیـا جرانه ، و متبوئـا اوطانه ، و لعمری لو کنا ناتی ما اتیتم ، ما قام للـدین عمود، و لااخضـر للایمان عود، و ایم الله لتحتلبنها دما، لتتبعنها ندما!:

((هنگامی که خداونـد صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشـمن ، و پیروزی و نصـر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسـلام بر صـفحه زمین گسترده شـد، و منـاطق پهناوری را برای خویش برگزیـد، بجانم سوگنـد اگر ما در مبارزه همچون شـما بودیم ، هرگز پایه ای از دین بر پا نمی شـد! و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت و به خـدا سوگنـد به جای شـیر، خون می دوشید و پشیمان می شوید)). <۳۶>

بیعت و خصوصیات آن

بیعت از مـاده ((بیع)) در اصـل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد معامله است ، و سـپس به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است ، و آن چنین بود که هر گاه کسـی می خواست اعلام وفاداری به دیگری کند، او را به رسـمیت بشـناسد و از فرمـانش اطـاعت کنـد، بـا او بیعـت می کرد، و شایـد اطلاـق ایـن کلمه به این معنی از این جهت بـود که هر یـک از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله گر در برابر دیگری می کردند.

بیعت کننده حاضر می شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد، و

بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گرفت .

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید: ((کانوا اذا بایع الامیر

جعل ایدیهم فی یده تاءکیدا فاشبه ذلک فعل البایع و المشتری : ((هنگامی که بیعت با امیر می کردند برای تاءکید دست در دست او می گذاشتند، و این شبیه کار فروشنده و خریدار بود)). <۳۷>

قرائن نشان می دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست ، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است ، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه ((اوس)) و ((خزرج)) در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در عقبه بیعت کردند بر خورد آنها با مساءله بیعت بر خورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین بیعت رضوان در حدیبیه بود، و از آن گسترده تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر ((سوره ممتحنه)) شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

اما چگونگی بیعت به طور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می نمود، و گاه در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می شد، مثلا بیعت تا پای مال ، تا سر حد جان ، یا تا سر حد همه چیز حتی از

دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقا این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است).

پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می پذیرفت ، اما نه از طریق دست دادن ، بلکه چنانکه در تواریخ آمده دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن بیعت انجام کار یا ترک کارهائی را شرط می کردند،

همانگونه که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کرد که ((مشرک نشوند و آلوده به بیعفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر)) (سوره ممتحنه آیه ۱۲).

به هر حال درباره احکام بیعت بحثهای مختلفی است که به طور فشرده در اینجا یادآور می شویم ، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله ای از ابهام فرو رفته است :

۱ - ((ماهیت بیعت)) یک نوع قرار داد و معاهده میان بیعت کننده از یکسو، و بیعت پذیر از سوی دیگر است ، و محتوای آن اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت شونده است ، و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می کنند درجات مختلفی دارد.

از لحن آیات قرآن و احادیث استفاده می شود که بیعت یکنوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می باشد، و بنابراین مشمول قانون کلی ((اوفوا بالعقود)) است (مائده -

۱).

بنابراین بیعت کننـده حق فسـخ را نـدارد، ولی بیعت پـذیر چنانچه صـلاح بداند می تواند بیعت خود را بر دارد و فسخ کند، در اینصورت بیعت کننده از التزام و عهد خود آزاد می گردد. <۳۸>

۲ - بعضی بیعت را شبیه انتخابات یا نوعی از آن می دانند، در حالی که

مساءله انتخابات درست عکس آن است ، یعنی ماهیت آن یکنوع ایجاد مسؤ لیت و وظیفه ، و پست و مقام برای انتخاب شونده ، و یـا به تعبیر دیگر نوعی توکیـل در انجـام کـاری است ، هر چنـد این انتخـاب وظـائفی هم برای انتخاب کننـده به دنبال دارد (مانند همه وکالتها) در حالی که بیعت چنین نیست .

و به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است ، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می باشد، در حالی که بیعت ((تعهد اطاعت)) است .

گرچه ممکن است این دو در بعضـی از آثار با هم شـباهت پیدا کنند، ولی این شـباهت هرگز به معنی وحدت مفهوم و ماهیت آنهـا نیست ، لـذا در مـورد بیعت ، بیعت کننـده قـادر بر فسـخ نمی باشـد در حـالی که در مورد انتخابـات در بسـیاری از موارد انتخاب کنندگان حق فسخ دارند که دسته جمعی شخص انتخاب شونده را از مقامش عزل کنند (دقت کنید).

۳ - در مورد پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله) و امامـان معصوم (علیهم السـلام) که از سوی خـدا نصب می شونـد هیـچ نیازی به بیعت نیست ، یعنی اطاعت پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) و منصوب از سوی او واجب است ، خواه بر

کسانی که بیعت کرده باشند یا کسانی که بیعت نکرده باشند.

و به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت وجوب اطاعت است ، همانگونه که قرآن می گوید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء - ۵۹).

ولی این سؤ ال پیش می آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرارا از یاران خود، یا تازه مسلمانان بیعت گرفت که دو نمونه آن در قرآن صریحا آمده است (بیعت رضوان در اینجا و بیعت با اهل مکه که در سوره ممتحنه به آن اشاره شده است).

در پاسخ می گوئیم بدون شک این بیعت ها یکنوع تاءکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می گرفته ، و مخصوصا برای مقابله با بحرانها و حوادث سخت از آن استفاده می شده است ، تا در سایه آن روح تازه ای در کالبد افراد دمیده شود، چنانکه تاثیرهای شگرف آن را در بیعت رضوان در بحثهای گذشته خواندیم .

ولی در بیعتهائی که برای خلفا می گرفتند بیعت به عنوان پذیرش مقام خلافت بود، هر چند به عقیده ما خلافت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) چیزی نبود که از طریق بیعت مردم انجام گیرد، بلکه تنها از سوی خداوند و به وسیله شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا امام پیشین تحقق می یافت .

و به همین دلیل بیعتی را که مسلمانان با علی (علیه السلام) یا امام حسن یا امام حسین (علیه السلام) کردند آن نیز جنبه تاءکید بر وفاداری داشت و شبیه بیعتهای پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله) بود.

۴ - آیا در حال حاضر نیز بیعت به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است ؟ یا به تعبیر دیگر آیا می توان بیعت را تعمیم داد، و مثلا ـ فلان جمعیت یک فرد لائق و واجد شرائط شرعی را برگزینند (به عنوان فرمانده لشکر، رئیس جمعیت ، و یا رئیس حکومت) و با او بیعت کنند؟ آیا اینگونه بیعتها مشمول احکام شرعی بیعت می باشد؟!

از آنجا که به اصطلاح ((عموم)) و ((اطلاقی)) از قرآن و سنت در خصوص بیعت در دست نیست تعمیم این مساءله مشکل به نظر می رسد، هر چند استدلال به عموم آیه ((اوفوا بالعقود)) چندان بعید نیست .

ولی با اینحال ابهامی که در مسائل مربوط به بیعت وجود دارد مانع از این است که ما به طور قطع روی ((اوفوا بالعقود)) تکیه کنیم بخصوص اینکه

در فقه ما هیچ موردی برای بیعت در غیر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) دیده نمی شود.

توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام نیابت ولی فقیه از نظر ما مقامی است که از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) تعیین شده ، و هیچگونه نیازی به بیعت ندارد، البته پیروی و اطاعت مردم از ((ولی فقیه)) به او امکان استفاده از این مقام و به اصطلاح ((بسط ید)) را می دهد، ولی این بدان معنی نیست که مقام او در گرو تبعیت و پیروی مردم است و تازه مساءله پیروی مردم ارتباطی با مساءله بیعت ندارد، بلکه عمل به حکم الهی در مورد ولایت فقیه است (دقت کنید).

۵ - و

به هر حال ((بیعت)) مربوط به مسائل اجرائی است ، و ارتباطی با احکام ندارد یعنی ، بیعت با یک نفر هرگز حق ((تشریع و قانونگذاری)) را به او نمی دهد، بلکه قوانین را باید از کتاب و سنت گرفت و سپس آن را به اجراء در آورد، و کسی در این گفتگو ندارد.

۶ - از روایات استفاده می شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم باید برای خدا باشد، و به تعبیر دیگر از اموری است که ((قصد قربت)) در آن لازم است .

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) آمده : ثلاثه لایکلمهم الله عز و جل یوم القیامه و لاینظر الیهم و لایزکیهم و لهم عذاب الیم : رجل بایع اماما لایبایعه الا للدنیا، ان اعطاه ما یریده و فی له ، و الا کف ، و رجل بایع رجلا بسلعته بعد العصر مخلف بالله عز و جل لقد اعطی بها کذا و کذا فصدقه و اخذها و لم یعط فیها ما قال ، و رجل علی فضل ماء بالفلات یمنعه ابن السبیل :

((سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناک برای آنها است : کسی که با امامی بیعت کند و هدفی جز دنیا

نداشته باشد که اگر خواسته اش را به او بدهد به بیعتش وفا می کند، و الا خود داری خواهد کرد، و مردی که بعد از وقت عصر جنسی را می فروشد و سوگند یاد می کند که فلان مبلغ برای خرید جنس داده ام ، و مشتری تصدیق

می کنـد و می خرد، در حالی که چنین نبوده است ، و کسـی که آب اضافی در بیابان دارد و به ابن سبیل نمی دهـد)) <۳۹> (تعبیر به عصر یا به خاطر شرافت این وقت است ، و یا از این جهت که بسیاری از فروشندگان جنس خود را به همان قیمتی که خریده اند در این موقع می فروشند).

۷ - شکسـتن بیعت از گناهان کبیره است ، در حدیثی از امام موسـی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم : ثلاثه موبقات : نکث الصـفقه و ترک السنه و فراق الجماعه : سه گناه است که انسان را هلاک می کند (و به عذاب شدید الهی می افکند): شکستن بیعت ، ترک سنت ، و جدائی از جماعت . <۴۰>

ترک سـنت ظاهرا اشاره به قوانینی است که پیامبر اسلام آورده و جدائی از جماعت به معنی اعراض و پشت کردن به آن است نه صرفا عدم شرکت در جماعت .

۸ - بیعت در سخنان علی (علیه السلام)

در خطبه هـای نهـج البلاـغه کرارا روی مسـاءله بیعت تکیه شـده ، و امام (علیه السـلام) بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می کند.

از جمله در یک مورد می فرمایـد: ای مردم شـما بر من حقی دارید، و من بر شـما حقی دارم ، اما حق شـما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم ،

و بیت المال شـما را در راه خودتان مصرف کنم ، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می افزاید: و اما حقی علیکم

فالوفاء بالبیعه ، و النصیحه فی المشهد و المغیب ، و الاجابه حین ادعوکم ، و الطاعه حین آمرکم : ((اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش وفادار باشید، و در آشکارا و نهان خیر خواهی کنید هر وقت شما را می خوانم اجابت نمائید، و هر گاه فرمان میدهم اطاعت کنید)). <۴۱>

و در جای دیگر می فرماید: لم تکن بیعتکم ایای فلته : ((بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت)) (تا کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید)). <۴۲>

و در خطبه ای که قبل از جنگ ((جمل)) و حرکت از مدینه به سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بیعتشان توجه داده می فرماید: و بایعنی الناس غیر مستکرهین ، و لا مجبرین ، بل طائعین مخیرین : ((مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من بیعت کردند)). <۴۳>

و بالاخره در برابر معاویه که از بیعت با امام (علیه السلام) سر باز زد، و می خواست به نحوی خرده گیری کند فرمود: بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه ، فلم یکن للشاهد ان یختار، و لاللغائب ان یرد: ((همان گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرائط و کیفیت بیعت نمودند بنابراین نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه

رد کردن))!. <۴۴>

از بعضی از عبارات نهج البلاغه به خوبی بر می آید که ((بیعت)) یکبار بیش نیست ، تجدید

نظر در آن راه نـدارد، و اختیـار فسـخ در آن نخواهـد بود، و هر کس از آن سـربتابد طعنه زن و عیبجو خوانـده می شود، و آن کس که درباره قبول یا رد آن بیندیشـد یا تردیـد کند منافق است ! انها بیعه واحده ، لایثنی فیها النظر، و لایسـتانف فیها الخیار، الخارج منها طاعن ، و المروی فیها مداهن !. <۴۵>

از مجموع این تعبیرات اسـتفاده می شود که امام (علیه السـلام) در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) نداشـتند و بهانه جوئی می کردند به مساءله بیعت که نزد آنها مسـلم بود استدلال می کرد، تا یارای سر بـاز زدن از اطـاعت امـام (علیه السـلام) نداشـته باشـند، و به معـاویه و امثال او گوشـزد می کرد همانگونه که مشـروعیت برای خلافت خلفای سه گانه قائل است باید برای خلافت امام (علیه السـلام) قائل باشد و در برابر آن تسـلیم گردد (بلکه خلافت او مشروعتر است ، چون بیعت وی گسترده تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد).

بنابراین اسـتدلال به بیعت هیچ منافاتی با مساءله نصب امام از طریق خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و تاءکیدی بودن بیعت ندارد.

لـذا در همین نهـج البلاغه در یک مورد امام به حـدیث ثقلین که از نصوص امامت است اشاره می فرمایـد <۴۶> و در جائی دیگر به مساءله وصیت و وراثت . <۴۷> (دقت کنید).

و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و

عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول درباره بیعت .

ضمنا از آنها به خوبی استفاده می شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد (باز هم دقت کنید). باز هم برکات صلح حدیبیه !

این آیات همچنان بحثهای مربوط به صلح حدیبیه و وقایع بعد از آن را بازگو می کند، و برکات و فوائدی را که از این رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می دهد.

نخست می فرماید: ((خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت (وعدکم الله مغانم کثیره تاخذونها فعجل لکم هذه).

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت ، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین میافتد در این عبارت داخل است .

اما این که می گوید: این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت غالبا اشاره به ((غنائم خیبر)) دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد.

ولی بعضی احتمال داده اند که ((هذه)) اشاره به ((فتح حدیبیه)) باشد که بزرگترین غنیمت معنوی بود.

سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده ، می افزاید: ((و دست تعدی

مردم را از شما باز داشت)) (و کف ایدی الناس عنکم).

این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آنهم در نقطه ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن ، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هر گونه اقدام و حمله خود داری کردند.

جمعی از مفسران این جمله را اشاره به ماجرای خیبر می دانند که قبائلی از بنی اسد و ((بنی غطفان)) تصمیم گرفته بودند در غیاب مسلمانان به مدینه حمله کنند، و اموال مسلمین را به غنیمت گرفته ، زنانشان را به اسارت ببرند.

یا اشاره به تصمیم جمعی از این دو قبیله دانسته اند که در نظر داشتند به یاری یهود خیبر برخیزند که خداوند رعب و وحشت در قلوب آنها افکند، و از تصمیم خود منصرف شدند.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در چند آیه بعد همین تعبیر

را مشاهده می کنیم که درباره اهل مکه سخن می گوید، همانند شرحی است برای آنچه در آیه مورد بحث آمده ، و با روش قرآن که روش اجمال و تفصیل است سازگار می باشد.

مهم این است که طبق روایات مشهور تمام سوره فتح بعد از ماجرای حدیبیه ، و در مسیر بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از مکه به مدینه نازل گردیده است .

سپس در ادامه همین آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده ، می فرماید: ((هدف این بود که این وقایع نشانه ای (بر حقانیت دعوت تو) برای مؤ منان باشد،

و خداوند شما را به راه مستقیمی هدایت کند)) (و لتکون آیه للمؤ منین و یهدیکم صراطا مستقیما)

گرچه بعضی از مفسران ضمیر ((لتکون)) را تنها اشاره به ((غنائم موعود)) دانسته اند، و بعضی دیگر به نگهداری دشمنان از هجوم بر مسلمانان ، ولی مناسب این است که این ضمیر به تمام حوادث ((حدیبیه)) و ماجراهای بعد از آن بر گردد، چرا که هر یک آیتی از آیات خدا، و دلیلی بر صدق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و وسیله ای برای هدایت مردم به صراط مستقیم بود، و قسمتی از آن جنبه پیشگوئی و خبر غیبی داشت ، و بعضی با اسباب و شرائط عادی سازگار نبود، و در مجموع معجزه روشنی از معجزات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) محسوب می شد.

در آیه بعد بشارت بیشتری به مسلمانان داده ، می گوید: ((خداوند به شما غنائم و فتوحات دیگری وعده داده است که هرگز توانائی بر آن نداشته و ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد، و او بر هر چیز توانا است)) (و اخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شی ء قدیرا).

در اینکه این وعده اشاره به کدام غنیمت و کدام پیروزیها است ؟ در میان مفسران گفتگو است .

بعضی اشاره به فتح ((مکه)) و غنائم ((حنین)) می دانند، و بعضی به فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) نصیب امت اسلامی شد (مانند فتح ایران و روم و مصر).

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به همه آنها باشد. <۴۸>

تعبیر به ((لم تقدروا علیها)) اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی دادند ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آنها پیدا شد.

بعضی از این جمله چنین استنباط کرده اند که قبلا در میان مسلمانان بحثی درباره این فتوحات بوده است ، اما خود را از انجام آن ناتوان می دیدند، مخصوصا در حدیثی که در داستان جنگ احزاب آمده می خوانیم : آن روز که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بشارت فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد منافقان آن را به باد سخریه گرفتند.

جمله قد احاط الله بها (خداوند آنرا احاطه فرموده) اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است ، و بعضی آن را اشاره به احاطه علمی او دانسته اند اما معنی اول با جمله های دیگر آیه سازگارتر است ، البته جمع میان هر دو نیز مانعی ندارد.

و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی ((و کان الله علی کل شی ء قدیرا)) در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل اشاره به اینکه با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست .

و به هر حال ، آیه از اخبار غیبی و پیشگوئیهای قرآن مجید درباره حوادث آینده است ، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این

آیات را روشن ساخت .

ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه بازگشت تمام ماه ذی الحجه ، و مقداری از محرم سال هفتم هجری را

در مدینه توقف فرمود، سپس با یکهزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی ((خیبر)) حرکت کرد (جائی که کانون تحریکات ضد اسلامی بود، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند).

قبیله ((غطفان)) در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود خیبر حمایت کنند، ولی بعدا ترسیدند و خودداری کردند.

هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به نزدیک قلعه های ((خیبر)) رسید، به یارانش دستور داد توقف کنید، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

اللهم رب السموات و ما اظللن ، و رب الارضین و ما اقللن ...نساءلک خیر هذه القریه ، و خیر اهلها، و نعوذ بک من شرها و شر اهلها، و شر ما فیها: ((خداوندا! ای پروردگار آسمانها و آنچه بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه بر خود حمل کرده اند...از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم ، و به تو از شر آن و شر اهلش ، و شر آنچه در آن است پناه می بریم)).

سپس فرمود: بسم الله حرکت کنید، و به این ترتیب شبانه به کنار خیبر رسیدند، و صبحگاهان که اهل خیبر از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکمتر و نیرومندتر بود

و فرمانده معروف یهود ((مرحب)) در آن قرار داشت ،

رسید.

در این ایام حالت سر درد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمد به او دست داد، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) ((ابوبکر)) پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت ، اما بی آنکه نتیجه بگیرد بازگشت ، بار دیگر ((عمر)) پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ولی بدون گرفتن نتیجه بازگشتند.

این خبر به گوش رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) رسید فرمود: اما و الله لاعطینها غدا رجلا یحب الله و رسوله ، و یحبه الله و رسوله ، یاخذها عنوه : ((به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود)).

گردنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است ؟ جمعی حدس میزدند که منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) علی (علیه السلام) است ولی علی (علیه السلام) هنوز در آنجا حضور نداشت ، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی (علیه السلام) سوار بر شتری وارد شد، و نزدیک خیمه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیاده گشت ، در حالی که چشمانش شدیدا درد می کرد.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفت ، از

آب دهان مبارکش بر چشم علی (علیه السلام) مالید، و چشمش به برکت این اعجاز کاملا سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.

علی (علیه السلام) با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤ ال کرد تو کیستی ؟ فرمود: ((من علی بن ابیطالبم)) یهودی فریاد کشید ای جماعت یهود شکستتان فرا رسید! در این هنگام مرحب

یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی (علیه السلام) آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت علی (علیه السلام) نزدیک در قلعه آمد، و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا بر کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد، و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پذیرفت ، غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد، و اراضی و باغهای آنجا را به دست یهود سپرد مشروط به اینکه نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند. <۴۹> اگر در حدیبیه جنگی روی می داد

این آیات همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم ((حدیبیه)) را بازگو می کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند.

نخست اینکه : تصور نکنید اگر در سرزمین ((حدیبیه)) درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد، مشرکان برنده جنگ می شدند، چنین نیست ((اگر کافران با شما در آنجا پیکار می کردند

به زودی پشت کرده از میدان فرار می نمودند، سپس ولی و یاوری نمی یافتند)) (و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیرا).

و این منحصر به شما نیست ((این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است ، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیل نخواهی یافت)) (سنه الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنه الله تبدیلا).

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤ منان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد اما قطعا پیروزی نهائی با آنها است .

اما در مواردی همچون میدان ((احد)) که جمعی از فرمان پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) سرپیچی کردند و گروهی نیات خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت ، و بعدا نیز چنین است .

نکته مهمی را که این آیات تعقیب می کند این است که قریش ننشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم ، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم ، افسوس و افسوس !

ابدا چنین نیست ، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند، و دور از وطن و ماءمن ، و فاقد سلاح کافی ، ولی با اینحال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت

نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آنها بود، مگر در ((بدر)) یا در ((احزاب)) نفرات آنها کمتر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت .

به هر حال بیان این واقعیت مایه تقویت روحیه مؤ منان ، و تضعیف روحیه دشمنان ، و پایان دادن به ((اگر)) و ((مگر)) منافقان بود، و نشان داد که حتی در شرائط نابرابر از نظر ظاهر، اگر پیکاری رخ دهد پیروزی از آن مؤ منان خالص است !

نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می فرماید: ((او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه باز داشت ، و دست شما را از

آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است)) (و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه من بعد ان اظفرکم علیهم و کان الله بما تعملون بصیرا).

((به راستی این ماجرا مصداق روشن ((فتح المبین)) بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده ، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده ، و تلاش عجیبی برای در هم شکستن آنها داشته ، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر که بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین تفوقی بر دشمن حاصل گردد؟!

بدون شک ماجرای صلح ((حدیبیه)) در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش ،

و فتحی برای مسلمین محسوب می شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

جمعی از مفسران برای این آیه ((شاءن نزولی)) ذکر کرده اند، و آن اینکه :

مشرکان ((مکه)) چهل نفر را در جریان حدیبیه برای ضربه زدن به مسلمانان به طور مخفیانه بسیج کردند که با هوشیاری مسلمانان توطئه آنها نقش بر آب شد، مسلمین همگی را دستگیر کرده خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آوردند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنها را رها کرد.

بعضی عدد آنها را ۸۰ نفر نوشته اند که از کوه ((تنعیم)) به هنگام نماز صبح ، و با استفاده از تاریکی می خواستند به مسلمانان یورش برند.

بعضی نیز گفته اند در آن هنگام که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سایه درخت نشسته بود تا پیمان صلح را با نماینده قریش تنظیم کند، و علی (علیه السلام) مشغول نوشتن بود،

۳۰ نفر از جوانان مکه با اسلحه به او حمله ور شدند که به طرز معجزه آسائی توطئه آنها خنثی گشت ، و همگی دستگیر شدند و حضرت آنها را آزاد فرمود. <۵۰>

مطابق ((این شاءن نزول جمله من بعد ان اظفرکم علیهم اشاره بر پیروزی بر این گروه است ، در حالی که مطابق تفسیر سابق منظور پیروزی کلی لشکر اسلام بر کل مشرکان است ، و این با مفاد آیه سازگارتر است .

قابل توجه اینکه قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد: نخست اینکه : ((مکه)) کانون قدرت دشمن

بـود، و قاعـدتا می بـایست از ایـن فرصت منـاسب اسـتفاده می کردنـد، و به مسـلمانان حمله ور می شدنـد، و به اصـطلاح آنها مسـلمانها را در آسـمان جسـتجو می کردنـد وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنها را گرفت !

دیگر اینکه : ((مکه)) حرم امن خـدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می شـد از یکسو احترام حرم خـدشه دار می گشت و از سـوی دیگر عیب و عـاری برای مسـلمانان محسـوب می شـد، که آنهـا امنیت سـنتی این سـرزمین مقـدس را در هم شکسـته انـد، و لـذا یکی از نعمتهای بزرگ خداوند بر پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و مسـلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آنهم بدون خونریزی بود.

در آخرین آیه مورد بحث به نکته دیگری در ارتباط با مساءله صلح حدیبیه

و فلسـفه آن اشاره کرده ، می فرمایـد: ((آنها (دشـمنان شـما) کسانی هسـتند که کافر شدند، و شـما را از زیارت مسـجدالحرام بازداشـتند، و قربانیهای شـما را از اینکه به محل قربانگاه برسـد مانع شدند)) (هم الذین کفروا و صدوکم عن المسـجدالحرام و الهدی معکوفا ان یبلغ محله). <۵۱>

یـک گنـاه آنهـا کفرشـان بود، و گنـاه دیگر اینکه شـما را از مراسم عمره و طواف خـانه خـدا بازداشـتند، و اجـازه ندادنـد که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید (محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی) در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد، و جلوگیری

از آن از بزرگترین گناهـان است ، همانگونه که قرآن در جای دیگر می گویـد: و من اظلم ممن منع مساجـد الله ان یـذکر فیها اسمه : ((چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی باز دارد))؟! (بقره - ۱۱۴)

این گناهان ایجاب می کرد که خداوند آنها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.

امـا چرا چنین نکرد؟ ذیـل آیه دلیـل آن را روشن سـاخته ، می فرمایـد: ((و اگر به خاطر این نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میـان بـدون آگـاهی شـما زیر دست و پا از بین می رفتنـد و از این راه عیب و عاری بـدون اطلاع دامان شـما را می گرفت خداونـد هرگز مانع این جنگ نمی شـد، و شـما را بر آنها مسـلط می ساخت تا کیفر خود را ببیننـد)) (و لو لا رجال مؤ منون و نساء مؤ منات لم تعلموهم ان تطؤ هم فتصیبکم منهم معره بغیر علم). <۵۲>

این آیه اشـاره به گروهی از مردان و زنان مسـلمان است که به اسـلام پیوسـتند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشـده ، و در مکه مانده بودند.

اگر مسلمانان به مکه حمله می کردند جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می افتاد، و زبان مشرکان باز می شد، و می گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می کند و نه حتی به پیروان و موافقان ، و این عیب و عار بزرگی بود.

بعضی نیز گفته اند مراد از این عیب لزوم کفاره و دیه قتل خطا است ، ولی

معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

((معره)) از ماده ((عر)) (بر وزن شر) و ((عر)) (بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری جرب ، یکنوع عارضه شدید پوستی است ، که عارض بر انسان یا حیوانات می شود، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می رسد اطلاق شده است .

سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: ((هدف این بود که خداوند هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند)) (لیدخل الله فی رحمته من یشاء).

آری خدا می خواست مؤ منان مستضعف مکه مشمول رحمت او باشند، و صدمه ای به آنها نرسد. این احتمال نیز داده شده که یک هدف از ((صلح حدیبیه)) این بود که گروهی از مشرکان که قابل هدایت بودند، هدایت شوند و وارد رحمت خدا گردند.

تعبیر به ((من یشاء)) (هر کس را بخواهد) به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می گیرد، و حکیم بدون دلیل اراده ای نمی کند، و بیحساب کاری انجام نمی دهد.

و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((اگر صفوف مؤ منان از کفار در مکه جدا می شد و بیم از میان رفتن مؤ منان مکه نبود ما کافران را به عذاب دردناکی مجازات می کردیم و آنها را با دست شما سخت کیفر می دادیم)) (لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما).

درست است که خداوند می توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنائی انجام کارها از طریق

اسباب عادی است .

تزیلوا از ماده زوال در اینجا به معنی جدا گشتن و متفرق شدن است .

از روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه ، کفار را مجازات نکرد.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی از امام (علیه السلام) سؤ ال کرد: مگر علی (علیه السلام) در دین خداوند قوی و با قدرت نبود؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری قوی بود، عرض کرد پس چرا بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط شد اما آنها را از میان نبرد؟ چه چیز مانع بود؟.

فرمود: یک آیه در قرآن مجید!

سؤ ال کرد کدام آیه ؟

فرمود: این آیه که خداوند می فرماید: لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما: ((اگر آنها جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم)).

سپس افزود: انه کان لله عزوجل ودائع مؤ منون فی اصلاب قوم کافرین و منافقین ، و لم یکن علی (علیه السلام) لیقتل الاباء حتی تخرج الودائع !...و کذلک

قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودائع الله عزوجل !:

((خداوند ودیعه های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت ، و علی (علیه السلام) هرگز پدران را نمی کشت تا این ودایع ظاهر گردد...و همچنین قائم ما اهلبیت (علیهم السلام) ظاهر نمی شود تا این ودایع آشکار گردد. <۵۳>

یعنی خدا می داند که گروهی از

فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان را می پذیرند و به خاطر آنها پدران را از مجازات سریع معاف می کند.

این معنی را ((قرطبی)) به عبارت دیگری در تفسیرش آورده است .

مانعی ندارد که آیه فوق هم اشاره به اختلاط مؤ منان مکه با کفار باشد، و هم مؤ منانی که در صلب آنها قرار داشتند. تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سد راه کفار!

در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای ((حدیبیه)) تعقیب می شود، و صحنه های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می کند.

نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده ، می گوید: ((بخاطر بیاورید هنگامی که کافران در دلهای خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند)) (اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه) <۵۴>

و بخاطر آن مانع ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت ؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند؟

این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی ، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه ((حدیبیه)) نام خدا را به صورت ((بسم الله الرحمن الرحیم)) بنویسند، بیاورند، با اینکه آداب و سنن

آنها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است ، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می دید مزاحم او نمی شد.

آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنتهای خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرگبار ((حمیتهای جاهلیت))!

((حمیت)) در اصل از ماده ((حمی)) (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید، و به همین دلیل به حالت ((تب)) ((حمی)) (بر وزن کبری) گفته می شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و ((تعصب خشم آلود)) نیز ((حمیت)) می گویند.

این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصا در میان ((اقوام جاهلی)) فراوان است ، و سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای آنها می شود.

سپس می افزاید: در مقابل آن ((خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤ منان نازل فرمود)) (فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین).

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود،

آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشمشان را فرو نشاند، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله ((بسم الله الرحمن الرحیم)) که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و بجای آن

((بسمک اللهم)) که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند، و حتی لقب ((رسول الله)) را از کنار نام گرامی ((محمد)) (صلی اللّه علیه و آله) حذف کنند.

و حاضر شدند که برخلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان ((حدیبیه)) به سوی مدینه بازگردند، و شترهای خود را برخلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به درآیند.

آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات صبر و شکیبائی به خرج دهند، در صورتی که اگر ((حمیت جاهلیت)) بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله ور سازد.

آری فرهنگ جاهلیت دعوت به ((حمیت)) و ((تعصب)) و ((خشم جاهلی)) می کند، ولی فرهنگ اسلام به ((سکینه)) و ((آرامش)) و ((تسلط بر نفس))

سپس می افزاید: ((خداوند آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت ، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته تر و اهل و محل آن بودند)) (و الزمهم کلمه التقوی و کانوا احق بها و اهلها).

((کلمه)) در اینجا به معنی ((روح)) است ، یعنی خداوند روح تقوا را بر دلهای آنها افکند، و ملازم و همراهشان ساخت . چنانکه در آیه ۱۷۱ سوره نساء درباره عیسی (علیه السلام) می خوانیم : انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه : ((مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه او است ، و

روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود)).

بعضی نیز احتمال داده اند که مراد از ((کلمه تقوا)) دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤ منان داده بود.

ولی مناسب همان ((روحیه تقوا)) است که جنبه ((تکوینی)) دارد، و زائیده ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است .

لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) گرامی اسلام نقل شده ((کلمه تقوا)) به ((لا اله الا الله)) <۵۵> و در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده به ((ایمان)) تفسیر شده است . <۵۶>

در یکی از خطبه های پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : نحن کلمه التقوی و سبیل الهدی : ((مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت)). <۵۷>

شبیه همین معنی از امام ((علی ابن موسی الرضا)) (علیهم السلام) نیز نقل شده که فرمود: و نحن کلمه التقوی و العروه الوثقی : ((مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی)). <۵۸>

روشن است که ایمان به ((نبوت)) و ((ولایت)) مکمل ایمان به اصل ((توحید)) و معرفه الله است چرا که آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند.

به هر حال ، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزاندند.

زیرا می گوید: ((مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن)).

بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و

نـادان و بـت پرسـت ، جز ((حمیت جـاهلیت)) انتظـار نمی رفت ، ولی از مسـلمانان موحـدی که سالیـان دراز در مکتب قرآن پرورش یـافته بودنـد چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود. آنچه از آنها انتظار می رفت همان سـکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضـی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سـد نیرومنـد را بشـکنند، و جنجـالی بر پـا کننـد، اما سـکینه و وقار پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت .

در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست)) (و کان الله بکل شی ء علیما).

او هم نیـات سوء کفـار را می دانـد، و هم پاکـدلی مؤ منان راستین را، در اینجا سـکینه و تقوا نازل می کنـد، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسـلط می سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگیهایشان مشمول لطف و رحمت خود می سازد، و یا خشم و غضبش !

حمیت جاهلیت چیست ؟

گفـتیم ((حمیـت)) در اصـل از مـاده ((حمی)) بـه معنی حرارت اسـت ، و سـپس در معنی غضـب ، و بعـدا به معنی نخـوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است .

این واژه گاه در همین معنی مـذموم (تواءم با قید جاهلیت ، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسـندیده به کار می رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب

در امور مثبت و سازنده است .

امیر

مؤ منان علی (علیه السلام) به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست عنصر و سرکش می فرماید: منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت ...اما دین یجمعکم و لا حمیه تحمشکم : ((گرفتار مردمی شده ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی کنند، و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی کنند...آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را بخشم آورد؟ (و به انجام وظائف وادارد). <۵۹>

ولی غالبا در همان معنی مذموم به کار رفته است ، چنانکه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در خطبه ((قاصعه)) بارها روی این معنی تکیه کرده است ، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران بود، می فرماید: صدقه به ابناء الحمیه و اخوان العصبیه و فرسان الکبر و الجاهلیه : ((او را فرزندان نخوت و حمیت ، و برادران عصبیت ، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند)). <۶۰>

و در جای دیگر همین خطبه ، به هنگامی که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر می دارد، می فرماید: فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه ، فانما تلک الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نزغاته و نفثاته !: ((شراره های تعصب و کینه های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائات و نخوت و وسوسه شیطان است)). <۶۱>

به هر حال ، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه

است ، پرده هـای سـنگینی بر عقـل و فکر انسان می افکنـد. و او را از درک صـحیح و تشـخیص سالم باز می دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد

فنا می دهد.

اصولا انتقال سنتهای غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین حمیت جاهلیت صورت می گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالبا از همین رهگذر است .

در حـدیثی از امام علی بن الحسـین (علیه السـلام) می خوانیم که وقتی از حضـرت درباره ((عصبیت)) سؤ ال کردنـد، فرمود: العصبیه التی یاءثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا عن خیار قوم آخرین و لیس من العصبیه ان یحب الرجل قومه و لکن من العصبیه ان یعین قومه علی الظلم : ((تعصبی که موجب گنـاه است این است که انسـان بـدان قوم خود را از نیکـان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست ، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند)). <۶۲>

بهترین راه مبـارزه بـا این خوی زشت ، و طریق نجـات از این مهلکه بزرگ ، تلاش و کوشـش برای بالا بردن سـطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است .

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجیـد در همین آیه مورد بحث بیان کرده ، آنجا که در نقطه مقابل آن ، از مؤ منانی بحث می کند که دارای سـکینه و روح تقوی هسـتند، بنابراین آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است ، حمیت جاهلیت نیست ، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه

و تقوی نیست !. رؤ یای صادقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان حدیبیه را ترسیم می کند، ماجرا این بود:

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤ یای پیامبر

هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم ؟ پس چه شد این وعده ؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی ؟!

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در پاسخ این سؤ ال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤ یا همین امسال تحقق خواهد یافت ؟

آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تاءکید کرد که این رؤ یای صادقه بوده و چنین مساءله حتمی و قطعی و انجام شدنی است .

می فرماید: ((خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود)) (لقد صدق الله رسوله الرؤ یا بالحق). <۶۳>

سپس می افزاید: ((به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت ، و در حالی که سرهای خود را تراشیده ، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده اید، و

از هیچکس ترس و وحشتی ندارید)) (لتدخلن المسجدالحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤ سکم و مقصرین لا تخافون).

((ولی خداوند چیزهائی می دانست که شما نمی دانستید)) (فعلم ما لم تعلموا).

و در این تاءخیر حکمتی بود و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد (فجعل من دون ذلک فتحا قریبا).

در این آیه نکاتی جلب توجه می کند:

۱ - با توجه به اینکه لام در ((لتدخلن)) ((لام قسم)) و ((نون)) در آخر آن برای تاءکید است این یک وعده قطعی الهی نسبت به آینده ، و پیشگوئی معجزآسای صریحی است از انجام مراسم عمره ، در نهایت امنیت ، و چنانکه خواهیم گفت درست در سال آینده ، در همان ماه ذی القعده ، این پیشگوئی به واقعیت پیوست ، و مسلمانان مراسم عمره را به همین صورت انجام دادند.

۲ - جمله ((ان شاء الله)) در اینجا ممکن است یکنوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند، و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.

و نیز ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای این موفقیت (توفیق زیارت خانه خدا در آینده نزدیک) قرار داده ، و آن باقیماندن بر خط توحید و سکینه و تقوی است .

و نیز ممکن است اشاره به نفراتی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی شوند، و جمع میان این معانی کاملا ممکن است .

۳ - تعبیر به ((فتحا قریبا)) به عقیده بسیاری از مفسران

اشاره به همان ((صلح حديبيه)) است كه قرآن آن را ((فتح مبين)) ناميده ، و مى دانيم همين فتح زمينه ساز ورود به مسجدالحرام در سال بعد شد.

در حالى كه گروهى ديگر آن را اشاره به ((فتح خيبر)) مى دانند.

البته كلمه ((قريبا)) تناسب بيشترى با فتح خيبر دارد زيرا فاصله كمترى

با تحقق عينى اين خواب داشت .

از اين گذشته در آيه ۱۸ همين سوره كه سخن از ((بيعت رضوان)) مى گويد آمده است ((فانزل السكينه عليهم و اثابهم فتحا قريبا)) و چنانكه گفتيم و اكثر مفسران عقيده دارند كه منظور ((فتح خيبر)) است ، قرائن موجود در آيه نيز حكايت از همين مى كند، و با توجه به اينكه آيه مورد بحث هماهنگ با آن مى باشد به نظر مى رسد كه هر دو به يك معنى اشاره مى كند. <۶۴>

در تفسير على بن ابراهيم نيز به همين معنى اشاره شده است . <۶۵>

۴ - جمله ((محلقين رؤ سكم و مقصرين)) (در حالى كه سرها را تراشيده ايد و ناخنها را گرفته ايد) اشاره به يكى از آداب مراسم عمره است كه ((تقصير)) نام دارد، و به وسيله آن محرم از احرام خارج مى شود، بعضى اين آيه را دليل بر ((تخيير)) در مساءله تقصير و خروج از احرام دانسته اند، كه محرم مى تواند سر را بتراشد و يا ناخن خود را بگيرد، زيرا جمع ميان اين دو قطعا واجب نيست .

۵ - جمله ((فعلم ما لم تعلموا)): ((خداوند مطالبى را مى دانست كه شما نمى دانستيد)) اشاره به اسرار مهمى است كه در ((صلح حديبيه)) نهفته

بود، و با گـذشت زمان آشـکار شـد، پایه های اسـلام تقویت یافت ، و آوازه اسـلام در همه جا پیچید، و تهمتهای جنگ طلبی مسلمانان و مانند آن برچیده شد، و مسلمین

توانستند با فراغت بال خیبر را فتح کنند، و مبلغان خود را به اطراف ((جزیره عربستان)) گسیل دارند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نـامه هـای تـاریخی خود را برای سـران بزرگ دنیـای آن روز بفرسـتد، مطـالبی که افراد عادی از آن آگاه نبودنـد و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت .

۶ - در این آیه به مساءله ((رؤ یا)) برخورد می کنیم ، همان رؤ یای صادقه پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) که شاخه ای از وحی است ، شبیه آنچه در مورد ابراهیم (علیه السلام) و ذبح فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آمده است (صافات آیه - ۱۰۲).

(شرح بیشتر درباره رؤ یا و خواب دیدن را در جلد نهم در داستان یوسف صفحه ۳۱۲ به بعد مطالعه فرمائید).

۷ - آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن ، و از شواهد آسـمانی بودن این کتاب ، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) است که بـا این قاطعیت و تاءکیـد هم خبر از ورود به مسـجدالحرام و انجام مراسم عمره در آینـده نزدیک می دهد، و هم فتح قریب و پیروز نزدیکی قبل از آن ، و چنانکه می دانیم این هر دو پیشـگوئی به وقوع پیوست ، داسـتان فتح خیبر را قبلا شنیدید و اکنون داستان ((عمره القضاء)) را نیز بشنوید.

عمره القضاء

((عمره القضاء)) همان عمره ای است که پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله) سـال بعـد از حـدیبیه ، یعنی در ذی القعـده سال هفتم هجرت (درست یکسال بعـد از آنکه مشـرکان آنها را از ورود به مسجدالحرام بازداشتند) به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری

آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می شد.

توضیح اینکه : طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه ، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و در این مدت سـران قریش و مشـرکان سرشـناس مکه از شـهر خـارج شونـد (تـا هم از درگیری احتمـالی پرهیز شود، و هم آنهـا که به خـاطر کینه توزی و تعصب یارای دیـدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آنرا نبینند!).

در بعضـی از تواریخ آمده است که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تـا نزدیکی ((ظهران)) رسـیدند، در این هنگـام پیـامبر یکی از یـارانش را به نـام ((محمـد بن مسـلمه)) با مقـدار قابل ملاحظه اسـبهای سواری ، و اسـلحه پیشاپیش خود فرسـتاد، هنگامی که مشـرکان این برنامه را ملاحظه کردند شدیدا ترسیدند، و گمان کردند که حضـرت (صلی اللّه علیه و آله) می خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد دهساله خود را نقض نماید، این خبر را به اهل مکه دادنـد، امـا هنگامی که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) نزدیک مکه رسـید، دسـتور داد تیرها و نیزه و سـلاحهای دیگر را به سرزمینی که ((یاجج))

نام داشت منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آنهم غلاف کرده وارد مکه شدند.

اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیغمبر هشداری بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).

رؤ سای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه ، و در پشت بامها، و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با ابهت خاصی وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت ، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد، و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه های نیرومند و سطبر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

رویهمرفته ((عمره القضاء)) هم عبادت بود، و هم نمایش قدرت ، و باید گفت که بذر ((فتح مکه)) که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشیده شد، و زمینه را کاملا برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت .

این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

که طبق قرارداد باید هر چه زودتر ((مکه)) را ترک گوید.

جالب اینکه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) زن بیوه ای را از زنان مکه که با بعضی از سران معروف قریش خویشاوندی داشت به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد.

هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذائی تهیه کنم ، و از شما دعوت نمایم کاری که اگر انجام می شد نقش مؤ ثری در نفوذ بیشتر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در قلوب آنها داشت ، ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسما رد کردند. <۶۶> در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان !

در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مساءله مهم دیگر در ارتباط با ((فتح المبین)) یعنی ((صلح حدیبیه)) اشاره می کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است ، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و ویژگیهای آنان ، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می کند.

نخست می گوید: ((او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد)) (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا).

این وعده ایست صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر

متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان .

یعنی اگر خداوند از طریق رؤ یای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجدالحرام می شوید، و مراسم عمره را بجا می آورید بی آنکه کسی جراءت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت ((فتح قریب)) (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار

است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت .

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن ، و احکام فردی و اجتماعی ، و قضائی ، و سیاسی اسلام ، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوئیهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام ، و محتوای غنی و پر بار آن ، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی ((پیروزی منطقی)) است یا پیروزی نظامی ؟ در میان مفسران گفتگو است :

((جمعی)) معتقدند این پیروزی تنها ((پیروزی منطقی و استدلالی)) است

، و این امر حاصل شده است ، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که ((جمعی دیگر)) پیروزی را به معنی ((غلبه ظاهری)) و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است ، و به همین دلیل می توان گفت : علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته ، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسما در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام ((مهدی)) (ارواحنا فداه) تکمیل می گردد،

چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه الاسلام : ((در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل ، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند، مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند))!. <۶۷>

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره توبه داشتیم . <۶۸>

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به ((الهدی)) را اشاره به استحکام ((عقائد اسلامی)) دانسته اند در حالی که ((دین الحق)) را ناظر به حقانیت ((فروع دین)) می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر

این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع .

در اینکه مرجع ضـمیر در ((لیظهره)) ((اسـلام)) است یا ((پیامبر)) (صـلی اللّه علیه و آله)؟ مفسـران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشـان می دهـد که منظور همـان دین حق است ، چرا که هم از نظر جمله بنـدی نزدیکـتر به ضـمیر است ، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین .

آخرین سـخن در مورد آیه اینکه جمله ((کفی بالله شهیدا)) اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه نـدارد، چرا که شاهـد و گواهش الله است ، و رسالت رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است ، و اگر ((سهیل بن عمرو)) و امثال او حاضر نشوند عنوان ((رسول الله)) بعد از نام محمد (صلی اللّه علیه و آله) بنویسند ((عرض خود می برند،

و زحمتی هم برای ما ندارند))!

در آخرین آیه ترسـیم بسیار گویائی از اصحاب و یاران خاص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در ((حـدیبیه)) و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادنـد، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می فرماید: ((محمد فرستاده خدا است)) (محمد رسول الله).

خواه شبپره هائی همچون ((سهیل بن عمرو)) بپسندند یا نپسندند؟ و خود را از

این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می کند: ((کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند)) (و الذین معه اشداء علی الکفار).

و در دومین وصف می گوید: ((اما در میان خود رحیم و مهربانند)) (رحماء بینهم).

آری آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان ، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان .

در حقیقت عواطف آنها در این ((مهر)) و ((قهر)) خلاصه می شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می گوید می افزاید: ((پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند))

(تراهم رکعا سجدا).

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش ((رکوع)) و ((سجود)) ترسیم شده ، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق ، و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است .

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می کند می فرماید: ((آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند))

(يبتغون فضلا من الله و رضوانا).

نه برای تظاهر و ریا قـدم برمی دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشـمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده ، و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس .

حتی تعبیر به ((فضـل)) نشان می دهـد که آنها به تقصـیر خود معترفنـد و اعمال خود را کمتر از آن می داننـد که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما!

و در پنجمین و آخرین توصـیف از ظاهر آراسـته و نورانی آنها بحث کرده می گویـد: ((نشانه آنها در صورتشان از اثر سـجده نمایان است)) (سیماهم فی وجوههم من اثر السجود). <۶۹>

((سـیما)) در اصـل به معنی علامـت و هیئت است ، خـواه این علامـت در صـورت باشـد یـا در جـای دیگر بـدن ، هر چنـد در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیری دیگری ((قیافه)) آنها به خوبی نشان می دهـد که آنها انسانهائی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است .

گرچه بعضـی از مفسـران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی ، و یا اثر خاک در محل سجده گاه تفسیر کرده اند، ولی ظاهرا آیه مفهوم گسترده تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می کند.

بعضی نیز گفته اند: این آیه اشاره به سجده

گاه آنها در قیامت است که همچون ماه به هنگام بدر می درخشد!

البته ممکن است پیشانی آنها در قیامت چنین باشد ولی آیه از وضع ظاهری آنها در دنیا خبر می دهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: هو السهر فی الصلاه : ((منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است)) (که آثارش در روز در چهره آنها نمایان است . <۷۰>

البته جمع میان این معانی کاملا ممکن است .

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: ((این توصیف آنها (یاران محمد صلی اللّه علیه و آله) در تورات است (ذلک مثلهم فی التوراه)

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است .

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر ((و الذین معه)) (آنها که با او هستند) سخن از کسانی می گوید که در همه چیز با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل ، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی ((انجیل)) پرداخته ، چنین می گوید: ((توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نمو و رشد کرده و پربرکت شده که زارعان

را به شگفتی وامی دارد)) (و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع . <۷۱>

((شطاء)) به معنی ((جوانه)) و ((جوجه)) است ، جوانه هائی که از پائین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید.

((آزر)) از ماده ((موازره)) به معنی معاونت است .

((استغلظ)) از ماده ((غلظت)) به معنی سفت و محکم شدن است .

جمله ((استوی علی سوقه)) مفهومش این است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که ((سوق)) جمع ((ساق)) است).

تعبیر ((یعجب الزراع)) یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده ، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.

جالب اینکه : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤ منان و یاران محمد (صلی اللّه علیه و آله) ذکر شده است (جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - بر پای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب انگیز).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است (دقت کنید).

آری آنها انسانهائی هستند با صفات والا که آنی از ((حرکت)) باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود.

همواره اسلام را

با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند.

آری آنها هرگز از پای نمی نشینند و دائما رو به جلو حرکت می کننـد، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسـته ، باطنی پیراسـته ، عواطفی نیرومنـد، و نیاتی پاک دارنـد، در برابر دشـمنان حق مظهر خشم خداینـد، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می افزایـد: این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سـریع ، و این حرکت پربرکت ، به همان اندازه که دوسـتان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود ((این برای آن است که کافران را به خشم آورد

(لیغیظ بهم الکفار). <۷۲>

و در پایان آیه می فرمایـد: ((خداونـد کسانی از آنها را که ایمان آورده انـد و عمل صالـح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است)) (وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما).

بـدیهی است اوصـافی که در آغـاز آیه گفته شـد ایمـان و عمل صالـح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف اشاره به تـداوم آن است ، یعنی خداونـد این وعـده را تنهـا به آن گروه از یاران محمـد (صـلی اللّه علیه و آله) داده که در خط او باقی بماننـد، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشـند، و گرنه کسانی که یکروز در زمره دوسـتان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول

چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به ((منهم)) (با توجه به این نکته که اصل در کلمه ((من)) در اینگونه موارد این است که برای ((تبعیض)) باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که ((من)) در ((منهم)) در آیه فوق حتما ((بیانیه)) است ، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و ((من)) را برای ((بیان)) بگیریم قرائن عقلی را که در اینجا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت ، زیرا هیچکس مدعی نیست که یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل

صالح در مورد هر یک از آنها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آنها دهد، اعم از اینکه راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله ((و الذین معه)) (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیست ، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از ((معه))

به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است .

بنابراین ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) استفاده کنیم .

۱ - داستان تنزیه صحابه !

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم ، و بدگوئی از آنها مطلقا ممنوع است ، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که می گوید: ((خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است)).

و همچنین به ((آیه ۱۰۰ سوره توبه)) که بعد از ذکر عنوان ((مهاجرین)) و ((انصار)) می گوید: رضی الله عنهم و رضوا عنه : ((خداوند از آنها خشنود، و آنها نیز از خدا خشنود شدند)).

ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم ، قرائن روشنی در برابر ما

وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:

۱ - جمله ((رضی الله عنهم و رضوا عنه)) در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار ((الذین اتبعوهم باحسان)) قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به

نیکی از آنها پیروی می کنند.

همانگونه که ((تابعان)) اگر یکروز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب درباره ((صحابه)) نیز می آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یکروز این عنوان از آنها سلب شود از دائره رضایت الهی بیرون خواهند رفت .

و به تعبیر دیگر تعبیر به ((احسان)) هم در مورد ((تابعان)) است ، و هم در مورد ((متبوعان)) بنابراین هر کدام از این دو، ((خط احسان)) را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

۲ - از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانهای بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلائل دیگر، در همان راه گام نهاده اند.

چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که یارانش عرض کردند: نحن اخوانک یا رسول الله ؟! قال : لا انتم اصحابی ، و اخوانی الذین یاتون بعدی ، آمنوا بی و لم یرونی ، و قال : للعامل منهم اجر خمسین منکم ، قالوا بل منهم یا رسول الله ؟ قال : بل منکم ! ردوها ثلاثا، ثم قال

: لانکم تجدون علی الخیر اعوانا!:

آیا ما برادران توئیم ای رسول خدا؟ فرمود: نه ! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند.

سپس افزود: ((افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود: نه ! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند)). <۷۳>

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) چنین نقل شده که روزی فرمود: وددت انا قد راءینا اخواننا: ((دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم))!.

قالوا: اولسنا اخوانک یا رسول الله ؟!: ((گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا))؟!

فرمود: انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد: ((شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند))!! <۷۴>

عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بیش از آنها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.

۳ - این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر

اکرم (صلی اللّه علیه و آله) و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را افروختند و آنهمه

مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم ؟!

یا کسانی که در ((صفین)) و ((نهروان)) اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم ، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آنها ننشسته است ؟!

و از این عجیبتر عذر کسانی است که تمام این مخالفتها را به عنوان اینکه آنها مجتهد بودند و مجتهد معذور است توجیه می کنند!

اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله ((اجتهاد)) توجیه کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را درباره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعا هر دو بر حق نبودند چرا که جمع بین ضدین محال است ، با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست ، در حالی که مساءله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه می دانستند علی (علیه السلام) یا بر طبق نص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او

است ، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟!

چرا شورش ((اصحاب رده)) را در زمان ابوبکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسما آنها را مرتد می شمرند، اما شورشیان ((جمل)) و ((صفین)) و ((نهروان)) را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟!

به هر حال به نظر می رسد که مساءله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای حفظ موقعیت خود روی آن

تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی ، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت درباره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانیشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم ، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده ایم و همان معیاری که خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یارانش را با آن می سنجید.

۲ - محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تاءکید فراوانی روی اصل ((رحماء بینهم)) دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : المسلم اخو المسلم ، لایظلمه و لایخذله ، و لایخوفه ، و یحق علی المسلم

الاجتهـاد فی التواصـل ، و التعـاون علی التعـاطف ، و المواسـاه لاهـل الحـاجه ، و تعاطف بعضـهم علی بعض ، حتی تکونوا کما امرکم الله عز و جـل : رحماء بینکم ، متراحمین ، مغتمین لماغاب عنکم من امرهم ، علی ما مضـی علیه معشـر الانصار علی عهد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله):

((مسـلمان برادر مسـلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیونـد و تعـاون و محبت و مواسـات با نیازمنـدان کوشـش کنـد، و نسـبت به یکـدیگر مهربان باشـند، تا مطابق گفته خـداوند ((رحماء بینهم)) نسـبت به یکـدیگر با محبت رفتار کنیـد، و حتی در غیاب آنها نسـبت به امورشان دلسوزی کنیـد، آنگونه که انصار در عصر رسول الله بودند)). <۷۵>

ولی عجیب است که مسـلمانان امروز از رهنمودهـای مـؤ ثر این آیه و ویژگیهـائی که برای مؤ منـان راسـتین و یـاران رسول الله (صـلی اللّه علیه و آله) نقل می کنـد فاصـله گرفته انـد، گاه آنچنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آنچنان نکردند!

گاه با کفار آنچنان پیوند دوستی می بندند که گوئی برادرانی از یک اصل و نسبند.

نه خبری از آن رکوع و سـجود است ، و نه آن نیـات پاک و ((ابتغاء فضل الله)) و نه آثار سـجود در چهره ها نمایان ، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن .

و عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد

و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم ، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم ؟ باز ((حمیتهای جاهلیت)) مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است ، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن .

خداوندا! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگیهای اخلاقی یاران راستین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم .

بار الها! شدت در مقابل دشمنان محبت در برابر دوستان ، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی ، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! از تو فتح مبینی می خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر

بیشتر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم هر روز قلوب تازه ای را در تسخیر اسلام در آوریم ، و کشور تازه ای از کشور دلها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).

تفسیر مجمع البیان

آشنائی با سوره فتح

این سوره مبارکه چهل و هشتمین سوره از قرآن شریف است که پیش از آغاز ترجمه آیات و تفسیر آن به جاست که به شناسنامه آن بنگریم و با نکاتی آشنا گردیم:

۱- فرودگاه آن همه آیات این سوره مبارکه - از دیدگاه همه مفسّران و قرآن پژوهان - پس از صلح نویدبخش و زندگی ساز «حُدیبیه» - که از

پی خود پیروزی ها و سرفرازی های بسیاری را آورد - در مدینه و هجرتگاه پیامبر گرامی بر قلب مصفای او فرود آمد.

۲- نام این سوره در نخستین آیه این سوره از پیروزی شکوهباری که به یاری خدا روزی مردم توحیدگرا و با ایمان و شایسته کردار گردید، سخن رفته است؛ پیروزی برق آسا، چشم گیر، شادی بخش و افتخارآفرینی که قامت استبداد و انحصار و سانسور و اختناق جاهلیت را در هم کوبید و خورشید زندگی ساز و زندگی بخش آزادی و عدالت و برابری و برادری و صلح و آشتی و طراوت و سازندگی آهسته آهسته از افق اسلام و قرآن نمایان گردید.

انا فتحنا لک فتحاً مبیناً...(۲۱۲)

ما به تو ای پیامبر! و به شما ای مردم توحیدگرا و عدالت خواه! فتح و پیروزی درخشانی را ارزانی داشتیم.

و نام این سوره مبارکه از همین آیه نخست برگرفته شده، و فتح نامگذاری گردیده است.

۳- شمار آیه ها و واژه های آن از دیدگاه همه مفسران و قرآن شناسان این سوره دارای بیست و نه آیه است و این آیات از - واژه و از - حرف پدید آمده است.

۴- پاداش تلاوت آن ۱- در این مورد از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

«من قرأها فکانمّا شهد مع محمد(ص) فتح مکه»(۲۱۳)

هرکس این سوره را تلاوت کند، پاداشش بسان کسی است که به هنگام فتح مکّه به همراه پیامبر نور و رستگاری بوده است.

۲- و نیز آورده اند که فرمود:

«فکانمّا کان مع مَن بایع محمداً تحت الشجره»(۲۱۴)

هرکس این سوره را با ادب و اخلاص تلاوت کند، بسان کسی است که با محمد(ص) در سایه در حدیبیه بوده

و در آنجا به آن حضرت دست بیعت و همراهی و فداکاری داده است.

۳- و نیز از عمر آورده اند که: در یکی از سفرهای پیامبر به همراه او بودیم که بامدادی فرمود: «نزلت علی البارحه سوره هی احبّ الی من الدنیا و ما فیها»(۲۱۵) شب گذشته سوره ای بر من فرود آمد که از کران تا کران گیتی و هر آنچه در آن است بهتر و برتر است.

هنگامی که پرسیدیم کدامین سوره؟ فرمود: سوره «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً...

۴- و نیز از «انس»، یکی از یاران پیامبر آورده اند که: پس از صلح «حدیبیه» و آن گاه که بدون انجام مناسک حج با قلبی اندوه زده برمی گشتیم، به ناگاه فرشته وحی فرود آمد و سوره فتح را بر قلب مصفای پیامبر فرود آورد و آن حضرت فرمود: اینک آیه و سوره ای بر من فرود آمد که در نظرم از کران تا کران دنیا دوست داشتنی تر است. «لقد انزلت علیّ آیه هی احبّ الی من الدنیا محلّها»(۲۱۶)

۵- عبدالله بن مسعود آورده است که: پس از بازگشت از «حدیبیه» به ناگاه دیدیم که مرکب پیامبر از سرعت خود کاست. هنگامی که به آن حضرت نزدیک شدیم، دریافتیم که سوره مبارکه فتح بر قلب مصفای آن بزرگوار فرود آمده، و او این سوره را تلاوت می کند که: انّا فتحنا لک فتحاً مبیناً... و آن گاه در حالی که از فرود این آیه و این سوره خبر می داد، غرق در شادی و شادمانی بود «و به من السرور ماشاءالله فاخبر انّها انزلت علیه»(۲۱۷)

۶- و از ششمین امام نور حضرت صادق(ع) آورده اند که فرمود:

«حصّنوا اموالکم و نسائکم و

ما ملکت ایمانکم من التلف بقرائه «انّا فتحنا...» فانه اذا کان ممن یدمن قرائتها نادی منادٍ یوم القیامه حتی یسمع الخلائق، انت من عبادی المخلصین، الحقوه بالصالحین من عبادی، و ادخلوه جنات النعیم، واسقوه من رحیق مختوم بمزاج الکافور.»(۲۱۸)

هان ای مردم، دارایی ها و زنان و هر آنچه از آن شماست، همه را با تلاوت سوره مبارکه فتح از خطر و نابودی حراست کنید، چرا که اگر کسی هماره این سوره را تلاوت کند، روز رستاخیز نداگری از سوی خدا با ندایی رسا که همگان بشنوند، او را صدا می زند که: تو از بندگان پراخلاص خدا هستی! آن گاه ذات پاک و بی همتای او فرمان می دهد که: هان ای فرشتگان! او را به میان بندگان شایسته کردارم ببرید، و در بوستان های پرطراوت و زیبای بهشت واردش سازید، و از نوشابه ویژه بهشتیان سیرابش کنید.

روشن است که این همه پاداش شکوهبار برای تلاوت تنها نیست، بلکه در برابر تلاوتی آگاهانه و پراخلاص و همراه با تدبّر و خودسازی و عمل به مفاهیم و معارف انسان ساز آن خواهد بود، نه تلاوت و یا حفظ سوداگرانه و بدون عمل و آزادگی.

۵- دورنمایی از مفاهیم و معارف آن این سوره نویدبخش با نام و یاد بلند و با عظمت خدا آغاز می گردد و از نخستین آیه اش از فتح نمایان و پیروزی شکوهبار و درخشان گزارش می دهد؛ از پیروزی شگرفی که در آن شرایط بدان امیدی نبود، امّا به خواست خدا، پیامبر گرامی با اینکه به همراه انبوهی از مسلمانان برای انجام مناسک حج و عبادت خدا به سوی مکه آمده بود، موفق به امضای قرارداد صلح «حدیبیه»

گردید و با سلامت و سرفرازی و پیروزی با قرارداد آتش بسی ده ساله به مدینه باز آمد و همین صلح و آتش بس - که در آن شرایط تنها راه پیشرفت برنامه دعوت و اصلاحات بود - از پی خویش پیروزی های دیگری آورد و تا سرانجام پیامبر مهر و آزادی با شکوه فراوان وارد مکه شد و آن نوید شکوهبار تحقق یافت و آزادی و عدالت و امنیت و بشردوستی سایه گستر گردید.

با این بیان این سوره در این محورها پیام می دهد:

۱- نوید بخشایش خدا.

۲- نوید یاری او.

۳- نوید افزون ساختن ایمان مردم توحیدگرا.

۴- نوید ارزانی داشتن آرامش دل و جان به آنان.

۵- نوید پاداش ایمان و جهاد و اخلاص در سرای آخرت.

۶- نوید بخشایش لغزش ها و گناهان.

۷- هشدار به کفرگرایان و نفاق پیشگان و اصلاح ناپذیران.

۸- ترسیم موقعیت والای پیامبر.

۹- ترسیم هدف های بزرگ وحی و رسالت.

۱۰- بیان بهانه جویی ها و حق ناپذیری های منافقان.

۱۱- بیان خواسته ها و تقاضاهای نابجای آنان.

۱۲- انعکاس خواب پیامبر و تحقق آن به یاری خدا و ورود سرفرازانه به مکّه.

۱۳- نوید پیروزی حق و جهانی شدن دین خدا.

۱۴- ارائه مدل و نمونه جامعه آزاد و آباد و مستقل و شایسته کردار و مترقی و پرشکوه و انسانیِ مورد نظر خدا و پیامبر و ترسیم ویژگی های اساسی آن. ۱. به راستی که ما به تو [ای پیامبر!] پیروزی درخشانی ارزانی داشتیم!

۲. تا خدا از گناه گذشته و آینده تو [که بدخواهانت در مورد تو می پندارند] درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام سازد و تو را به راهی راست راه نماید.

.۳

و تو را به یک پیروزی [نمایان یاری رساند.

۴. اوست آن کسی که [نعمت گرانِ آرامش را بر دل های مؤمنان فرود آورد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند؛ و سپاهیان آسمانها و زمین، تنها از آن خداست؛ و خدا هماره دانا و فرزانه است.

۵. [آری، خدا نعمت آرامش را بر دل های مردم توحیدگرا فرود آورد] تا مردان و زنان با ایمان را در بوستان هایی [از بهشت]که از زیر [درختان آن جویبارها روان است، درآورد، در حالی که آنان در آنجا جاودانه خواهند بود، و [خدا] بدی های آنان را از آنها دور می سازد؛ و این [فرجام شکوهبار] در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است.

نگرشی بر واژه ها

«فتح»: این واژه در اصل به مفهوم گشودن و درست ضد بستن آمده است، امّا به همین تناسب به تدریج در این مفاهیم به کار رفته است:

۱- به مفهوم داوری و قضاوت ۲- به مفهوم حکم و حکومت، و به همین جهت است که به حاکم، «فتاح»، و به حکومت «فتاحه» گفته شده است.

۳- به مفهوم پیروزی، و به همین جهت است که واژه «استفتاح» نیز به معنای طلب پیروزی آمده است.

۴- و به مفهوم علم و دانش آمده است؛ درست نظیرِ آیه «و عنده مفاتح الغیب...»(۲۱۹) که منظور علوم غیب است.

«سکینه»: این واژه از ماده «سکون» به مفهوم آرامش دل و اطمینان خاطر آمده است.

«فوز»: به پیروزی و نایل آمدن به نعمت ها و خیرات توام با سلامت و امنیت گفته می شود.

تفسیر نوید پیروزی درخشان خدای فرزانه سوره محمد(ص) را با یادآوری بی نیازی خویش از همگان، و

نیاز بنـدگان به بارگاه او به پایان برد، اینک در پیوند دادن این سوره به آن سوره، از نوید پیروزی درخشان و فتح نمایان پیامبر خویش آغاز می کند و می فرماید:

إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِينًا

به راستی که ما به تو ای پیامبر پیروزی درخشان و فتح نمایانی ارزانی داشتیم.

آنچه آمد ترجمه ای از آیه است و دیدگاه مفسران در این مورد متفاوت است:

۱- به بـاور «قتـاده» منظور این است که: مـا برای تو ای پیـامبر! داوری و قضـاوتی نمایـان کردیم؛ قضـاوتی که به سود هـدف و آرمان تو می باشد.

امّا به باور «مقاتل» منظور این است که: ما برای تو ای پیامبر! کار رساندن پیام خدا و پیروزی در راه هدف را آسان ساختیم.

۳- از دیـدگاه پاره ای منظور این است که: ما به تو ای پیامبر! دانش و بینشـی ژرف در مورد قرآن و تعالیم آن ارزانی داشـته و تو را در کار دین سخت دانا و آگاه ساختیم.

۴- امّا از دیدگاه «زجاج» منظور این است که: ما تو را ای پیامبر! به سوی اسـلام راه نمودیم و با فرود قرآن بر تو در کار دین و آیین تو گشایش پیش آوردیم.

لازم به یادآوری است که همه این دریافت ها و دیدگاه ها دربردارنده همان مفهوم پیروزی درخشان و فتح نمایان است.

کدامین فتح و پیروزی در مورد این پیروزی و فتح نمایان نیز دیدگاه ها متفاوت است:

۱- از دیـدگاه گروهی از مفسـرین پیشـین منظور از این پیروزی، فتح مکّه است که خدای فرزانه آن را در سال صـلح «حدیبیه» وعده فرمود و نویدش را به پیامبر و مردم با ایمان

داد و آن گاه با فتح مکه به وسیله پیامبر آن را تحقق بخشید.

«قتاده» در این مورد آورده است که: این آیه به هنگام بازگشت پیامبر از صلح «حدیبیه» فرود آمد و در آنجا نوید پیروزی داده شد و تقدیر آیه این است که: هان ای پیامبر! ما به سود تو حکم کردیم که مکه را فتح خواهی نمود و بر شرک و بیداد پیروز خواهی شد.

و از «جابر» نیز آورده اند که: ما از نوید فتح مکّه در روز صلح «حدیبیه» آگاه شدیم و آن روز آن مژده را - که پس از چندی تحقق یافت - شنیدیم.

۲- امّا از دیدگاه برخی منظور از این فتح و پیروزی، صلح «حدیبیه» می باشد؛ همان پیروزی درخشان و فتح نمایانی که بدون درگیری و پیکار نصیب اسلام و پیامبر گردید.

«فراء» می گوید: منظور از فتح در اینجا صلح است، چرا که این واژه در فرهنگ عرب به مفهوم گشودن آمده و صلحی که در «حدیبیه» پیش آمد در شرایطی بود که کار در بن بست قرار گرفته بود و خدا آن روز با لطف خویش گشایش و صلح پیش آورد.(۲۲۰)

«زهری» می گوید: حقیقت این است که پیروزی و فتحی پرشکوه تر از صلح «حدیبیه» نبود؛ چرا که در پرتو آرامش و زندگی مسالمت آمیز آن، شرک گرایان با توحیدگرایان وارد بحث و گفتگو و نشست و برخاست شدند و در این رهگذر با دیدگاه ها و سخنان اساسی و پرجاذبه آنان آشنا گردیدند و نور اسلام بر دل هایشان راه یافت، به گونه ای در مدتی فراتر از سه سال شمار فراوانی اسلام آوردند و با گرایش آنان به اسلام و ایمان

و برنامه اصلاحی و آسمانی پیامبر، آمار مردم مسلمان فزونی یافت.(۲۲۱)

«شعبی» در وصف این پیروزی و صلح می گوید: پس از صلح «حدیبیه» بود که بیعت رضوان انجام شد و پیروزی روم بر ایران اتفاق افتاد و دل توحیدگرایان را سرشار از شادی و امید کرد؛ چرا که رومیان مسیحی بودند، امّا ایرانیان پیرو دین و کتاب آسمانی نبودند؛ به همین جهت پیروزی اهل کتاب بر شرک گرایان، نویدگر پیروزی مسلمانان بر کفرگرایان عرب بود که قرآن نیز از آن بشارت می داد.(۲۲۲)

آری، در این دوران بود که زائران برای طواف به سوی مکه شتافتند و قربانیان را به قربانگاه بردند.

یادآوری می گردد که «حدیبیه» چاهی بود که آب آن خشک شده بود و به برکت پیامبر و معجزه رسالت دگرباره آب آن جوشید.

«براء بن عازب» می گوید: شما فتح مکه را پیروزی آشکار می شمارید؟ درست است به راستی هم پیروزی نمایانی بود، امّا به باور ما این فتح و پیروزی عبارت از بیعت رضوان در صلح «حدیبیه» بود.

او می افزاید: ما هزار و چهارصد تن به همراه پیامبر در کنار چاه «حدیبیه» فرود آمدیم و برای سیراب ساختن خویش آب آن را کشیدیم و آبش پایان یافت؛ جریان به پیامبر گزارش گردید و آن حضرت بر سر چاه آمد و با ظرف آبی وضو ساخت آن گاه دعا خواند و اندکی از آب را که در دهان مبارک گرفته بود به چاه ریخت و به برکت وجود او، خدای فرزانه به چاه فرمان جوشیدن آب داد به گونه ای که آب بالا آمد و ما خود و مرکب هایمان از آن بهره بردیم.

در روایت دیگری در

این مورد «سلمه» آورده است که: پیـامبر دعـا خوانـد و انـدکی از آب دهـان خویش را به چـاه افکنـد که بی درنـگ آب چاه جوشیدن گرفت به گونه ای که ما و مرکب هایمان سیراب شدیم.

در روایت دیگری آورده انـد که: پیامبر گرامی برای زیارت خانه خدا از مدینه حرکت کرد و انبوهی از مسـلمانان به همراه آن حضرت آهنگ سفر کردند، امّا هیچ کس در اندیشه پیکار نبود.

راه را به سـرعت پیمودیم تـا در بیابـانی، پیـامبر دسـتور بار نهادن و پیاده شـدن داد. به آن حضـرت گفته شـد که در اینجا آب نیست به همین جهت جـای مناسبی برای بار نهادن نیست. آن بزرگوار چوبه تیری به یکی از یاران داد و فرمود: بر سـر یکی از چاه ها برو و این تیر را در آن فرو افکن، آن مرد به دسـتور پیامبر چنان کرد و به خواست خدا آب از چاه جوشـید و همگان از آن نوشیدند و بهره ور شدند.

و نیز از «عروه» آورده انـد که: پیامبر و رایان از سوی مـدینه و قریش از مکه هرکدام به قصد دیگری حرکت کردند، امّا قریش زودتر بر منطقه «حدیبیه» رسـیدند و بر سـر چاه آب رفتند. پیامبر نیز به همراه یاران در آنجا پیاده شد و از فشار گرما و تشـنگی گروهی بر سـر چـاه آب رفتنـد و پس از کشـیدن آب آن، آب چـاه پایـان یـافت. پیامبر مقـداری آب برگرفت و پس از وضـو انـدکی آب در دهـان چرخانـد و آن را در چـاه ریخت، آن گـاه چـوبه تیری از ترکش خویش بیرون آورد و آن را نیز به چـاه افکند، و سپس دست به دعا

و نیایش برداشت و پس از دعای آن حضرت بود که آب از عمق چاه جوشیدن گرفت و تا لب چاه بالا آمد.

و «سالم» آورده است که: از «جابر» در مورد شمار یاران پیامبر در آن سفر پرسیدم، که گفت: ما یکهزار و پانصد نفر بودیم. آن گاه ضمن سخن از تشنگی و نبودن آب، افزود: در آن شرایط اندکی آب در ظرفی کوچك برای پیامبر آوردند، که آن حضرت دست مبارکش را در آن نهاد و دعا کرد و پس از آن بود که به ناگاه آب از میان انگشتان آن حضرت، بسان چشمه ای جوشیدن گرفت، به گونه ای که همه ما و مرکب هایمان را بسنده بود...

۳- به باور پاره ای از مفسّران پیشین همچون «مجاهد» منظور از فتح در آغازین آیه این سوره، فتح «خیبر» است.

در این مورد یکی از قاریان قرآن آورده است که: ما در صلح «حدیبیه» به همراه پیامبر گرامی بودیم که پس از امضای قرارداد به سوی مدینه حرکت کردیم. در میان راه به ناگاه نشان سرور و شادمانی در چهره همراهان پدیدار گردید و دیدیم که برخی به نشان خوشحالی مرکب های خویش را به رقص درآوردند. پس از پرس و جو دریافتیم که آیاتی تازه بر قلب پیامبر فرود آمده و آماده است تا آنها را بر مردم تلاوت کند.

با شتاب خود را به آن حضرت رساندیم؛ هنگامی که مردم بر گردش حلقه زدند، آن بزرگوار به تلاوت این آیات پرداخت که: انّا فتحنا لكَ فتحاً مبیناً... عمر گام به پیش نهاد و گفت: هان ای پیامبر خدا! آیا پیروزی بزرگی در راه است؟ پیامبر پاسخ

داد: آری، به خدایی که جان محمد در کف قدرت اوست پیروزی شکوهباری در راه است! و آن گاه جریان فتح «خیبر» پیش آمد و آن بزرگوار برای گشودن دژهای «خیبر» تنها کسانی را شرکت داد که در صلح «حدیبیه» بودند و غنائم را نیز میان آنان تقسیم کرد.

۴- و به باور پاره ای دیگر از مفسرین منظور از فتح در این آیه عبارت است از پیروزی و غلبه بر همه کج اندیشان و بدخواهان و دشمنان اصلاح ناپذیر اسلام به وسیله دلیل و برهان و منطق نیرومند دین و معجزه های آشکار پیامبر و قرآن شریف.

* * *

آن گاه در دومین آیه مورد بحث می افزاید:

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ

هدف این است که خدای فرزانه گناهان گذشته و آینده ای را که بداندیشان به تو نسبت می دهند، همه را بر تو ببخشاید. (۲۲۳)

این ترجمه ظاهری آیه، امّا در تفسیر آن دیدگاه ها بسیار متفاوت است و سخنانی گفته شده است که با نظرگاه پیروان مذهب اهل بیت - که پیامبران خدا را معصوم و پاک و پاکیزه می شناسند، و بر این باورند که آنان، نه پیش از دریافت وحی و نه پس از آن هرگز دست به گناه نمی زنند - سخت بیگانه است؛ برای نمونه:

۱- به باور پاره ای منظور آیه این است که: تا خداوند گناهانی را که پیش از فرود وحی و دریافت فرمان بعثت انجام داده و نیز پس از دریافت وحی انجام داده ای، همه را ببخشاید و بیامرزد.

۲- امّا به باور پاره ای دیگر منظور، آمرزش گناهان انجام شده در روزگار پیش از فتح و پس از

آن است.

۳- از دیـدگاه برخی آیه شـریفه نشانگر آن است که خدای فرزانه وعده میدهد که گناهانی که از پیامبر سـر زده و یا در آینده سر خواهد زد، همه را بر او ببخشاید.

۴- امّیا از دیـدگاه برخی دیگر منظور این است که: تـا خـدا گناهان پـدرت آدم و مادرت حوا را بر تو ببخشایـد و به برکت تو بیـامرزد و نیز گناهـان و لغزش هـایی را که در آینـده از جـامعه و امت تو سـر خواهـد زد، همه را به برکت وجود گرانمـایه تو بیامرزد.

سخن از گناه آدم(ع) را که این مفسران پیشین از آن یاد کرده اند، درست بسان سخنی از گناه حضرت محمد(ص) است. اگر اینان این گناهان را، گناهان صـغیره و لغزش های ناچیز تفسیر می کنند که از دیدگاه آنان کیفری ندارند، این تفسیر و دیدگاه آنـان باطـل است، چرا که در آن صورت گنـاه و کیفری در کـار نیست تا خـدا این گونه بر بزرگترین پیامبرش منّت گـذارد و ببخشاید. به بیان روشن تر اینکه سـخن از فزون بخشـی خدا و فضل و کرامت او بر پیامبر و بخشایش گناه دیگران به برکت او، در صورتی درست به نظر می رسـد که گنـاه یـا گناهان مورد اشاره کبیره و در خور کیفر و عـذاب باشـند، نه در مورد گناهان صغیره ای که کیفری ندارنـد و اگر خـدای دادگر بخواهـد در برابر آنها کسـی را کیفر کنـد از عدالت او به دور خواهد بود. با این بیان این دیدگاه ها و دریافت ها از آیه بی اساس است.

دیدگاه مذهب اهل بیت از دانشمندان و مفسران مذهب اهل بیت در این مورد دو نظر رسیده است:

۱-

به باور گروهی منظور آیه شریفه این است که: تا خدا گناهان گذشته و آینده جامعه و امت تو را به برکت شفاعت تو بر آنان ببخشاید و آنان را بیامرزد.

و روشن است که نسبت دادن گناهان امت به پیامبر بدان جهت است که آن حضرت با جامعه و مردم خویش پیوندی ناگسستنی دارد.

این دیدگاه را روایت رسیده از حضرت صادق(ع) به وسیله «مفضل»، یکی از شاگردان آن بزرگوار به روشنی تأیید می کند که آن حضرت در پاسخ پرسش فردی در مورد تفسیر آیه فرمود: «والله ما کان له ذنب و لکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعه علی(ع) ما تقدم من ذنهم و ما تأخر»(۲۲۴) به خدای سوگند که آن پیشوای بزرگ آسمانی هیچ گناه و لغزشی نداشت. امّا خدای فرزانه به خاطر گرامیداشت مقام والای او ضمانت فرمود تا گناهان گذشته و آینده شیعیان امیر مؤمنان را با شفاعت او ببخشاید.

«عمربن یزید» نیز در این مورد آورده است که از ششمین امام نور در باره تفسیر آیه مورد بحث پرسیدم که فرمود: «ما کان له ذنب و لا همّ بذنب و لکن الله حمله ذنوب ثم غفرها له»(۲۲۵) پیامبر گرامی در زندگیِ سراسر پاک و پاکیزه اش نه به گناهی دست یازید و نه آهنگ گناه کرد، امّا خدای فرزانه گناه و لغزش رهروان راه آسمانی آن حضرت را به او نسبت داد و آن گاه همه آنها را به برکت وجود گرانمایه و یا شفاعت اش نوید بخشایش داد.

۲- دیدگاه دوم در تفسیر آیه از سوی دانشوران و دانشمندان مذهب اهل بیت، از سوی مرحوم «سیدمرتضی» قدس سرّه

آمـده است. در این دیـدگان واژه «ذنب» - که مصـدر می باشـد و می توانـد هم به فاعل اضافه گردد و هم به مفعول - در آیه شریفه به مفعول اضافه شـده و در حقیقت «ما تقدم من ذنبهم الیک» می باشد و منظور این است که: خدا گناهان کفرگرایان را که راه ورود تو ای پیامبر! به سوی مکه و خانه خدا را بستند بخشید.

بـا این بیان مفهوم مغفرت و آمرزش در اینجا زدودن و برداشـتن مقررات شـرک و اسـتبداد - در مورد جلوگیری از پیامبر برای ورود به مکّه می باشد. و منظور این است که: خدا این مانع تراشی شرک گرایان نسبت به وجود گرانمایه پیامبر را از سر راه او برمی دارد و به او قدرت و امکاناتی می دهد تا با پیروزی و سـرفرازی وارد مکه گردد و آن شـهر را فتح کند، درست به همین دلیل است که این مهر و لطف را پاداش جهاد و تلاش و شکیبایی سترگ آن حضرت قرار داده و برطرف شدن موانع را هدف پیروزی و فتـح گرفته است؛ در حالی که اگر منظور از این مغفرت و آمرزش، بخشوده شـدن گناهان پیامبر بود لزومی نداشـت که به این سـبک بیان شود و هـدف از فتح و پیروزی بخشایش گناهان پیامبر قرار گیرد، چرا که آمرزش گناهان هیچ ربطی به فتح و پیروزی ندارد تا پشت سر آن قرار گیرد.

براساس این تفسـیر منظور از «ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» در آیه شـریفه جنایت هایی است که شرک گرایان قریش نسبت به پیامبر و رهروان راه توحیدی او مرتکب شدند.

در تفسیر این فراز دیدگاه های دیگری نیز آمده است برای

نمونه:

۱- از دیدگاه پاره ای منظور این است که: اگر در گذشته دور و یا نزدیک به گناهی دست می زدی خدا همه آنها را برایت می بخشید.

۲- امّا از دیدگاه پاره ای دیگر منظور از گناه در اینجا ترک اولی است، چرا که پیامبر نه به گناهی دست می زند و نه با مقررات خدا مخالفت می نماید، بلکه کارهایی که برای مردم عادی گناه شمرده نمی شود، در مورد آن بزرگ پیشوای ایمان و پروا به گناه تعبیر می گردد و این خود راز بلندی مقام و شکوه جایگاه او در برابر خداست.

۳- و پاره ای نیز برآنند که این آیه مبارکه به منظور بزرگداشت مقام والای پیامبر و زیبایی خطاب آمده است، درست همان سان که در مقام دعا نسبت به دیگری و یا ادب و احترام به او گفته می شود: «عفاالله عنك» خداوند بر تو ببخشاید.

یادآوری می گردد که این دیدگاه سست به نظر می رسد، چرا که در این موارد سخن به سبک دعا آورده می شود نه آن گونه که در آیه آمده است.

در ادامه آیه شریفه می افزاید:

وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ

و نعمت گران خود را بر تو کامل سازد.

در مورد این نعمت گران خدا به پیامبر دو نظر آمده است:

۱- از دیدگاه گروهی منظور این است که: و خدای فرزانه با پیروز ساختن تو ای پیامبر بر دشمنی، و با اوج بخشیدن به دعوت آسمانی و یاری رسانی به دین و آیین، و با پایدار و ماندگار ساختن شریعت و راه و رسم ات، نعمت گران خویش را در این جهان بر تو کامل گردانید؛ درست همان گونه که در سرای آخرت نیز با

اوج بخشیدن به مقام شکوهبار و درجات والایت نعمت گران خود را بر تو تمام خواهد ساخت؛ چرا که مفهوم کامل ساختن نعمت به کسی، آن است که ارزانی دارنده نعمت هر کاری لازم است انجام دهد تا آن نعمت را حفظ و بر آن بیفزاید.

۲- امّا از دیدگاه برخی منظور این است که: خدای فرزانه با پیروز ساختن پیامبرش بر شرک گرایان و ظالمان مکه و خیبر و طایف و گشودن دروازه آنها بر روی آن حضرت نعمت خود را بر او کامل گردانید.

وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

و تو را به راهی راست و بی دست انداز راه نماید؛ راهی که هرکس در آن گام سپارد، به بهشت پرطراوت و پرنعمت و زیبای خدا بال می گشاید.

* * *

آن گاه می افزاید:

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا

و تو را ای پیامبر عدالت و آزادی! به پیروزی درخشان و شکست ناپذیری برساند؛ پیروزی نمایانی که هر عنصر طغیانگر و جامعه سرکشی را در هم می نوردد و از سر راه حق و عدالت کنار می زند.

آری، خدای فرزانه چنین پیروزی و سرفرازی را روزی پیامبرش ساخت و در پرتو آن دین و آیین او را عزیزترین دین ها و مدیریت و فرماندهی و حکومت اش را مهم ترین و ماندگارترین حکومت ها قرار داد.

موهبت خدا بر مردم با ایمان در آیات پیش سخن از برخی نعمت های شکوهبار خدا بر پیامبر بود، اینک در این آیه از موهبت بزرگ او بر مردم با ایمان سخن می گوید و می فرماید:

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ

اوست آن خدایی که نعمت گران آرامش را بر دل های مردم با ایمان فرود آورد.

در

مورد حقیقت این آرامش دل یا «سکینه» دیدگاه ها متفاوت است:

۱- از دیدگاه گروهی منظور از این سکینه و آرامش آن است که: خدای فرزانه با لطف خویش و بر اثر ارزانی داشتن بینش ژرف و ایمان استوار و بسیاری دلایل روشنگر و الهام بخش، به روح مردم با ایمان قرار و آرامش می بخشد؛ به گونه ای که در راه زندگی از آفت شک و تردید و دلهره و نگرانی محفوظ می مانند و با دلی آرام و قلبی مطمئن راه کمال را گام می سپارند، در حالی که مردم فاقد ایمان و پروا از آرامش یقین و اطمینانِ روح بی بهره اند و دستخوش تزلزل و اضطراب؛ و با نخستین موج تردید و شبهه دچار نگرانی و بی قراری می گردند و قلب شان دستخوش طوفان می شود.

۲- امّا از دیدگاه برخی دیگر «سکینه» و آرامشِ مورد نظر آیه عبارت است از یاری مردم با ایمان از سوی خدا، تا در پرتو آن در میدان جهاد و دفاع دل هایشان آرامش یافته و از ترس و دلهره در امان باشند و ثبات قدم و پایمردی نشان دهند.

۳- و به باور پاره ای منظور، آرامش دل و اطمینانِ قلبی است(۲۲۶) که مردم با ایمان در پرستش خدا و بزرگداشت ذات پاک و بی همتای او بدان نایل می گردند و آن گوهر ارجدار را از خود نشان می دهند.

در ادامه آیه می فرماید:

لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ

اوست آن خدایی که نعمت گرانِ آرامش را بر دل های مردم با ایمان فرود آورد تا آنان بدین وسیله ایمانی بر ایمان خویش بیفزایند.

به باور پاره ای از مفسران پیشین منظور این است که: تا آنان با دیدن این پیروزی های

بزرگ و تماشای پیشرفت منطبق و فرهنگ اسلام براساس نوید و وعده خدا به پیامبرش، ایمان و یقین آنان فزونی یابد.

امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: تا مردم با ایمان مفاهیم و معارف اسلام و مقررات آن را بیشتر گواهی کنند؛ چرا که در صورت آراستگی دل ها و جان ها به نعمت ایمان و یقین و آرامش دل است که وقتی آیاتی در مورد نماز و روزه و پرداخت حقوق مالی یا پاره ای از احکام و مقررات فرود می آید، آنها را گواهی می کنند و بدانها عمل می نمایند.

و از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: خدای فرزانه به مهر خویش آرامش و سکینه قلبی را بر دل های آنان فرو فرستاد تا شناخت ها و آگاهی هایی بر آگاهی و شناخت خویش بیفزایند.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و سپاهیان آسمان ها و زمین از آنِ خداست.

«ابن عباس» می گوید: و خدای توانا لشکریان آسمانها و زمین را که فرشتگان و پریان و انسان ها و شیطان ها و دیگر پدیده ها باشند، همه را تحت فرمان خود دارد و همه از آنِ او هستند و فرمانبردار او؛ به همین جهت اگر بخواهد شما را به وسیله آنان یاری می رساند.

در این فراز از آیه این نکته به روشنی آمده است که همه پدیده ها آفریده خدا و فرمانبردار اویند ؛ به همین جهت اگر بخواهد تا شرک گرایان و ظالمان و اصلاح ناپذیران را به کیفر گناهانشان نابود سازد، همه را به بوته هلاکت می سپارد و او از حال و روز آنان و نسل و تبارشان آگاه است و به خاطر دانش و حکمت خویش به آنان مهلت می دهد. ذات

پـاک و بی همتـای او از روی نـاتوانی و نیاز دسـتور جهاد بر ضـد دشـمنانش را صادر نکرده و از این زاویه مردم با ایمان را به پیکار کفر و بیـداد فرمان نـداده است، بلکه این فرمان به خاطر آن است که به جهادگرانِ پراخلاص راه حق و عـدالت پاداشـی شکوهبار ارزانی دارد.

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

و خدا هماره دانا و فرزانه است و کارهایش براساس بینش و حکمت است.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره به هدف دیگر این جهاد و فداکاری و این پیروزی و سرفرازی می افزاید:

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

و هـدف دیگر این پیروزی و فتـح نمایان این بود که مردان و زنان توحیـدگرا و با ایمان را در بوسـتان های پرطراوت و زیبایی که از زیر درختان آن جویبارها روانند درآورد.(۲۲۷)

روشن است که آیه شـریفه تقـدیری دارد که این گونه است: هـان ای پیـامبر! مـا این پیروزی نمایان را برایت روزی ساختیم تا خداوند گناهان امت و مردم ات را ببخشاید؛ و ما چنین کردیم تا مردم با ایمان را به بوسـتان های پرطراوت و زیبای بهشت که از زیرِ درختان آن جویبارها روان است درآوریم.

خَالِدِينَ فِيهَا

آنان در آنجا جاودانه خواهند بود و نعمت های پربرکت بهشت برای آنان ماندگار و پایان ناپذیر خواهد بود.

وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

و افزون بر آنچه آمد، خدای فرزانه گناهان آنان را که در دنیا مرتکب شده اند، همه را از پرونده آنان می زداید و می پوشاند.

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا

و این پیروزی شکوهباری است که در نزد خدا ارزشمند است.

۶. و تا

مردان و زنان نفاقگرا، و مردان و زنان شرک گرا را که به خدا پندار بد می برند، عذاب نماید؛ پیشامد ناگوار بر آنان باد و خدا بر آنان خشم گرفته و از مهر [و رحمت خود دورشان ساخته و دوزخ را برای آنان آماده کرده است.

۷. و لشکریان آسمانها و زمین، تنها از آنِ خداست؛ و خدا هماره دانا و فرزانه است.

۸. [هان ای پیامبر!] بی گمان ما تو را به عنوان گواه [و الگو] و نویدرسان و بیم دهنده فرستادیم،

۹. تا شما [مردم حقجو و درست اندیش به خدا و پیام آورش ایمان بیاورید و او را یاری کنید و بزرگ دارید و بامدادان و شامگاهان او را به پاکی ستایش نمایید.

۱۰. به یقین آن کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می نمایند؛ دست [توانای خدا بر فراز دست های آنان است؛ پس هرکس [پس از آن،] پیمان شکنی نماید، تنها به زمانِ خویش پیمان شکنی می کند؛ و هرکس به آنچه با خدا بر سر آن پیمان بسته است وفا کند، به زودی [خدا] پاداشی پرشکوه به او ارزانی خواهد داشت.

تفسیر کیفرهای چندگانه برای شرک گرایان و منافقان در آیات پیش سخن از مردم با ایمان و شایسته کردار و پاداش پرشکوه خدا بر آنان بود اینک در اشاره به سرنوشت نفاقگرایان و ستمکاران می فرماید:

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

و هدف دیگر آن است که خدای فرزانه مردان و زنان نفاقگرا و مردان و زنان شرک گرا را به کیفر شرک و نفاق و حق ناپذیری و بیدادشان عذاب کند؛ چرا که آنان به ظاهر و زبان ادعای ایمان

و اظهـار اسـلام می کننـد، امّـا در ژرفای جان و عملکرد خویش شـرک گرا و خودکامه و حق ستیزنـد و در برابر خـدای یکتا، خدایان دیگری را می پرستیدند.

با این بیان واژه نفاق به مفهوم نهان داشـتن شرک و کفر و سبک و سیره بیدادگرانه و در همان حال اعلام ایمان و اظهار اسلام و ادعای سبک و شیوه دادگرانه و عادلانه است؛ و این مفهوم برای این واژه از جمله «نافقاءالیربوع»(۲۲۸) برگرفته شده و منظور این است که: موش صـحرایی در سـاختن لانه برای خود یک درب مخفی می سازد که به هنگام احساس خطر و حمله از سوی درب آشکار لانه خویش، از درب نهانی فرار کند.

الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ

همان کسانی که به خدای فرزانه پنداری زشت و ناروا می برند، و گمان می کنند که خدا آنان را بر پیام آور عدالت و آزادی پیروزی خواهد بخشید و روشن است که این پندار و گمان، پنداری است زشت و تبهکارانه.

واژه «سوء» به فتح «س»، مصدر و با ضم آن اسم می باشد.

در مورد این پندار بد و یا گمان زشت، سه نظر آمده است:

۱- به باور گروهی منظور این است که: شرک گرایان گمان می برند که خدا آنان را بر پیامبرش چیره خواهد ساخت.

۲- امّا به باور برخی پنـدار ناروای آنان این بود که خـدا دیگر پیام آورش را به شـهر و دیارش «مکّه» باز نخواهد گرداند و آن حضرت پس از هجرت دیگر نخواهد توانست به زادگاه خویش بازگردد.

۳- و از دیـدگاه پـاره ای دیگر پنـدار پوچ و زشت آنان این بود که خـدا دیگر پیام آوری برنخواهـد انگیخت، از این رو پیامبر اسلام را دروغگو

می شمردند.

یادآوری می گردد که نظیر این پنـدار ناروا در این آیه نیز آمده است که می فرماید: و ظننتم ظن السوء و کنتم قوماً بوراً(۲۲۹) و این پندار زشت و ظالمانه در دل های شما شرک گرایان نمودی خوش یافت و به خدا گمانی بد بردید...

در ادامه آیه شریفه می افزاید:

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ

رویدادها و پیشامدهای ناگوار و عذاب و نابودی بر آنان باد.

به باور مفسران منظور این است که: عذاب و هلاکت بر خود آنان فرود خواهد آمد، نه توحیدگرایان و حق طلبان.

واژه «دائره» به مفهوم رویدادهای نیک و یا بدی است که برای انسان پیش می آید. پاره ای نیز آن را به مفهوم بازگشت کننده و یا چرخ روزگار معنا کرده اند که ممکن است هراه با خیر باشد و یا شر و بدی.

یکی از سـرایندگان در سـروده خویش می گویـد: «و دائرات الـدّهر أن تـدور» و چرخ هـای روزگار بایـد به گردش درآیـد و بچرخد.

و به بـاور پـاره ای واژه «سُوء» در صـورتی که بـا ضم خوانـده شـود به مفهوم گردش عـذاب و فرود کیفر آمـده است، امّا در صورتی که به فتـح خوانده شود به مفهوم رقم خوردن سـرنوشت کفرگرایان و ظالمان به دست مردم توحیدگرا و عدالت خواه به یاری خدا و خواست او است که کشته شدن تجاوزکاران و به غنیمت گرفته شدن دارایی آنان خواهد بود.

وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

و نیز خدا بر آنان خشم گرفته است.

وَلَعَنَهُمْ

و آنان را از مهر و رحمت خود دور ساخته است.

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ

و آتش شعله ور دوزخ را برای آنان آماده ساخته و آنان را در آنجا جای خواهد داد.

وَسَاءَتْ

مَصِيرًا

و راستی که این بد سرانجام و زشت فرجامی است.

* * *

پس از اشاره به سرنوشت تکاندهنده و کیفر سهمگین مردم شرک گرا و حق ستیز، اینک در اشاره به قدرت بی کران خدا می فرماید:

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست.

این فراز، هم در آغازین آیات سوره آمده است و هم در آیه مورد بحث، چرا که دو هدف را پی می گیرد. در آنجا قرآن از مردم با ایمان سخن دارد و بر آن است تا روشن سازد که هان ای توحیدگرایان! بدانید که خدا دارای قدرتی وصف ناپذیر و بی کرانه است و می تواند با لشکریان آسمان و زمین شما را در راه هدف های بلند و آرمان های والا و انسانی و عدالتخواهانه تان یاری کند و در اینجا نیز که سخن از کفرگرایان و فریبکاران و حق ستیزان است دگرباره این فراز را به کار می برد تا هشدار دهد که خدا اگر بخواهد می تواند شما را به کیفر بیداد و حق ستیزیتان در هم نوردد و عذاب کند، چرا که سپاهیان آسمان و زمین از آن اوست.

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و خدا هماره توانا و فرزانه است.

آری، ذات پاک و بی همتای او به هنگام کیفر ستمکاران توانا و پراقتدار و در داوری و انجام کارها فرزانه و استوار است.

سه مسئولیت بزرگ پیامبر

در ادامه آیات خدای فرزانه روی سخن را به پیشوای گران قدر توحید می کند و می فرماید:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

هان ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و نمونه برای حق طلبان، و نویدرسان به سوی بهشت، و بیم دهنده به سوی جامعه ها و تمدّن ها فرستادیم.

منظور از واژه «شاهداً» عبارت از گواه یا الگو و سرمشقی است که مردم بر او اقتدا کنند. پاره ای نیز گفته اند منظور همان گواه و شاهد بر عملکرد جامعه و امت است تا روشن شود که چه کسانی آن حضرت و خدای او را فرمانبرداری یا نافرمانی می کنند و دعوت آسمانی او را تصدیق و یا دروغ می انگارند.

و منظور از مژده رسان آن است که آن حضرت مردم توحیدگرا و حق طلب را به پاداش کارشان نوید رستگاری دنیا و آخرت و بهشت پرنعمت را می دهد؛ درست همان گونه که به مردم نافرمان و حق ناپذیر از آتش شعله ور دوزخ و کیفر سهمگین خدا بیم می رساند و هشدارشان می دهد.

* * *

و آن گاه در ترسیم پرتوی از هدف های وحی و رسالت می افزاید:

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

هدف از بعثت پیامبر و فرود وحی و موقعیت های شکوهبار پیامبر در «گواه بودن» و مژده رسان و هشداردهنده بودنش این است که شما مردم به خدای یکتا ایمان بیاورید و رسالت و دعوت پیامبرش را گواهی کنید.

پاره ای واژه «لتؤمنوا» را به صورت غایب خوانده اند که در آن صورت منظور این است که: تا آن کفرگرایان و مردم نفاقگرا به خداو پیامبرش ایمان بیاورند.

وَتُعَزِّرُوهُ

و او را به وسیله زبان و شمشیر در برابر ستم و بیداد یاری رسانید.

وَتُوَقِّرُوهُ

و در همه ابعاد زندگی آن حضرت را بزرگ شمارید و گرامی اش دارید.

در هر دو مورد ضمیر به پیامبر گرامی برمی گردد، گرچه به باور پاره ای از مفسران به خدا بازمی گردد و منظور این است که: و خدای بزرگ و بی همتا را یاری کنید و ذات

پاکش را بزرگ بدارید و برای او نظیر و همتا برنگیرید و از او فرمان برید. با این بیان همه ضمیرها در آیه شریفه به یک مرجع بازمی گردد.

وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

و بامدادان و شامگاهان خدای یکتا را به پاکی ستایش کنید.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: و بامداد و شامگاه در برابر او نماز گزارید و با او راز و نیاز کنید.

و از دیدگاه پاره ای دیگر و بامدادان و شامگاهان او را از آنچه در خور یکتایی و بی همتایی او نیست، و آنچه شرک گرایان به ناروا به ذات پاک او نسبت می دهند، پاک و منزه بشمارید.

ضمیر «شجره» به خدا بازمی گردد. به باور گروهی از مفسران دو ضمیر پیش از آن نیز به ذات پاک او بازمی گردد و مرجع همه ضمیرها در آیه یکی است و منظور آیه این است که: و هدف از آمدن پیام و پیامبر این است که شما مردم به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و ذات پاک او را یاری کنید و هماره بزرگش دارید و بامدادان و شامگاهان او را بستایید.

اصل مقایسه و انتخاب در زندگی انسان از آیه شریفه این نکته نیز به روشنی دریافت می گردد که پندار جبرگرایان نیز پوچ و بی اساس است، چرا که آنان بر این پندارند که خدا از کفرگرایان، کفر و شرک می خواهد، نه ایمان و پروا و توحیدگرایی! و این آیه با صراحت و روشنگری بسیار نشان می دهد که ذات پاک و بی همتای خدا از همه خردمندان ایمانِ آگاهانه و عاشقانه و عمل شایسته می خواهد و آنان می توانند راه ایمان و تقوا و عدالت و آزادی

را برگزینند؛ درست همان گونه که می توانند راه کفر و ناسپاسی و استبداد را، چرا که آفریدگار انسان به او قدرت اندیشه و دریافت و توان مقایسه و انتخاب را ارزانی داشته است.

پیمان ایمان و آزادگی در آخرین آیه مورد بحث در اشاره به بیعت سرنوشت ساز پیشتازان راه یکتاپرستی و آزادی با پیشوای راستین آن می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ

بی گمان آن کسانی که با تو ای پیامبر عدالت و آزادی! بیعت می کنند و دست پیمانِ ایمان و آزادگی به دست تو می دهند، در حقیقت با خدا بیعت می نمایند و با او پیمان ایمانِ و انجام کارهای شایسته و گام سپردن در شاهراه آزادی و آزادگی می بندند؛ چرا که بیعت با تو، بیعت با خداست و فرمانبرداری از تو نیز در حقیقت فرمانبرداری از اوست.

واژه «بیعت» به مفهوم دست پیمان به یکدیگر سپردن آمده است و بدان دلیل به این عنوان خوانده شده است که بیعت کنندگان عهد می بندند که جان را در راه پیروزی و سرفرازی و پیکار با شرک و بیداد نثار نمایند و در برابر آن بهشت پرطراوت و زیبای خدا را به دست آورند.

یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ

دست قدرت خدا برفراز همه دست ها و قدرت هاست.

به باور پاره ای از مفسران منظور این است که: پیمان خدا برتر و سرنوشت سازتر از همه پیمان ها و بیعت هاست، و اینان با دست بیعت دادن به تو چنان است که گویی با خدا دست بیعت داده و با ذات بی همتای او پیمان بسته اند.

امّا از دیدگاه برخی نظیر «ابن کیسان» منظور این است که: هان ای پیامبر! آگاه

باش که قدرت خدا در یاری رساندن به تو و هدف های والایت از نیروی همه کسانی که با تو بیعت می کنند برتر و بالاتر است؛ از این رو باید به قدرت بی کران او تکیه کنی نه به یاری اینان.

به باور «کلبی» منظور این است که: نعمت گران خدا بر آنان به وسیله پیامبرش از بیعت و فرمانبرداری آنان از خدا و پیامبر برتر است.

و از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: و نعمت گران خدا - که پاداش پرشکوه و وصف ناپذیرش در برابر بیعت آنان باشد - برتر و بالاتر از صداقت و وفاداری آنان در بیعت شان می باشد.

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ

پس هرکسی پس از آن پیمان و بیعت، عهدشکنی کند در حقیقت به زیان خویش پیمان شکسته است. چنین کسی افزون بر زیان عملکرد زشت و ظالمانه خود، از نعمت پرطراوت و زیبای خدا نیز بهره ای نخواهد داشت.(۲۳۰)

وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

و کسی که در برابر عهدش با خدا وفاداری پیشه سازد و بر سر آن پایمردی کند خدا به زودی پاداشی پرشکوه به او ارزانی خواهد داشت.

پرتوی از آیات ۱- شش کیفر حق ستیزی و نفاقگرایی در آیاتی که گذشت قرآن شریف پس از ترسیم پرتوی از پاداش پرشکوه خدا برای مردم توحیدگرا و شایسته کردار، به آفت شرک و نفاق اشاره می کند و افزون بر ره آورد طبیعی آن که ذلت و اسارت و انحطاط در زندگی است، این کیفرهای ششگانه را نیز از ثمره زیانبار آن می شمارد:

۱- عذاب سهمگین،

۲- رویدادها و پیشامدهای ناگوار،

۳- خشم و

غضب خدا،

۴- لعنت و نفرین او،

۵- آتش شعله ور دوزخ،

۶- و دیگر فرجام زشت و بسیار بد.(۲۳۱)

۲- سه وصف شکوهبار پیامبر

قرآن در این آیات روشنگر و انسان پرورش، سه مقام والا و سه موقعیت برجسته و پرشکوه و سه وصف از اوصاف پرجاذبه و زیبای پیامبر را به تابلو می برد تا همگان را به آنها توجّه دهد:

۱- نخست روشنگری می کند که آن حضرت الگو و سرمشق و نمونه والای انسانهاست، و خداجویان و عدالتخواهان و کمال طلبان راستین باید به او اقتدا کنند و به یاد داشته باشند که آن حضرت گواه بر عملکرد آنان است و روز رستاخیز یکی از گواهان آن روز است؛ از این رو باید هم به او اقتدا کنند و او را سرمشق زندگی سازند و هم مراقب باشند که روز رستاخیز به شفاعت او مفتخر گردند و نه کاری کنند که آن بزرگوار به زیان آنان گواهی دهد.

۲- وصفِ دیگر پیامبر آن است که او مژده رسان و بشارت دهنده است و نوید رستگاری و نجات و آزادی و عدالت و امنیت و رفاه و آسایش و سعادت به مردم با ایمان و شایسته کردار و حق طلب می دهد و نوید او جدّی است و سرنوشت ساز.

۳- و نیز روشنگری می کند که آن حضرت هشداردهنده ای است خیرخواه و راستگو، پس باید هشدارهای او را جدی گرفت.(۲۳۲)

۳- مسئولیت مردم در برابر پیامبر

و پس از ترسیم سه وصف شکوهبار پیامبر به ترسیم مهم ترین مسؤولیت های مردم در برابر آن پیشوای آزادی و ایمان می پردازد و روشنگری می کند که مردم باید در برابر آن حضرت این گونه باشند:

۱-

ایمان راستین به خدا و پیامبرش بیاورند،

۲- او را در راه هدف های بلند و آرمان های والایش با همه وجود یاری نمایند،

۳- و آن حضرت را با عمل به دستورات و هشدارپذیری از هشدارهایش گرامی دارند.

۱۱. [هان ای پیامبر!] بر جای نهاده شدگان بادیه نشین [یا سرباززدگان از جهاد و دفاع به زودی به تو خواهند گفت که: دارایی ها و خانواده هایمان ما را به خود سرگرم ساخت [و از انجام وظیفه بازداشت ، پس برای ما [از بارگاه خدا] آمرزش بخواه! آنان چیزی را که در دل هایشان نیست بر زبان خویش می آورند؛ [ای پیامبر! به آنان بگو: اگر خدا برای شما زیانی بخواهد [و]سودی اراده فرماید، چه کسی در برابر او مالک چیزی برای شماست؟! [هرگز آن گونه که شما می پندارید نیست،] بلکه خدا به آنچه انجام می دهید هماره آگاه است.

۱۲. [نه، این گونه که بهانه می تراشید نیست،] بلکه [شما چنین]پنداشتید که پیامبر و ایمان آوردگان [به خدای او] هرگز به سوی خانواده های خویش باز نخواهند گشت؛ و این [پندار ناروا] در دل هایتان جلوه ای خوش یافت، و گمانِ بد بردید، و مردمی در خور [کیفر و] نابودی شدید.

۱۳. و هرکس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، [باید بداند که]ما برای [او همه کفرگرایان آتشی برافروخته [و سوزان آماده ساخته ایم.

۱۴. و فرمانروایی آسمانها و زمین، تنها از آنِ خداست؛ هرکه را بخواهد می بخشاید، و هرکه را بخواهد کیفر می نماید؛ و خدا هماره بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱۵. آن گاه که روان می گردید تا [با در هم کوبیدن تجاوزکاران از آنان غنیمت هایی بگیرید، به زودی بر

جای نهاده شدگان [یا سرباز زدگان از جهاد و دفاع خواهند گفت: ما را واگذارید تا از پی شما بیاییم، [آنان با این شگردها] می خواهند وعده خدا را دگرگون سازند؛ [هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما هرگز از پی ما نخواهید آمد؛ آری، خدا از پیش [در مورد شما] چنین فرموده است. پس به زودی خواهند گفت: [نه، خدا در باره ما چنین نفرموده است،] بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید. [نه، آن گونه که آنان می پندارند نیست،] بلکه آنان جز اندکی [درنمی یابند و] نمی فهمند.

نگرشی بر واژه ها

«مخلّفون»: این واژه جمع «مخلَّف»، ضد «مقدّم» است و از ریشه «خلف» برگرفته شده و به کسی گفته می شود که گروهی از شهر بروند و او را بر جای گذارند و او از آنان عقب بماند.

«اعراب»: به گروه بادیه نشین یا صحرانشین گفته می شود؛ درست در برابر عرب های شهرنشین و متمدن و بافرهنگ. مفرد آن «عرب» می باشد.

«بور»: این واژه مصدر می باشد و جمع و تثنیه ندارد و به مفهوم نابود شدن و تباه گشتن آمده است.

تفسیر سرباززدگان از دفاع و جهاد

در این آیات روی سخن خدا با پیام آور بزرگ خویش است و از سرباززدگان از جهاد و دفاع و بهانه جویی های آنان سخن دارد و روشنگری می کند که آنان در برابر تخلف آشکار خویش از همراهی پیامبر به هنگام حرکت به سوی مکه، در جریان صلح «حدیبیه» چه عذرها و بهانه هایی می تراشیدند. در این مورد می فرماید:

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنْ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا

هان ای پیامبر! به زودی بادیه نشین های عرب که از همراهی تو و مردم با ایمان در حرکت

به سوی میدان جهاد و دفاع سرباز زدند به بهانه تراشی خواهند پرداخت و خواهند گفت که دارایی ها و خانواده هایمان ما را سرگرم ساخت و از همراهی شما بازداشت!

درست در سال ششم از هجرت بود که پیشوای گرانقدر توحید به منظور انجام عمره آهنگ مکه کرد و مردمِ بسیاری از قبیله های «غفار»، «اسلم»، «مزینه»، «اشجع»، «ءئل» و... برای دفاع از پیامبر عدالت و آزادی در برابر شرک گرایان و تجاوزکاران قریش، به همراه آن حضرت آهنگ مکه نمودند.

پیامبر صلح و آزادی در میقات برای انجام عمره احرام بست و قربانی خویش را نیز حرکت داد تا همگان دریابند که آن حضرت در اندیشه صلح و آشتی و عبادت و انجام مراسم عمره است و نه پیکار و مبارزه با شرک و بیداد حاکم بر مکّه. در این شرایط بود که گروهی از صحرانشینان تازه مسلمان از ادامه سفر به همراه پیامبر سرباز زدندند، چرا که به این فکر افتادند که قریش دشمن سرسخت اسلام و پیامبرند؛ آنان آن بزرگوار را از خانه و کاشانه خود رانده و یاران او را کشته اند و بی تردید اینک نیز خود را برای رویارویی سخت و بی رحمانه با او آماده ساخته اند. آری، با این اندیشه بود که از همراهی پیامبر سرباز زدند و به بهانه تراشی پرداختند؛ و درست به همین دلیل است که خدای فرزانه در این آیات به پیامبرش خاطرنشان می سازد که: اگر آنان را به خاطر این تخلّف آشکار نکوهش کنی، به این بهانه روی می آورند که ثروت و خاندانمان ما را گرفتار ساخت و نتوانستیم به همراه شما بیاییم...

در ادامه آیه به ترسیم گفتار آنان می پردازد

که:

فَاسْتَغْفِرْ لَنَا

هان ای پیامبر! اینک که چنین است و ما از انجام وظیفه سرباز زدیم و گناه کردیم، از بارگاه خدا برای ما آمرزش بخواه.

یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ

آنان چیزی را بر زبان می رانند که در دل به آن عقیده ندارند.

و بدین سان خدا گفتار آنان را دروغ می شمارد و نشان می دهد که توبه و آمرزش خواهی آنان حقیقت ندارد و برایشان مهم نیست که پیامبر خدا برای آنان آمرزش بخواهد یا نخواهد، چرا که خدا و روز رستاخیز را باور ندارند.

قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنْ اللَّهِ شَیْئًا إِنْ أَرَادَ بِکُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِکُمْ نَفْعًا

هان ای پیامبر! به آنان بگو: اگر خدای توانا برای شما سود و یا زیانی بخواهد، چه کسی می تواند در برابر او برای شما مالک چیزی باشد و از شما حمایت کند و شما را از عذاب او نجات دهد؟

از دیدگاه «ابن عباس» منظور از «سود» در آیه شریفه غنائم جنگی است، چرا که سرباز زدگان از همراهی پیامبر چنین می پنداشتند که با این کار می توانند از زیان و خطر برهند و از نظر سلامت و امنیّت و حراست از دارایی و خاندانشان سودی نصیب خویشتن سازند و با این پندار بود که از همراهی با پیامبر تخلف ورزیدند و درست به همین دلیل هم خدا به آنان خاطرنشان می سازد که پندارشان پوچ است، چرا که اگر خدا بخواهد سود و یا زیانی به آنان برساند هیچ گریزگاهی نخواهند داشت و قدرتی نیست که به آنان پناه دهد و یا از آنان - در برابر خواست خدا - حمایت

نماید.

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

آری، خدا از آنچه شما انجام می دهید آگاه است و به انگیزه ها، نیت ها و بهانه تراشی و تخلف شما از همراهی پیامبر داناست و همه را نیک می داند و این بافته ها نمی تواند راز سینه ها را از او نهان دارد.

* * *

آن گاه در ترسیم آنچه در ژرفای دل های آنان بود می فرماید:

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا

نه، این بافته های پوچ و بی اساس شما نبود که شما را از انجام وظیفه بازداشت، نه، بلکه شما بر این پندار بودید که پیامبر و مردم باایمان دیگر هرگز به سوی خاندان و نزدیکان خویش باز نخواهند گشت؛ چرا که به پندار شما دشمنِ پرتوان و خیره سر آنان را نابود ساخته و یا به بند اسارت خواهد کشید.

وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ

و این پندار ناروا و گمان باطل به وسیله شیطان در دل های شما جلوه ای خوش یافته و برایتان آراسته شده بود.

وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ

و بر این اساس پوچ هم در باره نابود شدن پیامبر و مردم توحیدگرا به دست شرک و استبداد گمان بد بردید و چنین پنداشتید که خدا از رهروان راه توحید و تقوا حمایت نخواهد کرد.

وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا

و سرانجام هم مردمی در خور هلاکت و نابودی شدید و تازیانه کیفر بر پیکرتان فرود آمد.

از دیدگاه «قتاده» منظور این است که: و شما مردمی تبهکارید.

لازم به یادآوری است که همه این فرازها بیانگر خبرهای نهان و حقایقی از غیب بود که جز خدا کسی از آنها آگاه نبود و به همین جهت هم بیان

این اخبار غیبی و آشکار ساختن راز دل های آنان معجزه ای از سوی پیامبر بود که بهت و حیرت آنان را برانگیخت و دریافتند که این آیات از سوی همان قدرتی بر قلب مصفای پیامبر فرود می آید که بر راز سینه ها دانا و از اعماق دل ها و ژرفای قلب ها آگاه است.

* * *

در سومین آیه مورد بحث هشدار می دهد که:

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا

و آن کسی که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، باید بداند که فرجام کار او عذاب و کیفر سهمگین است؛ چرا که ما برای کفرگرایان و ناسپاسان آتشی برافروخته و سوزان آماده ساخته ایم.

* * *

و آن گاه در ترسیم پرتوی از قدرت بی کران خدا می فرماید:

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و فرمانروایی آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛

يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

هرکه را بخواهد و شایسته اش بنگرد می بخشاید و می آمرزد؛

وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

و هرکه را بخواهد به کیفر گناهانش عذاب می کند.

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و خدا هماره بسیار آمرزنده و مهربان است.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث باز هم در ترسیم برخی رویدادهایی که در پیش بود می فرماید:

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ

هنگـامی که شـما حق طلبـان برای در هم کوبیـدن دژهای خیانت و بیـداد و به دست آوردن غنائم روان می گردیـد، به زودی سربـاز زدگان از جهاد و دفاع خواهنـد گفت که: ما را واگذاریـد تا از پی شـما بیاییم و در پیکار بر ضـد عهدشـکنی و خیانت شرکت جوییم...

هنگامی که مردم توحیدگرا و اصلاح طلب به

همراه پیامبر نور از صلح حدیبیه بازگشتند، خدا به آنان نوید داد که به زودی دژهای خیبر را خواهند گشود و پس از شکست عهدشکنان و آتش افروزان غنائم بسیاری را روزی مجاهدان و مبارزان راه آزادی و ایمان خواهد ساخت؛ به همین جهت به پیامبر پیام رسید که در پیکار خندق تنها کسانی باید شرکت کنند که در صلح «حدیبیه» به همراه پیشوای صلح و آزادی بودند و از همراهی او تخلف نجستند؛ درست به همین دلیل هم بود که سرباز زدگان از جهاد و دفاع و کسانی که از رفتن به همراه پیامبر در صلح «حدیبیه» سرباز زده بودند، به حضور پیامبر و مردم با ایمان آمدند و ضمن پوزش خواهی از تخلف خویش اجازه شرکت در پیکار خیبر را خواستند امّا خدای فرزانه در پاسخ این گروه دنیادار و دنیاپرست فرمود:

يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ

آنان بر این پندارند که سخن و وعده خدا را دگرگون سازند.

از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: سرباز زدگان از همراهی پیامبر در صلح «حدیبیه» بر این پندارند که نوید و وعده خدا در مورد اختصاص دادن غنائم خیبر به شرکت کنندگان در صلح «حدیبیه» را تغییر دهند و خود را در آن غنائم سهیم و شریک سازند.

امّا از دیدگاه «مقاتل» آنان می خواهند فرمان خدا را در این مورد تغییر دهند که شرکت در پیکار خیبر را ویژه کسانی قرار داد که در جریان صلح «حدیبیه» به همراه پیامبر گرامی بودند و سرباز زدگان از همراهی آن حضرت را به کیفر کردارشان از این افتخار و غنائم آن محروم ساخت؛ آری، آنان در اندیشه

دگرگون ساختن این فرمان خدا بودند.

در ادامه آیه شریفه خدا روی سخن را به پیامبرش می کند و می فرماید:

قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا

هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما بازیگران هرگز از پی ما نخواهید آمد و اجازه نخواهید یافت تا در این پیکار حضور یابید.

كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ

چرا که این دیدگاه و گفتار ما در مورد شما نیست، بلکه این فرمانی است که خدا پیش از حرکت به سوی «حدیبیه» و پس از بازگشت ما از آن جهاد آن را صادر فرموده و روشن ساخته است که شما حق شرکت در پیکار خیبر و بهره وری نابجا و فرصت طلبانه از افتخارات و غنائم آن را نخواهید داشت.(۲۳۳)

آنچه در تفسیر این فراز آمد دیدگاه گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس»، «مجاهد»، و «ابن اسحاق» است؛ امّا از دیدگاه «جبایی» منظور از این بیان که: «آنان می خواهند فرمان و وعده خدا را دگرگون سازند»، همان است که در آیه دیگری از قرآن آمده و نشانگر آن است که پیامبر پس از پیکار تبوک از جانب خدا فرمان یافت تا به سرباز زدگان از آن پیکار اعلان کند که آنان به کیفر کردارشان دیگر حق شرکت در هیچ پیکاری را به همراه پیامبر نخواهند داشت و هرگز به همراه آن حضرت با هیچ دشمن خیره سر و تجاوزکاری نخواهند جنگید. فقل لن تخرجوا معی ابداً و لن تقتلوا معی عدوّاً... (۲۳۴)

با این بیان از دیدگاه «جبایی» آنان در اندیشه تغییر این فرمان و این سخن خدا بودند، امّا به باور ما این دیدگاه درست به نظر نمی رسد، چرا که سوره و

آیه مورد بحث در سال ششم از هجرت و به هنگام بازگشت پیامبر و مردم با ایمان از صلح «حدیبیه» فرود آمده در حالی که سوره توبه و آیه مورد استناد «جبایی» در مورد سرباز زدگان از پیکار تبوک می باشد، و می دانیم که جریان تبوک پس از فتح مکه و پیکار طائف و حُنین و پس از بازگشت پیامبر از مکّه به مدینه و تسلیم زادگاه آن حضرت در برابر اسلام بود. به بیان دیگر می دانیم که پیامبر گرامی در نیمه رمضان سال نهم از هجرت از میدان تبوک بازگشت و پس از مدتی نیز - بی آنکه برای جهاد و پیکاری از مدینه بیرون برود - جهان را بدرود گفت، با این بیان و با توجه به اینکه این دو آیه با فاصله ای چهار ساله بر قلب مصفای پیامبر فرود آمده اند، چگونه ممکن است منظور از تغییر فرمان خدا یا «کلام الله» در پندار سرباز زدگان از جریان صلح «حیدبیه» را همان سرباز زدگان از پیکار تبوک ارزیابی کرد؟!

در ادامه آیه شریفه در اشاره به هوچی گری آنان می افزاید:

فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا

به زودی این سرباز زدگان از جهاد و دفاع و این وانهادگان وظیفه و مسئولیت اجتماعی خواهند گفت: هرگز خدا چنین فرمانی نداده است که ما در پیکار خیبر شرکت نجوییم، بلکه این خود شما هستید که نسبت به ما دستخوش حسادت شده اید و ما را از این افتخار بزرگ باز می دارید و اجازه نمی دهید تا در غنائم شریک شما گردیم.

بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

و آن گاه در آخرین فراز، پاسخ آنان می رسد که: نه، آن گونه نیست که این

مسئولیت ناشناسان و بازیگران می پندارند، نه، بلکه آنان مردمی هستند که جز اندکی نمی فهمند و جز پاره ای از حقیقت را درنمی یابند.

۱۶. [هان ای پیامبر!] به برجای نهاده شدگانِ بادیه نشین بگو: به زودی به سوی مردمی بسیار زورمند [و زورمدار] فرا خوانده خواهید شد که یا با آنان پیکار کنید یا [در برابر حق و عدالت سر فرود آورند و] مسلمان گردند؛ پس اگر فرمان برید، خدا پاداشی نیکو به شما خواهد داد؛ و اگر – همانگونه که پیشتر روی برتافتید – [باز هم روی برتابید، شما را به عذابی دردانگیز عذاب خواهد کرد.

۱۷. نه بر نابینایان گناهی است و نه بر لنگ باکی است و نه بر بیمار گناهی است [که در میدان جهاد حضور نیابند]؛ و هرکه خدا و پیام آورش را فرمان برد، [ذات پاك و بی همتای او] وی را در بوستان هایی از [بهشت پرطراوت و نعمت – که از زیر [درختان آن جویبارها روان است، در خواهد آورد؛ و هرکه روی برتابد [و خدا را نافرمانی کند]، او را به عذابی دردناك کیفر خواهد نمود.

۱۸. بی گمان خدا از ایمان آوردگان – آن گاه که زیر آن درخت با تو بیعت نمودند – خشنود شد، و آنچه در دل هایشان بود باز شناخت؛ از این رو آرامش را بر [دل های آنان فرود آورد و آنان را به پیروزی نزدیکی پاداش داد؛

۱۹. و [نیز] به غنیمت های بسیاری که آنها را [به زودی از تجاوزکاران خواهند گرفت؛ و خدا هماره پیروزمند و فرزانه است.

۲۰. خدا به شما غنیمت های بسیاری را وعده فرموده است که آنها را [به زودی از تجاوزکاران

خواهید گرفت؛ و این [پیروزی و غنائم خیبر] را برای شما پیش انداخت و دست مردم [بیدادپیشه را از شما باز داشت [تا سپاس نعمت های خدا را بگزارید] و تا [این نعمت گران برای ایمان آوردگان نشانه ای [از درستی وعده و نوید پیامبرتان باشد و [او به فرمان خدا]شما را به راهی راست راه نماید.

تفسیر روزنه امید و راه نجات برای گناهکاران در آیات پیش سخن از نکوهش سرباززدگان از جهاد و دفاع بود. در آن آیات خدای فرزانه به آنان سخت هشدار داد و با تدابیری ظریف و دقیق آنان را از گناه خویش پشیمان ساخت، اینک با طرح پیشنهادی سازنده روزنه امید را به روی آنان می گشاید و می فرماید:

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنْ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ

هان ای پیامبر! به بادیه نشینانی که از همراهی با پیامبر در صلح «حدیبیه» سرباز زدند بگو: به زودی به سوی مردمی بسیار زورمند و زورمدار فراخوانده خواهید شد...

در مورد این قوم زورمند و زورمدار، که چه کسانی هستند، دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور «سعیدبن جبیر» و «عکرمه» منظور دو قبیله «هوزان» و «حُنین» می باشند.

۲- امّا به باور «قتاده» منظور قبیله «هوزان» و «ثقیف» است.

۳- از «ضحاک» آورده اند که منظور قبیله «ثقیف» است.

۴- امّا از دیدگاه «زهری» این قوم زورمند قبیله «بنی حنیفه» و دار و دسته «مسیلمه» - آن پیامبر دروغین - است.

۵- به باور «ابن عباس» منظور از این مردم پراقتدار، مردم فارس یا ایران می باشند.

۶- امّا به باور حسن و کعب منظور امپراطوری روم است.

۷- و پاره ای

نیز برآنند که منظور از آن قوم دار و دسته دجّال اموی در صفین می باشند.

به باور ما دیدگاه درست آن است که فراخوان آنان به پیکار با چنین مردمی، وجود گرانمایه پیامبر است و آن حضرت بود که پس از این آیه شریفه آنان را به پیکار در حُنین، طائف، موته، تبوک، و... فراخواند؛ با این بیان چرا پیام آیه و پیکار با مردم مورد اشاره آیه را به پس از رحلت پیامبر تفسیر کنیم؟

تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ

آری، از شما دعوت می شود که به زودی به سوی مردمی زورمند گام سپارید و آن گاه یا با آنان پیکار خواهید نمود یا در برابر اسلام و قرآن سر فرود می آورند و راه صلح و همزیستی عادلانه و انسانی را برمی گزینند.

به باور پاره ای منظور این است که: شما یا با آنان پیکار می کنید و نیروی آنان در هم می کوبید و نابود می سازید و یا در برابر شما سر تسلیم فرود می آورند.

فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا

پس اگر خدا را فرمان برید و مقررات او را پاس دارید، او پاداش نیکی به شما ارزانی خواهد داشت.

وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

و اگر سرپیچی کنید و همان گونه که پیش از این روی برتافتید، باز هم روی برتابید خدا شما را به عذابی دردانگیز و مرگبار عذاب خواهد کرد.

منظور از روی برتافتن از حق و عدالت در آیه شریفه، کارهایی چون روی برتافتن از همراهی پیامبر در صلح «حدیبیه» و سرباز زدن از جهاد و دفاع به همراه آن حضرت و مردم با ایمان می باشد که

در آیات مورد بحث آمده است.

* * *

آن گاه گروه هایی از مردم با ایمان را برمی شمارد که به خاطر عذرهای پیرفته شده و قانونی نتوانسته اند به همراه پیامبر حرکت کنند، و درست به همین جهت هم نباید با آنان بسان سرباززدگان از جهاد برخورد گردد، چرا که شرایط آنان شرایط ویژه ای است. در این مورد می فرماید:

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ

بر نابینا - اگر به سوی میدان کارزار حرکت نکند - گناهی نیست و نباید بر چنین کسی سخت گرفت.

واژه «اعمی» در مورد کسی به کار می رود که با عضو بینایی خویش، یعنی چشم نمی تواند چیزی را نظاره کند.

وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ

و بر لنگ یا کسی که فاقد پا برای راه رفتن است نیز باکی نیست که در جهاد شرکت ننماید.

وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ

و بر بیمار نیز در این مورد گناهی نیست و نباید با او سخت گیری گردد.

به باور «مقاتل»، یکی از مفسران پیشین، در این آیه افراد بیمار و زمین گیر - که از حرکت به سوی «حدیبیه» به همراه پیامبر سرباز زده اند - معذور شناخته شده اند.

وَمَنْ يُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

و هرکس در کار جهاد و دفاع یا دیگر مقررات آسمانی از خدا و پیام آورش فرمان برد، او رادر بوستان های پرنعمت و زیبایی که از زیر درختان آن جویبارها جاری است درخواهد آورد.

وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا

و آن که از فرمان خدا روی برتابد و از حضور در میدان جهاد سرباز زند، خدا او را به عذابی دردناک و دردانگیز عذاب خواهد نمود.

پرتوی

از پاداش پرشکوه خدا به پیشتازان راه آزادی در ادامه آیات در باره صلح «حدیبیه» و ریودادهای پیش و پس از آن به ترسیم پرتوی از پاداش شکوهبار خدا به پیشتازان راه توحید و تقوا و پیشگامان راه صلح و آزادی پرداخته و در این مورد می فرماید:

لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ

به راستی که خدا از مردم با ایمان و درست اندیشی که در سایه آن درخت با تو بیعت نمودند، خشنود گردید.

این بیعت، همان رویداد مترقی و خوشایند و آزادمنشانه ای است که در جریان «حدیبیه» پیش آمد و مردم با ایمان در سایه آن درخت ماندگار آگاهانه و آزادانه دست بیعت بر دست پیشوای صلح و آزادی نهادند و اعلام کردند که برای همیشه با او همراه و همگام خواهند بود، چرا که هدف های بلند و آرمان های والا و انسانی آن حضرت را هدف ها و آرمان های مترقی خویش می شناسند؛ به همین جهت تا سرحد فداکاری و شهادت در راه تحقق آنها از پای نخواهند نشست؛ آری، آنجا بود که خدا از مردم با ایمان خشنود شد و آن گاه بود که در گرامیداشت آنان و کار بزرگشان یاد و کار آنان را بزرگ داشت و برایشان پاداشی پرشکوه مقرر فرمود.

لازم به یادآوری است که از این رویداد به عنوان «بیعت رضوان» یاد شده است، چرا که به بیان آیه مورد بحث خدا از کار مردم با ایمان خشنود گردید و با فرو فرستادن این آیه بر قلب مصفای پیامبر خشنودی خود را از آن به آگاهی پیامبر و مردم رسانید.

در ادامه آیه می فرماید:

فَعَلِمَ مَا

فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ

و خدا از دل های آنان آگاه بود و آنچه در ژرفای جانشان از ایمان و اخلاص و صفا و وفا نسبت به آن بیعت نهفته بود باز شناخت و به همین جهت هم نعمت آرامش را بر آنان فرو فرستاد.

از دیدگاه «مقاتل» منظور این است که: و خدا از نیت صادقانه و خالص آنان در همراهی پیامبر و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در همان حال از بی میلی آنان نسبت به کارزار آگاه بود و بدین وسیله از آن خبر داد چرا که پیامبر با آنان دست بیعت داد تا در راه حق و عدالت به همراه او به جهاد برخیزند و از هیچ نوع فداکاری و جانبازی در راه دین خدا و آرمان های انسان دوستانه و آزادی بخش آن دریغ نورزند.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: و خدا از مراتب یقین و شکیبایی و وفاداری آنان در راه وحی و رسالت و دین و دفتر آگاه است و همه را می داند.

خاطرنشان می گردد که منظور از واژه «سکینه» در آیه عبارت از لطف بسیار و محبت فراوان نسبت به آنان و آرامش ویژه ای است که بر دل های آنان ارزانی گردید.

وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

و نیز افزون بر خشنودی خویش و آرامش بخشیدن به دل هایشان، آنان را به پیروزی نزدیکی پاداش داد.

در مورد این پیروزی نزدیک دیدگاه ها یکسان نیست:

۱- از دیدگاه بیشتر مفسران پیشین منظور از این پیروزی نزدیک فرو ریختن دژهای خیبر در برابر آنان و پیروزی بر تجاوزکاران و تاریک اندیشان یهود است.

۲- امّا از دیدگاه پاره ای منظور فتح مکّه و بازگشت

پیروزمندانه و بشردوستانه پیامبر به زادگاه خویش می باشد.

* * *

و در ترسیم چهارمین نعمت و پاداش به مردم با ایمان پس از بیعت رضوان می فرماید:

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا

و نیز آنان را به غنیمت های بسیاری که آنها را به زودی از تجاوزکاران خواهند گرفت پاداش داد.

منظور از این غنیمت های فراوان ثروت ها و باغ ها و بوستان های خیبر بود که پس از کوتاه زمانی به دست آنان افتاد.

امّا از دیدگاه «جبایی» منظور از این غنیمت ها، آن غنائمی بود که پس از فتح مکه در پیکار با قبیله تجاوزکار «هوزان» نصیب مردم مسلمان گردید.

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و خدا هماره در کار خویش پیروزمند و شکست ناپذیر، و در تدبیر امور دانا و توانا و فرزانه است، و درست بر این اساس است که در «حدیبیه» فرمان صلح و همزیستی داد و در پیکار با تجاوزکاران و تاریک اندیشان خیبر مقرر فرمود تا مردم با ایمان و شایسته کردار پیروز گردند و غنیمت بگیرند و زورمداران عهدشکن و تجاوزکار ذلت شکست و رسوایی را به کیفر زشت کاری و بیدادشان پذیرا گردند و طعم تلخ آن را بچشند، چرا که ایمان و راستی راز پیروزی است و حق ناپذیری و ناراستی رمز انحطاط و سقوط جامعه ها.(۲۳۵)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث دگرباره به ترسیم پرتوی از ره آورد صلح «حدیبیه» در آینده جامعه می پردازد و می فرماید:

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا

خدا به شما مردم توحیدگرا و عدالت خواه غنیمت های فراوانی را وعده فرموده است که در رکاب پیامبر و پس از آن بزرگ پیشوای آزادی و سرفرازی تا روز رستاخیز آنها را به تدریج

به دست خواهید آورد...

فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ

امّا این پیروزی و غنیمت های خیبر را برای شما زودتر فراهم آورد.

وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ

و دست تجاوزکار مردم خودکامه و زورمدار را از سر شما کوتاه کرد و شرارت آنها را از شما بازداشت.

در تفسیر این فراز دو نظر آمده است:

۱- به باور بیشتر مفسران هنگامی که پیامبر گرامی به فرمان خدا آهنگ خیبر نمود و دژهای تجاوزکاران عهدشکن را به محاصره درآورد، گروه هایی از قبیله های نیرومند «غطفان» و «اسد» بر آن شدند، تا در هنگامه عدم حضور پیامبر و سپاه توحید در مدینه بر آنجا یورش برند و بر دارایی و خاندان آنان دستبرد بزنند و آنجا را در هم کوبند، امّا خدای فرزانه به لطف خویش دل های شرک گرایان و ظالمان را آکنده از ترس نمود و آنان از انتقام عادلانه و سخت پیامبر و یارانش به هراس افتادند از نقشه شوم خویش دست شستند، و این فراز از آیه اشاره به یاری خدا در این مورد است.

۲- امّا به باور پاره ای این فراز از آیه اشاره به آمدن «مالك بن عوف» و «ابن حصین» با گروه های «بنی اسد» و «غطفان» به یاری تجاوزکاران خیبر است که خدا ترس و هراس از نیروی اسلام و مسلمانان را بر دل های آنان افکند و از نیمه راه بازگشتند.

وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ

هدف این بود که این رویدادها و غنیمت هایی که خدا نصیب رزم آوران مسلمان کرد، همه و همه نمونه و نشانه ای بر درستی وعده های خدا و راستی دعوت و نوید پیامبر برای حق طلبان باشد، و بدانند که چگونه خدا پیشتر وعده این

پیروزی و غنیمت ها را داده بود و چگونه وعـده خویش را تحقق بخشـید و شـما با یاری او توانستیـد هم پیروزی را به نام خود رقم زنید و هم غنائم را به دست آورید.

وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

و برای این بود که خدا شـما را به راهی راست راه نماید و شـما با نگرش بر این رویداد و با تعمق در آیات قرآن نسـبت به پیام خدا و پیامبرش ایمانی استوارتر پیدا کنید و با دلی گرم تر و پرشورتر و قلبی آرام تر و مطمئن تر و با مغزی روشن تر و آگاه تر در این راه گام سپارید؛ چرا که درستی وعده های قرآن و نویدهای پیامبر در مورد پیروزی و به دست آوردن غنائم رادیدید.

رویداد پیروزمندانه و سرنوشت ساز «حُدیبیه»

در ایـن مـورد «ابـن عبـاس» آورده است که: پیـامبر گرامی از مـدینه حرکت کرد و راه مکه را در پیش گرفت. هنگـامی که به منطقه «حدیبیه» رسید، شتری که آن حضرت بر آن نشسته بود، ایستاد و هرچه سوارش بر آن نهیب زد تا به راه خود ادامه دهد، مرکب حرکت نکرد و در همانجا خوابید.

یـاران همراه پیامبر گفتنـد: ای پیامبر خـدا! به نظر می رسـد که این شتر از پا درآمـده و دیگر قـدرت پیمایش راه را نـدارد، امّا پیامبر گرامی فرمود: نه، شتر من این گونه نیست و سابقه نـدارد که به این زودی از راه بماند، به نظر می رسد که او به این کار فرمان یافته است.

پس از این رویداد شـگفت پیامبر «عمر» را خواست و به او فرمان داد تا به مکه وارد گردد و به حکومت آن پیام دهد که پیامبر برای

انجام عمره آمده است و در اندیشه جهاد و پیکار نیست، بنابراین شایسته است که آنان با این کار موافقت نمایند و اجازه دهند تا پیامبر عمره خویش را به انجام رساند و قربانی خویش را به سرزمین منی برد. «عمر» گفت: ای پیامبر خدا! من در مکّه دوست و یاوری ندارم و از قریش و برخورد خشونت بار آنان در هراسم، چرا که میان من و آنان دشمنی سختی است؛ با این بیان این کار از من ساخته نیست، امّا می توانم کسی را به شما معرفی کنم که در نظر قریش توانمند است و می تواند این کار را انجام دهد.

پیامبر پرسید او کیست؟

پاسخ داد: عثمان پیامبر فرمود: آری، درست می گوید و آن گاه عثمان را فرا خواند و او را به سوی سردمداران مکّه و ابوسفیان که رهبری استبداد حاکم را به دست داشت فرستاد و به او فرمود به آنان روشن سازد که پیامبر، نه برای جهاد، بلکه برای انجام عمره آمده و هماره بر آن است که حرمت و شکوه خانه خدا را پاس دارد.

عثمان به سوی مکه شتافت و پیام مسالمت آمیز پیامبر را به سردمداران حکومت استبداد رسانید، امّیا آنان از بازگشت او جلوگیری کردند(۲۳۶) و پس از آن بود که خبر کشته شدن او به پیامبر و مردم مسلمان رسید و آنجا بود که آنان از رفتار زشت و خشونت بار شرک گرایان ناراحت شدند و پیامبر به پا خواست و از یاران بیعت گرفت تا دست در دست هم بر ضد ستمکاران به جهاد برخیزند و به آنان سفارش کرد که در راه حق و عدالت شکیبایی قهرمانانه

پیشه سازند و هرگز پشت به دشـمن تجاوزکار و بیدادپیشه ننمایند و هشدار داد که اگر استبداد مکّه سفیر آن حضرت را کشته باشد و پاسخ پیام انسانی و مسالمت آمیز او را با خشونت و شقاوت داده باشد باید با او به پیکار برخاست.

«عبدالله بن معقل» که در این سفر به همراه پیامبر بود، آورده است که:

من آن روز در کنـار پیـامبر ایسـتاده بودم و بـا شاخه ای از برگ و بار درخت که در دست داشـتم هجوم مردم را از گرد پیامبر دور می سـاختم و به آنـان کمـک می کردم که به طور آرام با آن حضـرت بیعت کننـد. آن بزرگوار هنگامی که مردم دسـت بیعت به او می سپردنـد با آنان بیعت می کرد که در راه دفاع از حق پایـداری ورزنـد و هرگز پا به فرار نگذارنـد، امّا از آنان تا پای مرگ و کشته شدن عهد نمی گرفت.

و گروهی از جمله «زهری» آورده انـد که: پیـامبر به همراه صـدها تن از یاران خویش از «حـدیبیه» حرکت کردنـد و بر سـر راه خویش به منطقه «ذی الحلیفه» رسـیدند. در آنجا بود که آن بزرگوار قربانی خود را نشانه زد و به قصـد انجام عمره جامه احرام پوشـید و فردی را گسیل داشت تا با درایت و هوشمندی پیشاپیش برود و به طور نهانی از حال و هوای مکّه و نیت قریش برای او خبر آورد.

آن گاه راه خویش را در پیش گرفت تا به نزدیکی «عسفان» رسید. در آنجا بود که فرستاده آن حضرت با گرد آوردن اخباری قابل توجه بازگشت و به حضور پیامبر رسید. او گفت: من در حالی «کعب» و «عامر»،

از سرکردگان قبایل و عشائر آتش افروز و جنگ طلب عرب را پشت سر نهادم که گروه های بسیاری را برای پیکار بر ضد پیامبر و یارانش گرد آورده و بر آن بودند تا با تجهیز و سازماندهی آنان راه را برای شما ببندند و از ورود شما به مکه و زیارت خانه خدا جلوگیری نموده و بر ضد شما بجنگند.

پیامبر با دریافت این خبر ناخوشایند فرمان حرکت داد، امّا از یاران خواست تا ضمن حفظ روحیه صلحجویی و مسالمت خواهی و تلاش در دوری جستن از جنگ و درگیری، آمادگی دفاعی خویش را نیز هم چنان بالا برند و لحظه ای از خطر دشمن غفلت نورزند.

پیامبر به همراه یاران بخشی از راه را رفته بودند که آن بزرگوار رو به یاران نمود و فرمود سپاهی به سرکردگی «خالدبن ولید»(۲۳۷) در منطقه «غمیم» به عنوان پیش قراولان سپاه دشمن تجاوزکار به سوی ما آمده اند، به همین جهت از طرف راست حرکت کنید تا برخوردی پیش نیاید. و آن گاه به راه خویش ادامه داد تا به منطقه «ثنیه» رسید و آن جا شتر آن بزرگوار از حرکت بازایستاد و خوابید. پس از خوابیدن شتر پیامبر فرمود: یاران! این شتر، نه از فشار خستگی خوابید و نه بی دلیل و بیهوده؛ بلکه از ادامه راه بازداشته شده است. آن گاه ضمن بیانی نویدبخش فرمود: یاران! به خدای سوگند شما هیچ سرزمینی مبارك را - که در آن شعائر خدا برپا می گردد - از من نخواهید خواست، جز اینکه رفتن به آنجا را برایتان ممکن خواهم ساخت و به یاری خدا شما را به آنجا خواهم رساند! از پی آن شتر خویش را

فرمان حرکت داد و مرکب به راه افتاد و رفتند تا بر سر چاه آبی در انتهای منطقه «حدیبیه» رسیدند. در آن چاه آب بود، امّا نه چندان زیاد؛ به همین جهت یاران راه برای سیراب ساختن خود و مرکب هایشان به تهیه آب پرداختند و از کمی آب چاه شکایت کردند. پیامبر پیش آمد و در پرتو قدرت خدا تیری از ترکش درآورد و به آنان دستور داد تا آن را در میان چاه و در درون همان آب اندك و ناچیزی که از آنجا می جوشید قرار دهند. آنان چنان کردند و به خدای سوگند که آب جوشیدن گرفت به گونه ای که همگان با مرکب های خویش سیراب شدند.

در این شرایط بود که «بدیل خزاعی» به همراه گروهی از قبیله خزاعه - که دوستدار و خیرخواه پیامبر بودند - سر رسیدند و او به آن حضرت گزارش داد که دو جنگ سالار شرك، «کعب» و «عامر» با سپاهی مجهّز آماده پیکار با پیامبر و یاران او هستند و آنان راه را برای رفتن شما به مکه خواهند بست.

پیامبر فرمود: واقعیت این است که ما برای جنگ نیامده ایم، بلکه آمده ایم تا عمره به جا آوریم و خانه خدا را زیارت کنیم. افزون بر این قریش نیز از پیکار خسته شده و از درگیری با ما زیان بسیاری دیده اند؛ اینك هنگامه آن است که اگر درست رفتار کنند و دست از شیوه ظالمانه خویش بردارند پیمان عدم تعرض و قرارداد همزیستی میان ما و آنان امضا گردد تا بدون درگیری با هم، جامه احرام پوشیم و به عمره و زیارت خانه خدا بپردایم و کاری به کار

هم نداشته باشیم، در غیر این صورت به خدایی که جان محمد(ص) در کف قدرت اوست سوگند که در راه حق و عدالت و دین خدا با آنان به پیکاری سخت دست خواهم زد تا فرمان خدا را به انجام رسانم.

«بدیل» گفت: پیام شما را - در صورتی که بخواهید به آنان می رسانم و می کوشم تا آنان با مسالمت از سر راه شما کنار بروند و جنگ تازه ای پدید نیاید. آن گاه به سوی قریش حرکت کرد.

هنگامی که بر آنان وارد شد، گفت: هان ای سران قریش! من از نزد پیامبر می آیم و او در اندیشه پیکار نیست، بلکه برنامه او صلح و همزیستی است و می خواهد خانه خدا را زیارت کند و اگر شما دست از تعرض و شرارت بر ضد او و یارانش بردارید با شما کاری ندارد و حاضر است تا با شما پیمان عدم تعرض و قرارداد زندگی مسالمت آمیز و همزیستی امضا کند.

«عروه ثقفی» به پا خاست و گفت: هان ای سران قریش! محمد(ص) برنامه نیکی به شما پیشنهاد می کند، به باور من آن را بپذیرید و اجازه دهید تا من به سوی او بروم و کار را به صورت مسالمت آمیز سامان بخشم.

آنان گفتند: شما نزد او برو و کار را پی گیری کن.

«عروه» به حضور پیامبر شرفیاب گردید و آن حضرت همان برنامه انسانی و مسالمت آمیز و آشتی جویانه ای را که به «بدیل» بیان فرموده بود به او نیز بیان داشت و روشنگری کرد که هرگز در اندیشه پیکار نیست، بلکه می خواهد با مسالمت و بدون درگیری خدای خویش را عبادت و خانه او را زیارت و

مردم را با منطق روشن و خردمندانه به سوی عدالت و آزادگی دعوت کند و بس؛ امّا «عروه» گفت: هان ای محمد! آیا شما بر این انـدیشه هستی که بسـتگان و هموطنـان خویش را ریشه کن سازی و جامعه آنان را نابود کنی؟ آیا تاکنون مردی در جهان عرب تیشـه بر ریشـه جـامعه خـویش زده اسـت؟ بـه خـدای سوگنـد من بر گرد تـو مردمی را می نگرم که از قـبیله هـا و تیره و تبارهای گوناگون هستند و می دانم که اگر کار مشکل گردد آنان می گریزند و تو را تنها خواهند نهاد.

ابوبکر با شـنیدن این سـخن برآشـفت و فریاد کشـید که: هان ای عروه! تو برو و پلیـدی بت ها را زا زبانت پاک کن و بمک و چنین اظهارنظر بی پایه ای در مورد یاران پیامبر مکن، آیا ما از گرد او می گریزیم و او را تنها خواهیم نهاد؟

«عروه» فریاد کشید که: این که بود؟

ابوبکر خروشید که من هستم! ابوبکر.

گفت: به خدای سوگند اگر نبود که آن کار شایسته ات در حق من که هنوز پاداش آن را نداده و خود را «رهین» منت تو می نگرم، پاسخ اهانت را آن گونه که می دانی می دادم، امّا چه کنم... و در این هنگام بود که پیامبر با به کف گرفتن زمام سـخن به درگیری زبانی آن دو پایان داد.

در این مورد آورده اند که: در آن گفتگو، هنگامی که پیامبر سخن می گفت، «عروه» طبق عادت دیرین جاهلیت به نشان تأیید گفتارش دست به محاسن شـریف آن حضـرت می کشـید و «مغیره» که بالای سـر او ایسـتاده بود، هرگاه «عروه» دست به سوی محاسن پیامبر می آورد با نوک غلاف شمشیر بر

دست او می زد و می گفت: دست از محاسن آن حضرت بردار که دستت را می برم.

«عروه» پرسید این مرد کیست؟

پاسخ دادند «مغیره» است.

گفت عجب عنصر خیانتکاری! کاری نکن که از خیانت تو در پیشگاه پیامبر پرده بردارم.

و جریان خیانت او در این مورد آن بود که: پیش از گرایش به اسلام در سفری دوستان خویش را کشت و دارایی آنان را به یغما برد که پس از اسلام آوردنش پیامبر در جهت بیداری او فرمود: امّا گرایش او را به اسلام می پذیریم، امید که خدا او را هدایت کند، امّا دارایی اش بدان دلیل که با خیانت و بیداد به دست آمده است ما به آن ثروت نیازی نداریم.

در آن شرایط «عروه» زیر چشمی پیامبر گرامی و یاران او را سخت زیر نظر داشت و از حرمت آن حضرت نزد آنان شگفت زده شده بود. او می دید که آن بزرگوار هر دستوری می دهد آنان بی درنگ به انجام می رسانند و زمانی که به وضو برخاست هرکدام تلاش می کردند تا از قطره های آب وضویش برکت جویند و هنگام تماشای سیمای ملکوتی آن حضرت به خاطر گرامیداشت مقام والایش چشم بر چشم او نمی دوختند.

فرستاده قریش سرانجام به سوی آنان بازگشت و در بیان یافته های خویش چنین گفت: هان ای یاران! راستی که کار محمد(ص) سخت تفکرانگیز است! یاران وی مردمی شگفت هستند! به خدای سوگند من به حضور شاهان و قدرتمندان بسیاری بار یافته ام و به دربار قیصر روم، کسرای ایران و پادشان حبشه رفته ام، امّا خدای را که ذره ای از عظمت محمد(ص) را در آنان ندیده و حرمت و شکوهی که وی در چشم

یارانش دارد، هیچ کدام از آنان ندارند.

محمـد(ص) هرگـاه به آنـان فرمـان می دهـد، سـر از پـا نمی شناسـند و زمـانی که وضو می سـازد از قطره هـای آب وضویش هرکـدام برکت می جوینـد! در برابر او با آرامش و آهسـته سـخن می گویند و به نشانی احترام به او هرگز تند و تیز بر سـیمای وی نمی نگرند. به باور ما آن بزرگوار با پیام صلح و دعوت به زندگی مسالمت آمیز پیشنهاد خوبی به شما کرده است بنابراین دیدگاه او را بپذیرید و فرصت را از دست ندهید.(۲۳۸)

* * *

مردی از قبیله «بنی کنـانه» گفت: دوسـتان در این کـار شـتاب نکنیـد، بلکه اجـازه دهیـد تـا من به دیـدار او بروم و جریان را از نزدیک مورد دقت و مطالعه قرار دهم. و پس از این بود که با موافقت سـران قریش آن مرد به دیدار پیامبر آمد و آن حضـرت پیش از رسیدن آن مرد، ضمن بیان نام و نشان و تیره و تبارش فرمود: این مرد از قبیله ای است که به قربانی خانه خدا بسیار بها می دهـد به همین جهت قربـانی هـای خویش را به پیشواز او ببریـد و روشن سازیـد که در انـدیشه عمره و زیارت خانه خـدا و قربانی هستیـد نه پیکار با قریش. یارانِ پیامبر چنین کردند و لبیک گویان به اسـتقبال او شـتافتند و آن مرد با دیدن صف قربانی ها و آمادگی یاران پیامبر برای زیارت و لبیک گویی به نـدای دعوت خـدای کعبه، گفت: سـبحان الله! راستی آیا زیبنده اسـت که این مردم عاشق و شیفته خانه خدا از زیارت آن بازداشته شوند؟

از پی این مرد درست اندیش و با انصاف، نماینده دیگری از سوی قریش بر

پیامبر وارد شد و آن حضرت این بار هم پیش از رسیدن این مرد از نام و نشان او به یاران خبر داد و از بداندیشی و نادانی و آشوب افکنی اش. او به حضور پیامبر رسید و با آن حضرت به گفتگو نشست و همگان دریافتند که آنچه پیامبر در مورد او خبر داده بود درست و هماهنگ با حقیقت است.(۲۳۹)

* * *

در این شرایط بود که سومین فرستاده قریش به حضور پیامبر شرفیاب گردید و پیامبر گرامی فرمود: با آمدن «سهیل بن عمرو» کار امضای پیمان صلح با قریش آسان شد.

«سهیل» پس از گفتگو با پیامبر گرامی گفت: هان ای محمد(ص) بیا و میان ما و خودت به عنوان پیشوای یاران و پیروانت چیزی بنویس تا هرکدام با امضای آن، از نعمت امنیت و آرامش بهره ور گردیم. پیامبر رو به امیر مؤمنان کرد و فرمود: علی جان بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم.

«سهیل» گفت: من نمی دانم «رحمان» کیست، بنابراین تقاضا می کنم بنویسید «باسمک اللهم».

یاران پیامبر گفتند: به خدای سوگند در این مورد کوتاه نخواهیم آمد و اگر پیامبر اجازه دهد جز همان را که علی(ع) به دستور او نوشت چیزی را نخواهیم پذیرفت، امّا پیامبر فرمود علی جان بنویس: باسمك اللهم هذا ما قاضی علیه محمدٌ رسول الله...

نماینده قریش گفت: اگر ما تو را پیامبر خدا می شناختیم دیگر نه با تو پیکار می کردیم و نه راه خانه خدا را بر روی تو و یارانت می بستیم، بنابراین بنویسید: «... هذا ما قاضی علیه محمدبن عبدالله».

پیامبر فرمود: شما بپذیرید یا انکار کنید، بدانید که من پیام آور خدای جهانیان هستم و با

این وصف به خاطر دوری جستن از جنگ و کشتار و به انگیزه صلحجویی و بشردوستی خواسته شما را در این مورد می پذیرم و فرمود: علی جان، واژه «رسول الله» را از نوشته ات بردار. علی(ع) گفت: ای پیامبر خدا! دست من در این مورد مرا یاری نمی کند و توان برداشتن وصف رسالت را از کنار نام بلندت ندارم. پیامبر نوشته را گرفت و خود آن دو واژه مقدس را برداشت.

آن گاه فرمود: این گونه بنویس: «هذا ما قاضی علیه محمدبن عبدالله و سهیل بن عمرو...»

به نام بلند و با عظمت تو ای خدای هستی! این نوشته، قرارداد و عهدنامه ای است که محمد(ص) فرزند عبدالله و «سهیل» نماینده قریش بر آن به توافق رسیدند و عهد کردند که:

۱- از امروز تا ده سال آینده پیکار نخواهند کرد و مردم در این مدت در امنیت و آرامش خواهند زیست.

۲- هرکدام از یاران و رهروان راه محمد(ص) برای انجام حجّ یا عمره و یا تجارت وارد مکه گردد، جان و مال و کرامت او در امنیت خواهد بود.

۳- هرکس از قریش و مردم مکه از راه شام و مصر گذر کند و به مدینه وارد گردد نیز در امنیت کامل خواهد بود.

۴- دو جانب قرارداد عهد بستند که نسبت به یکدیگر هیچ کینه ای در دل نگیرند.

۵- هیچ گونه خیانت و فریبکاری و سرقت و چپاول را نسبت به یکدیگر روا ندارید.

۶- هرکس در این مدت دوست داشت می تواند اسلام آورد و بر عهد و پیمان محمد(ص) وارد گردد.

۷- و هرکس نیز خواست می تواند با قریش همدست و هم پیمان گردد.

پس

از این عهـدنامه بود که قبیله «خزاعه» گـام به پیش نهاد و بر پیمان پیامبر وارد شـد و قبیله رقیب آن «بنوبکر» با قریش هم پیمان گردید.(۲۴۰)

هنگامی که سـخن به این جا کشـید پیامبر فرمود: و نیز بنویسـید که قریش نبایـد میان ما و خانه خـدا برای انجام حج مانع ایجاد کند، امّا «سـهیل» نپذیرفت و گفت: این کار از سال آینده ممکن است و می نویسـیم، امّا برای سال جاری نمی پذیریم؛ چرا که عرب چنین تصور خواهـد کرد که مـا زیر فشـار و در تنگنـا قرار داریم، و پیـامبر نیز پـذیرفت و مقرر گردیـد که از سال آینـده مسلمانان به زیارت خانه خدا مشرّف گردند.

آن گاه «سـهیل» افزود: و نیز بایـد بنویسـید که: هرکس از سوی ما راه مدینه را در پیش گرفت و به سوی شـما آمد، اگر ایمان هم آورده است باید او را به مکه بازپس دهید، امّا هرکس از سوی شما به ما پناهنده شد ما آن را تحویل نخواهیم داد.

یاران پیامبر شگفت زده شدند که چگونه ما کسی را که اسلام آورده است، او را به سوی شرک گرایان بازگردانیم؟

پیامبر فرمود: یاران، هرکس دست از اسـلام، این دین مهر و عشق و توحیـد و تقوا و عـدالت و آزادگی دست شویـد و به سوی آنان بازگردد، بگذارید خدا او را از ما دورتر سازد ما چه نیازی به او داریم؟!

با این بیان هرکس از آنان نزد ما آمد طبق قرارداد به آنان بازپس خواهیم داد، چرا که اگر به راستی ایمان به خدا آورده باشد، خدا برای او گشایشی پیش آورده و راه نجات پیش پایش خواهد گشود.

نماینـده قریش گفت: بنابراین طبق قرارداد اینک بایـد از همین منطقه بازگردیـد و سال آینـده، به هنگام موسم حـج ما از شـهر بیرون می رویم تا شـما وارد مکه شوید و به مدت سه روز به زیارت بپردازید، اما فراموش نکنید که باید سـلاح ها در غلاف و شمشیرها در نیام باشد...

* * *

هنوز آن نشـست سیاسـی و اجتمـاعی برای امضای قرارداد صـلح و همزیستی به امضا نرسـیده بود که «ابوجنـدل»، فرزنـد همین «سـهیل بن عمرو» با فرار از زنـدان قریش خود را به مسـلمانان رسانیـد و در حالی که هنوز بخشـی از کمند و زنجیر بر دست و پایش بود، به حضور پیامبر شرفیاب گردید!

آن مرد بـا دیـدن فرزنـد جوانش برآشـفت و گفت: هـان ای محمـد! این نخستین مورد از محتوای قرارداد است که بایـد به آن عمل نموده و «ابوجندل» را - که از زندان ما گریخته است - به ما بازگردانی.

پیامبر فرمود: «سـهیل»! هنوز عهدنامه را امضا نکرده ایم و رسمیت نیافته است. امّا او فریاد برآورد که به خدای سوگند دیگر در هیچ مورد نمی توانم با شما قرارداد صلح و همزیستی امضا کنم و قریش را به این کار راضی سازم.

پیامبر فرمود: این بنده خدا را واگذارید تا در پناه من باشد و من به او امان دهم.

امّا «سـهیل» نپـذیرفت و گفت هرگز چنین کاری نخواهـد کرد... و در همان حال آن بنـده خدا فریاد برآورد که هان: ای مردم مسـلمان! آیا در حالی که من اسلام آورده ام، زیبنده است مرا به دست شرک و بیداد بسپارید؟ آیا آثار شکنجه های ددمنشانه آنان را بر پیکرم نمی نگرید؟(۲۴۱)

«عمر» در

این مورد می گوید: به خدای سوگند تا آن لحظه در رسالت محمد(ص) تردیدی به خود نداده بودم، امّا آن روز دچار تردید شدم به همین جهت به حضورش آمدم و گفتم: مگر شما پیام آور خدا نیستی؟

فرمود: چرا

پرسیدم: مگر ما بر راه حق گام نسپرده ایم و دشمن ما در رابه باطل و بیداد نیست؟

فرمود: چرا

گفتم: پس چرا تن به ذلت دهیم و در برابر قریش کوتاه بیاییم؟

فرمود: عمر! من پیامبر خدا هستم و می دانم که او یار و یاور من است و من هرگز نافرمانی او را نخواهم کرد و کار ما نیز تن سپردن به ذلت نیست: بلکه قرارداد صلح و همزیستی است که براساس حکمت و مصلحت و عزت و آینده نگری امضا می گردد. گفتم: مگر شما به ما نوید ندادی که به زودی به مکه وارد می گردیم و خانه خدا را زیارت می کنیم؟

فرمود: چرا، نویدتان دادم، امّا آیا گفتم در این سفر و در این سال؟

پاسخ دادم نه،

فرمود: پس تردید به دل راه نده که وعده خدا حق است و نوید من تحقق خواهد پذیرفت و شما به زودی جامه احرام بر تن برای طواف خانه خدا به مکه وارد خواهید شد.(۲۴۲)

* * *

پس از امضای قرارداد صلح بود که پیامبر صلح و آزادی یک شتر قربانی کرد و سر مبارک را تراشید و بانوان مسلمان به حضورش شرفیاب شدند و این آیه مبارک بر قلب مصفای آن حضرت فرود آمد که یا ایها الّذین آمنوا اذا جائکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن...(۲۴۳) هان ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که زنان با ایمان مهاجر نزد

شما آمدند آنان را بیازمایید...

«محمدبن اسحاق» از «بریده» و او از «محمدبن کعب» آورده است که نویسنده این صلح نامه از سوی پیامبر علی(ع) بود که پیامبر خدا به خاطر مخالفت سخت «سهیل» با رسالت آن حضرت و نوشتن «رسول الله»، فرمود: علی جان! بنویس: «این است آنچه محمدبن عبدالله و «سهیل بن عمرو» براساس محتوای آن پیمان بستند. علی(ع) از برداشتن وصف رسالت و پیامبری آن حضرت خودداری می ورزید،(۲۴۴) چرا که این کار برایش گران بود؛ امّا پیامبر فرمود تو نیز نظیر همین رویداد را در زندگی خویش در پیش داری و آن روز، مظلومانه چنین نوشته ای را بر تو تحمیل می کنند. وَ اِنَّ لک مثلها تعطیها و انت مضطهد»(۲۴۵)

و از پی آن امیرمؤمنان نوشته را به گونه ای پیامبر فرمود نوشت و پس از امضای آن قرارداد بود که پیشوای گرانقدر توحید به سوی مدینه حرکت کرد.

* * *

پس از ورود به مدینه مردی از قریش به نام «ابوبصیر» که راه اسلام را برگزیده بود، به حضور آن بزرگوار شرفیاب گردید و جریان اسلام و هجرت و پناهندگی خویش را به آگاهی پیامبر رسانید، امّا در آن هنگام فرستادگان قریش سر رسیدند و با یادآوری عهدنامه «حدیبیه» تقاضا کردند که آن مرد بازگشت داده شده و به سوی قریش گسیل گردد.

پیامبر به ناگزیر از «ابوبصیر» خواست تا به همراه نمایندگان قریش روان گردد و او نیز با آنان راه مکه را در پیش گرفت تا بر سر راه خود به منطقه ای به نام «ذوالحلیفه» رسیدند و برای استراحت پیاده شدند و خرمایی که به همراه داشتند در میان نهادند تا

از آن بخورنـد. در ایـن میـان «ابوبصـیر» به یکی از آن دو گفت: دوست من! راسـتی که شمشـیری زیبـا داری. او گفت، آری، بسـیار زیبا و تماشایی و برای نشان دادن آن شمشـیر را از غلاف برکشـید و گفت: نمی دانی چه قـدر برنـده است، بارها آن را آزموده ام.

«ابوبصیر» گفت: می توانم آن را از نزدیک تماشا کنم؟

او پاسخ داد: چرا نه؟ و آن گاه شمشیر را به سوی وی دراز کرد.

«ابوبصیر» شمشیر را گرفت و بی درنگ چنان ضربه ای به آن مرد فرود آورد که در دم افتاد و جان داد و رفیق او گریخت تا به مدینه رسید و هراسان و آشفته به حضور پیامبر شرفیاب گردید و جریان را به آن بزرگوار گزارش و شکایت برد.

پس از مـدتی «ابوبصـیر» بـه حضـور پیـامبر آمـد و آن حضـرت او را بـه خـاطر کـارش سـرزنش کرد و پرسـید اینـک قریش و خویشاونـدان این مردی که به دست تو کشـته شـده است ممکن است بیاینـد و آتش جنگی ناخواسـته را شـعله ور سازند، چرا چنین کردی؟!

او دریافت که پیامبر او را به سوی قریش گسـیل خواهد داشت، به همین جهت مدینه را ترک کرد و در منطقه ای به نام «سیف البحر» رحـل اقـامت افکنـد. پس از مـدتی «ابوجنـدل» نیز که تـازه اسـلام آورده بود از اسـارت و بیـداد قریش گریخت و به او پیوست و از آن پس هر مسـلمانی که از بنـد بیـداد قریش می گریخت، به جای مدینه به آنان می پیوست به گونه ای که گروه نیرومندی پدید آمد و کاروان های تجارتی قریش از سوی آن گروه به خطر افتاد به گونه ای که هیچ کاروانی

از مکه به سوی شام نمی رفت، جز اینکه مورد هجوم این گروه قرار می گرفت و غارت می شد.

قریش به ناگزیر به حضور پیامبر آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند که امنیت کاروان های مکه به سوی شام را تضمین کند و خطر گروه «ابوبصیر» را از آنها دفع نماید. آن حضرت خاطرنشان فرمود که آن گروه در قلمرو مدینه نیستند و از این رو شامل قرارداد نمی گردند. آنان ضمن پذیرش این اصل از آن بزرگوار یاری خواستند و او را به حرمت خویشاوندی سوگند دادند که از نفوذ معنوی و اخلاقی خویش در این مورد بهره گیرد و آنان را از این کار بازدارد و پذیرفتند که از این پس هرکس اسلام آورد و از مکه گریخت می تواند به حضور پیامبر برود و در مدینه زندگی کند و قریش دیگر خواهان بازگشت او نخواهد شد! پیامبر پیامی به سوی گروه «ابوبصیر» فرستاد و آنان را به مدینه فرا خواند. و بدین سان این مشکل نیز از سر راه تازه مسلمانانی که از فشار قریش می گریختند و خود را به مدینه می رساندند برداشته شد.(۲۴۶)

داستان فتح خیبر

پیامبر پس از بازگشت از «حُدیبیه» شب را در مدینه ماند و بامداد آن شب آهنگ «خیبر» نمود.

در این مورد «ابن اسحاق» از پدر و نیایش آورده است که: من به همراه پیامبر بودم که به سوی «خیبر» حرکت کردیم. پس از پیمایش راه و نزدیک شدن به دژهای یهود پیامبر دستور توقف و آماده باش داد. هنگامی که همه یاران آن حضرت ایستادند، او دست به سوی آسمان گشود و نیایشگرانه گفت:

اللهم ربّ السموات السبع و ما

اظللن، و ربّ الارضین السّبع و ما اقللتی، و ربّ الشیاطین و ما اظللن انا نسألک خیر هذه القریه و خیر اهلها و خیر ما فیها... (۲۴۷)

خداوندا، هان ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و آن چه بر آن سایه افکنده اند! و ای پروردگار شیطان ها و آن کسانی را که به بیراهه برده اند! خداوندا، ما از خیر و خوبی این شهر و آن چه در آن است از بارگاه تو می خواهیم و از شر و شرارت ساکنان آن و بدی هایی که در آن است به تو پناه می بریم.

و پس از این دعا رو به یاران کرد و فرمود: اینک به نام خدا حرکت کنید.

و نیز از «سلمه» آورده اند که: ما شب هنگام به همراه پیامبر به سوی «خیبر» حرکت کردیم و «عامر» نیز که مردی شاعر صاحب فکر بود به همراه یاران پیامبر حرکت کرد. در میان راه یکی از همراهان به «عامر» گفت: دوست عزیز، آیا چیزی از آن سروده های زیبا و دل انگیزت برای ما نمی خوانی؟

لا هَمَّ لو لا انت ما حجیّنا

و لا تصدقنا و لا صلیّنا...(۲۴۸)

هان ای پیامبر! به خدای سوگند اگر وجود گرانمایه شما نبود، ما نه به سوی طواف خانه خدا و انجام حج می رفتیم و نه صدقه و انفاق می کردیم؛ نه نماز می خواندیم و نه دعا و نیایش با خدای یکتا داشتیم. پس جانم به فدایت باد بیا و از لغزش های ما درگذر و از بارگاه خدا آمرزش ما را بخواه و در میدان کارزار با تدبیر و معنویت خویش به ما پایداری و استقامت ببخش.

هان ای خدای محمد! بر ما آرامش خویش را فرو فرست، به

گونه ای که هرگاه بر ما ندا دادند بیاییم و بامدادان بر ما اعتماد کنند.

پیامبر با شنیدن این مژده فرمود: آن مردی که در پیشاپیش شما این اشعار را می خواند کیست؟

پاسخ دادند «عامر» است.

فرمود: خدای او را رحمت کند.

«عمر» که بر شتری تنبل سوار بود گفت: هان ای پیامبر خدا! کاش ما را از «عامر» و سروده های او بیشتر بهره مند می ساختی. و این سخن بدان جهت بود که هرگاه پیامبر به کسی به طور خاصی دعا می کرد او در پیکار به شهادت نایل می آمد، و آنان از دعای ویژه پیامبر دریافتند که «عامر» به زودی از میان آنان خواهد رفت.

دوستدار خدا و پیامبر

پس از رویارویی دو سپاه مردی از سپاه یهود گام به میدان نهاد و مغرورانه به رجزخوانی پرداخت که: مردمِ دژهای خیبر می دانند که من «مرحب» هستم؛ سلاح من هماره آماده است و من قهرمانی کارآزموده می باشم.

و از سپاه توحید مردی گام به میدان نهاد که کسی جز «عامر» همان سراینده خوش سخن نبود و او نیز در پاسخ قهرمانِ مغرور یهود چنین گفت: دژهای «خیبر» می دانند که من «عامر» هستم؛ سلاح و شمشیرم برای پیکار هماره آماده است و خود قهرمانی جسور و بی پروا هستم.

آن گاه آن دو جنگاور نامدار به پیکار و تبادل شمشیر پرداختند که شمشیر رزمنده یهودی بر سپر «عامر» فرود آمد و بدان جهت که شمشیر «عامر» کوتاه بود کوشید تا پای دشمن را هدف قرار دهد که نتوانست و شمشیرش بر پای خودش برخورد کرد و به شهادت رسید. با این پیشامد برخی از یاران پیامبر بر «عامر» دریغ و

افسوس خوردند، چرا که به باور آنان کارش بی ثمر گردید و خویشتن را نابود ساخت.

«سلمه» با شنیدن این پندار و این نظر از برخی از یاران پیامبر بی درنگ به حضور آن حضرت رسید و پندار آنان را به عرض رساند. پیامبر فرمود: این پندار کیست؟

گفتم: برخی از یاران شما چنین فکر می کنند.

پیامبر فرمود: گفتار آنان پوچ و بی اساس است و واقعیت این است که «عامر» به دو پاداش نایل آمد، نخست پاداش جهاد و تلاش و دیگر شهادت در راه حق و عدالت.

به هرحال محاصره دژهای «خیبر» ادامه یافت و پیامبر گرامی روزی پرچم پیکار را به عمر سپرد و مجاهدان مسلمان به فرماندهی او برای نبرد به پیش رفتند، امّا پس از برخورد شدید با مدافعان «خیبر» عقب نشینی کردند و در حالی که فرمانده و نیروهای تحت فرمانش از عظمت و قدرت شکست ناپذیر دشمن سخن می گفتند، و نشانه های قریش در گفتار و چهره هایشان هویدا بود، نزد پیامبر بازگشتند، امّا از آن جایی که پیامبر دچار سردرد بود، نتوانستند با آن حضرت گفتگو کنند.

پس از ساعتی پیامبر آمد و از برخورد آن روز جویا شد که جریان عقب نشینی مجاهدان مسلمان از برابر سپاه یهود به آن حضرت گزارش گردید، و آن بزرگوار فرمود: «لَأُعطین الرایهَ غَداً رَجُلاً یُحب الله و رسوله، و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرّار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه»(۲۴۹)

فردا پرچم پیکار و فرماندهی نیروهای مسلمان را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبر او نیز او را دوست می دارند. او سخت یورش برنده

به دشـمن است، و هرگز از برابر دشـمن فرار نمی کنـد و هرگز از میـدان جنگ باز نخواهـد گشت تا خـدا دژهای «خیبر» را به دست او فتح نماید.

گروهی از محدثان آورده اند که پیامبر در پیکار «خیبر» فرمود: «لاعطین الرایه غداً رجلاً یفتح الله علی یدیه، یحب الله و رسوله، و یحب الله و رسوله.»

فردا پرچم پیکار را به دست بزرگ مردی خواهم سپرد که خدا پیروزی را به دست او نصـیب مسلمانان خواهد کرد؛ مردی که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می دارند.(۲۵۰)

در این مورد آورده انـد که: مردم آن شب در این اندیشه بودند که فردا پیامبر پرچم پیکار را بر دوش کدامین انسان آزادمنش و پراخلاص خواهـد نهاد، به همین جهت بامـداد آن شب همگان بر گرد پیامبر حلقه زدند و گردن ها برافراشـته شد تا دریابند آن قهرمانِ بی نظیری که پیامبر روز گذشته از او سخن گفته است کیست؟ و هنگامی که همه آماده شدند، پیامبر فرمود: یاران من! علی کجاست؟ گفتند: او به درد چشم گرفتار است.

فرمود: او را بیاورید.

آن حضـرت را آوردنـد و پیامبر اندکی از رطوبت دهان مبارک خویش بر چشـمان علی(ع) رساند و خدا به لطف خویش و به برکت وجود پیامبرش چشمان آن بزرگوار را به گونه ای شفا بخشید که گویی هرگز نشانی از درد نداشته است.

آن گـاه پرچم مبـارزه را به دست توانمنـد علی سـپرد و فرمود: علی جـان! به نـام خـدا و در پرتو مهر و قـدرت او حرکت کن، هنگامی که به آنان رسیدی نخست با مهر و بشردوستی و ملایمت و

مـدارا آن را به سوی خدا و رعایت حق و عدالت فرا خوان(۲۵۱) و بر آنان از حقوق خدا بر بندگانش سـخن بگو، و راه نجات و رسـتگاری و سعادت و زندگی شایسته را به آنان بنمای؛ چرا که به خدای سوگند اگر خدا به وسیله تو یک انسان را هدایت کند برای تو از ثروت هنگفتی چون کلّه شتران سـرخ مو و پرارزش بهتر است. «فو اللّه لان یهدی الله بک رجلًا واحداً خیر لک من اَن یکون لک حمر النعم»(۲۵۲)

به هر حال از سوی یهود «خیبر»، به گونه ای که تاریخ نگاران و محدثان آورده اند، «مرحب خیبری» گام به میدان پیکار نهاد و با صدایی بلند و متکبرانه به رجزخوانی پرداخت که:

قد علمت خیبر انّی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب(۲۵۳)

و از توحیدگرایان و آزادی خواهان نیز علی(ع) گام به میدان دفاع نهاد و در برابر دلاور یهودی این گونه پاسخ داد که:

انا الّذی بسمتنی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره...

من هسـتم، من آن که مادرم مرا شیر بیشه شهامت و شجاعت نام نهاد؛ در شهامت و شیردلی درست بسان شیرهای جنگل هستم که دلاوران تاب و توان دیدن و رویارویی آن را ندارند. من به یاری خدای توانا روزگار سـتمکاران را سیاه نموده و آنان را به کیفر ستم و بیدادشان نابود خواهم ساخت.

آن گـاه پیکـار، پس از گفـت و شـنودی کوتـاه در گرفت و علی(ع) بـا ضـربتی سـهمگین فرق جنگـاور یهـودی را شـکافت و پیروزی را برای مردم مسلمان به ارمغان آورد. این روایت را مسلم در صحیح خود آورده است.

در روایت دیگری از «ابی رافع»، خدمتگزار بیت رسالت آورده اند

که: هنگامی که پیامبر علی(ع) را به سوی «خیبر» فرستاد، ما نیز به همراه آن حضرت بودیم. هنگامی که پس از پیمایش راه به دژهای «خیبر» نزدیک شدیم، ساکنان و مدافعان دژها بیرون آمدند و بر مسلمانان یورش آوردند و پیکاری سخت درگرفت.

علی(ع) گام به پیش نهاد و با آنان درگیر شد. یکی از جنگ آوران یهود ضربتی به آن حضرت فرود آورد که سپر از دست وی افتاد، امّا بی درنگ دروازه دژ «خیبر» را از جای کند و به جای سپر روی سر گرفت و بر آنان تاخت و قهرمانانه پیکار کرد تا خدای توانا «خیبر» را به دست حق طلب و ستم ستیز او بر روی مردم مسلمان گشود. آن گاه بود که آن حضرت آن درب را بر زمین افکند و من به همراه هفت نفر از دلاوران مسلمان هرچه کوشش کردیم نتوانستیم آن را جا به جا کنیم.(۲۵۴)

و نیز از پنجمین امام نور آورده اند که به نقل از «جابربن عبدالله» فرمود: علی(ع) در روز پیکار «خیبر» دروازه آن دژ تسخیرناپذیر را از جای خود کند و مردم مسلمان از آن به عنوان پل بهره گرفتند و عبور کردند! پس از آن رویداد هنگامی که می خواستند آن دروازه را جابه جا کنند، چهل تن نتوانستند آن را بلند کنند.

در روایت دیگری از جابر آورده اند که: پس از فتح خیبر هفتاد نفر دست در دست هم توانستند آن لنگه دروازه را بر جای خود برگردانند و نصب کنند.

* * *

پاره ای از مورخان و محدثان از «عبدالرحمان بن ابی لیلی» آورده اند که: علی(ع) پس از فتح «خیبر» لباس تابستانی و زمستانی اش یکسان بود،

بلکه گاه در سرمای سخت زمستان با پیراهنی بیرون می آمد و در گرمای سوزان تابستان گاه با قبای زمستانی؛ چنانکه گویی از سوز سرما و حرارت گرمای حجاز در امان است!

«عبدالرحمن» می گوید: این موضوع برای ما شگفت انگیز بود به همین جهت بر آن شدیم تا راز آن را جویا شویم...

پس از اینکه این موضوع را از خود آن بزرگوار پرسیدیم، فرمود: آیا شما در پیکار «خیبر» حضور نداشتید؟

پاسخ دادیم: چرا.

فرمود: آیا پیامبر را ندیدید که یک روز سپاه اسلام را به فرماندهی ابوبکر به سوی «خیبر» گسیل داشت و او پس از درگیری با یهود «خیبر» و جنگی سخت با آنان شبانگاه شکست خورده باز آمد... و آن گاه پیامبر برای قوت قلب بخشیدن به مردم فرمود: فردا پرچم را به دست جوانمردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را سخت دوست می دارد و آنان نیز او را می دارند، و به خواست خدا و یاری ذات پاک و بی همتای او دژهای «خیبر» به دست آن مرد گشوده خواهد شد، چرا که او یورش برنده و قهرمان رزم آوری است که از برابر دشمن تجاوزکار نخواهد گریخت... آیا این رویداد را به یاد داری؟

و فردای آن شب پیامبر مرا فرا خواند و پرچم عدالت خواهی و آزادمنشی را به دست من داد و رو به بارگاه خدا نمود و چنین نیایش کرد: بارخدایا، علی را از سوز سرما و حرارت گرما حراست فرما. اللهم اکفه الحر و البرد. آن گاه افزود: از آن روز به بعد دیگر نه از سوز سرما احساس ناراحتی کرده ام و نه از حرارت گرما.

یادآوری می گردد که این

روایت را، «امام ابی بکر بیهقی» در کتاب خویش «دلائل النبوه» به طور مفصل آورده است.

بشـردوستی و گذشت پس از فتح «خیبر» بود که دژهای آن یکی پس از دیگری - ظرف بیست و چند روز - بر روی مسلمانان گشوده شد، و پیامبر همه آن دژها را تسخیر و به تصرف درآورد تا به آخرین قلعه های آن رسید.

پس از فتـح قلعه «قموحی»، که گویی سـتاد کل فرمانـدهی یهود و پایگاه مرکزی «ابن ابی الحقیق» بود، «صـفیه» دختر «حی ابن اخطب» را به همراه دختـر دیگری به حضور پیـامبر آوردنـد. گویی بلال به هنگـام آوردن آنـان، آنهـا را از کنـار پیکرهـای بر خـاک افتاده جنگاوران یهود عبور داده بود که آن دختر سـخت می گریست و بر سـر و صورت خویش می زد و خاک بر سـر خود می افشاند.

این رویـداد و این منظره، پیـامبر مهر و عـدالت را آزرد و به بلال فرمود: أَنزعت منـک الرحمه یا بلال حیث قمر بأمر أتین علی قتلی رجالهما؟(۲۵۵) هـان ای بلال آیا مهر و عواطف انسانی از وجود تو برداشـته شـده است که این زنان را از کنار پیکرهای کشتگانشان عبور می دهی؟

آن گاه با اشاره آن حضرت آن دخترک یهودی را به سوی اسیران هدایت نمودند و «صفیه» را نزد خویش نگاه داشت و از آن جایی که گویی پوششـی بر سـر نداشت، ردای خود را بر روی او افکند و بدین وسـیله به او امنیت بخشـید و مسلمانان دریافتند که پیامبر گویی بر آن است که او را به همسری خود برگزیند.

در مورد این بانو که به همسری پیامبر مفتخر گردید، آورده اند که: این زن

شب پیش از پیروزی مسلمانان بر یهود تجاوزکار، در عالم رؤیا دید که ماه از آسمان فرود آمد و در دامان او قرار گرفت. خواب عجیب خود را بر شوهرش نقل کرد و آن مرد بر او پرخاش کرد که خواب تو هیچ پیامی ندارد! آن گاه افزود: نکند در آرزوی همسری پادشاه حجاز و فرمانروای عرب، محمد(ص) هستی؟ و آن گاه سیلی سختی بر گوش او نواخت، که بر اثر آن گونه و چشم «صفیه» به کبودی گرایید؛ به گونه ای که وقتی او را به حضور پیامبر آوردند هنوز اثر آن سیلی هویدا بود.

پیامبر گرامی با مشاهده کبودی چهره او، از علت آن جویا شد تا مباد سپاهیان مسلمان با اسیران به خشونت و تندی رفتار کرده باشند، که آن بانو داستان خواب خویش را بیان کرد.

سپاه اسلام در اوج پیروزی بود که یکی از سران یهود، که به «ابن ابی الحقیق» مشهور بود از آخرین سنگرها و آخرین دژهای محاصره شده یهود پیام مسالمت و آشتی به سوی پیامبر فرستاد، و تقاضای گفت گو نمود. پیامبر مهر و عدالت، برخلاف سبک و شیوه فاتحان، تقاضای او را پذیرفت و با او به گفت گو نشست و مقرر شد که پیامبر به ساکنان قلعه او امان دهد، تا آنان با واگذار کردن زمین ها و باغ های خویش، دست زن و کودک خویش را برگیرند و با برگرفتن اثاثیه خویش آنجا را ترک کنند. پس از خروج او و ساکنان قلعه اش از آنجا، و مشاهده صداقت و رحمت از پیامبر و آگاهی از صلح نامه آن گروه از یهود با پیامبر و نجات آنان، ساکنان دیگر دژهای

در محاصـره، فرسـتادگانی به سوی پیامبر گسـیل داشـتند و تقاضا کردند تا با همان شرایط، با آنان نیز صلح نامه امضا کند. آن حضـرت پـذیرفت و آنـان نیز با امضای قراردادهای جـداگانه ای امکان یافتنـد تا از کیفر کارشان - به برکت مهر و گـذشت و بشـردوستی پیـامبر - نجات یافته و با دادن امتیازاتی به مسـلمانان و تعهـد بر زنـدگی مسالمت آمیز در آنجا پناهنـده شونـد و به آبادانی و عمران آنجا بپردازند...

پس از پایـان پیکـار «خیـبر»، زنی از یهود، که گویی برادرزاده «مرحب خیبری»، جنگـاور سرسـخت یهود بود، پس از جسـتجو دریافت که پیامبر گرامی از میان غـذاها، سـردست گوسـفند را از دیگر جاهای آن بیشتر دوست دارد از این رو بره ای را بریان کرد و ضمن مسموم ساختن آن، سردست های آن را بیشتر مسموم ساخت و به عنوان هدیه به سوی پیامبر آورد و گفت: آن را به عنوان هـدیه برای آن حضـرت فراهم کرده است. پیامبر به همراه یکی از یاران، نخستین لقمه از آن برّه بریان را خوردنـد که آن حضـرت خطر خیانت آن زن را دریافت و ضـمن دست کشـیدن از آن دیگران را نیز از خوردن برحـذر داشت، امّا یکی از یاران بر اثر فرو بردن همان لقمه نخست سخت مسموم گردید و جان سپرد.

به دسـتور پیامبر آن زن را آوردند و آن حضرت دلیل خیانت او را پرسید که گفت: ای پیامبر خدا! انگیزه من از این کار انتقام گیری و انتقام کشـی بود، چرا که خود خوب می دانی که در فتح «خیبر» چه بر سر بستگان و نزدیکان من آمده است! افزون بر این من در اندیشه بودم که

اگر شـما به راستی پیام آور خدا باشـی نجات خواهی یافت و اگر هم فرمانروا و در اندیشه قدرت بادآورده ای که بدین وسیله مردم از دست تو نجات خواهند یافت! و آن گاه تقاضای بخشـش کرد و شـگفتا که پیامبر مهر و محبت از گناه او گذشت و او را بخشید.

به هرحـال بر اثر آن برّه بریان «بشـربن براء» جهان را بـدرود گفت و پس از گـذشت سال ها از آن جریان هنگامی که پیامبر بر بستر بیماری خوابیده بود، مادر «بشـر» به عیادت آن حضـرت آمد و آن بزرگوار ضمن تفقد از او یادآور شد که: هان ای مادر «بشـر» هنوز اثر همـان یـک لقمه از عـذای مسـمومی که آن روز به همراه پسـرت خوردم، در وجودم مانـده و اینک گویی می خواهـد زنـدگی ام را به خطر افکنـد. و بر این باور است که از دیدگاه مردم مسـلمان، پیامبر گرامی افزون بر ارزانی شدن مقام والای رسالت و تاج کرامت معنوی بر او، مقام شهادت نیز به وی ارزانی شده و شهید از دنیا رفته است.

۲۱. و [غنیمت های بسـیار] دیگری را [هم به شـما نویـد داده است]که هنوز بر آنها دست نیافته اید [امّا] خدا بی گمان بر آنها احاطه دارد؛ و خدا هماره بر هر چیزی تواناست.

۲۲. و اگر آن کسانی که کفر ورزیـده انـد، با شـما به پیکار برخیزنـد، به یقین در برابر شـما شـکست خورده و به میدان پشـت خواهند کرد، آن گاه دیگر نه سرپرستی خواهند یافت و نه یاوری.

۲۳. این [سبک و] سنّت خدا [است که پیشتر [از این نیز در میان جامعه ها] گذشته است؛ و برای سنّت [و

شیوه هماره خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

۲۴. و اوست آن کسی که دست [تجاوزکار] آنان را از شما، و دست [انتقام شما را از آنان، در دل مکّه پس از آن که شما را بر آنان پیروز گردانید، بازداشت؛ و خدا هماره به آنچه انجام می دهید بیناست.

۲۵. آنان همان کسانی هستند که کفر ورزیدند، و شما را از [زیارت]مسجدالحرام بازداشتند، و [نیز] از اینکه قربانی [شما]، که بازداشته شده بود، به جایگاه خود برسد [جلوگیری کردند]، و اگر [در مکّه بیم آن نبود که مردان و زنان با ایمانی را که آنان را نمی شناختید، پایمال سازید، و به خاطر [به خطر افتادن جان و امنیت آنان، ندانسته رنجی به شما برسد [و تاوان آن گردنتان بیفتد، خدا در همانجا فرمان جهاد و دفاع را صادر می کرد؛ امّا چنین نشد،] تا خدا هرکه را بخواهد، به رحمت خویش درآورد؛ اگر [در مکه خداجویان و ستمکاران از یکدیگر جدا می بودند، بی گمان کسانی از آنان را که کفر ورزیده بودند به عذابی دردناک عذاب می نمودیم.

نگرشی بر واژه ها

«تبدیلاً»: این واژه به مفهوم برداشتن یک چیز یا یک اصلِ پاینده و ماندگار و جایگزین ساختن دیگری به جای آن است. به همین جهت اگر خدای فرزانه قانون و حکمی را بردارد تا چیزی برخلاف آن را جایگزینش سازد، این کار را تبدیل می گویند، چرا که ذات پاک او چیزی را - تا آن گاه که حکمت برداشتن آن را اقتضا نکند - برنمی دارد.

«معکوفاً»: این واژه از ماده «عکوف» به مفهوم بازداشتن از حرکت و رفتن به یک سو و

مانـدن در یک مکان است؛ و واژه «اعتکاف» نیز از همین ماده است که به مفهوم اقامت در مسـجد برای عبادت و نیایش آمده است.

«معره»: به کـار زشت و ناپسـند گفته می شود. این واژه از مـادّه «عر» هموزن «شرّ»، در اصـل به معنای یک نوع بیماری سـخت پوستی است که بر انسان و یا حیوان عارض می گردد، و آن گاه به هرگونه زیان زشتی از جمله سـرزنش از سوی دیگری و یا نسبت دادن عیب و نقص به انسان به کار می رود؛ درست به همین جهت است که بیماری «جرب» را، «عر»، و نیز مدفوع انسان را «عره» گفته اند.

شأن نزول و داستان فرود

در داستان فرود چهارمین آیه مورد بحث سه روایت آورده اند:

۱- از ابن عباس آورده اند که: تاریک اندیشان و شرک گرایان در صلح «حدیبیه» چهل نفر را به سوی مسلمانان گسیل داشتند تـا به آنـان ضـربه وارد کننـد؛ امّا مردم توحیـدگرا با هوشـیاری کامل راه نفوذ را بر آنان بسـتند و آنان را به اسارت گرفته و به حضور پیامبر آوردند و آن بزرگ پیشوای آزادگی و گذشت آنان را آزاد ساخت.

۲- از «انس بن مالک» آورده اند که: گروه مهاجم هشـتاد تن بودند که از سوی اسـتبداد مکه برای ضربه زدن به مردم مسلمان گسیل شدند. آنان در سپیده دم و به هنگام نماز بامدادی از کوه «تنعیم»، در سال «حدیبیه» سرازیر شدند و هدفشان این بود که یاران پیامبر را مورد حمله قرار دهند، امّا به وسیله آنان دستگیر و پس از ساعتی به دستور پیامبر آزاد شدند.

۳- و پاره ای دیگر از «عبدالله بن مغفل» آورده اند که: در جریان صلح

«حُدیبیه» پیامبر گرامی زیر درختی نشسته بود و امیر مؤمنان در حال نوشتن قرارداد صلح بود که حدود سی تن از جوانان مسلح قریش به سوی مردم مسلمان یورش آوردند. پیامبر دست به سوی آسمان گشود و آنان را نفرین کرد و خدای پرمهر در دم بینایی را از آنان گرفت. ما بی درنگ به پا خاستیم و آنان را به اسارت گرفتیم که پس از آن، پیامبر آنان را آزاد ساخت و آیه مورد اشاره فرود آمد.(۲۵۶)

تفسیر پرتوی از ره آورد صلحِ «حدیبیه»

در آیات پیش سخن از صلحِ «حدیبیه» و ره آورد ارزشمند و تعالی بخش آن برای جامعه و پیشرفت اندیشه آزادی بخش و انسان پرور اسلام بود. آیات مورد بحث نیز همان موضوع را پی می گیرد و به همین دلیل است که فروفرستنده قرآن روی سخن را به پیامبر و مردم توحیدگرا می کند و ضمن نوید از پیروزی ها و پیشرفت های آینده، در نخستین آیه مورد بحث می فرماید:

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا

و خدای پرمهر غنیمت ها و پیروزی های دیگری را هم به شما نوید داده است که هرگز بدون لطف و یاری او توانایی رسیدن به آن ها را ندارید...

در تفسیر این فراز از آیه دیدگاه ها یکسان نیست:

۱- به باور «قتاده» منظور این است که: خدای پرمهر به شما مردم حق طلب غنیمت های دیگری را وعده داده است که توان به دست آوردن آن ها را ندارید، امّا خدا آن ها را برای شما فراهم آورده است که یک نمونه آن فتح مکّه می باشد.

۲- امّا به باور «مجاهد» منظور از پیروزی های دیگر، آن پیروزی ها و دستاوردهایی است که پس از صلحِ «حدیبیه» خدا برای مردم مسلمان پیش

آورد.

۳- از دیدگاه «ابن عباس»، «حسن»، و «جبایی» منظور از آن پیروزی ها، پیروزی بر روم و ایران است. آری، خدا گنجینه های شاهان ایران و روم را، در حالی به آنان وعده فرمود، که آنان نه تنها در خود قدرت رویارویی با امپراطوری روم و ایران را نمی دیدند که خود را در اسارت آنان احساس می کردند؛ امّا سرانجام به برکت اسلام و پیامبر آزادی و مهر هم خود نجات یافتند و هم بر آن دو قدرت سلطه گر پیروز شدند.

قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا

امّا خدا بی گمان بر آنها احاطه و اقتدار دارد.

به بیان دیگر منظور این است که و خدای پرمهر غنیمت های دیگری را به شما نوید داده است که شما هنوز بر آن ها دست نیافته اید، امّا خدا هم از نظر آگاهی بر آن ها احاطه کامل دارد و هم از نظر قدرت که آن ها را به شما واگذارد.

در این فراز قرآن آن غنیمت ها را بسان گروهی محاصره شده ترسیم می کند؛ گروهی که همه راه ها برای فرار بر آنان بسته شده و در اختیار محاصره کننده قرار دارند.

فراء، یکی از مفسران پیشین می گوید: منظور این است که: خدا مکّه را در پرتو اقتدار خویش حراست کرد تا به هنگام اراده اش به دست شما فتح گردد. به بیان دیگر این که، خدا مکه را از افتادن به دست دیگران حفظ فرمود تا در موقع مقرر آن را به تصرف شما درآورد و شما پیروزمندانه بر آن جا وارد گردید.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

و خدا هماره بر هر کار و هر چیزی، از آن جمله فتح شهرها و کشورها و سپردن آن ها

به دست انسان های حق طلب و عدالت خواه تواناست.

* * *

در ادامه آیات می افزاید:

وَلَوْ قَاتَلَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ

اگر کفرگرایان در سرزمین «حدیبیه» به جای صلح و آشتی با شما به جنگ و پیکار برمی خاستند به زودی پشت به میدان می کردند و فرار را بر قرار ترجیح می دادند.

به باور قتاده و جبایی منظور این است که: اگر کفرگرایان در سرزمین «حدیبیه» با شما به کارزار می پرداختند خدا شما را یاری می کرد و آنان را خوار و ذلیل می ساخت.

از دیدگاه پاره ای منظور از این کفرگرایان دو قبیله «غطفان» و «اسد» بودند که در اندیشه تجاوز به خانه و کاشانه مسلمانان و غارت ثروت و امکانات آنان بودند.

ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

و آن گاه دیگر نه یار و سررشته داری برای خود می یافتند تا آنان را حمایت نماید و از کیفر دردناک رهایی شان بخشد، و نه یاوری.

گفتنی است که آیه شریفه از عالم غیب خبر می دهد، و نیز نشانگر آن است که اگر کارها و رویدادهایی که روی نداده است، روی می داد جهان رنگ دیگری داشت.

و نیز آیه شریفه نشان می دهد که بود و نبود در علم خدا راه دارد و ذات پاک او از آن چه روی داده و نداده است آگاه است.

* * *

آن گاه در ترسیم یکی از سنت های خدا در مورد یاری حق طلبان و پیروزی آنان بر باطل گرایان و خودکامگان می فرماید:

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ

این یک سنت و قانون پاینده الهی است که سابقه ای دیرین دارد و پیشتر از این نیز در میان جامعه ها گذشته و جریان

یافته است.

به بـاور «ابن عبـاس» منظور این است که: این سـنت من است در بـاره آن کسانی که مرا فرمان برنـد و نافرمانی کننـد که گروه نخست را یاری می رسانم و عزت می بخشم و گروه بداندیش و عصیانگر را به ذلت محکوم می سازم.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: این روش و سـنت خدا و شـیوه دیرین او نسـبت به کسانی است که با وحی و رسالت و پیامبران خدا می جنگند که بی تردید شکست خواهند خورد و نابود خواهند گشت.

وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

و این شیوه خدا در مورد یاری رسانی به پیامبرانش تغییر نخواهد کرد؛ چرا که این یک قانون ماندگار است.

* * *

سپس برای نمونه می افزاید:

وَهُوَ الَّذِی كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ

و او همـان خـدایی است که دست زورمـدار کفرگرایان و ظالمان و اصـلاح ناپـذیران را در دل مکه از شـما بازداشت و همین گونه دست شما را از آنان بازداشت.

آری، او با افکندن ترس و هراس از قدرت و شـجاعت شـما بر دل آنان، از شرارت و بیدادشان نسبت به شما مانع شد و آنان را از جنگ بر ضـد شـما بازداشت، و شـما را نیز با خردورزی و تـدبیر و پایمردی از آغاز پیکار با آنان بازداشت و اجازه نداد در «حدیبیه» جنگ آغاز گردد.

مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ

و این بازداشتن شما از پیکار با آنان پس از آن بود که شما را بر آنان پیروزی بخشید.

در این فراز از آیه شریفه خدای فرزانه منّت بر مردم باایمان می نهد که به لطف و تدبیر خود اجازه

نـداده است تـا این دو گروه به جـان هم بیفتنـد، و بـا خواست خویش میان آنان صـلح و آشتی و زنـدگی مسالمت آمیز برقرار فرمود؛ همان صلحی که از فتح مکه ارزشمندتر بود.

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

و خدا هماره به آنچه انجام می دهید بینا و آگاه است.

* * *

در ادامه آیات در ترسیم دلیل بازداشتن پیامبر از وارد شدن به مکه اشاره می کند و می فرماید:

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

آنان همان کسانی هستند که کفر ورزیده و شما را از طواف و زیارت خانه خدا بازداشتند.

منظور از این گروه کفرگرا که مردم مسلمان را از طواف بر گرد خانه خدا بازداشتند و آنان را ناگزیر ساختند که پس از احرام عمره، از جامه احرام خارج شوند، استبدادگران و قانون ستیزان قریش می باشند.

وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ

و قربانی های شما را از رسیدن به قربانگاه بازداشتند.

به بیان دیگر قریش هم شـما را از طواف بر گرد خانه خـدا بازداشـتند، و هم اجازه ندادند تا قربانی پیامبر، و نیز آن شترهایی را که مسلمانان برای قربانی آورده بودند، و شِمارِ آنها به هفتاد شتر می رسید، به قربانگاه برسند.

آیه شـریفه بر آن رویـداد تـاریخی اشـاره دارد که: پیـامبر گرامی به همراه یـاران خویش برای انجام حـج به نزدیکی «حـدیبیه» رسـیدند. آنـان هفتـاد شتر برای قربـانی به همراه داشـتند که بر سـر راه خویش به منطقه «ذی الحلیفه» وارد شدنـد آنجـا بود که پیـامبر کوهـان شترهـا را به نشان اینکه برای قربانی آورده شـده انـد، انـدکی زخمی ساخت و جامه احرام پوشـید و با یاد و نام پرشکوه و

با عظمت خدا به «حدیبیه» وارد شد.

در آن جا شرک گرایان حاکم بر مکّه سر راه آن حضرت و یارانش را بستند و از حرکت آنان برای انجام طواف و قربانی مانع شدند و همان جا بود که پس از گفت گوی بسیار کار به قرارداد صلح و امضای عهدنامه انجامید.

پس از توافق بر صلح و زندگی مسالمت آمیز بود که پیامبر، در همان جا شترهای قربانی را نحر کرد. با این بیان واژه «معکوفاً» در آیه مورد بحث به مفهوم بازداشتن شترهای قربانی از رسیدن به قربانگاه در کنار مکه است؛ چرا که قربانی عمره جز در مکه ذبح نخواهد شد؛ درست همان گونه که قربانی حج باید به «منی» برود و آن جا ذبح گردد.

در ادامه آیه می فرماید:

وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ...(۲۵۷)

و اگر به خاطر این حقیقت نبود که مردان و زنان حقجو و سرکوب شده ای در میان شرک گرایان مکه گرفتار بودند و شما آنان را نمی شناختید و ممکن بود با پیکار و درگیری بدون آگاهی و خواست شما زیر دست و پا بمانند و حقوق و زندگی شان پایمال شود، و از این راه به عیب و عار و گناه گرفتار آیید و سیمای آزادی خواهانه و عدالت طلبانه و بشردوستانه دین شما خدشه دار گردد، آری، اگر این موانع نبود، خدا هرگز از پیکار شما جلوگیری نمی کرد و شما را از راه نبرد قهرآمیز بر استبداد خیره سر و خشن مکه چیره می ساخت و کیفر کردارد تجاوزکارانه آنان را به دست شما بر آنان می چشاند.

از «ابن زید» آورده اند که واژه «معره» به مفهوم گناه آمده

است، امّا به باور پاره ای منظور این است که: اگر نبود که با آغاز پیکار ممکن بود مردم با ایمان نیز کشته شوند و آن گاه عیب و عاری سخت دامان شما را بگیرد و شرک گرایان شما را به کشتن همدینان خود اتهام زنند، خدا از پیکار شما بر ضد شرک و استبداد مانع نمی شد.

از «ابن عباس» آورده اند که منظور از واژه «معره»، خونبها و کفاره قتل غیرعمدی است. چرا که اگر مردم توحیدگرا وارد مکه می شدند، مردان و زنان با ایمان و توحیدگرایی را که در آن جا گرفتار بودند، نمی شناختند و چه بسا که به هنگام شدت یافتن درگیری و پیکار آنان نیز هدف قرار می گرفتند و کشته می شدند و آن گاه خونبها و کفاره به گردن مسلمانان می افتاد؛ و نیز به خاطر افکندن حق حیات مردم بی گناه و دربند، به گناه گرفتار می شدند. و این همان گناهی است که به بیان آیه شریفه خدا آنان را از آن حفظ فرمود.

آن گاه می افزاید:

لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

در آغاز این فراز «لام» متعلق به محذوف است و تقدیر آن می تواند این گونه باشد:

فحال بینکم و بینهم لیدخل الله فی رحمه من یشاء.

بر این اساس بود که خدا میان شما و شرک گرایان جدایی افکند و مانع از پیکار گردید تا ذات پاک و بی همتای او هرکس را بخواهد و شایسته بنگرد، به رحمت خویش درآورد. در این مورد که منظور از این گروه چه کسانی هستند، دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور پاره ای منظور کفرگرایانی هستند که پس از صلح «حدیبیه» به اسلام و ایمان روی آوردند.

۲- پاره ای دیگر برآنند که منظور همان مسلمانان دربند می باشند و خدا می خواست رحمت و مهر خویش را بدین وسیله شامل حال آنان سازد.

۳- به باور برخی منظور این است که: خدا از پیکار شما با شرک و استبداد مکه جلوگیری کرد تا آنان را با نجات از مرگ و کشته شدن، به رحمت خویش درآورد و به راه راست هدایت کند و شما مسلمانان عدالت خواه را نیز با سالم ماندن از گناه و عیب و عار کشته شدن ایمان آوردگان در بند ستم به دست شما به رحمت خویش درآورد.

و در آخرین فراز از آیه می فرماید:

لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

اگر صف های مردم توحیدگرا و با ایمان از کفرگرایان مکّه از هم جدا و مشخص بود، بی تردید ما کفرگرایان را به عذابی دردناک کیفر می کردیم، و شما را بر آنان چیره می ساختیم تا طعم تلخ بیداد خود را بچشند، امّا در آن شرایط صف های خداجویان از ظالمان جدا نبود و ایمانداران و عدالت خواهان به دلیل اختناق و استبداد، ایمان خود را نهان می داشتند و خدا نیز به همین جهت از کیفر کفرگرایان گذشت تا مباد مردم عدالت خواه و با ایمان، ناخواسته به دست شما کشته شوند.(۲۵۸)

۲۶. [و] هنگامی را [به یاد آور] که آن کسانی که کفر ورزیدند، تعصّب، [آن هم تعصب جاهلیت را در دل های خویش قرار دادند [و تعصب ورزیدند]؛ آن گاه خدا آرامش خود را بر پیامبرش و بر ایمان آوردگان فرود آورد، و آرمان تقوا را همراه آنان ساخت؛ و [می دانیم که آنان به [آراستگی به]آن سزاوارتر و شایسته آن بودند؛

و خدا هماره بر هر چیزی داناست.

۲۷. به یقین خـدا آن خواب [پیامبر] را که: اگر خـدا بخواهـد، شـما بی گمان در حالی که امنیت خاطر دارید، [و گروهی]سـر خود را تراشـیده و [گروهی مو [یا ناخن خود را] کوتاه کرده ایـد [و از کسـی نمی ترسـید، به مسـجدالحرام درخواهید آمد، به راستی برای پیامبرش تحقق بخشید. و آنچه را که شما نمی دانستید دانست؛ از این رو پیش از آن، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد.

۲۸. اوست آن کسـی که پیـامبرش را بـا هـدایت و دین درست [به سـوی مردم فرسـتاد تـا آن را بر همه آیین هـا پیروز سـازد و گواهی خدا بسنده است.

۲۹. محمـد(ص) پیامبر خـداست؛ و کسانی که همراه اویند، در برابر کفرگرایان، سـختگیر و میان خود مهربانند؛ آنان را رکوع کننـدگان و سـجده کننـدگان می نگری؛ از خـدا فزون بخشـی و خشـنودی [همـاره او را] می جوینـد؛ نشـانه هایشـان در چهره هایشـان بر اثر سـجده هـای طولانـی نمایان است؛ این است وصف آنان در تورات؛ و وصف آنان در انجیل همچون کِشـته ای است که جوانه خود را برآورده و آن را نیرومنـد ساخته تا سـتبر شده و بر ساقه هایش [به گونه ای ایسـتاده است که کشاورزان را به شـگفت می آورد؛ [آری، خـدا ایمانداران را این سان توان می بخشد] تا به وسـیله آنان کفرگرایان را به خشم آورد. خدا کسانی از آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، به آمرزش و پاداشی شکوهبار وعده داده است.

نگرشی بر واژه ها

«حمیه»: این واژه به مفهـوم انکـار و حـق ناپـذیری آمـده است؛ برای نمـونه هنگـامی که گفته می شود: «فلان ذوحمیه منکره» منظور این است

که او دارای خشم و سرسختی و لجاجت است.

«کفار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل خاک می پوشاند و هر چیزی را انسان بپوشاند، به کار او کفر و حق پوشی گفته می شود؛ درست به همین دلیل می گویند؛ «الیل کافر» تاریکی شب پوشاننده هر چیزی است...

تفسیر آفت حق گرایی و حق پذیری در نخستین آیه مورد بحث، قرآن در اشاره به یکی از آفت های حق گرایی و حق پذیری در زندگی انسان ها، که یکی از مهم ترین عوامل انحراف کفرگرایان و شرک گرایان از ایمان به خدا و پیامبر و عدالت پذیری است می فرماید:

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمْ الْحَمِيَّةَ

و هنگامی را به یاد آورد که کفرگرایان در دل های خویش تعصب جاهلیت را قرار دادند و تعصب ورزیدند و حق را گردن ننهادند و اصلاح نپذیرفتند!

از دیدگاه برخی «اِذ» به واژه «لعذبنا» در آیه پیش تعلق دارد و منظور این است که: اگر در مکّه خداجویان و بیدادگران از هم جدا بودند، بی تردید ما کسانی را که کفر ورزیده و حق ناپذیری را پیشه ساخته بودند، به عذابی دردناک کیفر می کردیم، و به شما اجازه کشتن آنان را می دادیم؛ چرا که در دل های آنان آفت تعصب و سرسختی و حق گریزی و اصلاح ناپذیری جاهلیت قرار دارد و در برابر حق و عدالت تعصب می ورزند و خشونت و نفرت نشان می دهند.

آن گاه در بیان ماهیت این حمیت و خشونت کفرگرایان می افزاید:

حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ

تعصب و حق گریزی آنان همان آفتی است که در جاهلیت گریبان پدران و نیاکان آنان را گرفته بود و بر اثر همین آفت و

نادانی هرگز حاضر نبودند سخن و منطق کسی را که چیزی جز آنان می گفت، گوش دهند و در مورد آن بیندیشند. آری، اینان نیز به همین آفت گرفتارند و به همین دلیل در برابر وحی و رسالت و منطق آسمانی و اندیشاننده پیامبر به خشم به خشم و خشونت و کینه توزی و نفرت روی می آورند.

آنان در برابر دعوت آسمانی و انسانی پیامبر، به جای خردورزی و حق پذیری می گفتند: محمد(ص)، همان کسی است که به همراه یارانش در پیکار «بدر» پدران و برادران ما را کشته است و اینک می خواهد به شهر و دیار ما درآید، آیا این شدنی است؟ و برخی آتش افروزی و تعصب ورزی و کینه توزی را دامن می زدند که: محمد(ص) و یاران او بدون میل و اجازه ما در اندیشه ورود به شهر ما هستند و این در حالی است که خدایان ما، «لات» و «عزی» نیز بر این کار ناخشنودند! و بدین وسیله هم تعصب می ورزیدند و دیگران را با این بافته های جاهل و احمقانه به تعصب کور برمی انگیزند.

زهری می گوید: منظور از «حمیت جاهلی» سرسختی و حق ناپذیری کفرگرایان از اقرار به رسالت پیامبر و نیز جلوگیری از آوردن نام بلند و با عظمت خدا در آغاز صلح نامه «حدیبیه» می باشد.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ

آن گاه در برابر آن، خدای فرزانه نعمت آرامش خود را بر پیامبر خویش و مردم با ایمان فرود آورد.

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا

واژه تقوا در این فراز از آیه شریفه از دیدگاه برخی از مفسران پیشین به مفهوم توحیدگرایی و همان شعار پرمحتوای «لا اله الاالله» آمده است. این

دیدگاه از «قتاده»، «مجاهد» و «ابن عباس» نقل شده؛ و از حضرت مجتبی نیز آورده اند که به روایت از پیامبر، همین دیدگاه را مورد تأیید قرار داده است.(۲۵۹)

پاره ای برآنند که در آیه تقدیم و تأخیری است و در حقیقت این گونه است:

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَهْلَهَا و أَحَقَّ بِهَا

و خدا مردم توحیدگرا و با ایمان را به ویژگی تقوا آراست و آن را همراه و همدم آنان ساخت در حالی که آنان در خور آن بودند و از هر گروه دیگری به آن زیبنده تر و شایسته تر بودند.

از دیدگاه برخی منظور این است که: و مردم با ایمان به آراسته شدن به پروا و تقوا از شرک گرایان شایسته تر بودند.

امّا از دیدگاه پاره ای دیگر منظور این است که: و مردم با ایمان بر فرود آمدن سکینه و آرامش بر دل هایشان از مردم مکه شایسته تر بودند.

و پاره ای برآنند که آیه شریفه نشانگر آن است که: و مردم با ایمان و درست اندیش به زندگی در مکه و کنار کهن ترین مسجد توحید و تقوا از شرک گرایان و خودکامگان سزاوارترند.

در مورد واژه «احق» در آیه، پاره ای برآنند که گاه ممکن است فردی در جایگاه بر حق و درستی باشد که از دیگران برحق تر و جایگاهش درست تر باشد؛ به همین جهت است که می بینیم آن حقی که فرمانبرداری است و صاحب آن در خور مدح و ستایش است، از آن حقی که روا و مباح است و صاحب آن در خور ستایش نیست، سزاوارتر و شایسته تر است.

و در آخرین فراز از آیه شریفه پس از نکوهش کفرگرایان و ظالمان به خاطر تعصب ورزی

و تعصب انگیزی و ستایش مردم روشن اندیش و با ایمان به خاطر توحیدگرایی و اصلاح طلبی و پروای از خدا و دریافت نعمت آرامش جان از بارگاه حق، در اشاره به آگاهی خدا از اعماق جان ها و ژرفای سینه ها و نیت های باطنی مردم می فرماید:

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

و خدا هماره بر هر چیزی داناست.

در ادامه سخن از صلحِ درس آموز و راه گشای «حدیبیه» می افزاید:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِ بی گمان خدا آنچه را در عالم رؤیا به پیامبرش نشان داد راست بود...

در این مورد آورده اند که: خدای فرزانه در مدینه و پیش از حرکت پیامبر به سوی «حدیبیه» در خواب به آن حضرت نشان داد که مردم مسلمان با قدرت و شکوه بسیار به مسجدالحرام وارد شده اند. آن بزرگوار پس از بیدار شدن از خواب جریان رؤیای خویش را به یاران راه بازگفت و آنان سخت شاد و شادمان شدند و فکر کردند که در همان سال به مکه و مسجدالحرام وارد خواهند شد. به همین جهت هنگامی که صلح «حدیبیه» پیش آمد و پیامبر و یارانش نتوانستند به مکه وارد گردند، بداندیشان و نفاقگرایان گفتند: پس چه شد که ما نه سر تراشیدیم و نه مو و ناخن در مراسم عمره کوتاه کردیم و نه وارد مسجدالحرام شدیم؟ مگر پیامبر خواب ندیده بود؟ درست پس از این زمزمه های منافقان بود که این آیه فرود آمد و روشنگری کرد که آن چه خدا در عالم رؤیا به پیامبرش نشان داده، راست و درست است و نه دروغ و بی اساس، و سرانجام مردم خداجو و توحیدگرا بر مسجدالحرام وارد خواهند شد و بت های

رنگارنگ سرنگون و شرک و بیداد از آنجا رخت خواهد بست.(۲۶۰)

در ادامه آیه بر درستی این حقیقت سوگند یاد می کند و می فرماید:

لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

که بی گمان همه شما به خواست خدا در نهایت امنیت و آرامش خاطر به مسجدالحرام درخواهید آمد...

پاره ای از مفسران پیشین برآنند که منظور این است که: شما بی هیچ تردیدی سال آینده به مسجدالحرام وارد خواهید شد و به دلیل امضای صلحنامه و قرارداد عدم تعرض با شرک و استبداد حاکم بر مکّه در امنیت خواهید بود.

در مورد «ان شاءالله» در آیه، دیدگاه ها یکسان نیست:

۱- «ابوالعباس» می گوید: بدان دلیل خدای فرزانه آن چه را می داند و از تحقق آن آگاه است، باز هم آن را به خواست خود قید می زند، که مردم بدانند در مورد هر آن چه آگاه هستند و یا نمی دانند، هماره خدا و قدرت او را یاد داشته باشند و از چیزهایی که آگاه نیستند، با گفتن ان شاءالله، تحقق آن را، به خواست او قید زنند.

۲- از «جبایی» آورده اند که: قید «ان شاءالله» در مورد وارد شدن پیامبر و مسلمانان به «مکّه» آمده است، و میان فرود این آیه و وارد شدن مردم توحیدگرا به مکّه یک سال طول کشید و بدان دلیل که برخی در این فاصله جهان را بدرود گفتند، تقدیر آیه این گونه است: اگر خدا بخواهد، همه شما مردم مسلمان به مسجدالحرام درخواهید آمد...

و این بیان به خاطر آن است که ذات پاک و بی همتای او می داند که پیش از فرا رسیدن یک سال و وارد شدن آنان بر مکه و مسجد

الحرام پاره ای جهان را بدرود گفته و پاره ای دیگر بیمار خواهند شد و از حرکت معذور خواهند گشت؛ و درست به همین جهت است که «ان شاءالله» آمده است تا در خبر تخلف نباشد.

۳- از دیدگاه برخی در آیه شریفه «استثنا» به ترس و امنیت می خورد و نه به اصل وارد شدن به مکه و مسجدالحرام؛ چرا که در آن هیچ تردیدی نیست. با این بیان تقدیر آیه این گونه است: به یقین شما به مسجدالحرام وارد خواهید شد و اگر خدا بخواهد این ورود شما با امنیت و آرامش خاطر خواهد بود.

۴- و از دیدگاه پاره ای دیگر «اِنْ» در آیه شریفه به مفهوم «اِذ» می باشد و منظور این است که: بی گمان همه شما آن گاه که خدا در خواب به پیامبرش نشان داد، به مسجدالحرام وارد خواهید شد.

و این آیه نیز نظیر آیه مورد بحث است که می فرماید: و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین.(۲۶۱)

و اگر مردمی توحیدگرا و با ایمان هستید، نه در راه خویش سستی ورزید و نه اندوهگین شوید، چرا که شما برترید.

در ادامه آیه می افزاید:

مُحَلِّقِینَ رُءُوسَکُمْ وَمُقَصِّرِینَ

بی گمان شما به خواست خدا و در نهایت امنیت و آرامش خاطر، در حالی که سرهای خود را تراشیده و یا ناخن های خود را کوتاه کرده اید به مکه و مسجدالحرام وارد خواهید شد.

به بیان دیگر منظور این است که: شما در حالی که جامه احرام بر تن دارید و برخی موی سر خود را تراشیده و پاره ای ناخن چیده اید به مسجدالحرام درخواهید آمد. یادآوری می گردد که «حلق» به مفهوم کوتاه

کردن موی سر و تراشیدن آن آمده و «تقصیر» در اینجا به مفهوم چیدن بخشی از مو به هنگام بیرون آمدن از جامه احرام آمده است؛ و آیه نشانگر آن است که: فردی که احرام بسته است پس از انجام کار می تواند به هنگام درآوردن جامه احرام، موی سر خویش را بتراشد و یا در صورت تمایل تقصیر نماید.

لَا تَخَافُونَ

و در آن شرایط چنان احساس امنیت و آرامش می کنید که از هیچ شرک گرا و بیدادپیشه ای نمی هراسید.

فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا

و خدا آنچه را شما نمی دانستید، به خیر و صلاح شما می دانست.

در این مورد نیز دو نظر آمده است:

۱- به باور پاره ای منظور آیه این است که: و خدا در صلح «حدیبیه» چیزی را به خیر و صلاح شما و دین و پیامبرتان می دانست که شما آن را نمی دانستید.

۲- امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: و خدا در تأخیر وارد شدن شما به مکه خیر و صلاح را می دانست که شما از آن بی خبر بودید؛ و آن عبارت از این بود که: نخست توحیدگرایان و خداجویان از میان مردم مکه و از قلمرو شرک، برخیزند و بیرون آیند؛ و دیگر این که صلح و آشتی سنجیده و به موقع و به جایی بود که از پی آن پیشرفت و آرامش برای اسلام و مردم مسلمان در راه بود.

فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا

از این رو پیش از وارد شدن سرفرازانه و پیروزمندانه به مکه و مسجدالحرام، پیروزی نزدیکی برای شما قرار داد.

در مورد این پیروزی دو نظر آمده است:

۱- به باور

پاره ای از جمله «عطا» منظور از پیروزی نزدیک و پیش از وارد شدن به مکه و فتح دژهای «خیبر» بود.(۲۶۲)

۲- امّا از دیدگاه پاره ای دیگر منظور همین صلح پربرکت و دگرگون ساز «حدیبیه» بود که فرهنگ و معارف مترقی و انسان ساز اسلام را در جامعه شرک زده و در بند استبداد و خرافات رواج داد و مردم را دگرگون کرد.

عمرهالقضاء(۲۶۳)

در ماه ذی قعده، در سال هفتم از هجرت و پس از گذشت یک سال از صلح «حدیبیه» بود که پیامبر گرامی برای انجام عمره، جامه احرام بست و به همراه یاران به سوی خانه خدا حرکت کرد. شرک گرایان حاکم بر مکّه برخلاف عهد و پیمان خویش راه را بر آن بزرگوار بستند، امّا پیامبر با یارانش به مکه وارد شد و سه روز در آنجا ماند و پس از طواف بر گرد خانه دوست و نیایش و نماز به مدینه بازگشت.

«زهری» در این مورد آورده است که: پیامبر گرامی جعفربن ابی طالب را پیش از حرکت، به نزد «میمونه»، دختر «حرث عامری» فرستاد و بدین وسیله از او خواستگاری کرد و او کار ازدواج خویش را به عباس، عموی پیامبری که مورد اعتماد او بود وانهاد و وی نیز موافقت کرد و ازدواج انجام پذیرفت.

پیامبر به هنگام ورود به مکه به یاران همراه دستور داد تا با سرها و شانه های برهنه به سرعت بر گرد خانه خدا طواف کنند؛ به گونه ای که شرک گرایان قدرت و شکوه و چابکی و چالاکی آنان را بنگرند و هوس عهدشکنی و تجاوز بر سر راه ندهند.

پیامبر و یاران همراه با شکوه و معنویت وصف ناپذیری به مکه

درآمدند و با شور و شوق به طواف بر گرد خانه خدا پرداختند. مردان و زنان و کودکان و نوجوانان مکه از خانه ها بیرون ریخته و به تماشای آنان و انجام طواف و دعا و نیایش خالصانه آن حضرت و یارانش نشستند.

طواف پیامبر آغاز گردید و «عبدالله بن رواحه» پیشاپیش پیامبر با شمشیر ستم سوزی در حرکت بود و چنین هشدار می داد:

خلوا بنی الکفار عن سبیله قد انزل الرحمن فی تنزیله...

هان ای فرزندان کفر و شرک، از سر راه پیامبر آزادی و عدالت کنار روید، چرا که خدا در قرآن پرشکوه خویش بر او وحی فرموده است.

در صحیفه هایی که بر پیامبرش خوانده می شود، امروز براساس تأویل وحی و رسالت هر آن کسی که در اندیشه تجاوز و پیمان شکنی باشد، او را در هم خواهیم کوبید؛ درست همان گونه که شما را براساس تنزیل قرآن در هم کوبیدیم؛ در هم کوبیدن و هراس دوست خود را از یاد می برد؛ آری، خدایا! من به پیام قرآن و گفتار پیامبرت ایمان دارم و حقیقت را در پذیرش دعوت توحیدی پیامبرت می نگرم.

عبدالله با خواندن این رجزها مرتب به پیامبر آزادی و عدالت اشاره می کرد و ایمان خود را به او و پیام آسمانی اش مورد تأکید قرار می داد.(۲۶۴) این عمره بدین صورت به پایان رسید و خدای فرزانه در این عمره بود که این آیه را فرو فرستاد که: الشهر الحرام بالشهد الحرام...(۲۶۵) و این بدان دلیل بود که پیامبر در ماه حرام جامه احرام پوشید و شرک گرایان راه را بر آنان بستند و مانع ورود او به مسجدالحرام گردیدند.

* * *

در سوّمین آیه

مورد بحث در اشاره به پرتوی از ره آورد صلح «حدیبیه» می فرماید:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ

او همان خدایی است که پیامبرش حضرت محمد(ص) را با دلیل و برهان روشن و روشنگر و کتاب هدایت و دین حق به سوی مردم فرستاد.

به باور پاره ای منظور این است که: او همان خدایی است که پیامبرش را با قرآن و اسلام به سوی مردم فرستاد؛

لِيُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ

تا اسلام را بر همه ادیان و مذاهب، در پرتو دلیل و برهان روشن و روشنگر پیروز سازد و غالب گرداند.

به باور پاره ای منظور این است که: تا اسلام را در پرتو منطق و قدرت در دیگر سرزمین ها گسترش بخشد و بر دیگر ادیان پیروز سازد.

به باور گروهی از دانشوران این وعده و تحقق آن در عصر ظهور حضرت مهدی(ع) خواهد بود، و آن هنگام است که اسلام جهان گستر شده و دین و آیینی جز اسلام بر دل ها حکومت نخواهد کرد.(۲۶۶)

از پیامبر گرامی آورده اند که: لا یبقی علی ظهر الأرض بیت مدر و لا وبرٍ الاّ ادخله الله كُلّه الاسلام. در کران تا کران زمین، خانه ای از گل و سنگ یا خیمه و چادری از کرک و مو نخواهد ماند، مگر این که خدا نور اسلام را در آن می تاباند.

وَكَفَی بِاللَّهِ شَهِيدًا

و بسنده است که خدا گواه این حقیقت و این نوید باشد.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

محمد(ص) فرستاده و پیام آور خداست.

در آغاز آیه قرآن نام مبارک پیامبر را به صراحت

می برد تا جایی برای تردید و تردیدافکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر نماند.

آن گاه می افزاید:

وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

و کسانی که به همراه پیامبرند، در برابر تجاوز و زورمداری کفرگرایان تجاوزکار سخت گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می باشند. «حسن» می گوید: سخت گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می جستند تا به لباس شان نچسبد. و نیز از دست و بدن آنان دوری می جستند تا به بدنشان نرسد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی رسید، جز آن که با او دست مهر می داد و چهره اش را می بوسید و او را مورد لطف و تفقد قرار می داد و حقوق و حرمت آنان را پاس می داشت.(۲۶۷) کارشان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شریفه بود که می فرماید:

اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین(۲۶۸)

مردم با ایمان نسبت به یکدیگر سراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت.

در ادامه آیه در وصفِ جامعه مطلوب می افزاید:

تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا

آنان را همواره در حال رکوع و سجده و عبادت خدا می نگری، چرا که آنان بسیار نماز می خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می دارند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا

و بدین وسیله فزون بخشی و مهر خدا را می جویند و از بارگاه او نعمت ها و خشنودی ذات بی همتایش را می خواهند.

سِيمَاهُمْ فِي

وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

در تفسیر این فراز دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور «ابن عباس» و برخی دیگر منظور این است که: علامت و نشانه آنان در روز رستاخیز این است که جایگاه سجده آنان در پیشانی شان بسیار سپید و درخشان است.

۲- و به باور پاره ای دیگر، پیشانی آنان بسان ماه شب چهاردهم می درخشد.

۳- امّا از دیدگاه گروهی از جمله «سعیدبن جبیر» منظور این است که: اثر سجده های طولانی را در پیشانی آنان می نگری، و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سجده بر جای می ماند، چرا که آنان بر خاک سجده می کنند، نه پارچه و فرش.

۴- و از دیدگاه «ضحاک» منظور این است که: و زردی چهره و رنجوری و لاغری را در مردم با ایمان می نگری که همه از سجده ها و شب زنده داری ها و از خوف خدا حکایت دارد.(۲۶۹)

۵- «حسن» می گوید: و مردم با ایمان را به گونه ای می نگری که می پنداری بیمارند، در حالی که در اوج سلامت هستند.

۶- و عطا می گوید: منظور کسانی هستند که نمازهای پنجگانه را آن گونه که شایسته است می خوانند؛ با این بیان همه کسانی که نمازهای روزانه را می خوانند در این آیه مورد نظرند.

ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ

این وصف یاران پیامبر و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همان وصفی که برای آنان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است.

در ادامه آیه به وصف آنان در انجیل پرداخته و می افزاید:

وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ

و وصف آنان در انجیل بسان کِشته و زراعتی

است که جوانه های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسمان دارد.

از دیدگاه «ضحاک» منظور این است که: و وصف آنان در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را برآورده است.

امّا «مجاهد» می گوید: میان دو وصف در آیه شریفه وقف نیست، بلکه منظور این است که: وصف مردم با ایمان در تورات و انجیل بسان زراعتی است که جوانه های خود را از دل زمین خارج ساخته است.

فَآزَرَهُ

آن گاه آن را نیرومند و پرتوان ساخته و بدان استحکام بخشیده است.

به باور پاره ای منظور این است که: این جوانه ها به شاخه های مادر پیوسته و بسان آن ها نیرومند و پرتوان شده است.

فَاسْتَغْلَظَ

تا ستبر شده و رشد نموده است.

فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ

و بر ساقه های خود ایستاده است.

آری، این کِشته و زراعت به گونه ای رشد نموده و بر ریشه ها و ساقه ها و شاخه های پرتوان خود ایستاده، به گونه ای که گویی جوانه ها با اصله ها همانند شده اند. واژه «سوق» جمع ساق و ساقه است و منظور این است که: این زراعت و کِشته به رشد نهایی خود رسیده است.

يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ

آری، این کِشته و این زراعت به گونه ای رشد نموده و به محصول فراوان رسیده است که حتی کشاورزان را نیز - که خود آن را کاشته اند - شادمان و شگفت زده ساخته است.

«واحدی» در این مورد می گوید: در آیه شریفه خدای فرزانه در قالب این مثال به وصف پیامبر و ایمان آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر است و جوانه ها یاران فداکار و پراخلاص آن حضرت که بر

گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسلام ناتوان و بی یار و یاور بودند، همان گونه که هر نهال و زراعتی در آغاز ضعیف است و آن گاه به تدریج قوت و توان می یابد و رشد می کند، مردم توحیدگرا و با ایمان نیز دست یاری بر دست یکدیگر نهادند و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلط یافتند.

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

این وصف شگفت انگیز و شادی بخش و این رشد و حرکت کمال جویانه و سریع، همان گونه که دوستداران حق و عدالت را شادمان می سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح ستیزان را ناراحت کند.

به باور گروهی منظور این است که: خدا توحیدگرایان و ایمان آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد.

در آخرین فراز آیه می افزاید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است.

آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده اند وعده فرموده است که گناهانشان را بپوشاند و بزداید و به آنان پاداشی شکوهبار و ماندگار ارزانی دارد.

پرتوی از آیات در آیات روح بخش و روشنگری که گذشت افزون بر آنچه در

ترجمه و تفسیر آن ها آمد این نکات انسان ساز نیز در خور تعمق و تکفر است.

۱- آفت ویرانگر تعصب بی تردید انسان به هر نژاد و قبیله و سرزمین، یا جریان فکری و عقیدتی پیوند خاطر داشته باشد، نسبت بدان عشق می ورزد و این پیوند درونی و علاقه باطنی او با سرزمین و نژاد و همفکران و همدینانش - در صورتی که از حالت اعتدال و توازن و انصاف و حق جویی نگذرد، و به صورت دفاع افراطی و حمایت های بی قید و شرط و دنباله روی ها و پافشاری های بی دلیل و برهان درنیاید - نه تنها ناروا نیست که عامل سازنده ای برای هماهنگی و همدلی و تعاون اجتماعی و پیشرفت و ترقی است؛ امّا اگر از حالت حق جویی و اعتدال گذشت، آن گاه است که دیگر ویرانگر و فاجعه آفرین می گردد؛ و منظور از تعصب و حساسیت های کور نژادی، مردمی، فکری، مذهبی، که آفت آزادی اندیشه و عقیده و زندگی مسالمت آمیز انسانی شناخته شده و انسان ها را به گروه های برتر و فروتر یا خودی و غیرخودی و یا برگزیده و فرمانبردار تقسیم می کند، سخت مورد نکوهش قرار گرفته، همین افراطکاریها و تندروی ها و حمایت ها و دنباله روی های بی دلیل و نابخردانه از زورمداران و عشق و نفرت های بی اساس است.(۲۷۰)

آری، تعصب و تعصب ورزی، حمایت غیرمنطقی و بی پایه و اساس است. به حفظ و حراست از موجود پنداری و خرافی و موهوم و یا یک ارزش بدلی و تحمیلی و ظالمانه و پوچ برخاستن است. یک ضد ارزش و یک رذیلت اخلاقی است.

سرچشمه بسیاری از گناهان، جنگ ها و کشتارهای خونبار تاریخ بشر، مایه شورش ها و عصیان ها و

وحشت و ترورهای پایان ناپذیر، منشاء خودسری ها و خشونت ها و ددمنشی ها و تجاوزها، و عامل ویرانگری در انتقال خرافات و اوهام و فرهنگ های جاهلی از نسلی به نسلی دیگر، تحت عنوان آداب و رسوم نیاکان یا سنن و ارزش های خیالی و ساختگی مذهبی است.

ریشه تعصب تعصب از خودخواهی ریشه می گیرد و از خود دوستی آبیاری می گردد و از خودپرستی ساقه و تنه و شاخ و برگ می رویاند و به بار می نشیند و میوه تلخ و زهرآگین خویش را عرضه می کند و با پراکندن بوی نامطبوع و متعفن خود، فضای زندگی فرد، خانواده، جامعه و تمدّن را آلوده و انسان را مسموم می سازد؛ و آن گاه او را از اندیشه درست و آزاد و رسیدن به حق و عدالت و دست یافتن به واقعیت ها باز می دارد و صحنه حیات انسان را به ضلمت و جهالت و تباهی و تیره بختی می کشد؛ و از پی آن استبداد و اختناق را جایگزین حریت و استقلال، کینه و نفرت را به جای مهر و مهرورزی، جهل و جنایت را به جای آگاهی و بشردوستی، آتش و خون را به جای صلح و آزادی، کشتمان را به جای گفتمان، مسلسل و تیربار را به جای قلم و روزنامه و انحطاط و افول و غروب تمدن ها و جامعه ها را به جای رشد و شکوفایی و فراز آن ها می نشاند؛ کتابخانه ها و کتاب ها را می سوزاند، شهرها و مزرعه ها را به آتش می کشد، کارگاه ها و پارک ها و دانشگاه ها را ویران یا بی محتوا و به گورستان سرد و خاموش تبدیل می کند و قبرستانها را آباد می سازد؛ مراکز علمی، فکری، صنعتی، هنری، اَقتاری، اجتماعی، فرهنگی، تحقیقی

و بشردوستانه را سرد و بی روح و سیاه چال ها، زندان ها، دخمه ها، و دهلیزهای مرگ را برپا و پررونق و آکنده از انسان های کمال جو، آزادیخواه، سلطه ناپذیر و اصلاح طلب می سازد؛ به ویژه که این تعصب ها رنگ نژادی، ملّی، حزبی و مذهبی نیز بر خود بگیرد و با ریاکاری و عوامبازی و سوادگری تزیین گردد و با دست پلید شیفتگان قدرت و پایمال کنندگان حقوق بشر – که در همین کمین گاه کمین کرده اند – آن چنان تزیین بشود. بی دلیل نیست که در میان شگردهای تخریبی، رایج ترین شیوه تهاجم به حیات و شخصیت انسان های آزادیخواه و اصلاح طلب، شیوه ایجاد تعصب سیاه و مرز ناشناس بر ضد آگاهان و آزادی خواهان و روشنفکران، و در کنارش ایجاد حساسیت کور و کینه و عقده و نفرت و خشونت نسبت به مخالفان استبداد و انحصار و اختناق است.

علائم بیماری مبتلایان به بیماری تعصب برای هر آنچه و هر آن کسی که به آنان پیوند خورد، بسیار اهمیت می دهند، برای آن پدیده یا شخصیت، ارزش بی حساب و کتابی را برمی شمارند و به گونه ای افراطی از آنها جانبداری می نمایند.

آنان شهر و دیار خویش را جالب ترین ها،

نژاد و رنگ و خون خود را برترین ها،

قبیله و عشیره و دودمان خود را شریف ترین ها،

شغل و حرفه و کار خود را ارزشمندترین ها،

لهجه و زبان و خط خود را دل نشین ترین و غنی ترین و زیباترین ها،

اندیشه و فکر و فرهنگ خود را با رسالت ترین و انسان سازترین و پویاترین ها،

حزب و گروه و جمعیت و انجمن خود را صالح ترین و صدق ترین ها و ارزش گراترین ها،

جهان بینی، ایدئولوژی و عقیده و مذهب و طرز تفکّر و برداشت و تفسیر خود را

کامل ترین و جامع ترین و مترقی ترین ها،

و پیشوا و مقتدا و پیشتاز و الگو و سمبل و راهگشایان خود را با کفایت ترین، ارزشمندترین، مجرب ترین و عادل ترین ها می پندارند!

تعصب ورزان و تاریک اندیشان به هیچ عنوان برتری دیگران را در هیچ بُعدی از ابعاد نمی پذیرند و احتمال آنرا هم نمی دهند و بی دلیل و برهان و لجوجانه و متعصبانه انکار می کنند و هرگز حاضر به تفکّر آزاد و اندیشه حق جویانه و مطالعه بی طرفانه و تعقّل و تحقیق و تعمّق و بررسی حق طلبانه نیستند؛ چه که اندیشه آنان در اسارت تعصبات سیاه و پیشداوری های ابلهانه و در کمند برانگیزانندگان تعصب ها و حساسیت های کور است. از همین زاویه است که چنین فرد و جمعی برای هیچ اندیشه و عقیده و مذهب و جریانی، جز برداشت و طرز تفکر عقیدتی و سیاسی خویش حق طرح و بحث و حیات قائل نیستند، و آزادی در اقامه شعائر و برگزاری مراسم و کنفرانس، بیان مطالب و طرح اندیشه های خارج از چهارچوب افکار و بافته های خویش را نمی دهند و برای سرکوبی آنها به هر کار ناپسندی، حتی جوّسازی و عوام فریبی، سانسور و تفتیش عقائد، اجبار و اکراه، خشونت و بی رحمی، سر به نیست کردن مخالفان و شعله ور ساختن جنگ های هستی سوز مرامی و مذهبی دست می آلایند، که:

جنگ های خونین و متعصبانه صلیبی،

استبداد خشن و دیرپا و سیاه کلیسا در قرون وسطی با آن همه فجایع هول انگیز،

برخوردهای خونین و مداوم فرقه ای در هند،

فجایع نازیسم و هیتلر،

استبداد و خودسری موسولینی و فاشیسم،

مظالم نژادپرستان متعصب صهیونیزم و اردوگاه.... و نژادپرستان سفید،

درگیریهای خونبار شیعه و سُنی، بحران آفرینی پایان ناپذیر استبداد و انحصار بر ضد آزادی

و اصلاحات در جهان اسلام در چند قرن اخیر، و جنگ های منطقه ای و جهانی از آن جمله اند، چرا که به قول مولوی:

سخت گیری و تعصّب خامی است تا چنینی کار خون آشامی است.

در چنین شرائط و جوّ نامساعد و دودآلودی از تعصّبات است که گروه غالب و ظالم، نه خود از آزادی اندیشه و فکر و برداشت صحیح و واقع بینانه و تشخیص صواب از ناصواب برخوردار است و نه به دیگران اجازه می دهد که خارج از سلطه فکری خشونت خودکامگان با آزادی اندیشه و استقلال فکر، راه تعالی و تکامل، رشد و ترقی، آزادی و معنویت عدالت و دموکراسی و سازندگی و اصلاحات را در پیش گیرند و با آزادی در اندیشه، منطق در گفت گو، و قانونمداری در میدان عمل، با مهر و بشردوستی به سوی یک جامعه باز و توسعه یافته و آزاد از خشونت و تعصب و خرافه و دنباله روی و وحشت و ترور و داغ و درفش و دخمه های نهان و آشکار و گروه های فشار و اوباش گام سپارند.

راستی که یکی از اساسی ترین علل انحطاط و عقب ماندگی شرق و کشورهای اسلامی در این زنجیره از آفت هاست.

برانگیزانندگان و پرچمداران آن برانگیزاننده تعصب و خشونت و پرچمدار و مروّج این آفت و تباهی، در مرحله نخست شیطان است و از پی آن دو گروهند که به نمایندگی از شیطان به این تبهکاری و تباه آفرینی دست می یازند. این دو گروه عبارتند از:

۱- خودکامگان سیاسی، نظامی و اقتصادی و...

۲- جاه طلبان و زاهدنمایان فکری و مذهبی و ملّی و...

این ها هستند که به منظور انحصار قدرت و امکانات عمومی و تسلّط ظالمانه

بر توده ها، در کنار شیوه های تخریبی، شیوه ایجاد تعصّبات سیاه و خشونت و مرز ناشناس را نیز به کار می گیرند. بدین وسیله از سویی می کوشند تا با شگردها، ترفندها، تردستی ها، و بمباران تبلیغاتی و سانسور و سلب حق دفاع از ناراضیان، به سود فرد یا گروه یا جریان فکری و عقیدتی و سیاسی مورد نظر خویش، ایجاد شور و شعار و احساسات کور و تعصبات سیاه نمایند و از طرف دیگر در کنارش کینه و نفرت، عقده و خصومت و بدبینی نسبت به دیگران را ایجاد و تشدید کنند. فاجعه آنجاست که این دو گروه دست در دست هم نهند، متحد گردند، منافع و مصالح خویش را در همدلی و همسویی و هماهنگی با هم بیابند و دوشادوش هم به استثمار و استضعاف مردم و سرکوب آزادی خواهان بپردازند امیر مؤمنین(ع) در این مورد می فرماید:

فعدواله امام المتعصبین و سلف المستکبرین الّذی وضع اساس العصبیه...

شیطان بود که به خاطر نخوت و غیرت کاذب و تفاخر به اصالت و آفرینش خویش در برابر آدم تعصّب پیشه ساخت، و این تعصب کور او را از اطاعت خدا منحرف ساخت. این دشمن خداست که امام پیشوای متعصبان و سرسلسله و پیشتاز برتری جویان است، و اوست که پایه و اساس تعصب سیاه و سخت گیری و خشونت و فریب و خودسری را پی نهاد.(۲۷۱)

و می فرماید: امّا ابلیس متعصّب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته، فقال انا ناریٌّ و انت طینّی.(۲۷۲)

شیطان در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید، آدم را مورد طعن قرار داد و گفت «من از آتشم و تو از خاک.»

و هشدار می دهد که:

اَلا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم الّذین تکبروا عن جسهم و ترفعوا فوق نسبهم... فانّهم قواعد اساس العصبیّه و دعائم ارکان الفتنه و سیوف اعتزاء الجاهلیّه.(۲۷۳)

زنهار، زنهار، از پیروی و اطاعت بزرگان و سردمداران خود برحذر باشید؛ همان هایی که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند و خویشتن را برتر و بالاتر از نسب خود می شمارند؛ کارهای ناصواب را به خدا نسبت می دهند و به انکار نعمت های خدا برخاسته تا با قضاء الهی ستیزه کنند و نعمت های او را نادیده گیرند. اینان هستند که بنیانگذار تعصبات کور و پایه گذار فتنه و فساد و آشوب و خشونت از نیام کشندگان شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

و راز این شیوه منحطه را چنین ترسیم می کند:

و لقد نظرت فما وجدت احداً من العالمین یتعصّب بشی ءٍ من الاشیاء الاّ عن عِلَّهٍ محتمل تَمْوِیه الجُهَلاء او حجهٍ تلبطه بعقول السفهاء...(۲۷۴)

من در اعمال و کردار جهانیان نظر افکندم هیچ کس را نیافتم که در مورد چیزی تعصّب ورزد جز اینکه یا به خاطر فریب توده ها، که واقعیت ها را بر آنان مشتبه سازد و یا به منطق سفیهان بچسبد و در عقل و اندیشه سفیان نفوذ کند.

تعصب پذیران هم چنانکه بیماری قتال استبداد و انحصار دوجانبه است، که در یک سو، گروه استبدادگر و انحصارگر و انحصارطلب قرار دارند و در سوی دیگر استبدادپذیران و تحمل گران ستم و بیداد و خودسری و خشونت، بیماری تعصب نیز این گونه است؛ چرا که در آنجا نیز در یک سو برانگزانندگان فریبکارِ تعصب و جاه طلبان شیفته قدرت و زاهدنمایان احمق قرار دارند - که به ایجاد تعصب و انگیزش

حساسیت کور و تئوریزه کردن خشونت و سخت گیری و جنایت با بهانه های گوناگون در تلاشند – و در سوی دیگر تعصب پذیران و ساده اندیشان و دنباله روهای کور و کر، که بافته های فریبکارانه آنان را بدون اندیشه و تفکر و بی دلیل و برهان می پذیرند و از پی آنان می دوند و خود را به هر آب و آتش می زنند و از هیچ شقاوت و پایمال ساختن حقوق مردم پروا نمی دارند!

اگر تعصب سلاح برنده و مرگبارِ جاه طلبان و تزویرگران است، منطق ابلهان و نابخردان و دنباله روها نیز هست.

هم چنانکه ستم پذیری و تحمل استبداد، یک جرم سیاسی و مذهبی و انسانی است، تعصب پذیری و بر گرد تعصب انگیزان گشتن، به ساز آنان رقصیدن، به میل آنان قیام و قعود کردن، خواسته آنان را گردن نهادن، و شعارشان را سر دادن، با تحریک پذیری از سوی آنان، فاجعه آفریدن و بحران پدیدآوردن نیز جنایت و ظلمی سهمگین است: ظلم به خویشتن، به فرد، خانواده و جامعه، به همدینان و هم نوعان، به عصرها و نسل ها، به خدا و مذهب و ارزش های آسمانی و به همه والایی ها و قداست ها و حرمت هاست، بنابراین در تعصب، سه گروه محکوم هستند و در خور کیفر:

۱- تعصب انگیزان،

۲- تعصب پذیران،

۳- و نظاره گران بی تفاوتی که می فهمند و قدرت مبارزه با چنین آفت ویرانگر و جوّ آلوده و فضای تیره و تاری را دارند، امّا دم فرو می بندند و دل نمی سوزانند و با این آفت انحطاطآفرین و ظالمانه درنمی افتند؛ درست همانند پدیده ستم و استبداد که هم ستمکاران و خودکامگان منفورند و هم ستم پذیران و هم کسانی که ندای دادخواهی ستمدیدگان و مظلومان را بشنوند و پایمال شدن حقوق

بشر را نظاره کنند و با این وصف به کمک قربانیان نشتابند و مردگانی باشند متحرک.

امیرمؤمنان در این مورد می فرماید:

صدقه ابناءالحمیه و اخوان العصبیه و فرمان الکبر والجاهلیه...

و تعصب ورزان گفتار زشت و ظالمانه شیطان را شنیدند و یکه تازان میدان خودخواهی و برتری جویی و جهالت آن را پذیرفتند و گواهی نمودند...

انواع و اقسام تعصب بلای انسان سوز تعصب بیماری پیچیده ای است که دارای انواع و اقسامی است:

تعصب شخصی، گروهی، حزبی، صنفی، طبقاتی، نژادی، قبیله ای، جغرافیایی، فکری، سیاسی، ایدئولوژیکی، عقیدتی، مذهبی، و تعصب در آداب و رسوم پیشینیان و نیاکان؛ و تمامی این ها زشت و ناروا و انحطاطآفرین است؛ چرا که تعصب، قدرت اندیشیدن و شناخت درست را از انسان می گیرد، اندیشه بشر را اسیر خرافه ها و تباهی های خود می سازد، هرگونه استقلال فکر و عمل را از انسان سلب می کند، او را از هدایت و رشد، خودسازی و ساختن جامعه شایسته و دنیای نو و فضای باز و توسعه یافته محروم می سازد. بخش مهمی از کشتارها، غارت ها، انهدام ها، انحطاطها، عقب ماندگی ها، توسعه نیافتگی ها، کشمکش ها و سیاهی ها، به راستی میوه تلخ و زهرآگین آن است و نیز عاملی است برای انتقال شرک و میکرب مرگبار کفر و خرافات و سخت گیری ها و نابردباری ها و خشونت ها و بیدادگریها از پیشنیان به نسل های کنونی و آینده.

مسخ شدگی اندیشمندان دستگاه تعقل و تفکر انسان را به آیینه تشبیه کرده اند؛ همان گونه که آیینه هرچه صاف و شفاف و بی زنگار باشد، پدیده ها در آن بهتر و زیباتر نمایانده می شوند، و در صورت تیره و تار و زنگارزدگی، آن ها را آن گونه که هستند نشان نمی دهد، صفحه ذهن و اندیشه

انسان نیز چنین است. هنگامی که در دستگاه اندیشه انسان ایجاد حساسیت شود و صفحه مغزش از پندارهای ناروا، نفرت ها، کینه ها، عقده ها، پیشداوری ها و تعصبات کور و عشق و نفرت بی جا و بی اساس آکنده گردد، دیگر رویدادها و چهره ها و جریان ها را آن گونه که هستند و روی داده اند، نشان نمی دهد و دیگر درست نمی نمایاند و به حقیقت راه نمی گشاید.

آری، انسان تنها هنگامی ممکن است به شناخت درست و برداشت صحیح دست یابد که دستگاه ذهنی و فکر خویش را از حساسیت پذیری منفی و تخریبی و بی دلیل و برهان مصون، و از تعصبات کور و دوستی ها و دشمنی ها و پیشداوری ها و سخت اندیشی و توطئه پنداری ها پاک سازد؛ در غیر این صورت چه بسیار که زشت را زیبا می نگرد و زیبا را زشت؛ نیک را بد می یابد و بد را نیک، نقاط قوت را ضعف می بیند و نقاط ضعف را کمال و جمال؛ چه که آفت تعصب، آزادی اندیشه و استقلال فکر و قدرت شناخت و برداشت درست و داوری و قضاوت عادلانه را از انسان می گیرد و او را در مسیر زندگی و هنگامه تصمیم گیری های سرنوشت ساز به تباهی سوق می دهد.

مبتلایان به بیماری تعصب دستخوش افراط و تفریط می شوند و از تعادل و توازن و عدل و انصاف به بیراهه می روند.

آنان عیب های خود و وابستگان به اردوگاه خود را کمال،

زشتی های آنان را زیبایی،

شکست شان را پیروزی،

ضعف آنان را قوّت،

ذلت و خفت آنها را سرفرازی،

بردگی و اسارت شان را آزادی و آزادگی،

وابستگی آنان را استقلال،

ناآگاهی و عدم رشدشان را رشد و آگاهی،

جهل و نادانی آنان را دانش

و بینش،

خمودی و قشرگری شان را خرد و تحرک و ژرفنگری،

ظلمت زدگی آنان را نور و پرتوافکنی،

رذیلت شان را فضیلت،

پوکی شان را هوشیاری و محتوا،

دنباله روی شان را انتخابگری و ابتکار،

ابلهی و ساده لوحی شان را تفکّر و ابداع،

ترس شان را شهامت،

جبن شان را شجاعت،

پژمردگی شان را شور و طراوت،

افسردگی شان را خروش،

سکونشان را حرکت،

سکوتشان را فریاد،

فقرشان را رفاه،

پسرفت شان را پیشرفت،

بی بندوباری شان را تقوا و پاکی،

پلیدیشان را پاکیزگی،

بیدادشان را داد،

ظلم آنان را عدل،

ستم پذیریشان را حق پذیری،

خشونت و شرارتشان را مهر و محبت،

فریب شان را حقیقت و مصلحت،

سخت اندیشی و سخت گیری و خامی آنان را پختگی و کارآیی،

نابردباری و عدم تحمل و تساهل آنان را غیرت و قاطعیت،

شقاوت آنان را سعادت،

استبداد و اختناق و سانسور و خودکامگی شان را اوج آزادی و عدالت،

کمند و زنجیر و.... فرزندانشان را دانشگاه،

و دوزخشان را بهشت پرطراوت و زیبا می نگرند و در مورد غیرخودی و بیگانه به عکس به پیشداوری می پردازند و خون شان را مباح اعلام می کنند و ترور و کشتار و زندان آنان را لازم!

قرآن وضعیت آشفته فکری و درونی قربانیان تعصب را به تابلو می برد و روشنگری می کند که آنان به صورتی منع می شوند که زشت را زیبا و زیبا را زشت می نگرند و ارزش ها و پسندیده ها را ناپسند و ضد ارزش اعلام می کنند:

أَفمن کان زین له سوء عمله قرآن حسناً(۲۷۵)

آیا آن کسی که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می نگرد، بسان انسان درست اندیش و شایسته کردار است؟

و نیز در باره قربانیان تعصب می فرماید:

و کذلك زیّن لکثیر من

المشركين قتل اولادهم شركاؤهم لیُردُوهم...(۲۷۶)

و این گونه برای بسیاری از تعصب ورزانِ شرک گرا، بت هایشان کشتن فرزندانشان را آراستند، تا نابودشان سازند و دین و آیین شان را بر آنان مشتبه گردانند...

و در مورد سردسته انحصارگران و تعصب انگیزان می فرماید:

و کذلک زیّن لفرعون سود عمله و صد عن السّبیل.(۲۷۷)

و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و زیبا جلوه کرد و از راه راست باز ماند...

و می فرماید:

و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل(۲۷۸)

و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته و آنان را از راه راست بازداشته بود و در نتیجه حق را نمی یافتند.

و می افزاید:

قل ننبئکم بالأخسرین اعمالاً... و هم یحسبون اَنهم یخسون صنعاً...(۲۷۹)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که تلاش شان در زندگی این جهان به هدر رفته و خود باز هم می پندارند که کار خوب انجام می دهند.

پیامبر از سه مرحله انحطاط و پسرفت که در کمین امت است هشدار می دهد که در این بحث سخت در خور تعمق است:

کیف بکم اذا فدت منائکم و فسق شبابکم و لم تَأمروا بالمعروف و لم تَنهوا عن المسکر؟

فیقل له: و یکوث ذلک یا رسول الله؟ قال: نعم و شر من ذلک کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؟ قیل یا رسول الله، و یکوث ذلک؟ قال: نعم و شرّ من ذلک!

کیف بکم اذا رایتم المعروف منکراً والمنکر معروفاً...(۲۸۰)

هان ای مردم، چه خواهید کرد آن گاه که زنان شما دستخوش تباهی گردند و نسل جوانتان به گناه روی آورند و شما را از دعوت به سوی حق و

قانونگرایی و هشدار از گناه و قانون شکنی خودداری ورزید؟

پرسیدند: ای پیامبر! آیا چنین روزگاری پیش خواهد آمد؟

فرمود: آری، و بدتر از این...

آن گاه فرمود: چه خواهید کرد آن گاه که مردم را به ستم و گناه فرمان دهید و به قانون شکنی ترغیب نمایید و از قانون گرایی و بشردوستی و نیکی بازدارید؟

پرسیدند: آیا چنین شرایط زشت و ظالمانه ای پیش خواهد آمد؟

فرمود: آری، و بدتر از این...

سپس فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که نیکی ها و ارزش های واقعی در نظر شما گناه و ناروا شناخته شوند و زشتی ها و ستم ها و نارواها و پایمال ساختن حقوق مردم نیک و پسندیده در نظر آیند؟

با این بیان ممکن است دستگاه تفکر و شناخت انسان به گونه ای دچار آفت و تعصب گردد که رواها را ناروا و نارواها را روا بنگرد و عدالت، آزادی، حقوق بشر، حقوق شهروندی، داوری و قضاوت براساس معیارهای ملّی و فراملّی، افکار عمومی جهانی، نظارت پذیری و نقدپذیری، پاسخگویی در برابر عملکردها به مردم و... همه را ارزش های ساخته استعمار و بیگانه بنگرد!!

امیر مؤمنان در این مورد تحلیل جالبی دارد که می فرماید:

من عشق شیئاً اعشی بصره و امرض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذنٍ غیر سمیعهٍ.(۲۸۱)

کسی که با احساسات و بدون اندیشه درست و با شعارِ بدون شعور ژرف عاشق گردد، چنین دوستی و دشمنی یا عشق و تعصب احساسی، چشم او را کور و خرد او را بیمار و نارسا می سازد. او در آن شرایط به پدیده ها با چشمی غیرواقع بین و با گوشی ناشنوا می نگرد و گوش می سپارد و روشن است که

از راه حق دور می افتد.

آری، انحصارگران و خودکامگان در راه قبضه قدرت و امکانات توده ها، آنان را با انواع شگردها، و از آن جمله انگیزش تعصب کور به این بیماری و مسخ شدگی می کشند؛ به گونه ای که اگر زورمداران سپیدی را سیاهی جلوه دادند و یا سیاهی را سپیدی، آنان به راحتی می پذیرند و به خود اجازه اندیشه و چون و چرا نمی دهند، و آگاهان و ستم ستیزان و انتقادگران و روشنفکران را، که آزادی اندیشه و منطق در گفتار و قانونگرایی در عمل را می خواهند، در خور مرگ و ترور می نگرند؛ نه زندگی و آزادی و آن گاه است که بسان آب خوردن آدم می کشند و بر آن جنایت افتخار هم می کنند و از سوی قربانیان جهالت و تعصب با سلام و صلوات بدرقه و استقبال نیز می گردند.

مبارزه اسلام با آفت تعصب اسلام با همه عصبیت ها مبارزه می کند و انسان را به آزاداندیشی و آزادمنشی فرا می خواند، چرا که تعصب هرگونه که باشد زشت و انحطاطآفرین است.

تعصب، خواه نژادی یا قبیله ای، طبقاتی یا حزبی، گروهی یا ملّی، فکری و یا مذهبی و حتی در مورد پیشوایان معصوم و برگزیده بارگاه حق نیز با انسان شدن و آزاد اندیشیدن و شناخت حقایق و بال گشودن به واقعیت ها و رشد و هدایت سخت ناسازگار است؛ چرا که تعصب، اندیشه و فکر انسان را اسیر تباهی های خود می کند و هرگونه قدرت درک و دریافت و فهم درست را سلب می نماید. آفت تعصب از «من»پرستی ریشه می گیرد؛ هرچند که در راه حق باشد.

حق دوستی و حمایت از حق و جانبداری از حقیقت زمانی پسندیده است که

برای حق و به خاطر واقعیت باشد و نه برای «من».

دفاع از حق برای اینکه دین من است، آئین پدر و مادر من است، میراث گذشتگان من است، آداب و رسوم پیشینیان من است، گزیده خویشان و یاران من است، راه و رسم ایل و تبار من است، چنین دفاع از حق جز من پرستی چیز دیگری نیست. و می دانیم که در نگرش توحیدی و انسانی اسلام «من» بایستی برای حق باشد و نه حق بهانه و سرپوشی و ابزار و وسیله ای برای «من».

* * *

پیامبر گرامی در نکوهش از آفت تعصب و تعصب انگیزی و تعصب ورزی - که آفت رشد جامعه و آزادی اندیشه است - فرمود:

من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه(۲۸۲)

کسی که در زندگی تعصب ورزد، و یا برانگیزد و اجازه دهد تا در مورد او تعصب ورزند، پیوند خود را با اسلام گسسته است.

و فرمود:

من کان فی قلبه حبه من خردل من عصبیه بعثه الله یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه(۲۸۳)

هرکس به اندازه دانه خردلی تعصّب و عصبیت در دل داشته باشد، خدا او را در روز رستاخیز با مردم عصر جاهلیت محشور خواهد ساخت.

و نیز فرمود:

انّ الله عزوجلّ یعذب ستةً بست: العرب بالعصبیه، والدهاقنه بالکبر، والأمراءَ بالجور، والفقهاء بالحسد، والتجار بالخیانه، و اهل الرستاق بالجهل.(۲۸۴)

خدای فرزانه شش گروه را به خاطر شش خصلت زشت و زیانبار کیفر خواهد کرد: عرب را به خاطر تعصب ورزی و برتری جویی، زرداران و زمین داران را به کیفر کبر و غرور، زمامداران را به خاطر استبداد و ستم، فقیهان را به کیفر حسدورزی و

خودبینی، تاجران و بازرگانان را به کیفر فریب کاری و خیانت در کسب و کار و روستائیان و ناآگاهان را به کیفر عقب ماندن از جامعه و تاریخ و نیاموختن.

و نیز آورده انـد که آن انسان والا هماره از این آفت ها به خـدا پناه می برد: آفت شـرک و حق ناپـذیری، آفت تردیـد در دین خدا و یکتایی او، از آفت تعصب و تعصب ورزی، و از خشم، ستم و حسدورزی.

کان رسول الله ینقوذ فی کل یوم من ستٍ: من اشکّ والشرک والحمیه والغضب والبغی والحسد.(۲۸۵)

امیر مؤمنان ضمن بیان روشنگر و اندیشاننده ای در نکوهش آفت تعصب، تعصب انگیزان و تعصب ورزان و تباهی ها و سیاهی های آن فرمود:

اعترضـتهُ الحمیهُ فـافتخر علی آدم بخلقه و تعصّب علیه لِأصـله فلّه و اله امـام المسـتعین و سـلف اتمسـکیرین الّـذی وضع اسـاس العصّبهِ...(۲۸۶)

خداونـد در آفرینش انسان به فرشـتگان فرمود: من بشـری را از گل و خاک خلق می کنم هنگامی که آفرینش او پایان یافت و جان در او دمیدم، برای او به فرمان خدا سـجده کنید. فرشـتگان همگی سجده کردند، مگر ابلیس که نخوت و غیرت کاذب او را فرا گرفت و بر آدم به خاطر خلقت خود فخر فروخت و در برابر آدم تعصّب سـیاه را پیشه ساخت. پس این دشـمن خداسـت که پیشوای مُتصّبان و پیشتاز استکبارگران است و اوست که پایه و اساس تعصّب را بنیاد گذاشت...

و می فرماید:

امّا ابلیس فتعصّب علی آدم لِأصله و طعن علیه فی خلقته...(۲۸۷)

ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب پیشه ساخت و آدم را طعنه باران کرد.

و هشدار می دهد که:

ألا فاحذر الحذر من طاعهِ ماداتکم و

کبرائِکم الّذین تکبروا عن حسبهم... فانّهم قواعد اساس العقبیه، و دعائم ارکان الفتنه، و سوف اعتزاء الجاهلیه.۲

هان ای مردم، بترسید! بترسید از پیروی از رهبران و بزرگانتان، از آنان که به گوهر وجود خویش نازیدند و نژاد خویشتن را برتر دیدند... اینان هستند که بنیانگذار تعصب و تعصب ورزی و ارکان و ستون های فتنه و شمشیرهای تفاخر و نازش به جاهلیت اند.

و در تعصب ورزی زراندوزان هشدار می دهد که:

و اما الأغنیاء من مترفه الأمم فتعصبوا لِاثار مواقع النعم فقالوا: نحن اکثر اموالاً و اولاداً...۳

اما ثروتمندان و انحصارگران امکانات مردم تعصب ورزیدنشان به خاطر ثروت های بادآورده ای است که در اختیار دارند؛ همان گونه که خود می گفتند: ثروت ها و فرزندان ما از همه بیشتر است و ما هرگز کیفر نخواهیم شد.

و در مورد تعصب پذیران می فرماید:

صدقه به ابناء الحمیه، و اخوان العصبیه، و فرسانُ الکِبرِ والجاهلیه...(۲۸۸)

و تعصب ورزان و فرزندان نخوت و برادران تعصب و یکه تازان میدان خودخواهی و نادانی گفتار و عملکرد ناروای شیطان را گواهی کردند.

و هشدار می دهد که:

فاطفِئُوا ما کمن فی قلوبکم من میزان العصبیه و احقاد الجاهلیه، فانما تلک الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته...(۲۸۹)

پس آتش تعصب را که در ژرفای دل هایتان نهفته است، با درایت و دقت و نواندیشی و خردورزی خاموش سازید و کینه های جاهلیت را براندازید که این آفت ها در انسان مسلمان از آفت های شیطان است و از تباهی ها و وسوسه های آن موجود پلید.

حضرت صادق(ع) در نکوهش از این آفت رشد و آزادی فرمود:

من تعصّب او تعصب له فقد خلع ربقه الایمان من عنقه.(۲۹۰)

کسی که تعصّب ورزد، یا برای او

تعصّب ورزند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است و فرمود:

من تعصّب عصبهُ اله عزّوجلّ بعصابه من نار.(۲۹۱)

هرکس تعصّب ورزد خداوند پیشانی بندی از آتش بر سر او خواهد بست و فرمود:

من تعصّب حشره اله یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه.(۲۹۲)

هرکس تعصّب ورزد و با مسائل و پدیده ها و موضوعات، آزادمنشانه و حق جویانه و حریت طلبانه و منصفانه برخورد نکند، خداوند در هنگامه رستاخیز او را با مردم عصر جاهلیت محشور خواهد نمود.

پیکار اسلام با این آفت اسلام و پیام آور آزادی بخش آن از سپیده دم حیات خویش با آفت تعصب و تعصب انگیزان روبه رو شدند؛ این گونه:

۱- گروهی از آنان هرگز حاضر به شنیدن پیام توحید و آزادی نشدند و چنان در کمند این آفت بودند، که چشم و گوش خویش را از زیبایی و کمال و جاهلیت و روح انسان پرور و آزادی بخشی آن می بستند و حقایق را گوش نمی سپردند!

۲- گروه دیگر از تعصب ورزان پیام پیامبر آزادی را می شنیدند، امّا تصمیم گرفته بودند که نه تنها به آن دل نسپارند که در انکار و رد آن پافشاری و اصرار کنند و از همه بهانه جویی و اهانت و استهزاء در نفی آن خودداری نورزند!

۳- گروه سوم کسانی بودند که پیام دین را می شنیدند و جان و روح آن را درمی یافتند، امّا برای فریب وجدان خود و دیگران، از موضع تعصب و خشونت تهمت شعر و افسون و اسطوره و افسانه می نواختند و برای ایجاد حساسیت و کینه و عقده و نفرت بر ضد پیام و پیامبر آزادی و عدالت و انگیزش تعصب و خشونت، به آداب و رسوم و فرهنگ پوسیده جاهلیت،

به عنوان میراث نیاکان و پیشینیان چنگ می زدند...

۴- و گروه چهارم که ادعای پیروی از کتاب های آسمانی و پیام آوران پیشین را داشتند، با آن که دارای شناخت و آگاهی در درستی دعوت پیامبر بودند، لجوجانه و متعصبانه، این حقیقت را کتمان می کردند و واقعیت ها را پوشیده می داشتند.

راه های مبارزه با این آفت هستی سوز

اسلام در این جوّ تیره و این فضای مسموم علاوه بر نکوهش شدید تعصّب و تحریم برانگیختن تعصّبات، با منشاء و ریشه و نیز ره آورد زیانبار آن به طور جدّی و بی وقفه و منطقی و علمی به مبارزه برخاست و به روشنگری و خرافه زدایی پرداخت:

اسلام در گام نخست، خودپرستی، نژادپرستی، هواپرستی، ماده پرستی، قدرت پرستی، ثروت پرستی، شخص پرستی، تشکیلات پرستی، من پرستی، مُدپرستی، خرافه پرستی، حزب پرستی و دیگر پرستش های ذلّت بار و گرایش های بی دلیل و برهان و حمایت های تعصب انگیز را، که ضد آزادی فکر و استقلال اندیشه اند به شدّت محکوم ساخت، و شیوه حکمت، موعظه، خیرخواهی و روشنگری، انتقاد و ارشاد، دعوت به حق و آزادی و بازداری از انحراف و بیدادگری، تشویق به ابداع و ابتکار استنباط و اجتهاد، مشاوره و تبادل نظر، نقد و چون و چرا، دلیل خواهی و برهان طلبی، مهر و احسان، برخورد حقجویانه و منصفانه با دیدگاهها و دعوت ها به معالجه مبتلایان به بیماری قتال تعصب پرداخت و هماره و در همه حال انسان را به رعایت حقوق و آزادی دیگران، تحمل و مدارا، تساهل و نقدپذیری، بردباری فرهنگی و برخورد درست و خردمندانه با اندیشه ها و عقیده ها، آزادگی و آزادمنشی و پرهیز از سانسور و اختناق و یکدندگی سفارش کرد و برای رسیدن به فضایی باز و جامعه ای توسعه یافته

و دنیایی آباد و آزاد تدابیری عمیق و آزادمنشانه و عادلانه و انسانی اندیشید، که تنها سرخط برخی از این تدابیر اندیشاننده - که فرصت بحث شایسته و گسترده در مورد آنها نیست، عبارتند از:

۱- بیان حقیقت و دوری گزیدن از کتمان آن،(۲۹۳)

۲- تحریم آمیختن حق به باطل،(۲۹۴)

۳- دعوت به حق و عدالت تنها از راه های شایسته و نیکو و قانونی،(۲۹۵)

۴- شنیدن آزادمنشانه دیدگاه ها و گزینش بهترین ها،(۲۹۶)

۵- آزادمنشی و انصاف در آموزش ها(۲۹۷)

۶- تعمق در دعوت و منطق نه به فراخوان و گوینده،(۲۹۸)

۷- مطالبه دلیل و برهان،(۲۹۹)

۸- دعوت تنها براساس آگاهی و شناخت،(۳۰۰)

۹- رجوع به آگاهان،(۳۰۱)

۱۰- تنها حقجویی و حق محوری و حق گرایی و حق پذیری و بس.(۳۰۲)

تفسیر اطیب البیان

سوره فتح ، غرض سوره : بیان مضامین صلح حدیبیه و ذکر امتنان الهی بر رسولخدا در خصوص فتح و وعده نیکو به همه مؤمنان و مدح ایشان .

(۱) (انا فتحنالک فتحا مبینا): (بدرستی که ما برای تو پیروزی و فتحی آشکارنمودیم)

(۲) (لیغفر لک الله ماتقدم من ذنبک و ماتاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقما): (تا خداوند آثار گناهان گذشته و آینده ات را بزداید و نعمت خود را برتو تمام نموده و تو را بسوی صراط مستقیم هدایت کند)

(۳) (و ینصرک الله نصرا عزیزا): (و به نصرتی شکست ناپذیر یاریت کند)بیان منتی است از جانب خدا بر پیامبر ص بواسطه فتحی که در صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد. داستان این صلح به این صورت است که رسولخدا و مسلمانانی که فقطهزاروچهارصد نفر بودند در سال ششم هجرت به قصد حج خانه خدا از مدینه به

طرف مکه حرکت کردند و با پای خود به طرف قریشی که دارای شوکت و قدرت بوده و درجنگ بدر و احد و احزاب ضربه های فراوانی از مسلمانان خورده بوده و کینه آنها را دردل داشتند، رفتند و این عملی بسیار خطرناک بود، اما خداوند مسأله را به نفع مسلمانان خاتمه داد، به طوریکه مشرکین راضی شدند به مدت ده سال صلح کنند و متعرض مؤمنان نشوند و رسولخدا ص ومسلمین نیز قرار شد آن سال را به مدینه بازگردند وسال بعد مردم مکه سه روز شهر را برای انجام اعمال حج در اختیار آنها قرار دهند وهمین مسأله مؤثرترین عامل برای فتح مکه در سال هشتم هجری گردید.در ادامه می فرماید ما این فتح را برای تو کردیم تا گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزیم .باید گفت (ذنب) در این آیه به معنای مخالفت با تکلیف مولوی نیست ، چون پیامبر ص معصوم از خطا و گناه است ومراد از (مغفرت) نیز آمرزش و ترک عذاب نیست ، بلکه منظور از ذنب در اینجا تبعات بدیست که قیام رسولخدا به دعوت مردم ونهضت او برعلیه کفر و بت پرستی ، از قبل از هجرت تا بعد از آن ، در نزد کفار و مشرکان داشته ، چون دعوت رسولخدا موجب ازبین رفتن شوکت و قدرت آنان شد و این اموردر نزد آنها گناهی نابخشودنی بود که اگر می توانستند و قدرت داشتند هرگز اعمال رسولخدا ص را مورد مغفرت و پرده پوشی قرار نمی دادند، اما خدای سبحان با فتح مکه و یا صلح حدیبیه که منتهی به فتح مکه

شـد، شوکت و نیروی قریش را از آنها گرفت و در نیتجه گناهانی را که رسولخـدا ص در نظر مشـرکین داشت ، پوشانید و آن حضـرت را از شـر کفار قریش ایمنی داد.پس مغفرت خدا نسبت به گناهان رسولخدا ص عبارت است از پوشاندن آنها وابطال عقوبت هایی که از نظر قریش به دنبال داشت . و به این وسـیله خداونـد پیامبر ص رادر دنیا بر دشـمنانش برتری داد و درجات اخروی او را بالاتر برد و نعمت خود را برآنحضـرت به تمام و کمال رسانـد و او را به سوی صـراط مسـتقیم هدایت کرد، یعنی آن حضرت بعد از مناسب شدن جو برای پیشرفت دین بر صراط مستقیمی که پویندگان خودرا به سعادت و بهشت می رساند، تثبیت گشت و خدای متعال آن حضـرت را نصـرتی چشـمگیر و یا بی نظیر داد، چون مکه و طائف را برایش فتح کرد و دست هر سـتمگرمعاندی را از حوزه دین کوتاه نمود و شـرک را از جزیره العرب ریشه کن نمود و زمینه گسترش آن را به تمام عالم فراهم کرد.

(۴) (هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و لله جنود السموات و الارض و کان الله علیما حکیما): (اوست آنکه آرامش و قوت قلب را بر دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بیافزایند، آری برای خدا همه نوع لشکر در آسـمان و زمین هست و خـدا مقتـدری فرزانه است)منظور از (سـکینت) آرامش و سـکون نفس و ثبـات و اطمینـان به آن عقایدی است که به آن ایمان آورده اند. و اینکه فرمود خداوند سکینت را در

قلوب مؤمنان نازل کرد،یعنی آن را در قلب های ایشان ایجاد کرد بعد از آنکه فاقد آن بودند.و علت این ایجاد سکینه را افزایش ایمان آنها معرفی می نماید، ایمان به هر چیز عبارت است از علم و التزام به آن بطوری که آثار آن در عمل فرد ظاهر شود و علم و التزام ازاموریست که شدت و ضعف می پذیرد.لذا معنای آیه این است که خدای متعال کسی است که ثبات و اطمینان را که لازمه مرتبه ای از مراتب روح است ، در قلب مؤمنان جای داده ، تا ایمانی که قبل از نزول سکینت داشتند بیشتر و کاملتر شود.در ادامه می فرماید تمام جنود آسمانها و زمین از آن خداست . یعنی تمام اسبابی که در عالم دست اندرکارند، از آن خدا و واسطه هایی میان خدا و خلق او هستند و آنچه راکه او اراده کند، اطاعت می کنند و مخالفت نمی ورزند.و او دانائیست که هیچ چیز از علم او غایب نمی باشد و جز به مقتضای اتقان وحکمتش عمل نمی کند، لذا او قادر است که آرامش و طمأنینه در دلهای مؤمنان ایجادکند و ایمان آنها را بیافزاید.

(۵) (لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ویکفر عنهم سیئاتهم و کان ذلک عند الله فوزا عظیما): (تا مردان و زنان مؤمن را واردبهشتهایی کند که نهرها در دامنه آن جریان دارد و بدی های آنها را محو کند و این امر در نزد خدا رستگاری بزرگیست)می فرماید علت و حقیقت انزال سکینت بر قلبهای مؤمنان و افزون شدن ایمانشان این است که خدا آنها را

داخل در بهشتهای جاودانی نماید که نهرها در آن جریان دارد وگناهان و بدیهای آنها را به جهت ایمانشان محو نماید و دخول در چنین حیات طیبه ای کمال سعادت و رستگاری عظیم است .

(۶) (و یعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم ولعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا): (و نیز برای آنکه مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که خدا گمان بد می بردند، عذاب نموده و گردونه بلا را بر سرشان وارد کند و خداوند برآنها غضب کرده و آنها را لعنت نموده و جهنم را برایشان آماده کرده که چه بازگشتگاهی است)در ادامه تعلیل مطلب انزال سکینت می فرماید: و برای اینکه خدا منافقان و مشرکان را عذاب کرده و وارد جهنم نماید و اینکه منافقان را قبل از مشرکان ذکر نموده ، به جهت آنست که خطر منافقان برای مسلمانان بیشتر از مشرکان است و لذا عذاب سختتری هم دارند همچنانکه فرمود:(ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار منافقین در پایین ترین نقطه آتش قرار دارند)و مراد از (ظن سؤ) همانست که آنها خیال می کردند خدا نمی تواند رسول خود رایاری کند و عبارت (علیهم دائره السوء) نفرینی است بر ایشان و یا حکمی است که خدادرباره آنها رانده و می فرماید به زودی گردونه بلا برسرشان می چرخد و خداوند آنها رااز رحمت خود دور می کند و در مقابله با نعمات اهل ایمان می فرماید منافقان و مشرکان جایگاهشان جهنم است که بازگشتگاه بسیار بدیست .

(۷) (و لله جنود السموات والارض

و کـان الله عزیزا حکیمـا): (و تمـام لشکرهای آسـمانها و زمین از آن خـداست و خـدا همـواره عزیز و حکیم است)پس تمـام اسباب و علتها بدست خداست و او می تواند هر چیزی را که اراده کند به انجام برساند چون او عزیزیست که هیچ نیرویی نمی توانـد او را ذلیل کند و همه در برابراو با مسـکنت و خواری وارد می شوند و حکیمی است که همه افعالش براساس حکمت و متقن است و آنچه اراده کند براساس حکمت و عزتش به انجام می رساند، این آیه تعلیلی برای آیات سابق است .

(۸) (انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا): (بدرستی ما تو را فرستادیم تا شاهد برامت باشی و آنها را بشارت و انذار دهی)

(۹) (لتؤمنـوا بـالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسـبحوه بکره و اصـیلا): (تاشـما به خـدا و رسول ایمـان آورده و او را یـاری و احترام کنید و صبح و شام او را تسبیح گویید)خطاب به رسولخدا ص می فرماید ما تو را شاهد براعمال امت نموده ایم که مراد ازآن تحمـل شـهادت در دنیـا و اداء آن در آخرت است و نیز می فرمایـد: تـو را به عنوان مبشـر و منـذر فرسـتاده ایم ، بشـارت آنحضـرت برای افراد با ایمان و با تقوی ، به قرب الهی و ثواب جزیل اوست و انذار آنحضرت برای کفار و معارضین به عذاب دردناک وعقاب الهی است .و این ارسال تو برای آن بود که شـما امت به خـدا و رسول ایمان بیاوریـد و دین خدا رابا دست و زبان خود یاری کنید و او را تعظیم نموده

و در صبح و عصر تسبیح بگویید که مراد از آن ، تسبیح در نماز صبح و شام است . از رسولخدا ص نقل شده که هرکس سبحان الله بگوید خدا برای او درختی در بهشت می نشاند و هرکس الحمدلله بگویدخداوند با آن در بهشت درختی غرس می کند و هرکس لااله الاالله بگوید خداوند برایش با آن ، درختی در بهشت می کارد و هرکس الله اکبر بگوید خداوند برایش درختی دربهشت می نشاند، فردی از قریش گفت : پس ای رسولخدا ص ما در بهشت درختان زیادی داریم . فرمود: بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه با آتش معاصی همه آنها را بسوزانید.

(۱۰) (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانماینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما): (همانا کسانیکه که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، چون دست خدا مافوق دست آنهاست ، پس هرکس بیعت خود را بشکند علیه خودش شکسته و هرکس به عهدی که با خدا بسته وفا کند، خدای تعالی بزودی پاداش عظیمی به او می دهد)(بیعت) یک نوع پیمان است که بیعت کننده خود را مطیع بیعت شونده می سازد ومتضمن بذل طاعت به قدر مقدور است .در اینجا می خواهد بفرماید همانطور که اطاعت از رسولخدا ص عین اطاعت ازخداست بیعت با رسولخدا نیز، بیعت با خداست و دست او دست خداست و برای تأکیداین معنا عبارت (یدالله فوق ایدیهم) را اضافه می کند و در اینکه کارها و خصائص رسولخدا ص کار خدا و

شأن اوست آیات فراوانی در قرآن کریم آمده همچنانکه می فرماید (وما رمیت اذرمیت ولکن الله رمی (۳۳) تو سنگ ریزه نیانداختی آن زمان که انداختی ، بلکه خدا انداخت)در ادامه می فرماید: حال که بیعت با تو بیعت با خداست ، پس هرکس بیعت تو رابشکند و نقض عهد کند، بیعت خدا را شکسته و بجز خودش کسی از عمل او متضررنمی شود و اگر هم به عهد خود وفا کند، کسی جز خودش از آن سود نمی برد، چون خداوند غنی مطلق است و سپس به کسانی که عهد و بیعت خدا را حفظ می کنند وعده اجر عظیم می دهد.در این آیه اشارتی وجود دارد که خداوند نسبت به بیعت ، بیعت کنندگان آگاه است ومی داند که بزودی بعضی از ایشان بیعت خود را نقض می کنند.

(۱۱) (سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا واهلونا فاستغفر لنایقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم قل فمن یملک لکم من الله شیئا ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا بل کان الله بما تعملون خبیرا): (بزودی ، عده ای از اعراب که ازحرکت با تو تخلف ورزیدند از روی عذرخواهی می گویند: اموال و خانواده مان ما رامشغول کرده و از شرکت در جهاد مانع شد، پس تو از خدا برای ما طلب مغفرت کن ،ولی این سخنی است که با زبان خود می گویند و در دلشان چیز دیگریست ، به آنها بگواگر خدا اراده ضرر یا نفعی برای شما بکند، کیست که بتواند مانع آن شود؟ بلکه خدا به آنچه می کنید آگاه است)(اعراب) یعنی عرب بادیه نشین

و (مخلف) یعنی کسی که در جای کسانی که از شهرخارج می شوند، باقی گذاشته شود.می فرماید: بزودی متخلفین از ماجرای حدیبیه وقتی که تو به مدینه بازگردی می گویند اموال و زن و فرزندانمان مشغولمان کرد و ما را از اینکه در خدمت تو باشیم بازداشت پس برای ما که تخلف ورزیدیم از خدا طلب مغفرت نما، یعنی خودشان هم معترف بوده اند که تخلف آنها گناه بوده ، اما خداوند اعتذار آنها را تکذیب می کند ومی فرماید: اینها چیزی را به زبان می گویند که در دلشان نیست یعنی نه گرفتاری مال واولاد مانع آنها شد و نه اعتنایی به استغفار تو دارند بلکه اینها را می گویند تا به این وسیله از شر عتاب و توبیخ مردم دراماان باشند.آنگاه خداوند در جواب اعتذار آنها به رسول خدا تعلیم می دهد که در جوابشان بفرماید: خداست که مالك و مدبر کل عالم است و تدبیر اموال و خانواده شما هم بدست اوست و بدون اراده و مشیت او هیچگاه امری واقع نمی شود، بنابراین اگر خداخواسته باشد ضرر یا نفعی را متوجه شما کند هیچ عاملی نمی تواند مانع او شود، پس انصراف شما از شرکت در لشکر پیغمبر و اشتغالتان به سرپرستی مال و فرزند به هیچ وجه نمی تواند شما را از مشیت خدا بی نیاز کند و عذرتان پذیرفته نیست هرچند که خدا به اعمال شما آگاه است و می داند که عدم خروج شما ارتباطی به اشتغال امور اموال و اولادنداشت .

(۱۲) (بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی اهلیهم ابدا وزین ذلك فی قلوبکم

وظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا): (بلکه پنداشتید که رسول و مؤمنان به هیچ وجه بعد از این خروج به نزد خانواده خود برنمی گردند و همین پندار در قلبهایتان زینت داده شد و گمان بدی بردید و مردمی هالک بودید)یعنی علت واقعی تخلف شما این بود که فکر می کردید رسولخدا و مؤمنین دیگر امکان ندارد بعد از این سفر بازگردند و می پنداشتید همگی آنها بدست قریش کشته می شوند وهمین بهانه به دست شیطان در قلبهایتان جلوه داده شد و به آن عمل کردید و تخلف ورزیدید و شما پندار بدی داشتید که فکر کردید رسولخدا ص و مؤمنین بازنمی گردند یا فکر کردید که خدا رسول خود را یاری نمی کند و شما همواره مردمی فاسدو هلاک شدنی هستید.

(۱۳) (ومن لم یؤمن بالله ورسوله فانا اعتدنا للکافرین سعیرا): (و هرکس که به خدا و رسولش ایمان نیاورد همانا ما برای کافران آتشی مهیا کرده ایم)در این آیه با لحنی تهدیدآمیز می خواهد بفرماید کفر به رسول و اطاعت نکردن ازاو، کفر به خداست و به دلیل همین کفر هم خداوند برای آنها آتشی مشتعل و فروزان فراهم کرده است .

(۱۴) (ولله ملک السموات والارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما): (و ملک آسمانها و زمین از آن خداست هرکس را بخواهد آمرزد وهرکس را بخواهد عذاب می کند و خدا آمرزنده مهربان است)یعنی خدا یگانه رب و مدبر و متصرف مطلق در عالم هستی است و مطابق مشیت وحکمتش هر بنده ای را که بخواهد آمرزیده و یا عذاب می کند و در

آخر به دو نام غفورو رحیم اشاره می کند، تا بفهماند که رحمت او برغضبش پیشی گرفته و به این وسیله بندگان را تحریک و تشویق به استغفار و جلب رحمت الهی ، می نماید.

(۱۵) (سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل فسیقولون بل تحسدوننا بل کانوا لا یفقهون الا قلیلا): (بزودی کسانی که تخلف ورزیدند وقتی که می روید تاغنائم جنگی را بگیرید، خواهند گفت : بگذارید ما هم با شما بیاییم ، اینها می خواهندکلام خدا را مبدل کنند، بگو: شما هرگز ما را پیروی نمی کنید و این را قبلا خداوند به من خبر داده .آنوقت می گویند: شما به ماحسد می ورزید ولی ایشان جزاندکی فهم ندارند)در این آیه از جنگ و نصرت الهی و غلبه مسلمین و کسب غنائم خبر می دهد و این ماجرا اشاره به داستان جنگ خیبر است که خداوند غنایم آن را به کسانی اختصاص دادکه در سفر حدیبیه همراه رسولخدا ص بودند و غیر آنان را شرکت نداد.می فرماید: به زودی شما غنائمی بدست می آورید و آنوقت این متخلفان از جنگ می گویند: بگذارید ما هم با شما بپیوندیم ، اما خداوند به رسول خود خبر می دهد که اینهامی خواهند کلام خدا را تبدیل کنند (و کلام خدا همان وعده ایست که خدا به اهل حدیبیه داد که به زودی غنائم خیبر را به آنها اختصاص می دهد) پس تو نگذار اینها به دنبالتان بیایند و بگو: به دنبال ما نیایید خداوند اینچنین فرموده ، و آنگاه آنها

از شدت خشم و غضب و به جهت اینکه از رفتن منع شده اند، می گویند: شما به ما حسد می ورزیدکه نمی گذارید ما با شما در غنائم شریک باشیم و می خواهید خودتان به تنهایی غنائم رامالک شوید. و این کلام ، گفتار کسی است که نه ایمان دارد و نه عقل ، چون نمی فهمدکه رسولخدا ص معصوم است و جز به امر خدا حکم نمی کند، لذا در انتها می فرمایداینها به جز اندکی نمی فهمند، یعنی به بساطت عقل و ضعف فهم و ایمان دچار هستند ودرک درستی ندارند.

(۱۶) (قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم اویسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما): (به اعرابی که تخلف کردند بگو: اگر راست می گویید: به زودی در جنگی دیگر دعوت خواهید شد، جنگ با مردمی قدرتمند و دلاور که یا باید مسلمان شوند یاباید با آنها بجنگید، اگر در آن روز اطاعت کردید، خداوند اجری نیک به شما خواهدداد و اگر روی گرداندید همچنانکه در جنگ قبلی اعراض کردید، خداوند شما را به عذابی دردناک معذب می کند)منظور از قومی که دارای بأس شدید بودند، قبیله هوازن یا ثقیف و یا مردم روم می باشند که در جنگ موته و تبوک شرکت کردند.خدای سبحان در اینجا به رسول گرامی خود می فرماید به این متخلفان بگو: اگرراست می گویید این بار که مسأله جنگ پیش آمد و وظیفه شما جنگیدن با قومی نیرومندبود، برای آنکه اسلام بیاورند (یعنی شق سوم که جزیه گرفتن باشد در مورد آنان ،نخواهد

بود، چون مشرکند و حکم جزیه مخصوص اهل کتاب است) اگر اطاعت کردیدو جنگ نمودید. خدا هم اجر شما را می دهد. ولی اگر با عدم خروج اعراض کردیدهمچنانکه در سفر حدبیبه و جنگ خیبر اعراض نمودید، خداوند شما را در دنیا و یا هم در دنیا و هم در آخرت ، به عذابی دردناک معذب می کند.

(۱۷) (لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار ومن یتول یعذبه عذابا الیما): (بر افراد نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست و کسی که خدا و رسولش رااطاعت کند، خداوند او را در جناتی داخل می کند که از دامنه آنها نهرها جریان دارد وهرکس اعراض کند خداوند او را به عذابی دردناک عذاب می کند)در این آیه حکم وجوب جهاد را از افراد معلول که جهاد برایشان طاقت فرساست ،برمی دارد و آنگاه مطیعان را وعده بهشت و متخلفان و اعراض کنندگان را وعید عذاب دردناک می دهد یعنی عاقبت طاعت ثواب است و نهایت مخالفت و اعراض ، عقاب وکیفر است .

(۱۸) (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم واثابهم فتحا قریبا): (به تحقیق در آنروزی که مؤمنان در زیرآن درخت با تو بیعت کردند، خدا از آنها راضی شد، چون از نیات درونی آنها آگاه بودو به همین دلیل آرامشی بر آنها نازل کرد و به عنوان پاداش فتحی نزدیک روزی آنهانمود)

(۱۹) (ومغانم کثیره یاخذونها وکان الله عزیزا حکیما): (و نیز غنایم بسیارروزیشان کرد که بدست آورند و خدا

همواره عزیز و حکیم است)پس خدا به سبب صدق نیت و خلوصی که مؤمنان بیعت کننده داشتند، از آنها راضی شد و جزای نیکو و ثواب برای آنهـا منظور نمود و به عنوان نتیجه این مطلب آرامش وطمـأنینه را برقلب آنهـا فرو فرسـتاد تا نفوسـشان آرام بگیرد و پیروزی نزدیـک را درجنـگ خیبر روزی آنهـا نمود و غنیمتهـای بسـیار به ایشان ارزانی داشت ، چون او عزیزیست که برنـد گان خود غـالب و قـاهر است و حکیمی است که آنچه اراده کنـد بـا اتقـان و احکام انجام می دهـد، نه از روی گزاف و بیهوده .

(۲۰) (وعـد کم الله مغـانم کـثیره تاخـذونها فعجـل لکم هـذه وکف ایـدی النـاس عنکم ولتکون ایه للمؤمنین ویهـدیکم صـراطا مسـتقیما): (خدا به شـما وعده غنیمتهای بسـیاری داد که به دست آورید، این غنیمت را زودرس کرد و دست شـرارت مردم را ازشما کوتاه نمود برای مصالحی و برای اینکه آیتی باشد برای مؤمنین و شما را به سوی صراط مستقیم هدایت کند)مراد از این (غنائم) غنائم ناشـی از جنگ خیبر و غیر آن است که بعد از رجوع ازحدیبیه به دست مسـلمانان افتاد.و مراد از غنیمت نزدیک و زودرس غنیمت خیبرمی باشد.در ادامه می فرماید، خداوند دست شر مردم را از شما کوتاه کرد که این اشاره به کوتاه کردن دست دو قبیله اسد و غطفان است ، که ایشان بعد از مراجعت رسولخدا ص تصمیم گرفتند به مدینه حمله کرده و اموال و اولاد آنها را به غارت ببرند، اما خدای متعال وحشتی در دل آنان انداخت که آنها را از این کار باز داشت و بعضی مفسران (۳۴)آن

را به مالک بن عوف و عیینه بن حصین تفسیر کرده اند که اینها برای یاری یهود درجنگ خیبر آمدند اما خداوند ترس را بر قلوبشان مسلط کرد و از نیمه راه برگشتند.در انتها می فرماید: خداوند مسلمانان را به فتح و غنیمت و ثواب اخروی وعده داد، برای اینکه مصالحی ناگفتنی محقق شود، من جمله اینکه تو آیت و نشانه ای باشی تا آنها را به راه حق راهنمایی کنی و بفهمانی که پروردگارشان در وعده ای که به پیغمبر خودمی دهد، صادق است ، و با هدایت به صراط مستقیم شما را به اعلاء کلمه حق و گسترش دین هدایت می کند.

(۲۱) (واخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شی ءقدیرا):(و غنیمت دیگری که هنوز به آن دست نیافته اید، خداوند به آن احاطه دارد وخدا بر هرچیزی قادر است)یعنی به شما مسلمانان غنیمت های دیگری (از قبیل غنائم هوازن و غیره) وعده داده شده که خود شما قادر بر به دست آوردن آن نیستید، ولی خداوند با قدرت مطلقه خودبه آنها احاطه دارد چون او بر هرچیزی قادر است و هیچ چیز نمی تواند او را به عجزآورد.

(۲۲) (ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا ولا نصیرا): (واگر کفار با شما بجنگند، روی گردانده و می گریزند و دیگر سرپرست و یاوری نخواهندیافت)در اینجا نیز پیشگویی می نماید از ناتوانی کفار در قتال با مؤمنین و می فرماید: کفار نه خودشان توانایی مقابله با شما را دارند و نه ولی و یاوری از اعراب دارند تا آنها را یاری و نصرت

دهد و امورشان را سرپرستی کند و این پیشگویی بشارتی برای مؤمنان است .

(۲۳) (سنه الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنه الله تبدیلا): (این سنت خداست که در امم گذشته نیز جریان داشته تو هرگز در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت)یعنی این سنت و روش دیرینه خداست که همواره مؤمنان را نصرت کرده و انبیاء راظهور و غلبه می بخشد و تو هرگز برای سنت خدا تبدیل و تغییری نمی یابی همچنانکه فرمود: (و کتب الله لاغلبن انا ورسلی (۳۵) خدا مقدر کرده که همواره من و پیامبرانم غالبیم) پس آنچه شکست و صدمه به مسلمانان می رسد، به جهت مخالفت با خدا ورسول و خروج از روش ایمان و بندگی می باشد.

(۲۴) (وهو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه من بعد ان اظفرکم علیهم وکان الله بما تعملون بصیرا): (و او همان کسی است که در درون مکه ،در زیر پنجه دشمن دست کفار را از شما و دست شما را از ایشان کوتاه کرد. بعد از آنکه در جنگ های قبلی شما را برآنان پیروزی داد و خدا بدانچه می کنید بیناست)مراد از نگهداری دست هر دو طائفه از آزار به یکدیگر، همان صلحی است که درحدیبیه واقع شد که در نزدیکی مکه قرار دارد و در این خصوص مسلمانان خود را برای جنگ آماده کرده بودند، چون داخل سرزمین کفار شده و در چنین وضعی جز جنگ وخونریزی احتمال دیگری نمی رفت ، اما خدای سبحان به وسیله صلح دست دو طائفه رااز هم کوتاه کرد و درعین حال مؤمنین را پیروزی بخشید و

خدا به آنچه انجام داده بودند، بیناست لذا می دانست که آنها برای قتال ، با رسولخدا ص بیعت کرده بودند.

(۲۵) (هم الـذین کفروا وصـدوکم عن المسـجد الحرام والهـدی معکوفـا ان یبلغ محله ولولاـ رجـال مؤمنون ونسـاء مؤمنـات لم تعلموهم ان تطؤهم فتصـیبکم منهم معره بغیر علم لیـدخل الله فی رحمته من یشاء لوتزیلوا لعـذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما): (آنها همان افرادی هسـتند که کفر ورزیدند و از ورود شـما به مسـجدالحرام جلوگیری کردند و نگذاشـتند قربانی های شـما به قربانگـاه برسـد، و مردان و زنان مؤمنانی در بین کفار هسـتند و شـما نمی شناسـید، و ممکن بود دست شـما به خون آنها آلوده شود وبـدون آگاهی به آثار سؤ آن گرفتار شویـد، تا خـدا هرکس را بخواهـد داخل در رحمت خود کنـد و اگر آن مؤمنین از بین کفار جـدا شده بودند، ما کفار را به عذابی دردناک مبتلامی کردیم)می فرماید مشـرکین مکه همان کسانی هسـتند که به خـدا کـافر شدنـد و مـانع از ورود شـمابه مسـجدالحرام گشـتند و نگذاشـتند قربـانی هـای خود را به محل ذبـح برسانیـد و آنها رامحبوس کردند و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسـی در بین مردم مکه نبودند که جنگ شما باعث هلاکت آن بی گناهان می شـد، و به خـاطر پایمـال کردن آنهـا دچار گرفتاری می شدیـد، مسـلما ما دست شـما را از کشـتار و جنگ با اهل مکه باز نمی داشتیم و اگرمؤمنین از کفار جـدا بودند، ما کافران را به عذابی دردناک مبتلا می کردیم اما خدا دست شـما را از قتال با کفار کوتاه کرد، تا از مؤمنان هرکس را بخواهد داخل

در رحمت خودکنـد (مؤمنینی که داخـل و آمیخته با کفار هسـتند) و شـما را نیز از اینکه مبتلا به آثار سؤتعرض به آنها شویـد، حفظ نماید.

(۲۶) (اذجعل الـذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه فانزل الله سـکینته علی رسوله و علی المؤمنین والزمهم کلمه التقوی وکـانوا احق بهـا و اهلهـا وکان الله بکل شـی ء علیما): (آن زمان که کافران در قلبهایشان تعصـبهای جاهلی را پرورش دادنـد،و خـدا در مقابـل آن نیروی درونی کفار، نیروی آرامش و طمأنینه را بر رسول و مؤمنین نازل کرد و آنها را بر کلمه تقوی ملازم نمود و آنها سزاوارترین افراد نسبت به آن بودندو شایستگی تقوی را داشتند و خدا به هرچیزی داناست)یعنی کفاری که چنین و چنان کردند و شـما را از زیارت خانه خدا منع کردند، بخاطرکفرشان دلهایشان را پر از خشم و حمیت جاهلانه قومی نمودند و این کینه ها درقلبهایشان راسـخ شـده بود، اما خداونـد در مقابل ، سـکینت را بر رسول و مؤمنان نازل کردو در نتیجه آرامش قلب پیـدا کردنـد و خشم و شـجاعت کفـار آنهـا را سـست نکرد و دچارجهالت نشدنـد و خداونـد تقوی را ملازم آنها نمود به طوری که هرگز از ایشان جدانشود- که مراد از آن روح ایمان است که همواره آنها را امر به تقوی (ملازمت با امر ونهی الهی) می کرد - و این مؤمنان با اعمال صالح خود اسـتعداد تلقی و دریافت چنین عطیه الهی را داشتند و سزاوارتر از دیگران نسبت به دریافت این روح ایمان و تقوی بودند و غیر ایشان کسی اهلیت آن را نداشت ، و خدا به هرچیز

داناست و می داند چه کسی شایستگی چه چیزی را دارد و لذا او را به آن غایت و مقصودش می رساند.

(۲۷) (لقد صدق الله رسوله الرءیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخاقون فعلم مالم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا): (به تحقیق خداوند آن رؤیای رسولش را به حق ، صادق نمود، که هر آینه انشاءالله به زودی داخل مسجدالحرام می شوید در حالیکه ایمن هستید و سر تراشیده ایدو تقصیر می کنید بدون اینکه ترسی داشته باشید، آری خدا چیزهایی را می دانست که شمانمی دانستید و به همین جهت قبل از فتح مکه ، فتحی نزدیک قرار داد(۳۶)).می فرماید سوگند می خورم که خدا آن رؤیایی را که قبلا به رسولش نشان داده بود(قبل از ورود به مکه و جریان صلح حدیبیه) تصدیق کرد و آن رؤیا ملبس به لباس حق وحقیقت بود و محتوای آن این بود که به زودی شما مؤمنین انشاءالله داخل مسجدالحرام خواهید شد، در حالیکه از شر مشرکین ایمن هستید و سرهایتان را می تراشید و تقصیرمی کنید، بدون هیچ ترسی که از ناحیه مشرکین داشته باشید و خدای متعال از فوائد ومصالح دخول شما در مسجدالحرام چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و به همین دلیل قبل از دخول شما با این وضعیت ، پیروزی نزدیکی قرار داد تا ورود شما با این ترتیب ، میسر شود. که مراد از پیروزی نزدیک فتح و صلح حدیبیه است که زمینه دخول پیروزمندانه و ایمن مسلمانان به مکه را فراهم کرد و اگر این صلح نبود، امکان نداشت بدون

جنگ و خونریزی مسلمانان بتوانند وارد مکه شوند و اعمال حج را بجا بیاورند ودر این آیه هر شک و شبهه ای از صدق آن رؤیا را برطرف می کند.و می خواهد بفرماید رؤیای تو ای رسول ما بحق بود. اما ما در امسال دخول شما رابه مکه تأخیر انداختیم تا فتح حدیبیه را نصیب شما کنیم و به این وسیله زمینه دخول پیروزمندانه شما به مسجدالحرام میسر گردد، چون خدا می دانست که در همانسال دیدن رؤیا، امکان نداشت که شما ایمن وارد مکه شوید.

(۲۸) (هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا): (اوست آنکه پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد و این گواهی خدا کفایت می کند)یعنی خدای متعال همان کسی است که پیامبرش را ملازم با هدایت و بردین حقه اسلام ، گسیل داشت تا این دین حق را بر همه ادیان و نظامهای شرقی و غربی عالم غالب و قاهر سازد و همین بس که خدا شاهد برصدق نبوت رسول خود و ظهور دین وی وصدق رؤیای او می باشد. و این کلام در حکم تشویق مؤمنان برقتال با دشمنان خدا وسعی در راه جهاد فی سبیل الله است .

(۲۹) (محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاسجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثرالسجود ذلک مثلهم فی التوریه ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما): (محمد

ص رسولخدا است و کسانی که با او هستند درمقابل کفار شدید و بی رحم هستند و در میان خود مهربان و دلسوز می باشند، آنهارامی بینی که همواره در رکوع و سجودندو در طلب فضل و رضایت خدا می باشند،علامتشان در چهره هایشان از اثر سجده نمایان است ، این توصیف ایشان در تورات است ، اما وصف آنها در انجیل این است که آنها مانند زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه هایی می زند و آن جوانه ها هم ستبر می شود و مستقیم برپای خودمی ایستد، به طوریکه کشاورزان را به تعجب وا می دارد، این به جهت آنست که کفار رابوسیله آنها به خشم آورد، خداوند به کسانی در میان آنها که ایمان آورده و اعمال شایسته بجا آورند وعده آمرزش و اجری عظیم داده است .)می فرماید محمد ص فرستاده خداست و مؤمنان و کسانی که به او گرویده اند، دوصفت متضاد شدت و رحمت را با هم آمیخته اند یعنی در برابر کفار شدید و بی رحم ودر میان خودشان مهربان و رحیمند و آنها مستمر در نماز و مداوم برآن هستند بطوریکه همواره آنها را در حالت رکوع و سجود می بینی و در طول زندگی در طلب عطیه و ثواب الهی و رضایت خدا هستند و سجده آنها که نشانه تذلل و خشوع آنهاست در چهره آنهااثری گذاشته که آن اثر و سیما نشانه خشوع برای خداست و هرکس ایشان را ببیند آنها رااز این علامت می شناسد.بعضی مفسران (۳۷) این نشانه را اثر خاکی دانسته اند که مؤمنان برپیشانی دارند چون آنها برفرش یا

جامه سجده نمی کنند، بلکه فقط برخاک سجده می نمایند.و بعضی دیگر(۳۸) این سیما را نور محل سجده مؤمنان در روز قیامت دانسته اند و آنگاه می فرماید این توضیحاتی که گفتیم اوصاف مؤمنان است که در تورات و انجیل ازآنها نقل شده ولی بعضی مفسران (۳۹) مثل آنها در انجیل را به عبارات بعدی تفسیرنموده اند که می فرماید: مثل آنها مانند زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه هایی هم در پیرامون خود رویانیده و به آنها کمک نموده تا آنها نیز قوی و ضخیم شوند و مستقل روی پای خود بایستند، به گونه ای که کشاورزان از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند و این کلام اشاره به آنست که خداوند در مؤمنین برکت قرار داده و روز به روز بر نیرو و تعداد آن افزون می شود، تا خداوند به وسیله آنها کفار را به خشم و غیظ درآورد.در ادامه می فرماید کسانی از این مؤمنان که ایمان و عمل صالح را تواما دارا باشند،خداوند به آنها وعده آمرزش و اجر و ثوابی عظیم داده است ، این کلام افاده می کند که مغفرت و اجر عظیم مشروط به حدوث و ایجاد ایمان و بقاء آن بوسیله اعمال صالح می باشد.پس اگر کسانی ظاهرا همراه رسولخدا بوده اند اما در باطن ایمان نداشته و مانندمنافقین ایمان زبانی داشته اند یا ابتدا مؤمن بوده ولی بعدا به شرک و کفر گراییده و مرتدشده باشند، اینها مشمول مغفرت و اجر عظیم نخواهند بود، و همچنین افرادی که ایمان آورده اند اما اعمال صالح انجام نداده اند از حکم این آیه

مستثنی هستند.چون خداوند در وصف منافقان می فرماید (ومن اهل المدینه مردوا علی النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم (۴۰) بعضی از اهل مدینه به سوی نفاق گراییدند تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم) و در وصف مرتدین فرموده (ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعدما تبین لهم الهدی (۴۱) کسانی که مرتد شدند و به سوی شرک و کفر قبلی خود بازگشتندبعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد...) .

تفسیر نور

در اینکه مراد از «فتح مبین» در آیه اول سوره فتح چیست، میان مفسران اختلاف است؛ گروهی مانند: آلوسی، ابوالفتوح، علامه طباطبایی و فیض کاشانی، آن را مربوط به صلح حدیبیّه می دانند و گروه دیگری مانند شیخ طوسی، زمخشری و فخررازی، آن را مربوط به فتح مکّه دانست اند و هر دو گروه به روایاتی استناد کرده اند.

صلح حدیبیّه از آن جهت مهم است که سرآغاز فتح مکّه و پیروزی های مهم پس از آن بوده است، علاوه بر آنکه تا آن روز مشرکان تنها به نابودی مسلمانان می اندیشیدند و برای آنان جایگاهی قائل نبودند، امّا با پذیرش صلح، در حقیقت مسلمانان را پذیرفتند که این در واقعپیروزی بزرگی در صحنه سیاسی اجتماعی بود.

فتح مبین از آن جهت بود که در سال ششم، یک هزار و چهارصد نفر همراه حضرت بودند ولی بعد از دو سال، ده هزار نفر در فتح مکّه با پیامبر همراه بودند.

در نظام هدایت الهی، ابهامی وجود ندارد و همه روشن و روشنگر می باشند، از جمله:

فرستاده اش روشنگر است. «رسول مبین»<۱۶۳>

قرآنش روشن و روشنگر است. «قرآن مبین»<۱۶۴>

با زبانی روشن و واضح بیان شده است. «هذا لسان عربی مبین»<۱۶۵>

هشدارهایش نیز بدون ابهام است.

«نذیر مبین»<۱۶۶>

حتّی جنگ و صلحش نیز روشن است. «فتحا مبینا»

پس هر گروهی در برابر این همه شفّافیت مخالفت کند، گمراهی او نیز بسیار روشن است. «و مَن یعص اللّه و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبینا»<۱۶۷>

در این آیات، شش مرتبه پیامبراکرم صلی الله علیه وآله مورد خطاب واقع شده است، «فتحنا لک... لیغفر لک، ذنبک، علیک، یهدیک، ینصرک» که بیانگر جایگاه ویژه پیامبر اسلام نزد خداوند است.

کلمه «ذَنب» به معنای دنباله و آثار و پیامدهای هر چیز است و بیشتر در مورد گناه و پیامدهای سوء آن بکار می رود.

شکی نیست که هر حرکت حق طلبانه، برای منحرفان خوشایند نیست و آن ندا را گناه می شمرند و بر ضدّ منادیان آن، انواع مشکلات، نگرانی ها، آزار و شکنجه ها، نسبت های ناروا، توطئه ها، اختلافات و شایعات را به راه می اندازند، امام رضاعلیه السلام فرمودند: گناه هیچکس نزد مشرکان، بیشتر از گناه پیامبر نبود، زیرا پیامبر با بت پرستی مبارزه می کرد و حال آنکه مشرکان تا قبل از فتح مکّه ۳۶۰ بت داشتند، امّا با فتح مکّه و پیروزی قدرتمند پیامبر و مسلمانان، تمام تقصیرات پوشانده ماند. <۱۶۸>

خداوند در سال دوم هجری که قبله تغییر کرد و سال ششم که صلح حدیبیّه به وقوع پیوست و سال هشتم که مکّه فتح گردید، وعده تمام کردن نعمت را در آینده می دهد می فرماید: «یتمّ نعمته»، امّا در حجّه الوداع به آن وعده ها جامه عمل پوشاند و با اعلام نصب حضرت علی علاالسلام به امامت، نعمت را تمام کرد و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»<۱۶۹>

ماجرای صلح حدیبیّه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ماه ذی القعده سال ششم هجرت، به قصد سفر حج

به سوی مکّه حرکت کرد و مسلمانان را به شرکت در این سفر، تشویق نمود و سرانجام با جمعیّت یک هزار و چهارصد نفری، با لباس احرام به سوی مکّه حرکت کردند. خبر به مشرکان مکّه رسید ودر نزدیکی مکّه (روستای حدیبیّه) راه را بر مسلمانان بستند و مانع ورود آنان به مکّه شدند.

در این ماجرا، نمایندگانی از دو طرف برای گفتگو رفت و آمد کردند، نماینده مشرکان هنگامی که دید مسلمانان چنان شیفته پیامبرند که قطرات آب وضوی پیامبر را برای تبرک برمی دارند، به مشرکان گفت: با این عشق و علاقه ای که مردم به محمد دارند، نمی توانید آنها را از او جدا کنید.

عثمان به عنوان سفیر مسلمانان برای مذاکره به مکّه رفت، امّا شایع شد که او را در مکّه به قتل رسانده اند. پیامبر صلی الله علیه وآله برای آماده باش مسلمانان، در زیر درختی با یارانش تجدید بیعت کرد که این بیعت، بیعت رضوان نام گرفت.

پس از چند روز، عثمان به سلامت برگشت و با حضور نمایندگان دو طرف، صلح نامه ای در چند ماده تهیه و توسط حضرت علی علیه السلام نوشته شد و به امضای طرفین رسید. از جمله اینکه دو گروه متعهد شدند:

تا ده سال، جنگی میان آنان صورت نگیرد.

مسلمانان از همانجا برگردند و سال آینده به مدت سه روز برای عمره به مکّه بیایند.

به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله شترانی را که برای حج آورده بودند، در همانجا قربانی کردند و سرهای خود را تراشیده و از احرام خارج شدند و به مدینه بازگشتند.

گرچه مسلمانان به حج نرفتند، ولی این صلح نامه و مفاد آن که تعطیل شدن جنگ

به مـدت ده سال و آزاد شـدن مراسم عمره بود، برای مسـلمانان پیروزی آشـکاری به حساب می آمـد. زیرا پایانی بر خصومت ورزی آشـکار مشـرکان و گشودن راهی برای تبلیغ دین و تجدیـد قوای مسـلمانان بودو زمینه ساز فتح مکّه گشت. ۱- پیروزی همیشه در سایه جنگ و جهاد نیست. «انّا فتحنا...» (خداوند صلح حدیبیّه یا فتح مکّه را پیروزی نامیده است.)

۲- موفّقیّت و پیروزی خود را در سایه لطف خدا بدانیم، نه نتیجه فکر، طرح، تدبیر و قدرت خود. «انّا فتحنا...»

۳- پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله مورد عنایت مخصوص خـداست. «فتحنا لک... لیغفر لک... یهـدیک... ینصـرک» (مخاطب شخص پیامبر است)

۴- همه چیز به دست خداست. «فتحنا، لیغفر، یتمّ، یهدیک، ینصرک» (تا خدا اراده نکند، هیچ چیزی تحقق پیدا نمی کند.)

۵ - پیروزی بر دشـمن، هـدف نهـایی نیست، بلکه مقـدّمه ای برای دریـافت نعمت هـای دیگر است. «فتحنـا، لیغفر، و یتمّ نعمته علیک»

۶- اگر برای خـدا کار کنیم، خداونـد خود پاسـخ دشـمنان ما را می دهـد و دهان آنان را می بندد. «لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»

۷- حتّی پیامبر هم با هدایت و توفیق الهی به راه مستقیم می رود. «یهدیک صراطاً مستقیماً»

۸ - آنچه خداونـد مرحمت می کنـد، برجسـته ترین، روشن ترین و بهترین هاست. پیروزی آشـکار، نعمت تمام، هدایت به راه مسـتقیم و نصرتش غالب است. «نصراً عزیزاً» کلمه «سکینه» به معنای سکون و آرامش است و خداوند این حالت را به هر کس عنایت کند، نتایج بسـیاری را برای او در پی دارد، از جمله: از ملامت ها نمی هراسد، توکّل دارد، اگر چیزی را از دست بدهد غمناک نمی شود و اگر چیزی را به دست آورد طغیان و نافرمانی نمی کند.ستقبال یا

بی اعتنایی مردم، شهرت یا گمنامی و فقر و غنا در او اثری ندارد.

همان گونه که القای ترس بر دل کفّار یکی از امدادهای الهی است، «سنلقی فی قلوب الّذین کفروا الرّعب»<۱۷۰> آرامش نیز نعمتی الهی است که بر قلوب مؤمنین وارد می کند. «و انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» ۱- آرامش روحی تنها در سایه الطاف الهی است و هیچ فرد یا چیز دیگری نمی تواند به انسان آرامش دهد. «هوالذی انزل السکینه»

۲- دریافت الطاف الهی، لیاقت می خواهد. «انزل السکینه فی قلوب المؤمنین...»

۳- ظرف آرامش، دل مؤمن و وسیله آرامش یاد خداست. «انزل السکینه فی قلوب المؤمنین...» (چنانکه در جای دیگر می خوانیم: «الّذین آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکر اللّه ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»<۱۷۱>)

۴- ایمان، درجاتی دارد و قابل کم یا زیاد شدن است. «لیزدادوا ایمانا»

۵ - ایمان، هم مقدّمه رسیدن به آرامش است و هم نتیجه آرامش. «لیزدادوا ایماناً» (ابتدا، ایمانی لازم است تا خداوند آرامش را بر دل نازل کند و نتیجه آرامش، بالارفتن ظرفیّت و زیاد شدن ایمان است.)

۶- توجّه به جنود الهی در زمین و آسمان، وسیله آرامش است. «انزل السکینه... للّه جنود السموات»

۷- همه هستی، لشکریان خداوند هستند. «للّه جنود السموات والارض»

۸ - الطاف الهی و یاری رسانی خداوند، عالمانه و حکیمانه است. «و کان اللّه علیماً حکیماً» در آیه اول و دوم، خداوند چهار نعمت به پیامبرش عطا فرمود و در آیه چهارم و پنجم، چهار نعمت و لطفی که خداوند به مؤمنین عطا کرده، بیان شده است.

نعمت های پیامبرش عبارت بودند از: فتح مبین، مغفرت، اتمام نعمت و هدایت پیامبر و نصرت او در سایه فتح مبین. امّا نعمت هایی که به

مؤمنین عطا فرمود: سکینه وآرامش، زیاد شدن ایمان، داخل شدن به بهشت و پوشاندن بدی ها.<۱۷۲>

کلمه «فوز» که در قرآن همراه کلمات «کبیر، مبین و عظیم» آمده، به معنای رسیدن به خیر و سعادت است.

بهشت جای طهارت و پاکی است و کوچک ترین آلودگی در آن راه ندارد. ابتدا باید لغزشهای بهشتیان تطهیر شود، آنگاه وارد بهشت شوند. «لیدخل... یکفّر عنهم سیئاتهم» البتّه ممکن است مراد از تکفیر، بخشش گناهان نباشد بلکه پوشاندن گناهان از ذهن بهشتیان باشد تا آنان دبهشت با یادآوری گناهان خود شرمنده و مکدّر نشوند. ۱- نزول آرامش الهی، سبب افزوده شدن ایمان و زمینه ورود به بهشت است. «انزل السکینه... لیزدادوا ایماناً... لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنّات»

۲- زنانِ همراه و همفکر، در کنار مردان به فوز و رستگاری می رسند. «لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنّات» (گرچه فتح مبین به دست مردان صورت گرفت، ولی زنان همفکر آنان که به وظیفه خود عمل نمایند و از شرکت مردان و فرزندان خود در جبهه و جهاد راضی باشند، در پاداشدر کنار مردان هستند.)

۳- معنای ایمان، آن نیست که هیچ لغزشی از انسان سر نزند. «المؤمنین و المؤمنات... یکفّر عنهم سیئاتهم»

۴- مؤمنان، با مغفرت و چشم پوشی خداوند از لغزشهای آنان، شایسته ورود به بهشت می شوند (نه اعمال خود). «لیدخل المؤمنین... یکفّر عنهم»

۵ - سعادت و رستگاری بزرگ و واقعی مؤمن آن است که در دنیا دلی آرام داشته و در آخرت بهشتی باشد. «انزل السکینه... لیدخل... فوزاً عظیما» (سعادتی کامل و ارزشمند است که هم در دنیا باشد و هم در آخرت.) «دائره السوء» به معنای حادثه ی تلخ و فراگیر است.<۱۷۳>

پس از بیان الطاف چهارگانه

خداونـد بر پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله و مؤمنین در آیات قبل، در این آیه، چنـد تهدیـد برای منافقان و مشـرکان بیان شده است.

در این آیه، نام منافق قبل از مشرک آمده، گویا نفاق از شرک و منافق از مشرک بدتر است.

ممکن است مراد از عـذاب منافقان و مشـرکان، عذاب آخرت نباشد، بلکه عذاب و تنگناهای خط نفاق و شـرک باشد که پس از صلح حدیبیّه و فتح مکّه گریبانگیر آنان می شود.

در حدیث می خوانیم: خداوند هیچ بنده ای را پس از توبه و اسـتغفار، عذاب نمی کند مگر به خاطر سوء ظنّ او نسـبت به خدا و امیدوار نبودن به او. آنگاه امام این آیه را تلاوت فرمودند.<۱۷۴>

عبـارتِ «للّه جنود السـموات و الا-رض» یکبـار برای لطف به مؤمنین در آیه ۴ آمـد و یکبـار نیز در ایـن آیه برای قهر و عـذاب مطرح آمده است.

امّا آنجـا که خداونـد لشـکریانی برای خیر رسـانی به مؤمنین می فرسـتد، خود را با کلمه «علیما حکیما» توصـیف فرموده، ولی آنجا که لشکریان را برای قهر و عذاب می فرستد، خود را با «عزیزاً حکیما» ستوده است، و این به خاطر آن است که به مؤمنین بگوید: تمام کارهای شـما را می دانم و به مخالفان بگوید: سـر و کار شـما با قدرتی شکست ناپذیر است. ولی در هر دو حال، کار ما حکیمانه است نه از روی انتقام و عقده و امثال آن. ۱- تشویق خوبان و تهدید منحرفان، در کنار هم لازم است. «لیدخل المؤمنین... و یعذّب المنافقین...»

۲- ممکن است حادثه ای برای عـدّه ای مفیـد و برای دیگران عـذاب باشـد. فتـح مبین برای مؤمنین لطف الهی و برای دیگران عذاب بود. «لیغفر... لیدخل... یعذب»

۳- زنان،

در کسب فضایل یا رذایل، مانند مردانند. «المؤمنین و المؤمنات... المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات»

۴- سوء ظنّ به خدا، کار منافقان و مشرکان است وگرنه مؤمنان، امید و عشق و توکّل به خدا دارند. «الظانین باللّه ظنّ السوء»

۵ - منافقان و مشرکان، در شیطنت و انحراف، همفکر و همراه یکدیگرند. «الظانین باللّه ظنّ السوء»

۶- مؤمن به خاطر ایمانش، در سکینه و آرامش است، ولی مشرک و منافق به دلیل انحراف و سوء ظنّ به خدا، گرفتار اضطراب و ناآرامی هستند. «دائره السوء»

۷- منافق و مشرک، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور هستند. «غضب اللّه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و ساءت مصیراً»

۸ - خداوند، کار خود را از طریق اسباب و علل انجام می دهد. «للّه جنود...»

۹- خداوند هم برای لطف به مؤمنان لشکریان فراوان دارد و هم برای نزول قهر بر غضب شدگان. «للّه جنود...»

۱۰- مانور قدرت الهی، برای ایجاد تقوی و عشق، کارساز است. «للّه جنود السموات و الارض»

«تُعزّروه» از «تعزیر» به معنای بازداشتن است و مقصود آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله را از هرگونه اذیّت و آزار حفظ کنید.

ممکن است مراد از «شاهد» ارائه یک الگوی کامل باشد. وقتی گفته می شود پیامبر شاهد است، یعنی او نمونه یک انسان کامل و تمام عیار است.

جمله های «تعزّروه» و «توقّروه» ممکن است مربوطه به خدا باشد و امکان دارد مربوط به پیامبر باشد که البتّه تکریم پیامبر، تکریم خداوند است. ۱- پیامبر در همه حال ناظر و گواه بر اعمال ماست. «شاهداً»

۲- وظیفه پیامبر، نظارت بر اعمال و بیم و بشارت است. «شاهداً و مبشّراً

و نذیراً» و وظیفه مردم، دفاع از حریم الهی و پیامبر خدا و تکریم اوست. «لتؤمنوا باللّه و رسوله و تعزّروه و توقّروه»

۳- از اصول تربیت و هدایت الهی، معرّفی الگو در کنار بشارت و هشدار است. «شاهداً و مبشّراً و نذیراً»

۴- بشارت و هشدار، تشویق و تنبیه، دو نیاز ضروری بشر برای رهیابی و انتخاب راه صحیح است. «مبشّراً و نذیراً»

۵ - لازمه ی ایمان، حراست از حریم دین و رسول خداست. «تعزّروه»

۶- حراست از پیامبر، باید همراه تعظیم و تکریم و برخاسته از عشق و معرفت باشد. «توقّروه»

۷- همواره باید یاد خدا باشیم و آغاز روز و پایان آن بهترین وقت ذکر و دعاست. «تسبّحوه بُکره و اصیلا» «بیعت» به معنای پیمان و تعهّد است. کسی که با دیگری بیعت می کند، گویا مال و جان خود را برای اهداف او در معرضِ بیع و فروش قرار می دهد.<۱۷۵> چنانکه جابربن عبداللّه انصاری می گوید: ما در آن روز بیعت رضوان زیر درخت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا مز جانبازی و عدم فرار، بیعت بستیم.

برای بیان لطف به وفاداران، در این آیه دو تعبیر آمده است: یکی «یداللّه فوق ایدیهم» و دیگری «اجراً عظیما» ولی برای بیان قهر نسبت به پیمان شکنان، یک تعبیر آمده است. «ینکث علی نفسه»

۱- ایمان به پیامبر و نصرت و تکریم او باید به صورت یک تعهّد و جریان همیشگی باشد، نه برنامه ای موقّت و موسمی. «تعزّروه و توقّروه... ان الّذین یبایعونک»

۲- بیعت گرفتن از مردم، منافاتی با توحید و توکّل ندارد. «یبایعونک»

۳- عمل و تصمیم پیامبر، همان اراده و خواست خداوند است و پیامبر به چیزی

جز اراده الهی اقدام نمی کند. «الّذین یبایعونک انما یبایعون اللّه»

۴- بیعت با پیامبر، بیعت با خداست. «یبایعونک... یبایعون اللّه»

۵ - رهبر مسلمین باید در شرایط بحرانی بر وفاداری مردم تأکید ورزیده و از آنان مجدداً پیمان بگیرد. (از قرائن و شأن نزول آیه استفاده می شود که پیامبر اسلام در شرایط بحرانی قبل از صلح حدیبیّه، از مردم بیعت گرفت.)<۱۷۶>

۶- حمایت رهبری الهی، حمایت خداوند را در پی دارد. «یبایعونک... یداللّه فوق ایدیهم»

۷- به بیعت و حمایت مردم مغرور نشوید که قدرت خدا، بالاتر از هر قدرتی است. «یداللّه فوق ایدیهم»

۸ - خداوند به حمایت کسی نیازی ندارد، پس، از پیمان شکنی بپرهیزید که با خدایی طرف هستید که فوق قدرت هاست . «یداللّه فوق ایدیهم فمن نکث...»

۹- پیمان شکنی، خودشکنی است. «فانّما ینکث علی نفسه»

۱۰- عاقبت خوبان و بدان را برای مردم بیان کنید تا در مقایسه انتخاب کنند. «فمن نکث... و من اوفی...» کلمه «اعراب» به بادیه نشینان جامعه گریز و دور از فرهنگ گفته می شود. شکّی نیست که اینان در مقابل شهرنشینان نیستند، بلکه کسی که از فرمان پیامبر سرپیچی کند، به نوعی از فرهنگ و تمدّن به دور است.

کسانی که به جبهه نمی روند، با بهانه هایی فرار خود را توجیه می کنند:

گاهی می گویند: هوا گرم است. «لا تنفروا فی الحرّ»<۱۷۷>

گاهی می گویند: تعداد دشمن زیاد و توان ما کم است. «لا طاقه لنا»<۱۷۸>

گاهی می گویند: خانه های ما در و دیوار و حفاظی ندارد و ما نگرانیم. «انّ بیوتنا عوره»<۱۷۹>

گاهی می گویند: می ترسیم با نگاه به دختران رومی (در جنگ تبوک)، گرفتار فتنه و گناه شویم. پس ما را با فرمان شرکت در جنگ، به فتنه نیانداز. «لا تفتنّی...»<۱۸۰>

گاهی می گویند: اموال

و دارایی و خانوداه، ما را گرفتار کرده و مانع حضور ما در جنگ شده است. «شَغلتنا اموالنا و اهلونا»

معمولاً جهادگریزان، ترس را در قالب احتیاط، حرص و طمع را در قالب تأمین آینده، ضعف نفس را با شرم و حیا، سستی و بی عُرضگی را در قالب زهد و ضعف و ناتوانی خود را به قضا و قدر الهی و رضایت به خواست خدا توجیه می کنند. ۱- یکی از عوامل سستی در جهاد، ضعف فرهنگی و پائین بودن فرهنگ مردم است. «المخلّفون من الاعراب»

۲- رهبر باید آینده نگر بوده و سخنان و تحرّکات مخالفان و منافقان را پیش بینی کرده و جوابی آماده داشته باشد. «سیقول... قل...»

۳- متخلّفان و نافرمانان، کار خود را توجیه می کنند. «شغلتنا اموالنا»

۴- توجّه به مسائل اقتصادی و خانوادگی، گروهی را از انجام فرمان الهی و جهاد باز می دارد. «شغلتنا اموالنا و اهلونا»

۵ - تخّلف از جهاد، گناه است. «فاستغفر لنا»

۶- دعا و شفاعت پیامبر در حق دیگران، مستجاب و مورد قبول است. لذا مردم، به پیامبر توسل می جستند. «فاستغفر لنا»

۷- گاهی افشاگری، لازم است. «یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم»

۸ - فرار از جهاد، سبب بیمه شدن مال و جان از خطر نیست. «فمن یملك لکم من اللّه شیئاً ان اراد بکم ضرّا»

۹- دفاع از مکتب واجب است، گرچه متحمّل ضرر و زیان شویم. «اراد بکم ضرّا»

۱۰- منافقان و جهادگریزان، گویا نمی دانند که خداوند همه چیز آنان را می داند و گرنه این همه نفاق از خود نشان نمی دادند. «بل کان اللّه بما تعملون خبیرا» کلمه «بور» به معنای ورشکستگی، رسوایی و هلاکت است.

فطرت انسان، کارهایی را بد و زشت می داند ولی

شیطان و نفس، آنها را نزد انسان زیبا جلوه می دهند، تا انسان مرتکب آن شود.

جهادگریزان، خیال کردند که مسلمانان شکست خورده و همه کشته خواهند شد، لذا ترس، بخل، محرومیّت و رسوایی را بر خود خریدند. ۱- خداوند به افکار درونی مردم آگاه است و روزی از آنها پرده برمی دارد. «بل ظننتم»

۲- بسیاری از محاسبات و تحلیل ها که انسان را آشفته یا شیفته کرده، واقعیّت ندارد. «بل ظننتم»

۳- گاهی سوء ظن و افکار انحرافی چنان در انسان تأثیر می گذارد که او را به یقین و سرانجام نافرمانی می کشاند. «بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول»

۴- ترس از شکست، از عوامل فرار از جهاد است. «بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول...»

۵ - توجّه بیش از حدّ به خانواده، عامل فرار از جهاد است. «لن ینقلب... الی اهلیهم ابداً»

۶- توجّه به خانواده، گاهی چنان در نزد انسان جلوه و ارزش پیدا می کند که فرد حاضر می شود خدا و رسولش را به خاطر آنها رها کند. «زیّن ذلک فی قلوبکم»

۷- سوء ظن و پندارها و محاسبات نابجا، دل انسان را بایر و شخصیّت او را تباه می کند. «ظننتم ظنّ السوء کنتم قوماً بورا»

۸ - نافرمانی از فرامین رسول خدا، نشان نداشتن ایمان واقعی و یا زمینه بی ایمانی است. «من لم یؤمن باللّه و رسوله» در مواردی که قرآن می فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند»، با توجّه به اینکه خداوند هم عادل است و هم حکیم، مراد آن است که در موارد لطف و بخشش، انسان خود را لایق دریافت بخشش الهی کرده و در موارد قهر و عذاب، انسان خودا از

قابلیّت انداخته است.

از اینکه «یغفر» قبل از «یعذّب» آمده، می فهمیم که لطف خداوند بر قهرش غلبه دارد. ۱- بخشش حق کسی است که قدرت مطلقه دارد. «للّه ملک السموات... یغفر»

۲- خوف و رجا و بیم و امید در کنار هم لازم است. «یغفر... یعذّب»

۳- راه توبه، برای همه باز است. «کان اللّه غفوراً رحیما»

۴- خداوند علاوه بر بخشش گذشته، با رحمت خود، آینده انسان را نیز تأمین می کند. «یغفر... غفورا رحیما»

۵ - بخشش و آمرزش خداوند، از روی لطف و مهربانی و رحمت است، نه از روی نیاز و چشمداشت. «غفورا رحیما» در شأن نزول این آیه آمده است که خداوند به پیامبرش دستور داد: کسانی در جبهه خیبر شرکت کنند که در حدیبیّه حضور داشته اند. ولی متخلّفان می خواستند این دستور را تغییر دهند و با اینکه در حدیبیّه حضور نداشتند، تصمیم گرفتند برای جبران تخلّف گذشته خود و یا بخاطر اینکه در خیبر غنایم زیادی به دست می آمد حضور داشته باشند.<۱۸۱>

آیاتِ ۱۲ و ۱۳ دلیل عدم شرکت در حدیبیّه را سوء ظن به خدا و ضعف ایمان مطرح کرد. افرادی می خواستند با شرکت در خیبر نشان دهند که ایمان دارند و سوءظنی در کار نیست و سخن خداوند در مورد آنان صادق نیست. ۱- حضور در بعضی صحنه ها که پیروزیش حتمی است، برای جبران شکست ها و تقویت روحیه مؤمنان لازم است. خداوند مشکلات حدیبیّه را با غنائم خیبر جبران می کند. «انطلقتم الی مغانم» (به جای «انطلقتم الی الجهاد»)

۲- گروهی فرصت طلب، در هنگام تقسیم غنایم اعلام وجود می کنند. «مغانم لتأخذوها ذرونا نتّبعکم»

۳- شکستن سخن و فرمان خداوند، یکی از خواسته های متخلّفان است. «یریدون ان

يبدلوا كلام اللّه»

۴- برای رزمندگان باید حساب ویژه ای باز کرد و مخالفان را طرد نمود. «قل لن تتّبعونا»

۵ - کلام خود را مستند به کلام خدا کنید. «قل... کذلکم قال اللّه»

۶- از تهدید و تهمت نباید ترسید. «فسیقولون بل تحسدوننا»

۷- شیوه رفتار و شعار دشمن، تابع شرایط است و مدام در حال تغییر است. ابتدا قصد تغییر کلام اللّه را دارد، ولی همین که موفّق نمی شود، تغییر موضع داده و به مؤمنان نسبت حسادت می دهد. «فسیقولون... ذرونا نتّبعکم... فسیقولون بل تحسدوننا»

۸ - کسانی که سطحی نگرند، در تحلیل و تفسیر آثار رفتارهای ناشایست خود، به انحراف کشیده شده و به جای اینکه دلیلِ از دست دادن الطاف الهی را سوء سابقه خود بدانند، آن را حسادت مؤمنین می دانند. «بل تحسدوننا بل لا یفقهون الا قلیلا» مرز عذر در ترک جبهه، نابینایی و ناتوانی در راه رفتن و مریضی است، نه کوتاه بودن قد و امثالآن. نابینا و لنگ و مریض نمی توانند جست و خیز کنند ولی سایرین می توانند.

گرچه برای گروهی، جبهه رفتن واجب نیست، امّا خیرخواهی برای رزمندگان لازم است، چنانکه خداوند در سوره توبه آیه ۹۱ می فرماید: «لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی... حرج اذا نصحوا للّه و رسوله» ۱- قانون گذار باید به تمام جوانب قانون توجّه کند و برای موارد خاص (مانند افراد نابینا و علیل و بیمار) قانون ویژه وضع کند. «لیس علی الاعمی حرج...»

۲- معلولین، احساس حقارت نکنند، هیچ حرجی بر آنان نیست. (کلمه «حَرَج» به اصطلاح ادبی، نکره در سیاق نفی است که از آن معنای عام استفاده می شود.) «لیس علی الاعمی... علی الاعرج حرج»

۳- تکالیف الهی، به مقدار قدرت

و توان است. «لیس علی الاعمی... حرج»

۴- افراد معذور، از بهشت محروم نمی شوند، به شرط آنکه در حدّ توان، مطیع باشند. «لیس علی الاعمی... مَن یطع اللّه...»

۵ - پیامبر معصوم است، زیرا اطاعت او قرین اطاعت خداست. «مَن یطع اللّه و رسوله»

۶- ملاک اصلی ورود به بهشت، اطاعت است، گرچه شفاعت هم گاهی کارساز است. «من یطع... یدخله جنّات» رسم چنین بوده که پس از آنکه معامله ای صورت می گرفت، طرفین معامله با یکدیگر دست می دادند که به آن بیعت می گفتند، امّا پس از آن به هر نوع تعهّد و دست دادن، بیعت گفته شده است.

بیعت مردم با پیامبر و امام، منافاتی با تعیین و نصب آنان از سوی خدا ندارد. زیرا خداوند، پیامبر یا امام را تعیین می کند و مردم برای اعلام اطاعت خود، با او بیعت می کنند.

مراد از «الشجره» درختی است در منطقه حدیبیّه که مردم پای آن درخت با پیامبر بیعت کردند و این بیعت، به دلیل اعلام رضایت خداوند از بیعت کنندگان «رضی اللّه»، بیعت رضوان نام گرفت.

بیعت، یک تعهد شرعی است که وفای به آن لازم و شکستن آن حرام است و عقاب دارد. ۱- ایمانی مورد رضایت خداوند است که همراه با وفاداری نسبت به پیامبرش باشد. «رضی اللّه عن المؤمنین اذ یبایعونک»

۲- دین از سیاست جدا نیست. رضایت خداوند از مؤمنانی است که در مسائل اجتماعی و سیاسی با پیامبرشان بیعت نمایند. «رضی اللّه... اذ یبایعونک»

۳- برای ثبت حوادث مهم، نام بردن از نشانه لازم است. «یبایعونک تحت الشجره»

۴- الطاف الهی، مخصوص کسانی است که برخوردهایشان از سر اخلاص و صداقت باشد. «فعلم ما فی قلوبهم... فانزل السکینه

علیهم»

۵ – آرامش، هدیه ای الهی است که از طرف خدا، تنها بر مؤمنان نازل می شود. «فانزل السکینه»

۶- نیّت خالص و صادقانه، منافاتی با کامیابی های مادّی ندارد. «فعلم ما فی قلوبهم... و مغانم کثیره»

۷- وفاداری نسبت به فرستاده الهی، رمز دریافت الطاف دنیوی و اخروی است. «رضی اللّه... انزل السکینه... و مغانم کثیره»

۸ – نعمت های معنوی، بالاتر از نعمت های مادّی است. ابتدا فرمود: «رضی اللّه – انزل السکینه» و سپس فرمود: «و مغانم کثیره»

۹- یک حرکت خالصانه از انسان، الطاف متعدّد الهی را در پی دارد. «یبایعونک – فانزل السکینه... و اثابهم... و مغانم»

۱۰- آرامش، مقدّمه پیروزی است. «فانزل السکینه... و اثابهم فتحاً»

۱۱- پیروزی ها را از لطف خداوند بدانیم. «اثابهم فتحاً» چنانکه خواندیم: «انّا فتحنا لک»

۱۲- اگر تلاش کنیم و خود را مستعد و لایق سازیم، وعده های خداوند حکیمانه و بر اعطای وعده ها، قادر است. «عزیزا حکیما» در دو آیه قبل، به کسانی که با پیامبر بیعت کردند، وعده «فتح قریب» داد که به گفته برخی مفسّران، همچون طبری، شیخ طوسی، زمخشری، مراغی و طبرسی، مراد فتح خیبر است.

قلعه خیبر در حدود دویست کیلومتری مدینه بود با حصارهای بلند و ده هزار نفر یهودی در آن زندگی می کردند و اطرافش کشاورزی داشتند. این قلعه ی بسیار محکم، در سنگین و عجیبی داشت که چهل نفر آن را حرکت می دادند.

از آنجایی که خیبر پایگاه دشمنان و لانه جاسوسی مخالفان اسلام شده بود، یک ماه پس از صلح حدیبیّه، مسلمانان به سراغ آنجا رفتند. ابتدا فرماندهی مسلمین را کسانی به عهده داشتند که نتواستند کاری را از پیش ببرند، تا آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:فردا

پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش از او راضی هستند و او را دوست دارند و روز بعد پرچم را به دست امام علی علیه السلام داد.

با اینکه خداوند به پیامبر اسلام می فرماید: «انّک لمن المرسلین، علی صراط مستقیم»<۱۸۲> تو از پیامبران و در راه مستقیم می باشی؛ باز هم آن حضرت، مأمور است که در نمازهای خود از خداوند هدایت به راه مستقیم را بخواهد و بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم»

با توجّه به اینکه نمازهای نافله نیز بر پیامبر واجب بود و از ۵۱ رکعت نماز واجب و مستحب، در ۴۴ رکعت آن باید سوره حمد تلاوت و این درخواست مطرح شود، آنهم از جانب رسول خدایی که راه و عمل او از طرف خدا بیمه و تأمین شده، نشان دهنده خطر انحراف و لغزش در همهحالات انسان است. ۱- در جنگ و جهاد، کسب غنیمت از دشمن، امری مجاز و از وعده های الهی است. «وعدکم اللّه مغانم کثیره»

۲- گسترش و توسعه اقتصادی مسلمانان، نعمت و موهبتی الهی است و سبب ایجاد انگیزه می شود. «وعدکم اللّه مغانم کثیره»

۳- آنچه مسلمین در امثال خیبر، به عنوان غنایم به دست می آوردند، تمام وعده های الهی نیست. «فعجّل لکم هذه»

۴- عجله، در بعضی جاها پسندیده است. «فعجّل لکم هذه»

۵ - غنایم، آنگاه گواراست که همراه با امنیّت باشد. «کفّ ایدی الناس عنکم»

۶- دست کشیدن دشمن از شما، یک نعمت الهی است. «کفّ ایدی الناس عنکم»

۷- حوادث و برخوردها را تلخ نپندارید، بلکه هر یک در جای خود نشانه قدرت نمایی خداوند است. «لتکون آیه للمؤمنین»

۸ - غنیمت، امنیّت و هدایت، پاداش مؤمنان است. «مغانم... کف

ایدی... یهدیکم»

۹- مال و ثروت، لغزشگاهی خطرناك است و لطف الهی زمانی است که ثروت همراه با هدایت باشد. «مغانم کثیره... یهدیکم»

۱۰- درخواست هدایت به راه مستقیم، همواره لازم است، حتّی بعد از بیعت با رسول خدا و پیروزی و کسب غنایم و رضای خداوند. «و یهدیکم صراطا مستقیما» قرآن بارها می فرماید: «انّ مع العُسر یُسرا» همراه سختی، آسانی است. سال های اول بعثت که همراه انواع تهمت ها، شکنجه ها و توطئه ها بود و سال های اول هجرت که جنگ ها، کشته ها و مجروحان زیادی به همراه داشت، سالهای سخت و طاقت فرسایی بود، امّا سال های آخر عمپیامبر، آسایش و پیروزی و عزّت بود، چنانکه این سوره تاکنون به آن اشاره کرده است: «فتحاً قریبا»، «ینصرك اللّه نصراً عزیزا»، «اثابهم فتحاً قریبا»، «مغانم کثیره» و «و اخری لم تقدروا علیها». ۱- وعده دست یابی به غنایم در آینده، بر اساس علم و قدرت الهی است. «و اُخری لم تقدروا علیها»

۲- به دست آوردن غنایم را به زرنگی خود نپندارید. «و اُخری لم تقدروا علیها»

۳- در کنار موفقیّت ها، از ضعف های خود غافل نشویم. (در آیات قبل خواندیم: «فتحا قریبا... مغانم کثیره» و در این آیه می فرماید: «لم تقدروا علیها»)

۴- به وعده های خدا ایمان داشته باشیم. «وعدکم اللّه مغانم کثیره... قد احاط اللّه بها»

۵ - آیات قرآن، بستری برای توکّل به خدا و تربیت انسان های موحّد است. «وعدکم... فعجّل... کفّ... یهدیکم... احاط اللّه... و کان اللّه علی کل شی ء قدیرا»

۶- به وعده کسی باید تکیه کرد که پشتوانه قوی داشته باشد. «و کان اللّه علی کل شی ء قدیرا»

اگر این آیات را مربوط به ادامه ماجرای صلح حدیبیّه بدانیم، معنای آیه چنین می شود

که صلح حدیبیّه بر اساس ضعف رزمی شما نبود، بلکه به خاطر مصلحت نظام بود، شما در حدیبیّه اگر دست به جنگ می زدید پیروز بودید و دشمنانتان فرار می کردند.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه به خداوند می گوید: «ماذا فَقَد مَن وَجدک و ماذا وَجد مَن فقدک» هر کس تو را دارد چه ندارد و هر کس تو را ندارد چه دارد؟

در قیامت مشخص می شود که کافران هیچ ندارند و کسی ولایت و نصرت آنها را نمی پذیرد. ۱- مسلمانانِ ضعیف، به عزّتی رسیدند که دشمنان، تاب درگیری با آنان را نداشتند. «ولو قاتلکم... لولّوا»

۲- هر کس خدا ندارد، هیچ یاوری ندارد. «لا یجدون ولیاً ولا نصیرا» این آیه نظیر آیه ۲۱ سوره مجادله است که می فرماید: «کتب اللّه لاغلبنّ أنا و رُسلی» خداوند این گونه مقرّر داشته که ما و پیامبرانمان قطعاً پیروزیم.

تاریخ و حوادث تاریخی، قانون مند بوده و عواملی باعث رشد یا رکود، عزّت یا ذلّت و فقر یا غنای آن می شود و سنّت خداوند، پیروزی حق بر باطل است. ۱- حوادث تاریخی، جرقه و تصادف نیست، بلکه یک جریان جاری و از پیش برنامه ریزی شده است. «سنّه اللّه الّتی قد خلت»

۲- سنّت ها و قوانین الهی، فراتر از زمان و مکان است و بر اساس آزمون و خطا نیست، لذا جامع و بدون تغییر است. «لن تجد لسنّه اللّه تبدیلاً»

۳- قوانین الهی، در طول زمان کهنه و ناکارآمد نمی شود. «لن تجد لسنّه اللّه تبدیلاً» ظاهراً مقصود از دست کشیدن هر دو طرف از جنگ، همان صلح حدیبیّه است. زیرا مشرکان مکّه خود را آماده ی جنگ کرده بودند و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

نیز از مسلمین، بیعت وفاداری گرفته بود و هر دو طرف، دشمن سرسخت یکدیگر بودند.

در صلح حدیبیّه، خداوند از یک سو دست تجاوز مشرکین را قطع کرد و از سوی دیگر مؤمنان را از کشتن مشرکان بازداشت که این نیز به دو دلیل، در آن تاریخ نعمت بود: یکی حفظ قداست حرم ومکّه که نباید به دست مسلمین ضایع شود ودیگری آتش بس ده ساله ای بود که در قراردادلح آمد، و در این مدت، جمع بسیاری به مسلمین پیوستند، و به خاطر آنکه مسلمانان کسی از آنان را نکشته بودند، در سال بعد، عمره دست جمعی انجام دادند و سال بعد با هیبت هر چه تمام، مکّه را فتح کردند، که تمام اینها از برکات آن صلح بود.

اگر در حدیبیّه، نفراتی از مشرکین کشته شده بودند، راه صلح، آتش بس و راه عمره در سال های بعد و راه حفظ و قداست مکّه و شاید راه فتح مکّه در آینده بسته شده بود، به همین دلیل، صلح حدیبیّه را فتح مبین و راه گشای نفوذ با عزّت اسلام و زمینه ساز رشد سریع اسلام دانسته اند. ۱- سنّت خداوند در مورد لطف به مؤمنان، قطعی و حتمی است. «و لن تجد لسنّه اللّه تبدیلاً و هو الذی کفّ ایدیهم عنکم»

۲- تمام پیروزی ها و پیشرفت ها، به تدبیر و اراده الهی است. «و هو الذی...»

۳- در امان ماندن از دشمن، آنهم در میان دشمن، نعمتی بزرگ است. «ببطن مکّه»

۴- گاهی صلح، نشانه پیروزی است. «من بعد أن اظفرکم علیهم» «معکوف»، یعنی حیوانی که برای قربانی نگهداری می کنند. معتکف نیز به کسی گفته می شود که برای هدف مقدّسی، خود را پایبند مکان یا

چیزی می کند.

«مَعرّه» به معنای ضرر و زیان است و «تَزیّلوا» به معنای تفکیک و جداسازی است.

دلیل پذیرش صلح حدیبیّه این بود که اگر خداوند برای نابود کردن کفّاری که مانع شما و رسیدن قربانی شما به قربانگاه شدند، فرمان حمله می داد، شما به مکّه هجوم برده و مسلمانان بی دفاعی که در آن جا مقیم بودند و شما آنان را نمی شناختید، در زیر هجوم و حمله شماخونشان به ناحق ریخته می شد و در این صورت شما گرفتار خونبها می شدید، پس یکی از دلایل صلح حدیبیّه، حفظ خون مسلمین مقیم در مکّه بود.

امام حسن علیه السلام در مورد دلیل پذیرش صلح با معاویه این چنین فرمود: «فانی ترکته لصلاح الاُمّه و حقن دمائها»<۱۸۳> من جنگ را رها کردم به خاطر مصلحت امّت و حفظ خون آنان.

حساب مسلمانان مستضعف که شما ناشناخته آنان را بکشید، از حساب مسلمانانی که آگاهانه خود را در جبهه ی کفر و سپر کفّار قرار داده اند جداست، در بخش اول آیه می فرماید: نباید حمله کرد، امّا در بخش دوم، کشتن مسلمانانی که خود را سپر کفر قرار داده اند، جایز است<br

۱- مشرکان مکّه با آن همه کفر و عناد، به صلح با مسلمانان تن دادند. «کفّ ایدیهم... هم الّذین کفروا»

۲- قربانی در مناسک حج، جایگاه ویژه ای دارد. (یکی از جرم های کفّار، جلوگیری از رسیدن قربانی به قربانگاه ذکر شده است.) «و الهدی معکوفاً أن یبلغ مَحِلّه»

۳- فلسفه جنگ یا صلحِ خود را برای پیروان بیان کنید. «لولا رجال مؤمنون» (فرمان های الهی دارای دلیل و فلسفه است و دلیل صلح حدیبیّه این بود که مسلمانان ناشناخته کشته نشوند.)

۴- رعایت مسئله اهم ومهم، یک قانون

عقلی، شرعی وعرفی است. «لولارجال...» (آری، در شرایطی حفظ خون مسلمانان، مهم تر از حمله به کفّار است.)

۵ - خون مسلمان محترم است و مرد و زن ندارد. «رجال مؤمنون و نساء مؤمنات»

۶- آسیب رساندن به مسلمین حتّی از روی ناآگاهی، دارای مسئولیّت است. «لولا رجال... لم تعلموهم»

۷- خداوند، خواهان دور ماندن ساحت مؤمنان از هر لکّه ننگ و بدنامی است. «فتصیبکم منهم معرّه»

۸ - حمله به گروهی که در میان آنان بی گناهانی هستند، جایز نیست. «لم تعلموهم ان تطئوهم»

۹- رهبری جامعه اسلامی باید همه جوانب و آثار و عوارض فرمان خود را محاسبه کند. «تصیبکم منهم معرّه» (فرمان های شتاب زده سبب شنیدن زخم زبان از دیگران می شود. اگر فرمان حمله به مکّه صادر می شد و مسلمانان ناشناخته کشته می شدند، دشمنان این حرکت را وسیله تبلت خود قرار می دادند و می گفتند مسلمانان به خودشان نیز رحم نمی کنند.)

۱۰- بهانه به دست دشمن ندهید. «تصیبکم منهم معرّه بغیر علم»

۱۱- گاهی صلح، زمینه گسترش اسلام می شود. «و لولا رجال... لیدخل اللّه فی رحمته من یشاء»

۱۲- کفّار، مستحق عذاب حتمی الهی هستند. «لو تزّیلوا لعذّبنا الّذین کفروا منهم» «حمیّت» به معنای گرمی و داغی است و به خشم و تعصّب داغ نیز اطلاق می شود. تعصّب اگر بر اساس جهالت باشد، نکوهیده ولی اگر بر اساس غیرت دینی و پافشاری بر حق و منطق باشد نیکوست.

در ماجرای صلح حدیبیّه، حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله صلح نامه را با «بسم اللّه الرحمن الرحیم» آغاز کردند، مشرکان گفتند که ما قبول نداریم و حضرت، آن را به «بسمک اللّهم» تغییر دادند، سپس مشرکان از کلمه «رسول اللّه» ایراد گرفتنکه

باید حذف شود. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله این برخورد را با آرامش پذیرفت و لقب «رسول اللّه» را حذف کردند، این نمونه حمیّت مشرکان و نزول سکینه بر حضرت و یارانش بود.

اسلام با فرهنگ جاهلیّت مبارزه می کند؛ «ظنّ الجاهلیّه»<۱۸۴>، «تبرّج الجاهلیّه»<۱۸۵> و «حمیّه الجاهلیّه»

دل انسان، هم مرکز ارتباط با خدا و رشد فضایل است و هم بستر رشد مفاسد:

رشد معنوی: «تطمئنّ قلوبهم بذکر اللّه»<۱۸۶>، «انزل السکینه فی قلوب المؤمنین»<۱۸۷> و «الّف بین قلوبکم»

رشد منفی: «سنلقی فی قلوب الّذین کفروا الرُعب»<۱۸۸>، «یطبع اللّه علی قلوب الکافرین»<۱۸۹> و «اشمأزت قلوب الّذین لا یؤمنون»<۱۹۰>

گاهی چند نفر خود را برای کاری کاندیدا می کنند، در اینجا ممکن است یکی نسبت به دیگران اولویّت داشته باشد، در حالی که هیچ کدام اهلیّت آن کار را نداشته باشند، امّا گاهی یکی هم اهلیّت دارد و هم اولویّت. «احقّ بها و اهلها»

در حدیث می خوانیم که مراد از «کلمه التقوی» ایمان است.<۱۹۱> ۱- تعصّب جاهلیّت، عامل بستن راه مسجد بر مؤمنان است. «صدّوکم عن المسجد الحرام... فی قلوبهم الحمیّه»

۲- آنچه انسان را در برابر تعصّب های جاهلی حفظ می کند، سکینه و آرامش است. «حمیّه الجاهلیّه... فانزل اللّه سکینته»

۳- مفاسد اخلاقی، در بستر کفر رشد و نمو می کند و ایمان به خدا مانع رشد غرایز منفی است. «الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیه...»

۴- تعصّب و ایستادگی، اگر همراه با استدلال و منطق باشد، ارزش دارد، آنچه مورد انتقاد است، خشم و تعصّب برخاسته از جاهلیّت است. «حمیه الجاهلیه»

۵ - در مقابل رفتار جاهلانه، نباید مقابله به مثل کرد. «حمیه الجاهلیه... فانزل اللّه سکینته»

۶- خداوند مؤمنین را در برابر کینه ها و تعصّب ها، تنها نمی گذارد. «الحمیه

الجاهلیه... فانزل اللّه سکینته»

۷- آرامش و سکینه را با مال و مقام و تعداد نفرات، نمی توان تحصیل کرد، بلکه هدیه الهی است. «فانزل اللّه سکینته»

۸ - همین که خدا و رسول، صلح را در حدیبیّه از هجوم و جهاد بهتر دانستند، مؤمنان باید به آن ملتزم و پایبند باشند. «الزمهم کلمه التقوی»

۹- تقوایی ارزش دارد که دائمی باشد نه موسمی. «الزمهم کلمه التقوی»

۱۰- برای دریافت الطاف الهی، باید اهلیّت و لیاقت توسط خود افراد بوجود آید. «کانوا احق بها و اهلها»

۱۱- اولویّت ها، با شعار و توقع نیست، بلکه باید از سرچشمه علم انتخاب شود. «کان اللّه بکل شی ء علیما» در سال ششم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده، در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده اند مراسم عمره انجام دادند. بعد از این خواب بود که پیامبر همراه مسلمانان به قصد انجام مراسم حرکت کده و تا پشت دروازه های مکّه در حدیبیّه رفتند. کفّار از ماجرا آگاه شده و راه را بر آنان بستند و تصمیم بر کشتار مسلمین گرفتند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز از مسلمین پیمان وفاداری گرفتند،خداوند برای مسلمانان، صلح پیش آورد، زیرا در این هجوم، بعضی از مسان مقیم مکّه که ناشناخته بودند، به ناحق کشته می شدند و مسلمانان ناخواسته گرفتار پرداخت دیه و زخم زبان کفّار شده و بسیاری در آتش فتنه می سوختند، در این صلح برکاتی بود و در این مدت گروه زیادی به اسلام ملحق شدند.

امّا بعضی از مسلمانان نگران بودند که چرا خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تعبیر نشد؟ حضرت

صلی الله علیه وآله فرمودند: لازم نیست این خواب در این سال تعبیر و محقّق شود.

به هر حال مسلمین به مدینه بازگشتند و طبق قرارداد صلحنامه، در سال بعد سه روز مکّه را خالی کردند و مسلمانان با آسودگی خاطر اعمال عمره را با شکوه فراوان انجام دادند. البتّه کفّار پیمان شکستند و مسلمانان در سال هشتم هجری مکّه را بدون خونریزی فتح کردند.
آیات ۱۱، ۱۵، ۱۶ با جملات «سیقول المخلّفون» و «ستدعون» از آینده خبر داد، همان گونه که این خواب نیز از آینده خبر می دهد.

«فتح قریب»، می تواند فتح خیبر یا مکّه باشد و می تواند صلح حدیبیّه باشد که در حقیقت برای مسلمین یک پیروزی به حساب می آمد.

در حدیث می خوانیم که حضرت علی صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند تراشیدن سر را مقدّم بر کوتاه کردن مو ذکر کرد، بنابراین تراشیدن از کوتاه کردن بهتر است.<۱۹۲> ۱- خواب انبیا، از خواب هایی است که حتماً محقّق می شود. «لقد صدق اللّه رسوله الرؤیا بالحق»

۲- ورود حتمی مسلمانان به مسجد الحرام در حال آرامش، یک پیشگویی بود که به تحقّق پیوست و از جلوه های اعجاز قرآن است. «لتدخلنّ المسجد الحرام»

۳- با اینکه رؤیا از پیامبر است، امّا در خبر دادن از هر امری که در آینده واقع می شود، گفتن «ان شاء اللّه» لازم است.

۴- تراشیدن سر و کوتاه کردن مو و ناخن، از اعمال حج و عمره است. «محلقین رؤسکم و مقصّرین...»

۵ - امنیّت ظاهری کافی نیست، آرامش درونی نیز لازم است. «امنین - لا تخافون»

۶- انسان، از آثار و برکات، یا خطرات و عوارض تصمیم های خود آگاه نیست و باید مطیع فرمان خدا باشد. مسلمین به فکر

ورود به مکّه بودند ولی خداوند می داند آثار و برکات صلح، بیشتر و بهتر است. «فعلم ما لم تعلموا»

۷- چه بسا صلحی که مقدّمه پیروزی باشد. «فجعل من دون ذلک فتحاً قریباً» وعده غلبه اسلام بر همه ادیان، بارها در قرآن تکرار شده است. این غلبه، هم می تواند از جهت علمی و منطقی و غلبه در استدلال باشد، که همشیه بوده، و هم می تواند اشاره ای به آینده تاریخ باشد که اسلام جهان را فراخواهد گرفت و وارثان زمین، بندگان صالح خواهند بو، چنانکه قدرت اسلام در نیم قرن اول هجری، بخش بزرگی از زمین را گرفت.

آینده تاریخ از نظر ما بسیار روشن و قطعی است و با ظهور حضرت مهدی علیه السلام و آخرین امام معصوم، از اهل بیت پیامبر، دنیا پر از عدل و داد خواهد شد. ۱- غلبه حق بر باطل، آرمانی است که تنها خداوند می تواند آن را محقّق سازد. «هو الذی»

۲- رمز پیروزی اسلام، هدایت الهی و حقانیّت راه است. «ارسل رسوله بالهدی و دین الحق»

۳- در شرایط سخت، نوید و امید دادن لازم است. (زمانی که کفّار مکّه به مسلمانان اجازه ورود به مسجد الحرام را نمی دهند، خداوند نوید پیروزی بر تمام جهان را می دهد که شما نه تنها بر مشرکان مکّه بلکه بر تمام ادیان، غالب خواهید شد.) «لیظهره علی الدّین کلّه»<۴- تمام ادیان گذشته، برای برهه ای از زمان بوده است. «لیظهره علی الدّین کلّه»

۵ - قرآن از آینده تاریخ خبر می دهد. «لیظهره علی الدّین کلّه»

۶- پذیرش مردم مهم نیست، گواهی خداوند کافی است. «کفی باللّه شهیداً»

۷- اگر به الوهیّت او ایمان دارید، به وعده های او نیز اعتماد کنید.

«کفی باللّه شهیداً»

«رُکّع» جمع «راکع» به معنای رکوع کننـده و «سُجّد» جمع «ساجـد» به معنای سـجده کننـده است. این دو کلمه برای کسانی به کار می رود که بسیار اهل سجده و رکوع باشند و بر آن مداومت کنند.

«سوق» به معنـای سـاق پـا و سـاقه گیـاه، «شـطأ» به معنـای جوانه گیاه، «آزر» به معنای تقویت و کمک و «اسـتغلظ» از غلظت به معنای سفت و محکم شدن می باشد.

در آغـاز سوره، پیـامبر صـلی الله علیه وآله مورد خطـاب بود، «انّـا فتحنا لک» در پایان نیز محور آن، رسول خـدا است. «محمّد رسول اللّه»

در این آیه، شیوه ی ارتباطات یک مؤمن ترسیم شده است:

رابطه با بیگانگان. «اشداء»

با خودی ها. «رحماء»

با خداوند. «رکعا سجداً»

با خود. «یبتغون»

تشبیه جامعه اسلامی به مزرعه کشاورزی، قابل دقت است زیرا:

الف. کشت، از درون زمین است، عقیده نیز از درون انسان است.

ب. کشت، در محیط مناسب رشد می کند، جامعه اسلامی نیز نیاز به زمینه های مناسب دارد.

ج. کشت، دارای رشد طبیعی و تدریجی و اصیل و ثابت است، رشد امت اسلامی نیز مراحل و ثبوت و اصالت دارد.

در نوشـتن صـلح نامه حدیبیّه، همین که حضـرت علی علیه السـلام نوشـتند: محمّد رسول اللّه، نماینده کفّار اصرار کرد که این کلمه بایـد حـذف شود، امـام علی علیه السـلام از حـذف لقبِ «رسول اللّه» ناراحت بود ولی خداونـد به جای آن در متن قرآن فرمود: «محمّد رسول اللّه»br>یـاران پیامبر، در جسـتجوی دنیا و آخرتنـد، «فضل» به نعمت ها و امکانات مادی، و «رضوان» به نعمت ها و امور معنوی گفته می شود. شایـد هم مقصود این باشـد که یاران پیامبر برای کار خود ارزشـی قائل نیسـتند، بلکه به فضل او دل بسته اند نه به اعمال خود.

این

آیه، هم به نشانه های ظاهری مؤمن اشاره کرده که خضوع و خشوع در گفتار و رفتار است، «سیماهم فی وجوههم من اثر السجود» و هم به استواری و ریشه دار بودن عقیده در دل و جان مؤمن که همواره در حال رشد و گسترش است. «کزرع اخرج شطأه...»

در انجیل متی می خوانیم: بار دیگر مثلی برای ایشان زده گفت: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه خویش کاشت. و هر چند از سایر دانه ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند، بزرگ ترین بقول (سبزیجات) است و درختی می شود چنان که مرغان هوا در شاخه هاآشیانه می گیرند.<۱۹۳>

امام صادق علیه السلام در بیان آیه «سیماهم فی وجوههم من اثر السجود»، فرمودند: مراد آثار شب زنده داری است. «هو السّهر فی الصلاه»<۱۹۴>

اسلام دین جامع است؛ در خط سیاسی «اشداء علی الکفّار» و در اخلاق اجتماعی، «رحماء بینهم» و در بعد معنوی «تراهم رکعاً سجداً» است. ۱- وعده های الهی شفاف است. (آن پیامبری که مکتبش بر تمام ادیان غالب می شود، محمّد رسول اللّه است.) «ارسل رسوله بالهدی... محمد رسول اللّه...»

۲- جهانی شدن مکتب اسلام، به رهبری الهی و یارانی صادق نیازمند است. «لیظهره علی الدین کله... محمد رسول اللّه و الّذین معه»

۳- یکی از ابزار و شیوه های تربیت، معرّفی الگوهاست. «محمّد رسول اللّه»

۴- ایمان به رسول خدا، «آمنوا به» گام اول است، مهم ترین گام، همراهی با رسول است. «والّذین معه»

۵ - مسلمین باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیّت، صلابت و شدّت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودّت، رحمت و عطوفت، مهر و احساسات داشته باشند. «اشداء علی الکفّار رحماء بینهم»

۶- بی تفاوتی ممنوع، مسلمان باید مظهر حبّ و بغض

باشد. «اشداء علی الکفّار رحماء بینهم»

۷- ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت. «اشداء علی الکفّار رحماء بینهم»

۸ - عبادت، برای یاران پیامبر یک سیره دائمی است، نه یک عمل موسمی. «تراهم رکعا سجدا»

۹- در جامعه اسلامی، باید نماز ظهور و بروز داشته باشد، نه مخفی و پنهان. «تراهم»

۱۰- رکوع و سجود در نماز، دارای محوریّت است. «رکّعا سجّدا»

۱۱- عبادتی مورد ستایش است که همراه با کثرت و مداومت باشد. «رکّعا سجّدا»

۱۲- بخش هایی از تورات و انجیل فعلی، دست نخورده و تحریف نشده است، لذا قرآن در مواردی به آنها استناد می کند. «ذلک مثلهم فی التوراه و... الانجیل»

۱۳- در کتب آسمانی قبل نیز پیش گویی هایی بوده است. در تورات و انجیل، سیمای یاران پیامبر اسلام مطرح شده است. «ذلک مثلهم فی التوراه و... الانجیل»

۱۴- مثال های کتب آسمانی، طبیعی، همه جایی، همه فهم، در دسترس و قابل تجربه است. «کزرع اخرج...»

۱۵- رشدی پایدار است که طبیعی، مستقل و تدریجی باشد. «کزرع اخرج...»

۱۶- جامعه اسلامی باید خودکفا، مستحکم و مستقل باشد تا روی پای خود بایستد. «استوی علی سوقه»

۱۷- دین از سیاست جدا نیست. در کنار رکوع و سجود، موضع گیری های قاطع و دشمن شکن لازم است. «رکّعا سجّدا... لیغیظ بهم الکفّار»

۱۸- رشد کمی و کیفی مسلمانان، کفّار را عصبانی می کند. «اخرج شطئه فازره... لیغیظ بهم الکفّار»

۱۹- رکوع و سجود و همگامی با رسول خدا کافی نیست، باید تمام آن امور برخاسته از ایمان و عمل صالح باشد تا اجر عظیم دریافت شود. «الّذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجراً عظیما»

۲۰- پاداش مؤمنان راستین در وهم نگجد. «اجراً عظیما»

۲۱-

دفع ضرر، مقدّم بر کسب منفعت است. (اول «مغفره» بعد «اجر عظیم») «والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

In the sixth year of Hijra, the Holy Prophet had a dream that with his followers he made circuits round the Ka-bah, and performed all the ceremonies of hajj.

Six years had passed since the Holy Prophet had left Makka. Islam had grown during these six years. The pagans had tried to attack the Holy Prophet at various times, but had been defeated. The Holy Prophet desired to perform the umrah in the month of Dhiqada, unarmed, but accompanied with his followers. A large following joined him, to the number of fifteen hundred. Early in the month, the Holy Prophet led his followers to Dhul Hulayfa on the road to Makka. They carried no arms but sheathed sword of a traveller. When they drew near to Makka, they were warned that Quraysh had gathered their allies against them, and that their cavalry under Khalid bin Walid was on the road before them, and with him was Ikrima bin Abu Jahl. As the Holy Prophet did not come to fight, he turned towards the right. At Hudaybiya his camel, Qaswa, stopped and knelt down. The Holy Prophet took it as a divine command and encamped there. There was no water there as the wells were choked up with sand. The Holy Prophet planted an arrow in one of the wells and the water immediately surfaced. The Quraysh sent three emissaries, one after the other, to enquire about his intentions. Urwa, a chief

from Taif, said to the Holy Prophet that the Makkans were desperate and that they had resolved to die rather than allow him to enter. He also emphatically told him that as soon as the Makkans would fall upon his followers, they would run and desert him. At this Abu Bakr protested and resented the remark. The emissaries expressed their conviction in the sincerity of the Holy Prophets intentions but the heathens did not listen to them. Kharrash bin Ummayya and Uthman were sent to the Quraysh but they could not convince them. They only agreed to allow Uthman, if he wished, to perform .the rites of umrah

In view of a possible confrontation, the Holy Prophet summoned all those with him and standing under a tree, took oath from each, of resolute adherence to him, never to flee from the battle field and to fight to the end. Refer to the verse ١٨ of this surah. ."This pledge is called "The pledge under the tree

Mindful of the rout at the day of Khandaq at the hands of Ali the Makkans sent Suhayl bin Amr

with some other representatives to conclude a treaty of peace with the Holy Prophet as soon as they heard of the pledge under the tree. When the terms of the treaty were settled the Holy Prophet asked Ali, his vicegerent, to write down the terms of the treaty. Ali began with "bismillahir rahmanir rahim" but Suhayl said that it should begin as the Makkans used to do: Bismika Allahumma. The Holy Prophet

agreed. Again when Ali wrote that "This is the treaty made between Muhammad Rasullullah (the messenger of Allah) and Suhayl bin Amr", Suhayl said that had they accepted Muhammad as the messenger of Allah they would not have taken arms against him, therefore "Muhammad bin Abdullah" should be written. Ali hesitated, then the Holy Prophet himself erased the word rasulullah and wrote bin Abdullah after his name, and told Ali that he would likewise face a similar situation in future. This prophecy came true when a treaty was concluded between Ali and Mu-awiyah after .thirty years

.The following terms were put down in the treaty

i) There shall be no aggression on the part of any of the two parties for the next ten) .years, neither shall attack the other or their allies

ii) Whosoever wishes to join Muhammad and enter into a league with him shall have) the liberty to do so. Likewise whoso wishes to join the Quraysh shall have the liberty .to do so

iii) If any one goes over to Muhammad and is claimed back by his guardian he shall be) sent back; but if any one from the followers of Muhammad returns to the Quraysh, he .shall not be sent back

iv) Muhammad and his followers shall go back this year without entering the holy) .precincts

v) Next year Muhammad and his followers may visit Makka for three days, when the) Quraysh shall retire therefrom. They will not enter it with any arms, save with a .travellers sword

The text was written by Ali and was witnessed

.by some of the most prominent companions

It is mentioned in Sahih Bukhari, Tazkirat al Karim and Rawdat al Ahbab that Umar bin Khattab expressed himself plainly that he had never before suspected so strongly the truth of Muhammad being the messenger of Allah (it means he had doubted many times before); and said: "Are you not a true messenger of Allah? Why should we then put a blot upon our faith and bear the brunt of humiliation if we are in the right and our adversaries in the wrong?" The Holy Prophet replied: "I am but a messenger of Allah ".and can do nothing against His will. He will help me

The treaty of Hudaybiya, which though at the time seemed a set-back to the Muslims, proved in fact the greatest victory for Islam, moral and social, as well as political, and its lessons are expounded in this surah-victory comes from cool courage, devotion, .faith and patience

By virtue of this treaty every individual, each family, clan or tribe was given freedom of choice to join the Holy Prophet in his mission, to profess Islam and convince others to come into the fold of the religion of Allah without any risk of persecution from the .disbelievers. Islam was making steady progress throughout the land

If even a fleeting thought crosses the mind at the mention of "sinning and being forgiven" to connect it with the conduct of the Holy Prophet, it must be condemned as .the worst form of blasphemy

In the light of what has been written in

the commentary of several verses so far studied, the sublime, superior-most and infallible nature of the Holy Prophets being rules out any possibility, however far-fetched, of laying a sinful act on his doorstep.

In addition to other verses call to memory particularly the commentary of the following verses:

Fatihah: ۶ and ۷.

Baqarah: ۲, ۳۰ to ۳۹, ۴۰, ۷۸, ۸۹, ۱۲۴, ۲۵۳, ۲۸۵,

Ali Imran: ۴۸, ۸۱.

Bara-at: ۱۰۵,

BaniIsrail: ۱,۵۵.

Ahzab: ۲۱, ۳۳.

Mumin: ۵۵.

Muhammad: ۱۵ and ۱۹.

In the commentary of Mumin: ۵۵ the issue of sinning and forgiveness has been thoroughly discussed and there is nothing to add here to reject the preposterous idea of attributing sinning to the Holy Prophet.

Verses ۲ to ۹ of Najm alone are enough to establish the fact that if any one dares to slander the Holy Prophet with the outlandish conjecture that "as, after all, he was a human being it was natural for him to make mistakes", he is accusing Allah of making those mistakes.

In reality there are two schools of thought among his followers.

One school of thought follows the philosophy of the companions, among whom the shaykhayn (the first and the second caliph), Abu Sufyan and his son Mu-awiyah were very active in giving currency to the theory of "Muhammd was a man like unto us",

which created so much confusion about the personality of the Holy Prophet that a large number of Muslims, in all ages, meekly surrender to whatever they have said about him. It was deliberately planned to bring the status of the Holy Prophet to the level of ordinary

men so that the run of the mill rulers, whom they wanted to present as heroes of Islam, could be respected and honoured by the common people. To belittle the highest position of the Ahl ul Bayt, established by the sayings and doings of the Holy Prophet which have been mentioned by almost all the authors of traditions, history and tafsir, they found it imperative to spread the mist of incredibility around the infallible messenger of Allah, even by distorting and ignoring the clear and decisive .verses of the Quran

The point of view of the followers of "Muhammad and ali (Ahl ul Bayt) of Muhammad" has been clearly mentioned in the interpretation of all the relevant verses of the Quran. Verse ۹ of Najm describes the nearness in perfection of the Holy Prophet to the absolute perfection of Allah as "at a distance of two bows, or still nearer." What the "still nearer" implies is yet unknowable to man. It may have no frontiers. There is .no limit to his nearness to Allahs perfection

As has been mentioned in the commentary of Mumin: ۵۵ and Muhammad: ۱۵ and ۱۹, Allah has granted protection to the followers of the Holy Prophet against their adversaries by the treaty of Hudaybiya. Two years later when the Holy Prophet entered Makka, after the unconditional surrender of the pagans, he had ten thousand men with him. A great victory it was indeed, surpassing all others in its far-reaching .effects

The interpretation of ghafir and zanb have been given in the commentary of

.Mumin: ۵۵

The sins of those who opposed the Holy Prophet but afterwards embraced Islam, and the sins of those who would, in future, oppose the religion of Allah but might become .Muslims, would be forgiven, as also mentioned in Zumar: ۳۵

.For the completion of Allahs favour refer to the commentary of Ma-idah: ۳ and ۶۷

Guiding the Holy Prophet to the right path after seventeen years of preaching the divine message is meaningless. The people are addressed here through the Holy Prophet, because the welfare of the people is the responsibility of the messenger of Allah. It refers to the guidance provided by Allah in the person of Ali, after the Holy Prophet, at Ghadir Khum, in order to secure the religion of Allah for ever from .distortion and corruption

:Aqa Mahdi Puya says

:About the messengers and prophets of Allah the Quran says

.i) They have been freed from any possibility of sinning)

.ii) Shaytan has no authority over them)

.iii) They follow nothing but revelation revealed to them by Allah)

iv) They are always on the right path. So every man prays to Allah to keep him on the) .(path of His chosen representatives (Fatihah: ۷

:v) Najm: ۲ to ۵ say)

Your companion is not led astray, nor does he err, nor does he speak of his own" ",inclination, it is naught but revelation revealed, taught him the mighty in power

Though the above verses refer to the Holy Prophet in particular, but they also cover all the prophets of Allah in general. Now if any sin is connected with them, the

.Quran would become an unreliable book

The word zanb should be interpreted as the shortcomings necessitated by the nature of creation in all created beings, because Allah, the creator, is alone above and free of all inherent or intrinsic shortcomings. This is the fact towards which the Quran points out when it is said therein that Allah has freed His prophets from shortcomings and that the holy Ahl ul Bayt have been thoroughly purified, which is the result of ghafar .(protection) He grants to His chosen servants

Ghafir in this verse refers to the redress made available by His grace, otherwise victory in any sense cannot be the cause of forgiveness of any misdeed done under .the influence of evil

Zanb here refers to the state of mind of the Holy Prophet in view of the opposition of the disbelievers and the hypocrites to retard the progress of Islam, which came to an end by the decisive victory mentioned in verse one, political as well as spiritual. It is these kind of shortcomings which can be removed by the victory, or it can prevent its .recurrence in future-the completion of Allahs favour on the Holy Prophet

According to the Ahl ul Bayt zanb, in this verse, means the sin of the people, not of the .Holy Prophet

A comprehensive promise of help is given to make the Holy Prophets mission .triumphant and spread all over the world

Tranquillity was sent down on those who had no doubt at all at any time about the truthfulness of the religion of Allah preached

.by the Holy Prophet

Ibn Abbas says that the Holy Prophet first infused the unity of Allah (tawhid) into the minds of the people, then prescribed salat, sawm, zakat, hajj and jihad, and after that enjoined love of Ali. The love of Ali was enjoined to provide mankind with the ideal to be followed in every walk of life, material as well as spiritual. The Holy Prophet and Ali are from one and the same light, infallible and thoroughly purified. They never worshipped any ghayrallah (other than Allah). See commentary of Baqarah: ۱۲۴.

There are forces at the command of Allah which, if directed, control the thoughts and feelings of the living beings in the universe and mobilise them to serve the fulfilment of the will of Allah. In addition to the physical strength and intellect of the believers, these forces also played their role in the success of Islam.

Aqa Mahdi Puya says:

Those, to whose hearts the bounty of sakina (tranquillity) is sent down, never deviate from the right path under any circumstances. This is a manifest distinction on account of which a true believer can be recognised.

As said in verse ۲, the sins of those to whom tranquillity is sent down (refer to the preceding verse) will be removed, because such men never have doubts about the bonafides of the messenger of Allah, as done by one of his companions mentioned in the commentary of verse one.

The facility of pardon, forgiveness and protection is not available to deserters, deviators, doubters and hypocrites as made clear in

verse ۶. The wrath of Allah will encircle the doubters. There is no greater evil than to throw doubt upon Allah and His prophet. Doubting is a disease which takes roots .when there is no sakina (tranquillity) in the heart

(see commentary for verse ۵)

Refer to the forces at the command of Allah mentioned in the commentary of verse ۴. In addition to the visible forces in the physical world, with which Allah works out His plan, these invisible forces played a decisive part at Hudaybiya. Those who believed in Allah and His prophet were certain of the victory of Islam in the end, as a result of the treaty of Hudaybiya, but the doubters could not see the inevitable because they were .not sure of Allahs power and wisdom

The Holy Prophet is not only a testifier of Allahs unity and His supreme authority over the universe but also a witness to the acceptance or rejection of the message he has brought from Him. He gives glad tidings of Allahs grace and mercy to those who believe in Him, submit to His will, and obey His commands; and warns sinners, .hypocrites, disbelievers and doubters of the consequences of their evil

:Aqa Mahdi Puya says

As mentioned in Araf: ۱۵۷, the people must believe in the Holy Prophet, honour him and help him, and celebrate the glory of Allah day and night. Those who believe in the Holy Prophet, revere him and honour him, in fact, glorify Allah.

As the vicegerent of Allah the Holy Prophet had the full authority

to accept oath of allegiance from the people on behalf of Allah. Swearing fealty to him .(was swearing fealty to Allah (as also said in the preceding verse

As said in the commentary of verse one, although the Holy Prophet came, unarmed, to perform umrah, the heathens of Makka did not allow him to enter into the city. In view of a possible confrontation those who were with him swore their fealty to him, by placing hand on hand according to the Arab custom. It was an impressive demonstration of surrender or submission of the will of every believer to the will of the Holy Prophet. It is also called bayt al ridwan (fealty which earns Allahs pleasure). Its another name is "bayt taht-ush-shajarrah" (fealty under the tree) as stated in the commentary of verse ١. They placed their hands on the Holy Prophets hand, but the .hand of Allah was above them-He accepted their fealty

Whosoever breaks his oath, does so to the harm of his own soul" indicates that the" oath of allegiance will be broken. So when some of the swearers ran away from the :battle of Hunayn the Holy Prophet addressed them

"?O swearers of bayt al ridwan, whither are you going"

The distinguished companions of the Holy Prophet including Umar bin Khattab had also taken to flight. See Sahih Bukhari, Tarikh Abul Fida, Tarikh al Khamis and Zadal Ma-ad. Only Ali, Abbas and his son Fazl, Abu Sufyan bin Harith and his brother Rabi-a :stood firm by the Holy Prophet. See commentary of Bara-at

.to ۲۷ ۲۵

When the Holy Prophet started from Madina on the journey to Makka, he asked all the Muslims to join him in the pious act of performing umrah, and he had a good response, but some stayed back and made excuses. They wanted to save their skins from the possible attack by the Makkans. No power on the earth or in the heavens can .intervene if Allah intends to give any people loss or profit

(no commentary available for this verse)

(no commentary available for this verse)

Evil must inevitably have its punishment, but there is one way of escape-through repentance, but the mercy of Allah may bring pardon or the justice of Allah may inflict .penalty. It depends upon the independent decision of the Lord

Soon after his return from Hudaybiya the Holy Prophet decided to proceed against the Jews of Khaybar, and declared that he would take with him only those who had accompanied him to Hudaybiya, because those who stayed behind at the time of going on that journey and now desired to be there when booty could be available, were debarred from joining the jihad. Jihad is not for personal gain or booty. Jihad is .striving hard, in war and peace, in the cause of Allah

It is said here that those who stayed behind at the time of journey to Hudaybiya where there was danger and no prospect of booty, would soon be summoned to fight .against ferocious fighters

:Aqa Mahdi Puya says

Some commentators say that "the people of mighty prowess" refers to the Romans

or Persians against whom the Muslims fought after the Holy Prophet; but the prefix "sin" in satud-una indicates "near future" and also "if you turn back, as you have done before" refers to reversal and desertion which took place in Tabuk, Muta and Hunayn .in the lifetime of the Holy Prophet

The blind, the maimed and the infirm are exempted from active compliance with the call to jihad. Those who obey the Holy Prophets call to jihad will get the spiritual rewards of the hereafter, and those who turn back, desert and abandon the Holy Prophet will be punished. See commentary of Bara-at: ۲۵ to ۲۷ to know about the .deserters

The mention of believers among those who swore allegiance at Hudaybiya under the tree (see commentary of verse one and ۱۰ of this surah) prove that there were believers as well as hypocrites among the swearers. As mentioned in the commentary of ۴, ۵ and ۶ of this surah the believers are promised tranquillity (sakina) and victory in .(near future (at Khaybar

:Aqa Mahdi Puya says

Allah is pleased only with the believers to whom alone He sent down tranquillity which helped them to stand firm with the Holy Prophet in the subsequent battles. The hypocrites who were among the swearers of fealty and exposed themselves by running away from the battles were naturally not the recipients of the tranquillity. In other matters also they demonstrated lack of tranquillity before and after the .revelation of this verse

(no commentary available for this verse)

Promise of many gains" refers to the"

.conquest of Khaybar and fall of Makka

He has restrained the hands of people from you" refers to the restraint which the" powerful tribes of Bani Asad and Bani Ghaftan exercised, effected by Allah, when they .were planning to attack Madina

.A sign for the believers" is the valour of Ali he demonstrated in the battle of Khaybar"

Since after the Holy Prophets immigration to Madina, the Jews, jealous and apprehensive of the evergrowing power and authority of the Holy Prophet were constantly hatching plots to stop the march of Islam. In Shawwal, ۶ Hijra, the Jews of Khaybar began a fresh campaign to launch an attack against the Holy Prophet and his followers. Therefore in Muharram, ۷ Hijra, he undertook an expedition against them to put an end to their plots. The Jews rallied round their chief, the king of their nation, named Kinana. He lived in a strongly fortified citadel of Khaybar named al Qamus. The siege of al Qamus was the most trying task for the Muslims, who had never before forced their way into such a stronghold. Abul Fida writes in Tarikh Abul Fida that the Holy Prophet handed over his standard to Abu Bakr directing him to lead the assault, but he was vigorously repulsed by the Jews and forced to retreat. Next the Holy Prophet sent Umar bin Khattab, but the result was no better than a forced retreat (Tabari; Sirat Muhammadiya, Rawdat al Ahbab; Tarikh al Khamis). The soldiers, ,coming back to the Holy Prophet, charged their leader, Umar, with cowardice

.(while Umar blamed them of lack of courage (Tabari; Sirat Muhammadiya

:Then the Holy Prophet said

Tomorrow I shall give my flag to one who loves Allah and His Prophet, and who is the " beloved of Allah and His Prophet, a fearless constant charger who never turns his back upon a foe, at his hands the Lord will give victory." (Waqidi, Bukhari; Muslim; .(Ahmad bin Hanbal, Nasa-i, Tirmidhi; Tabari; Ibn Athir and Suyuti

Everyone of the Holy Prophets chief companions was anxious to be signalised on the morrow as the "beloved of Allah and His Prophet." No one thought of Ali, the ever victorious hero of all the previous wars, the vicegerent of the Holy Prophet, because, .(suffering with sore eyes, he was not present (Tabari; Tarikh al Khamis

:The Holy Prophet, however, as commanded by Allah, recited Nadi Ali

,Call on Ali"

.He) is able to bring about the extraordinary)

.You will find him an effective supporter in all calamities

.All) worries and sorrows will soon disappear)

".O Ali, O Ali, O Ali

As soon as the Holy Prophet called Ali, he appeared on the scene. The Holy Prophet, taking Alis head into his lap, applied the saliva of his mouth to his eyes. At once his eyes become so clear as if he had not suffered from the disease at all (Ibn Hisham; .(Tabari; Nasa-i

Then he gave his sacred banner into the hands of Ali, and thus Ali became the beloved of Allah and the Holy Prophet (Ibn Hisham; Tabari etcetera). The Holy Prophet told Ali: .""Go and conquer the fort

To provide guidance

to the people in every age the Holy Prophet, under the command of Allah, gave every opportunity to his senior most companions to prove their abilities, but they failed, and .their failure is recorded in the history for ever

A Jewish monk, when he came to know that the name of the new commander was Ali, told his men that it was mentioned in their scripture that a man named Elia would conquer the fort of Khaybar. Harith, a Jewish champion, who had successfully repulsed the attacks of Abu Bakr and Umar, stepped forward to meet Ali in single combat. Ali slew him. The brother of Harith, Marhab, was a man of gigantic stature. He was unequalled in valour among the Jews. To avenge the death of his brother, he came out, covered with a double coat of mail, with a huge sword and a big spear with .triple-forked sharp pointed heads

I am Marhab," he cried, "as all Khaybar knows, a warrior bristling with arms in a" ".furiously raging war

:Ali advanced in response to his challenge and said

".I am he whom his mother named Hayder, a lion of the wilderness"

As they came near each other, Marhab thrust his three-pronged lance at Ali, missed and lost concentration and balance for a brief moment, and before he could recover, Ali dealt him a blow with the dhulfiqar, which passed through his iron head-gear, skull, head, chest and body down to his saddle, severing him in two equal parts. "Allahu Akbar", said Ali and all knew that Ali was

victorious. When Harith, Marhab, Antar, Rabi-i, Dajij, Dawd, Morra and Yasir, the most distinguished Jew warriors, were killed by Ali, the Jews retreated into the fort and closed its huge iron gate. Ali jumped over a trench and wrenched the door of the irongate off its hinges and used it as a sheild. In some traditions it is reported that he spread the door over the trench as a bridge to make easy the entry of the Muslim soldiers into the fort. It is mentioned in Sirat Ibn Hisham, Tarikh Kamil and Tarikh Abul Fida that, after the war, several men tried to turn it over but failed. This is the "sign" .referred to in this verse for the guidance of the believers unto the right path

After the conquest of al Qamus, the remaining strongholds capitulated and their lands were subjected to a tax of half of the produce. When the inhabitants of Fadak gave their land to the Holy Prophet verse ۲۶ of Bani Israil: "Give to the near of kin that which is due," was revealed. Ibn Hisham, Tabari, Zarqani and Abul Fida say that as the income from Fadak belonged wholly to the Holy Prophet on account of its being given to him without use of force, he gave it to Bibi Fatimah (Kanzal Ammal by Ali Muttaqi). Refer to the commentary of Bani Israil: ۲۶; Naml: ۱۵, ۱۶; Nahl: ۹۰ and Maryam: ۲ to ۱۵ .for the issue of Fadak

While the Holy Prophet was at Khaybar, an attempt at his life

was made by a Jewess, daughter of Harith, who dressed a lamb, poisoned it with a deadly poison and sent it as a gift when the evening repast was being served to him. As soon as the Holy Prophet took a bite of the meat he knew at once that it was poisoned, so he spat it forth. Bishr bin Bara, in the meantime, swallowed some of it and at once fell down and died without even stirring his limbs. The poison was so deadly that, though it only touched the Holy Prophets tongue, it slowly spread to his neck. During his sickness, before his departure from this world, when the mother of Bishr came to see him, he told her that the same poison, which killed her son, was now .killing him

.Thus the death of the Holy Prophet occurred as a martyr

Other gains" refers to the prevalence of Islam as a moral and spiritual influence in" the human society till the end of this world, in all ages. If it is restricted to immediate future then the battles of Hunayn, Tabuk and other advantages the Muslims obtained by steadily reducing the sphere of influence of the disbelievers under the leadership .of the Holy Prophet should be construed

(no commentary available for this verse)

.Refer to the commentary of Anfal: ۷, ۸; Bani Israil: ۸۱ and Ahzab: ۶۲

The practice or dispensation of Allah" refers to the conflict between truth and" .falsehood which ultimately ends in the defeat of falsehood and triumph of truth

During the course of events

at Hudaybiya any incident might have plunged the Quraysh and the Muslims into a fight. On the one hand, the Muslims, though unarmed, had sworn to stand together, and if the Holy Prophet wanted he could have forced entrance to the Kabah, and on the other hand the Quraysh were determined to keep out the Muslims by resorting to .armed confrontation, if necessary

Allah restrained both sides from anything that would have resulted in bloodshed. Refer to the commentary of verse one to know that the treaty of Hudaybiya was a .victory for the Holy Prophet

There were believing men and women in Makka, observing taqiyyah, not known to their brethren from Madina. Had a fight taken place in Makka, they would unwittingly have killed some of these believing men and women, and thus would have been guilty of shedding the blood of believers. This was prevented by the treaty. It not only saved the lives of the believers among the Makkans but also of those who became Muslims .afterwards and served Islam

If the Muslims of Madina could have distinguished the believers intermingled with the pagans population in Makka, or those believers could be separated, the Muslims .might have been allowed to punish the disbelievers

While the disbelievers, in the zeal of ignorance, played with words (see commentary of verse one), the Holy Prophet, calm and collected, finalised the treaty which is .described as a great victory of Islam by Allah

For tranquillity see commentary of verses ۴, ۵ and ۶ and ۱۸ of this surah. Also see commentary

of Bara-at: ۴۰ to know that tranquillity was sent to the Holy Prophet; but his companion was ignored, because only those who remain steadfast to the faith under .all circumstances receive tranquillity

The Holy Prophet had had a dream that he was entering the sacred masjid at Makka with his followers, after which he decided to go to Makka. For the events which took place at Hudaybiya see commentary of verse one. The treaty of Hudaybiya was concluded due to which he and his followers could enter, next year, the city of Makka and perform the pilgrimage with all the customary rites. The effect of the phrase inshallah was clearly visible when all those who accompanied the Holy Prophet in the journey to Makka in the year of the treaty of Hudaybiya were present next year in the .house of Allah to perform the hajj

.The "victory near at hand" refer to the conquest of Khaybar

After the advent of the Holy Prophet, as also mentioned in the former scriptures (see commentary of Baqarah: ۴۰, ۸۹ and ۲۵۳) the religion of Allah, Islam, was promulgated, superseding all the previous religions and laws. Refer to the commentary of Baqarah: .۲۵۳, ۲۸۵; Bani Israil: ۵۵; Ali Imran: ۸۱ and Bara-at: ۳۳

For the final victory of Islam see commentary of Bara-at: ۳۲ and ۳۳; when Imam Mahdi al Qa-im, the last of the twelve Imams (see commentary of Baqarah: ۱۲۴) will .appear to establish the rule of Allah over the world

Refer to the commentary of preceding verse. For those who are

compassionate to the believers and severe unto the disbelievers see commentary of .Ma-idah: ۵۴ and ۵۵

At all events the hypocrites, the deviators, the doubters and the deserters mentioned in the commentary of Ali Imran: ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۸, ۱۴۰ to ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۵۱ to ۱۵۶, ۱۵۹, ۱۶۶ to ۱۶۸; Anfal: ۱۶; Bara-at: ۲۵ to ۲۷ Fat-h: ۱ and ۲۰, are not to be included among the category of .above mentioned believers

For the role of Ali played in the service of Islam see commentary of the abovenoted verses for the battles of Uhad, Hunayn and Khaybar, and commentary of Baqarah: ۲۰۷ and Anfal: ۳۰ for the night of hijrat; Baqarah: ۲۴۱, ۲۵۱ and Ahzab: ۱ to ۳, ۹ to ۲۷ for the .battle of Khandaq; Ali Imran: ۱۳ and Anfal: ۵ for the battle of Badr

For spending in the way of Allah see commentary of Baqarah: ۳; Ma-idah: ۵۵ and Dahr: ۸ and ۹ which illustrate the highest degree of generosity in giving in the cause of Allah .whatever Ali and the Ahl ul Bayt had

The first to pray salat with the Holy Prophet was Ali. His devotion and concentration at the time of praying salat was so intense that his close friend Salman had, on several occasions, took him to be dead. Once, in a battle, an arrow broke into his heel, and it .was removed when he was praying

Books of history written by well-known Muslim scholars record that immediately after the departure of the Holy Prophet from this world, the companions of the Holy Prophet

began to harass and persecute the Ahl ul Bayt. Refer to the issue of Fadak in the commentary of Bani Israil: ۲۶; Naml:۱۵, ۱۶; Nahl: ۹۰ and Maryam: ۲ to ۱۵. After depriving the daughter of the Holy Prophet from her lawful inheritance, they set her house on fire. A door fell on her and proved to be the cause of her death. Refer to page ۵۱ (commentary of Baqarah: ۲ to ۵) for what the Holy Prophet and the Quran say about those who harassed and persecuted the daughter of the Holy Prophet. Such companions cannot be included in the believers "who are with the Holy Prophet." The association referred to in this verse pertains to spiritual affinity, identity and purity described in Ahzab: ۳۳. As said in the commentary of Baqarah: ۱۲۴ the Holy Prophet and Ali were the only two persons among the Muslims who had never worshipped any ghayrallah at any time in their lives, from cradle to grave, whereas every companion was polluted with idol worship. A complete identity with the Holy Prophet, in spiritual as well as physical range, is found in Ali, Fatimah, Hasan, Husayn and the nine holy divinely chosen Imams in the progeny of Husayn.

The Holy Prophet said:

"The first of us is Muhammad,

the middle of us is Muhammad,

and the last of us is Muhammad."

For the appointment of Ali as the successor of the Holy Prophet see commentary of Ali Imran: ۵۲ and ۵۳; Baqarah: ۲۰۷, Anfal: ۳۰; and Ma-idah: ۶۷.

This verse refers to Ali and the

.holy Ahl ul Bayt

:Aqa Mahdi Puya says

According to some commentators "those who are with him" refers to all those who were physically in his company, but the description given in this verse renders them inadmissible. The last portion of this verse confirms that only some of the companions .are included, not all

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹